



امیر مؤمنان، حضرت علی (ع):

"تفکرُ ساعةٍ افضل من عبادةٍ بمِئتين سنةٍ"

یک ساعت تفکر برتر از هفتاد سال عبادت است.

EASY SPEAKING

حسین اسکندریان

مدرس دانشگاه

اسکندریان، حسین، ۱۳۶۱	سرشناسه:
Easy Speaking / حسین اسکندریان	عنوان و نام پدیدآور:
تهران، حسین اسکندریان، ۱۳۹۵=۲۰۱۶ م	مشخصات نشر:
۳۷۰ ص؛ مصور (رنگی)؛ ۱۴/۵ × ۲۱ س م	مشخصات ظاهری:
۷-۶۴۰۹-۶۰۰-۰۴-۹۷۸؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال	شابک:
فیپا	وضعیت فهرست نویسی:
زبان انگلیسی- مکالمه و جمله سازی	موضوع:
English language -- Conversation and phrase books	موضوع:
زبان انگلیسی- خود آموز	موضوع:
English language -- Self-instruction	موضوع:
۱۱۲۸PE الف / ۵۴۶ الف ۹۱۳۹۵	رده بندی کنگره:
۴۲۸/۲۴	رده بندی دیویی:
۴۴۷۷۲۲۵	شماره کتابشناسی ملی:



EASY SPEAKING

مؤلف و ناشر: حسین اسکندریان

همکار فنی: دانشکده علمی کاربردی پست و مخابرات

واقعیت افزوده: شرکت مدیانا

طراحی جلد: اعظم محمدی

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۶

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

تلفن توزیع کتاب: ۰۹۱۲۰۷۴۶۲۹۷

سایت فروش: perfectbooks.ir

شابک: ۷-۶۴۰۹-۶۰۰-۰۴-۹۷۸

ISBN:978-600-04-6409-7



حق چاپ محفوظ

فهرست:

۱	پیشگفتار (روش صحیح آموزش زبان)
۲۷	فصل اول: جمله‌سازی
۸۲	جملات مجهول
۹۶	مودال‌ها
۱۰۶	فرم‌های تقاضا و اجازه
۱۱۰	فصل دوم: کالکیشن‌ها
۱۱۰	فعل Make
۱۱۳	کالکیشن‌های Make
۱۳۳	فعل Get
۱۳۸	کالکیشن‌های Get
۱۵۶	فعل Take
۱۶۰	کالکیشن‌های Take
۱۷۱	فعل Put
۱۷۳	کالکیشن‌های Put
۱۸۶	فعل Catch
۱۸۸	کالکیشن‌های Catch
۱۹۰	فعل Keep
۱۹۳	کالکیشن‌های Keep
۲۰۰	فعل Turn
۲۰۱	کالکیشن‌های Turn
۲۰۵	فعل Look
۲۰۸	کالکیشن‌های Look

فصل سوم: جملات موضوعی.....	۲۱۱
دانشگاه.....	۲۱۱
رستوران.....	۲۱۲
خانه.....	۲۱۴
دکتر.....	۲۱۵
ماشین.....	۲۱۷
مغازه.....	۲۲۰
فصل چهارم: افعال، عبارتها و الگوهای کلیدی.....	۲۲۲
Bother: زحمت دادن، مزاحمت ایجاد کردن و به زحمت افتادن.....	۲۲۲
Count: شمردن.....	۲۲۳
Count on: حساب کردن روی.....	۲۲۴
Out: بیرون، تمام کردن، از روی.....	۲۲۴
Hurt: درد داشتن، صدمه زدن، جریحه‌دار کردن.....	۲۲۸
Mean: معنی داشتن، منظور داشتن و پست.....	۲۲۸
Mind: اشکال داشتن، مراقب بودن، اعتنا کردن، فکر و ذهن.....	۲۳۰
Pass: پاس دادن، رد کردن، سپری شدن، وفات کردن و تصویب کردن.....	۲۳۲
Spoil: لوس کردن، فاسد شدن و ضایع کردن.....	۲۳۳
سایر افعال و الگوهای رایج در زبان انگلیسی.....	۲۳۵
سایر عبارتهای کاربردی و تکمیلی در زبان انگلیسی.....	۲۴۵
فصل پنجم: اصطلاحات ضروری و پر کاربرد انگلیسی.....	۲۶۷

"بنام خدا و ان شاء الله برای خدا"

مسائلی که بدلیل سطح فعلی تفکر ما بوجود می آیند، نمی توانند با همان سطح تفکر حل گردند.

"آلبرت اینشتین"



پیشگفتار (روش صحیح آموزش زبان):

The right way of language learning

Preface

خوشحالم که به علاقمندان یادگیری زبان شیرین و ساده انگلیسی این مژده را بدهم که پس از چند سال تلاش بی وقفه، کتاب آموزش سریع اسپیکینگ، با روش صحیح و موثر "تولید، تعمیم و الگوسازی" بجای روش های ناکارآمد "حفظ و تکرار مصنوعی" و با الهام گرفتن از نظریه معروف پروفیسور استیفن کراشن^۱، به چاپ رسید. این کتاب شما را قادر خواهد ساخت مانند شهروندان سایر کشورهای دنیا، در کمترین زمان و با کمترین تعداد لغت و بدون درگیر شدن در جزئیات و حواشی دستوری و ادبیاتی، براحتی به زبان انگلیسی صحبت کنید.

در طی چندین سال حضور در موسسات زبان و راهنمایی و تدریس زبان آموزان مختلف، متأسفانه شاهد این واقعیت بودم که بسیاری از این عزیزان با اینکه دایره



لغات و اصطلاحات بالایی دارند، ولی قادر به صحبت کردن در شرایط واقعی نیستند و فقط می توانند یک سری مکالمات و جملات کلیشه ای و از پیش حفظ شده را تکرار نمایند و مجبورند برای جلوگیری از فراموش شدن محفوظیات خود، به تکرار مصنوعی و بدون کاربرد آن ها بپردازند. همچنین خیلی

^۱ پروفیسور Stephen D. Krashen استاد دانشگاه کالیفرنیا جنوبی، محقق و یکی از نظریه پردازان مشهور در زمینه یادگیری زبان دوم است که تألیفات و مقالات زیادی در این زمینه دارد. طبق نظر اکثر محققان آموزش زبان دوم، "نظریه ادراک" ایشان به عنوان تنها راه و مدل صحیح فراگیری زبان شناخته شده است. لازم به ذکر است که این روش در کشورهای ESL و EFL جهان اجرا می گردد و نتایج واضح و مثبتی داشته است.

مواقع اتفاق می‌افتد که در مکالمات و صحبت‌های خود، به علت ندانستن لغاتی ساده، زنجیره کلام آن‌ها قطع شده و از ادامه بحث ناتوان می‌مانند.

مشکل دیگری که بسیاری از زبان‌آموزان به آن دچار می‌شوند، مشکل فراموش کردن لغات و اصطلاحاتی است که قبلاً کلی وقت و انرژی برای حفظ نمودن آن‌ها صرف کرده‌اند. حتی کسانی که سال‌ها در کلاس‌های زبان شرکت نموده‌اند پس از گذشت مدت بسیار کوتاهی دوری از کلاس‌ها همه چیز را فراموش نموده و حتی متأسفانه گاهی اعتماد به نفس خود را در یادگیری زبان ساده انگلیسی از دست می‌دهند بگونه‌ای که هنگام مراجعه مجدد برای شرکت در کلاس‌های اسپیکینگ می‌خواهند مجدداً از اول شروع کنند!



همچنین برخی مواقع اتفاق می‌افتد که شخص لغات را بلد است و هنوز آن‌ها را فراموش نکرده است، ولی در زمان نیاز و موقع صحبت کردن قادر به فراخوانی سریع و بموقع آن‌ها از حافظه خود نمی‌باشد و به اصطلاح عامیانه، جواب نوک زبان او گیر می‌کند.



علاوه بر این، برخی از عزیزان، که عموماً تحصیلات بالایی هم دارند، حتی با اینکه چندین هزار لغت را در حافظه خود انبار نموده و همچنین بزور تکرار مصنوعی و با صرف انرژی و زمان، جلوی فراموش شدن آن‌ها را گرفته‌اند و ممکن است ریدینگ نسبتاً خوبی نیز داشته

باشند، ولی همچنان قادر به استفاده از این لغات هنگام اسپیکینگ نبوده و فقط می‌توانند این لغات را بصورت مجزا و حداکثر در ریدینگ (خواندن متون انگلیسی) آن‌هم با سرعت کم و بصورت لغت به لغت مورد استفاده قرار دهند. این درحالی

است که در سایر کشورهای جهان، حتی کشورهای توسعه نیافته، یک نوجوان با تعداد لغات بسیار کمتر و تحصیلات پایین‌تر براحتی انگلیسی صحبت می‌کند.

در این کتاب خواهیم دید که تمامی این مشکلات، ریشه در روش اشتباه "حفظ و تکرار" و همچنین کاربردی و تولیدی محور نکردن محفوظیات دارد که باعث می‌شود شخص پس از مدتی علاوه بر مشکل فراموش کردن و بی‌فایده دانستن اطلاعات اندوخته شده، انگیزه و اعتماد به نفس خود را نیز از دست بدهد و یادگیری زبان شیرین و راحت انگلیسی در باور او به یک پروسه طولانی و پرهزمت تبدیل شود، در حالیکه امروزه حتی یک نوجوان در کشورهای توسعه نیافته نیز با



تعداد محدودی لغت براحتی انگلیسی صحبت می‌کند و همچنین شهروندان اکثر کشورها چندین زبان را در مدت کوتاهی در کنار زبان مادری خود فرا گرفته و براحتی ارتباط برقرار می‌سازند.

بعنوان مثال یک فرانسوی می‌تواند به زبان‌های دیگری مانند انگلیسی، اسپانیایی و آلمانی نیز صحبت نماید. در واقع افراد بسیاری هستند که چندین زبان را در مدت کوتاهی یاد می‌گیرند، بسیار راحت‌تر از چیزی که ما تصور می‌کنیم!



یادگیری یک زبان به حفظ لغت و گرامر نیست. شما اگر تمام عمر لغت حفظ کنید و تمامی لغات دیکشنری را نیز حفظ نمایید، ممکن است خودتان به یک دیکشنری زنده تبدیل شوید ولی نخواهید توانست صحبت کنید. اگر تمامی نکات گرامری را نیز حفظ کنید و به یک کتاب گرامری گویا تبدیل شوید باز هم قادر به صحبت کردن نخواهید شد.

با عنایت و یاری خداوند بزرگتر و با بررسی و ریشه‌یابی این مشکلات بر آن شدم تا با بهره‌گیری از روش‌های رایج و موثر آموزش زبان دوم در دنیا، بصورت کاملاً شسته

و رفته، کتابی مختصر، مفید و کاربردی را برای آموزش اسپیکینگ تالیف نمایم تا ان شاء الله خلاء موجود در این زمینه را پر نموده و به شما زبان آموز گرامی نشان داده شود که اسپیکینگ جزء ساده ترین مهارت های هر زبان مخصوصاً زبان شیرین انگلیسی می باشد.

قبل از بیان روش صحیح آموزش اسپیکینگ لازم است به ریشه یابی مشکلات موجود در این زمینه بپردازیم. برخی از مشکلات و سوالاتی که در این زمینه وجود داشته و در این کتاب رفع می گردند عبارتند از:



۱- چرا یک نوجوان در اکثر کشورهای دنیا، حتی در کشورهای توسعه نیافته، بدون شرکت در کلاس های زبان و با تعداد کمی لغت و گرامر به راحتی به زبان انگلیسی صحبت می کند، ولی در کشور ما حتی کسانی که تحصیلات و مقامات بالایی دارند و همچنین زبان آموزانی که با انگیزه و علاقه فراوان در کلاس های مختلف آموزشی شرکت نموده و چندین هزار لغت را نیز در حافظه خود انباشته اند، در موقعیت های واقعی نمی توانند انگلیسی صحبت کنند و تنها قادرند طوطی وار و بصورت مصنوعی برخی مکالمات ثابت و از پیش تعیین شده را تکرار کنند!



۲- چگونه است که برخی حتی در سنین پایین به چندین زبان مسلط می شوند ولی پروسه یادگیری زبان انگلیسی برای ما بسیار طولانی شده است؟ چرا برخی حتی با اینکه سواد نوشتن حروف الفبای یک زبان را ندارند، می توانند به آن زبان صحبت کنند ولی حتی یک دانشجوی دکتری و فوق لیسانس ما با حفظ بودن هزاران لغت از برقراری ارتباط عاجزند؟



۳- آیا می توان یک زبان را تنها با حفظ و انبار کردن لغت و نکات گرامری فرا گرفت؟ آیا هدف شما از یادگیری زبان برقراری ارتباط است یا تبدیل شدن به یک دیکشنری زنده یا کتاب گرامری گویند؟



۴- چرا محفوظیات خود را پس از مدتی از یاد برده و حتی لذت و شیرینی استفاده از آن‌ها را نمی‌چشیم؟

۵- هیچ کس نمی‌تواند بگوید که کتاب‌های مورد استفاده در آموزشگاه‌ها، غیر علمی و بد می‌باشند زیرا این کتاب‌ها عموماً در دانشگاه‌ها و انتشارات معتبر و

معروف دنیا (مانند آکسفورد، کمبریج، لانگمن) و توسط گروهی از بهترین اساتید در زمینه یادگیری زبان (شامل زبان‌شناسان، روانشناسان و...) تالیف شده‌اند و روی تمام اجزای این کتاب‌ها، از محتوا گرفته تا تصویر و فیلم، کار تخصصی شده است. همچنین در کنار هر کتاب، برای مدرسان مربوطه یک راهنمای جامع تهیه شده (بنام کتاب تیچر) تا مطمئن شوند در همه جای دنیا این

کتاب‌ها بصورت استاندارد تدریس می‌شوند. با چنین استانداردهای بالایی، این کتاب‌ها در اکثر کشورهای دنیا مورد استفاده قرار گرفته و طبق شواهد، نتایج موثر و موفق داشته‌اند، اما به چندین علت در مورد زبان آموزان



OXFORD
UNIVERSITY PRESS

ما اینگونه نبوده است، بطوری‌که پس از چندین سال شرکت در کلاس و مطالعه این کتاب‌ها، نمی‌توانند در شرایط واقعی و بصورت کاربردی صحبت کنند و تنها قادرند برای مدتی محدود و بصورت کلیشه‌ای یک سری جملات و مکالمات این کتاب‌ها را تکرار کنند!

حال این سوال در ذهن شکل می‌گیرد که آیا ما نسبت به مردم سایر کشورهای دنیا (حتی کشورهای توسعه نیافته)، که به راحتی انگلیسی صحبت می‌کنند، از توانایی‌های ذهنی و امکانات کمتری برخورداریم یا روش‌ها و متدهای ما اشتباه می‌باشند؟



در جواب سوالات فوق و بسیاری سوالات مشابه باید گفت که روش‌ها و مسیرهایی که برای یادگیری زبان اتخاذ می‌کنیم صحیح نبوده و ما را به هدف نمی‌رسانند. با یک مثال ساده می‌توان اهمیت روش و مسیر را در رسیدن به هدف و موفقیت بیشتر لمس نمود، فرض کنید دو نفر با

دو ماشین مختلف (یکی پیکان مدل ۵۸ و دیگری یک مرسدس بنز ۱۲ سیلندر S600 مدل ۲۰۱۵) می‌خواهند از تهران به سمت شمال بروند. به نظر شما کدامیک زودتر می‌رسد؟ در پاسخ دادن به این سوال عجله نکنید، زیرا علاوه بر قدرت و سرعت ماشین، انتخاب مسیر و جهت حرکت نیز در رسیدن به مقصد مهم



و تاثیرگذار است. اگر راننده مرسدس بنز بجای شمال، سر ماشین را به سمت جنوب بگیرد، هر قدر هم سریع براند اما هرگز به شمال نخواهد رسید، در حالی که اگر راننده پیکان مسیر را درست انتخاب کند، دیر یا زود به شمال خواهد رسید.

از این مثال می‌توان فهمید که برای رسیدن به هر هدفی (مانند یادگیری زبان، موفقیت در تحصیل، پیشرفت در بیزینس، تربیت فرزندان و یا هر مقوله دیگر)، انتخاب روش درست، حتی از تلاش شخص و امکانات نیز ممکن است مهمتر باشد. به عنوان یک مثال دیگر، در کنکور و امتحانات مدرسه، شاید دیده باشید که برخی دانش آموزان با وجود تلاش زیاد و شرکت در کلاس‌های مختلف، در مواجهه با این آزمون‌ها کاملاً ناموق بوده و رتبه‌های ناامید کننده‌ای کسب می‌نمایند، در حالی که برخی دیگر با حداقل امکانات و حتی با تلاش کمتر نتایج خیره کننده‌ای بدست می‌آورند. در این مورد نیز با کمی تفکر و بررسی، می‌توان دید که ریشه اکثر این موفقیت و عدم موفقیت‌ها در روش‌های درست یا نادرست اتخاذ شده می‌باشند. در خصوص فراگیری زبان می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- طبق تحقیقات، شما برای صحبت کردن یک زبان تعداد

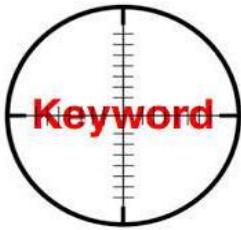
لغات زیادی نیاز ندارید، در عوض فقط کافی است لغات

کاربردی و کلیدی را در حافظه خود بصورت فعال و جاری



داشته باشید و همچنین بتوانید آن‌ها را با سرعت زیاد در هنگام صحبت کردن از حافظه فراخوانی کنید. متأسفانه طبق تجربه، زبان آموزان زیادی را دیده‌ام که مثلاً وقتی از آن‌ها می‌پرسی "فیل" یا "زرافه" به انگلیسی چه می‌شوند سریعاً جواب

می‌دهند: "الفنت" و "جیراف"، ولی وقتی از آن‌ها می‌خواهی جملاتی کاربردی مانند "پرده رو بکش"، "این پیچ رو سفت کن"، "اینقدر لج‌بازی نکن" یا "دلم گرفته" را به انگلیسی بگویند، هنگ می‌کنند. یعنی، لغاتی مانند نام فیل و زرافه، که حتی در زبان مادری خود نیز سالی یکبار از آن‌ها استفاده نمی‌شود، را می‌دانند و سریعاً از حافظه خود فراخوانی می‌کنند درحالیکه کلمات کلیدی و افعالی که در



زندگی روزانه خود مکرر استفاده می‌شود را ندیده و یا نشنیده‌اند. پس می‌توان گفت بجای حفظ و انبار کردن کورکورانه و بدون هدف لغات و گرامر، ابتدا باید لغات و ساختارهایی را بیاموزیم که کاربردی بوده و حداقل هفته‌ای یکبار آن‌ها را بکار می‌بریم.

۲- بنا به آنچه گفته شد معلوم می‌شود یکی از علت‌هایی که یک نوجوان عرب یا هندی با نصف تعداد لغات ما براحتی به زبان انگلیسی، فارسی و اردو ارتباط برقرار می‌کند ولی یک فارغ‌التحصیل دکتری، استاد دانشگاه، پزشک، رئیس و وزیر ما با تحصیلات بالا و حتی با وجود حفظ بودن هزاران لغت نمی‌تواند انگلیسی صحبت کند این است که ما آنچه که لازم است را نمی‌دانیم ولی در مقابل بسیاری کلمات بی‌کاربرد و یا کم‌کاربرد دیگر را در حافظه خود انبار نموده‌ایم و بدتر اینکه مجبوریم کلی از وقت و انرژی خود را صرف کنیم تا با تکرار مصنوعی از فراموش شدن آن‌ها جلوگیری کنیم. در واقع ما بجای فراگیری آنچه لازم داریم تنها به حفظ و انبار نمودن چیزهایی پرداخته‌ایم که در کتاب‌ها یا کلاس‌ها سر راه ما قرار گرفته‌اند، بدون اینکه از خود بپرسیم آیا به آن‌ها نیاز پیدا خواهیم کرد یا خیر.

با دیدی اجمالی می‌توان دید که در بسیاری موارد به زبان‌آموزان ما نام انواع حیوانات، غذاها، گل‌ها، کشورها، لباس‌ها، انواع موسیقی‌ها و حتی اسلنگ‌ها آموزش داده می‌شود ولی جملات و افعال پرکاربردی که ممکن است هر روزه از آن‌ها استفاده شود در دستور کار قرار نمی‌گیرد. البته یک کودک و نوجوان علاقمند که

~~Omit Needless Words~~

با اشتیاق و اعتماد کامل در این مسیر گام می‌نهد، تقصیر چندانی در این زمینه ندارد.

اما متأسفانه برخی مواقع در آموزشگاه‌های زبان، آموزش‌زبان صرفاً بعنوان یک تجارت سودآور به حساب می‌آید تا یک فعالیت علمی و آموزشی و در نتیجه جهت طولانی کردن پروسه یادگیری زبان و ایجاد ترم‌های بیشتر روش‌هایی اتخاذ می‌شود که زبان آموز از یادگرفتن یک سری اطلاعات، که ممکن است غیر ضروری باشند، لذت برده و بسیاری لغات، افعال و الگوهای لازم و ضروری دیگر را حتی در برنامه آموزشی خود نبیند. درحالی‌که که برای یادگیری هر زبان دومی همواره پیشنهاد می‌شود، ابتدا جملات و افعال پرکاربرد آن زبان یاد گرفته شود، نه لغات و مطالبی که حتی در زبان مادری نیز سالی یکبار از آن‌ها استفاده نمی‌شود و ندانستن آن‌ها هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند (به عنوان مثال بسیاری از ما در زبان فارسی نام برخی حیوانات، پرندگان، کشورها، میوه‌ها، گل‌ها و... را نمی‌دانیم و تاکنون در ارتباطات خود دچار مشکلی نشده‌ایم. در این رابطه می‌توان گفت که همیشه دانستن نشانه هوشمندی نیست، بلکه برخی مواقع ندانستن چیزهای غیرضروری و بی‌کاربرد علامت عاقل بودن و نتیجه هوشمندی و بهینه بودن روش یادگیری می‌باشد).

شما دوست عزیز برای اینکه ارزیابی کنید چند درصد از مطالبی که تاکنون آموخته‌اید کاربردی بوده و در باز شدن زبان شما موثرند، سعی کنید یک روز تمامی مکالمات واقعی که در موقعیت‌های مختلف (مانند خانه، محل کار، محل تحصیل) بکار می‌برید را به انگلیسی بیان کنید، ببینید برای چند درصد آن‌ها، لغات و مهمتر اینکه افعال لازم را می‌دانید؟ همچنین با این کار خواهید دریافت که ساختن جملات و صحبت کردن در شرایط واقعی مانند حلقه‌های یک زنجیر بهم پیوسته می‌باشد و اگر یک یا چند حلقه این زنجیر را ندانید، بیان شما ناقص خواهد ماند. یعنی شما با وجود داشتن لغات زیاد در حافظه خود، به علت ندانستن تعدادی لغت



و افعال کلیدی نخواهید توانست جملات و گفته خود را کامل کرده و بهم ربط دهید. طبق تجربیات کلاسی و مصاحبه‌هایی که با زبان‌آموزان محترم داشته‌ام، حتی کسانی که چندین سال پی‌اپی در کلاس‌های زبان بوده‌اند، هنگام صحبت کردن پیرامون یک موضوع جدید دائماً

مکث نموده و در یافتن فعل یا لغت لازم برای بیان جمله خود عاجز می‌مانند و در نهایت از صحبت کردن مایوس می‌شوند. بعنوان نمونه، اگر تاکنون در کلاس‌های زبان شرکت داشته‌اید، برای محک زدن کاربردی بودن اندوخته‌های خود، سعی کنید جملات زیر را به انگلیسی بیان کنید:



"دندونم رو پر کردم"، "دکمه پیراهنت رو ببند"، "قسطی خریدمش"، "بند کفشت رو ببند"، "پام به میز گیر کرد"، "با من درد دل کن"، "به من گیر نده"، "اشتهام باز شد"، "دلَم براش سوخت"، "چایی رو کم رنگ کن"، "میوه رو پوست بگیر"، "دانگی حساب کنیم"، "فاسد شده"، "هسته میوه رو دربیار"، "شیشه ماشینو بده پایین"، "دماغتو بگیر"، "سرم گیج میره"، "حالت تهوع دارم"، "چکش برگشت خورد"، "دهنم آب افتاد"، "با مشت زد تو صورتم"، "زیر پاش نشستن"، "حسابشو برس"، "بیهوش شد"، "گند زدی"، "اومدند خواستگاریم"، "روش کم شد"، "اول خونه رو بنام من بزن"، "طاقتشو داری؟"، "آدم نامرد و عقده‌ایه"، "جازد"، "اینقدر نق نزن"، "این به اون در"، "کور خوندی"، "کم آورد"، "چه برسه به تو"، "ازت شکایت می‌کنم"، "سرش کلاه گذاشتن"، "زیر آب اون بیچاره رو زدند"، "جلوش واستا"، "اونا با هم تبانی کردن"، "یه جووری درستش کن"، "افراط و تفریط نکن"، "منو آکی حرص می‌ده"، "توکلِت به خدا"، "ظلم کردن عاقبت نداره"، "خیلی خوش گذشت"، "باهاش کل کل نکن"، "امتحانمو خراب کردم"، "این میز کجه"، "ولخرجی نکن"، "کلی طلبکار و بدهکار داره"، "باید قناعت و صرفه‌جویی داشته باشیم"، "بدرقشون کردیم"، "کاش تحقیرش نمی‌کردی"، "تلافی کردم ولی پشیمون شدم"، "دو ماه تمام عزاداری کردن"، "از ما سبقت گرفت"، "مزاحم تلفنی دارم"، "ببین چقدر جوش و خال تو صورتش داره"، "پیچش شله"، "ماشینم بدموقع خراب شد"، "حالم از چاپلوسی بهم می‌خوره"، "به بوی گل حساسیت دارم"، "خرابش کردی" و ...





همانطور که دیدید، یکی از مشکلات ما برای صحبت کردن این است که بسیاری مطالب لازم برای اسپیکینگ، به ما آموزش داده نمی‌شود و در عوض کلی لغات، گرامر، ضرب‌المثل^۱ و عباراتی که دانستن و ندانستن آن‌ها چندان فرقی نمی‌کند، آموزش داده شده و از ما خواسته می‌شود و بدتر اینکه ما نیز مجبوریم آن‌ها را به زور تکرار مصنوعی در حافظه نگه داریم.

مطالبی که قرار است تنها به زور تکرار مصنوعی در حافظه باقی بمانند، محکومند به فراموشی. برای فراموش شدن آن‌ها اصلاً غصه نخورید، زیرا شما لذت استفاده از آن‌ها را نخواهید چشید و مطمئن باشید لغات و مطالبی که کاربردی هستند خود بخود به خاطر استفاده مکرر در ذهن می‌مانند و ملکه ذهن شما می‌شوند.

شعار جالبی در این زمینه وجود دارد که می‌گوید "اگر قرار است چیزی به خاطر کاربرد نداشتن فراموش شود، همین بهتر که فراموش شود و بیش از این زمان، انرژی و مهمتر از همه انگیزه شما را هدر ندهد!"

در واقع اگر علم و دانشی کاربردی باشد، بخاطر استفاده مکرر از آن، خودبخود در ذهن حک شده و هیچگاه فراموش نمی‌شود و لازم نیست بصورت مصنوعی و کسل کننده آن را تکرار نمود تا در ذهن بماند. توصیه می‌شود همیشه قبل از یادگیری هر چیزی از خود بپرسید که به آن نیاز خواهید داشت یا نه و از آن چقدر استفاده

^۱ در زبان فارسی نیز ما بسیاری از ضرب‌المثل‌ها را نمی‌دانیم و با مشکلی نیز در ارتباطات خود مواجه نمی‌شویم. همچنین اگر هیچگاه از ضرب‌المثل استفاده نکنیم مشکلی ایجاد نمی‌شود. در یادگیری زبان دوم نیز نباید بیش از حد به حواشی و جزئیات گرامری، ادبیاتی و فونتیکی پرداخته شود بگونه‌ای که از اصل و تنه آن، یعنی برقراری ارتباط، غافل شویم. درواقع ما به دنبال یادگیری مهارت‌های زبان هستیم، نه دانش زبان. اکثر زبان‌آموزان قرار نیست لیسانس یا دکتری ادبیات زبان انگلیسی بگیرند، پس لزومی ندارد همه چیز را بدانند و با غرق شدن در جزئیات از اصل غافل شوند.

خواهید نمود. دانسته‌هایی که قرار است کاربردی نداشته باشند را بهتر است از ابتدا کنار بگذارید.

۳- باید توجه نمود که بسیاری کشورهای دنیا English Second Language و English Foreign Language (اصطلاحاً ESL و یا EFL) می‌باشند، یعنی انگلیسی زبان دوم و یا زبان خارجی آن‌ها به حساب می‌آید و در محیط اجتماعی خود تا حدودی با انگلیسی سروکار دارند، درحالیکه در بستر اجتماعی ایران، انگلیسی جایگاهی نداشته و حتی در دانشگاه‌های ما بجز چند واحد درسی که باید پاس شوند، نقش دیگری ایفا نمی‌کند. از این رو نمی‌توان روش‌ها و نسخه‌هایی که در آن کشورها (مثل فرانسه، آلمان، سوئد، اسپانیا و...) برای آموزش زبان انگلیسی اعمال می‌شود را عیناً در ایران کپی کرد. در آن کشورها محیط و کتاب‌های رایج،

همدیگر را کامل کرده و شخص در دانش زبان خود حلقه گم‌شده‌ای نخواهد داشت، بگونه‌ای که حتی قبل از یادگیری انگلیسی از طریق کتاب و کلاس، در جامعه الگوهای ساختار جمله و مهارت

گفتاری را بصورت عملی فرا می‌گیرد و در ادامه از کتاب‌ها و یا در کلاس‌های زبان انگلیسی، لغات و گرامر تکمیلی مورد نیاز را خیلی آسانتر و مفیدتر جذب نموده و توأمأ در جامعه بکار می‌برد. در صورتی که ما به محیط انگلیسی دسترسی چندانی نداریم و عموماً بیست و چهارساعته در محیط فارسی زبان هستیم (حتی وقتی خواب می‌بینیم) و لذا با دو یا سه جلسه ۱/۵ ساعته در هفته حضور در کلاس زبان و آن هم با یادگیری دروس کم کاربرد و حفظ‌محور نمی‌توان انتظار داشت که نتیجه رضایت‌بخشی در اسپیکینگ حاصل شود. در این رابطه، علاوه بر اینکه به شما عزیزان علاقمند به فراگیری زبان، توصیه می‌کنم تا حد امکان از محیط فارسی پیرامون فاصله گرفته و سعی کنید برای خود محیطی انگلیسی بسازید (از طریق انتخاب دوست مناسب، گفتگو و چت کردن با انگلیسی زبان‌ها، تماشای فیلم، گوش دادن به موسیقی انگلیسی، مطالعه کتاب داستان، روزنامه و ...)، همچنین تاکید



می‌کنم برای ارتقاء مهارت اسپسکینگ، باید از روش‌ها و منابعی استفاده شود که ماهیت تولیدی داشته باشند (نه حفظ و تکراری) تا با ساختن جمله و تولید مکالمات توسط زبان‌آموز، خلاء موجود انگلیسی نبودن محیط با انگلیسی نمودن ذهن جبران شود. با این روش، پس از مدت نسبتاً کوتاه و با ساختن چندین هزار جمله، علاوه بر اینکه قدرت و سرعت بازیابی اطلاعات از حافظه شما ارتقا می‌یابد، همچنین مغز شما بطور خودبخود و ناخودآگاه به ترکیب و مخلوط نمودن جملات پرداخته و جملات پیچیده‌تر و طولانی‌تر را تولید می‌نماید و شما را قادر می‌سازد در مورد هر موضوع پیش‌بینی نشده‌ای صحبت کنید.



لازم به ذکر است که در ابتدا ممکن است جملات و دیالوگ‌های شما خالی از اشتباه نباشند، اما مطمئن باشید که جملات دارای اشتباه ولی تولید شده توسط خود شما، بسیار بهتر از حفظ نمودن جملات و مکالمات کامل و بی‌عیبی است که از کتاب‌ها بصورت آماده حفظ شوند. زیرا علاوه بر اینکه ذهن شما در ساختن مکالمات حفظ شده نقشی نداشته است، اولاً، شما در جامعه کاملاً فارسی زبان قادر به استفاده از مکالمات حفظ شده خود نخواهید بود و در نتیجه محفوظیات شما خودبخود بعد از مدتی فراموش می‌گردند. ثانیاً، اگر هم فراموش نشوند، باز هم شما قادر به استفاده از آن‌ها حتی در یک محیط انگلیسی زبان نخواهید بود. زیرا هر مکالمه‌ای مربوط به شرایط خاصی می‌باشد ولی در مکالمات واقعی، موضوع



گفتگوها بدون پیش‌بینی و برنامه‌ریزی قبلی دائماً تغییر نموده و صحبت به مباحث گوناگون کشیده می‌شود، پس شما نخواهید توانست مکالمه ثابت، از پیش تعیین شده و آماده‌ای که از قبل حفظ کرده‌اید را بکار ببرید.

به عنوان مثال فرض کنید در محیطی انگلیسی زبان قرار گرفته‌اید و شما می‌خواهید یک مکالمه از پیش تعیین شده و حفظ شده در مورد "خرید کردن" را



بکار ببرید، در شرایط واقعی ممکن است فروشنده عصبانی باشد، جنس خود را گران بدهد، نوع یا رنگ دیگری را پیشنهاد دهد، پول کم بیاورید و یا شرایط دیگری پیش آید که در مکالمه حفظ شده وجود نداشته باشد. در نتیجه شما نیاز به تغییر جملات آن مکالمه با توجه به شرایط پیش‌آمده خواهید داشت و اینجا به مشکل برمی‌خورید.

لذا می‌توان ادعا کرد که مهارت صحبت کردن و تسلط به یک زبان با حفظ بودن چند مکالمه موضوعی و کلیشه‌ای تفاوت دارد. در مقابل در روش تولیدی، با ساخت هزاران جمله ذهن شما این توانایی را بدست می‌آورد که بصورت خودبخود و ناخودآگاه و با دستکاری ورودی‌هایی که داشته‌اید، بتواند هر جمله‌ای را بسازد و در نتیجه در مورد هر چیزی مکالمات و صحبت‌های لازم را تولید نماید.



جملات و مکالماتی که توسط شما ساخته می‌شوند، حتی اگر دارای اشتباهات کوچکی باشند، بسیار بهتر از مکالمات و جملاتی است که از کتاب‌ها بصورت دست نخورده و طوطی‌وار حفظ می‌شوند.

با در نظر گرفتن این مباحث و بر مبنای "فرضیه ادراک" (یا "فرضیه ورودی") پروفیسور استیفن کراشن از دانشگاه کالیفرنیا جنوبی (که تنها و بهترین روش یادگیری زبان دوم است)، در این کتاب سعی شده است روش تولید، تعمیم و در نتیجه الگوسازی بجای پروسه بدون بازده و خسته کننده ~~حفظ و تکرار مصنوعی~~ معرفی و عملی گردد، بگونه‌ای که شما با ساختن چند هزار جمله کاربردی و کلیدی



و بدون نیاز به کلاس در کوتاهترین زمان به تسلط نسبی و واقعی در زبان انگلیسی دست یابید. در زیر برخی مزایای روش تولید و تعمیم نسبت به روش منسوخ، مضحک و بدون بازده حفظ و تکرار بیان گردیده است:

در روش حفظ و تکرار:

✓ شما تا زمانی که تکرار می‌کنید مطالب را حفظ هستید و اگر مثلاً ۶ ماه آموخته های خود را تکرار نکنید فراموش می‌شوند.



✓ می‌دانیم که اطلاعات در مغز توسط ارتباطاتی که با سایر اطلاعات برقرار می‌کنند، ذخیره می‌شوند، در نتیجه وقتی شما کلمات را بصورت جدا و منزوی از روی فلش کارت یا از طریق تکرار مصنوعی به خاطر می‌سپارید، در نتیجه عدم برقراری این ارتباط، به سختی در حافظه جای می‌گیرند و خیلی زود فراموش

می‌شوند و همچنین ممکن است در زمان فراخوانی و بازیابی از مغز دچار مشکل شده و یا با هم قاطی شوند.

مثلاً فرض کنید می‌خواهید کلمه "Stapler" به معنای "منگنه‌کوب" را به خاطر بسپارید، اگر آنرا همینطور از روی فلش کارت یا برگه لغات حفظ کنید، بعد از مدتی که بصورت مصنوعی آنرا تکرار نکنید فراموش می‌شود.



✓ تکرار بدون کاربرد مصنوعی و انرژی بر بوده، باعث ناامیدی و متاسفانه کم شدن انگیزه شما می‌شود.

در روش تولید و تعمیم:

✓ شاید جملاتی که شما ساخته‌اید، دارای اشتباهاتی باشد، اما به مرور زمان این اشتباهات برطرف شده و مهارت و سرعت شما در جمله سازی بیشتر می‌شود.

✓ به علت بکارگیری و فراخوانی مکرر اطلاعات از ذهن، مطالب در ذهن شما حک شده، فعال و جاری باقی می‌مانند و در نتیجه فراموش نمی‌شوند و مهمتر اینکه در هر موقعیتی و پیرامون هر موضوعی می‌توانید جمله سازی کنید.

✓ یادگیری کلمات در متن و جمله باعث می‌شود شبکه‌ای قوی از کلمات و اطلاعات در مغز شما ایجاد شود و در نتیجه‌ی این ارتباطات، لغات و مطالب بسیار

بهتر در حافظه شما ذخیره شده و سریعتر بازیابی شوند. مثلاً فرض کنید بجای حفظ نمودن لغت "Stapler" به معنای "مگنه کوب"، چندین جمله با ساختارهای متفاوت با این کلمه بسازید (مثلاً جمله Please pass me the stapler)، در



اینصورت علاوه بر اینکه لغت "Stapler" بهتر در حافظه شما باقی می ماند همچنین هرگاه در محل کار یا جای دیگری یک مگنه کوب ببینید، خودبخود این جمله برای شما تداعی می شود و بعد از مدت کوتاهی مانند کلمات زبان مادری، ملکه ذهن می شود.

✓ فرآیند یادگیری با نشاط، پویا و زنده می شود، از فرایند یادگیری لذت برده و انگیزه و مهمتر از همه اعتماد به نفس شما افزایش می یابد.



✓ می توانید به تنهایی و بدون نیاز به کلاس این روش را ادامه دهید.



تدی روزولت: "کسی که اشتباه نکند، پیشرفت هم نمی کند."
از اشتباه کردن نترسید، کسی که از اشتباه کردن بترسد زیاد جلو نمی رود

لازم به ذکر است که این روش در دنیا حدود ۳۵ سال است که اعمال می گردد و روش جدیدی محسوب نمی شود و نتایج و آثار آن نیز مشهود بوده است. این روش علاوه بر علمی بودن، منطقی و طبیعی نیز می باشد. مثلاً یک کودک از ابتدا شروع به حفظ و انبار نمودن کلمات و گرامر نمی کند تا در آینده از آن ها استفاده کند، بلکه به محض اینکه توانایی نسبی ادای کلمات را پیدا می کند، آن ها را به زبان جاری می سازد و هر چند دستوپا شکسته و ناقص، ولی آن ها را در جملات بکار می بندد. همین عامل باعث می شود فرایند طبیعی یادگیری زبان به روش بهینه صورت گیرد. پس توصیه می گردد بجای چسبیدن به جزئیات گرامری و انبار کردن لغات بیشتر، شما نیز بدون نگرانی و با اعتماد به نفس کامل از همین ابتدا سعی کنید با کلمات و گرامری که در دروس اول این کتاب می آموزید به جمله سازی و

در ادامه صحبت کردن پرداخته و مطمئن باشید سایر گرامرها و لغات ضروری خودبخود و بتدریج در این مسیر جذب خواهند شد. به هیچ وجه نگران اشتباهات و لهجه خود نباشید، زیرا فلسفه یک زبان برقراری ارتباط است، نه تبدیل شدن به یک دیکشنری یا کتاب گرامری زنده و همانطور که در هر کشوری لهجه‌های مختلفی وجود دارد (مانند لهجه‌های یزدی، اصفهانی، شمالی و غیره در کشور ما) که بدون هیچ مشکلی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، در دهکده جهانی امروز نیز هر کسی (چینی، کره‌ای، هندی، فرانسوی و ...) زبان انگلیسی را با لهجه و توان خود مورد استفاده قرار می‌دهد و با جهان پیرامون

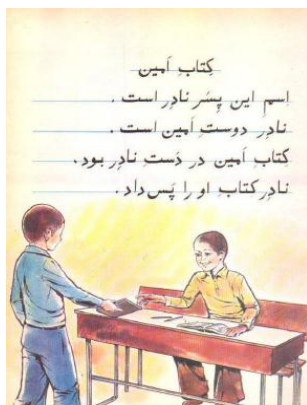


خود ارتباط برقرار می‌سازد. جالب است بدانید که این تنوع لهجه و اشتباهات سطحی در صحبت کردن بیشتر موجب شیرینی بیان می‌شود تا نقصی تاثیرگذار. به عنوان مثال وقتی یک فرد خارجی زبان

و یا یک کودک، زبان فارسی را دست و پا شکسته و پر اشتباه صحبت می‌کنند، در نظر ما صحبت کردن آن‌ها شیرین، بانمک و دوست‌داشتنی جلوه می‌کند تا ناقص.

جالب است بدانید برخی افراد حتی قبل از یادگیری حروف الفبا، صحبت کردن را شروع می‌کنند (مانند بسیاری افراد که حتی سواد خواندن و نوشتن ندارند ولی صحبت می‌کنند). در واقع در شیوه اشتباه آموزش زبان، تاکید بر خواندن و نوشتن است (مانند سیستم آموزشی مدارس و دانشگاه-

ها) در حالیکه متخصصان آموزش زبان بر این باورند که آموزش زبان باید با صحبت کردن شروع شود. اگر شخص ابتدا صحبت کردن را یاد بگیرد، بعد از مدت کوتاهی و با سرعت زیاد می‌تواند براحتی خواندن و نوشتن را نیز فرا گیرد. مانند خود ما که در کودکی ابتدا صحبت کردن را یاد گرفتیم و سپس با ورود به سال اول ابتدایی، به محض اینکه با حروف الفبا آشنا



شدیم و در کمتر از یکسال، خواندن و نوشتن را نیز با شتاب بسیار بالایی فرا گرفتیم، بطوریکه در پایان سال دوم ابتدایی، با اینکه در مجموع بیش از صد صفحه فارسی هم نخوانده بودیم، قادر بودیم هر متنی (کتاب داستان و حتی روزنامه) را بخوانیم و بنویسیم! در صورتی که عکس این فرآیند صادق نیست، یعنی ممکن است شخص سال‌های سال بخواند ولی نتواند روان صحبت کند (مانند فارغ-التحصیلان فوق و دکترای دانشگاه‌ها). در اینجا ممکن است این سوال ایجاد شود که تکمیل مهارت صحبت کردن در یک کودک چندین سال طول می‌کشد، آیا ما هم برای زبان انگلیسی باید همین مدت را صرف کنیم؟ در پاسخ باید گفت که تفاوت بسیار زیادی در یادگیری زبان مادری توسط یک کودک و یادگیری زبان دوم وجود دارد. یک کودک وقتی به دنیا می‌آید هیچ پیش‌زمینه قبلی از مفاهیم دنیای جدید خود ندارد، مثلاً نمی‌داند مفهوم داغی به چه معنا است و تا چند بار دست او نسوزد این مفهوم را درک نمی‌کند. یک کودک تا چند سالگی مفهوم مرگ و مُردن را درک نمی‌کند و آن را مانند یک سفر می‌داند (مثلاً می‌گوید "پدربزرگم پیش خدا رفته"). یا وقتی یک نوزاد لبه پنجره یا یک تاقچه را از دور می‌بیند، نمی‌فهمد که فرورفتگی دارد و می‌توان چیزی را در آنجا قرار داد و تا چندین بار او را روی تاقچه نگذارند یا خودش چیزی را از آنجا بر ندارد این مفهوم ساده را درک نخواهد نمود. وقتی پای یک کودک به میز یا دیواری برخورد می‌کند، فکر می‌کند که دیوار او را زده است و وقتی پدر و مادرش دیوار را تنبیه می‌کنند، آرام می‌شود، یعنی حتی مفهوم زنده نبودن اشیاء را درک نمی‌کند. همچنین مفاهیم دوری، نزدیکی، ارتباط فAMILIاری انسان‌ها و علت بسیاری کارها برای یک کودک معماهایی هستند که بعضاً چند سال طول می‌کشد تا آن‌ها را درک کند. در واقع بسیاری از حجم پردازش مغز یک کودک و توجه او صرف فهمیدن مفاهیم و ارتباطات جدیدی می‌شود که می‌بیند و می‌شنود و یادگیری زبان تنها جزء کوچکی از وظایف ذهن او را تشکیل



می‌دهد. در واقع تمام کارها و حرف‌های ما برای کودک یک معماست، از علت بوییدن یک گل و تمیز کردن یک میز گرفته تا اعتقادات و روابط فAMILI بین انسان‌ها. اما نکته امیدوارکننده در یادگیری زبان دوم برای ما این است که ما تمام این مفاهیم را می‌دانیم و حتی بسیاری لغات و افعال انگلیسی مربوط به آن‌ها را نیز در دوران مدرسه یاد گرفته‌ایم و تنها کافی است که با اعتماد به نفس و امید و توکل کامل جمله‌سازی را آغاز نموده و در ادامه نیز به تولید متن، لکچر و مکالمه‌سازی بپردازیم، محفوظیات قبلی خود را کاربردی و بهم پیوسته نموده و بیش از حد نیاز به حفظ نمودن لغت و گرامر و سواس نشان ندهیم. البته اهمیت گرامر در جای خود محفوظ است و در ابتدای این کتاب نیز سعی شده بصورت کاملاً مختصر و مفید و جهت سرعت دادن به فرآیند یادگیری، با مثال‌های مختلف مباحث مهم و ضروری جمله‌سازی آموزش داده شود. لازم به ذکر است که سایر نکات گرامری مانند حفظ جداول افعال، شرایطی که برخی حرف اضافه‌ها بکار می‌روند، افعالی که to یا ing می‌گیرند و سایر نکات ریز و خسته‌کننده گرامری را لازم نیست از ابتدا بدانید و آن‌ها را بصورت ناخودآگاه در طول مسیر فرا خواهید گرفت، بگونه‌ای که پس از مدتی ذهن بصورت خودبخود و با استفاده از الگوبرداری و تعمیم، نکات گرامری را رعایت می‌کند بدون اینکه نام و فرمول آن‌ها را بداند.



در چنین شرایطی اگر مثلاً تست کنکوری را جلوی شما بگذارند، خیلی سریع جواب صحیح را تشخیص می‌دهید (در واقع حس می‌کنید) بدون اینکه حتی علت درست بودن آن‌را بدانید، درست مانند زبان فارسی که غلط یا صحیح بودن جمله را حس می‌کنید،

مثلاً اشتباه بودن جمله "اگر درس بخوانی، قبول شدی" یا جمله "علی دیروز به مدرسه خواهد رفت" را حتی یک شخص ناآگاه از زبان فارسی و یا بی‌سواد هم تشخیص می‌دهد. اما در عوض توصیه می‌شود روی تلفظ صحیح کلمات حساس و دقیق باشید، زیرا اگر کلمه‌ای را یاد نگیرید بهتر است تا آن را با تلفظی یاد بگیرید که کسی آن‌را نفهمد! بعلاوه، تلفظ صحیح شما را در تشخیص و به خاطر سپردن

کلمات هم ریشه و هم خانواده کمک زیادی می‌کند. در این کتاب سعی شده است تلفظ کلمات جدید آورده شود، ولی در صورت نیاز می‌توانید براحتی و بدون نیاز به یادگیری قواعد فونتیک (آواشناسی)، تلفظ هر کلمه‌ای را تنها با گوش دادن از طریق نرم‌افزارها، سایت‌ها و دیکشنری‌های موجود یاد بگیرید (مثلاً دیکشنری آنلاین و رایگان کمبریج به آدرس <http://dictionary.cambridge.org> و یا نرم‌افزار دیکشنری لانگمن، تلفظ امریکن و همچنین برتیش تمامی لغات را در اختیار شما قرار می‌دهد).



۴- یک زبان را نمی‌توان بصورت یک بعدی فرا گرفت (مانند آنچه در مدرسه و دانشگاه انجام می‌شود، که فقط ریدینگ و گرامر آموزش داده شده و مورد ارزیابی قرار می‌گیرد)، بلکه هر چهار مهارت باید با هم پیش روند. حتی توصیه می‌شود به مهارت صحبت کردن

بیشتر و پیشتر پرداخته شود، زیرا به بهبود مهارت‌های خواندن و حتی گوش دادن شتاب می‌دهد! این ارتباط (یعنی تاثیر شگرف اسپیکینگ بر روی مهارت‌های ریدینگ و لیسنینگ) را می‌توان با تامل بر روی دو مورد زیر درک کرد:

✓ وقتی شما با کسی به زبان مادری (فارسی) صحبت می‌کنید، ذهن شما بدون اینکه لغات را تفکیک کند، براحتی و بدون هیچ زحمتی مطالب شنیده شده را بصورت کامل درک می‌کند. در صورتیکه وقتی به اخبار یا گفتاری انگلیسی گوش می‌دهید، ذهن مجبور می‌شود برای فهم مطالب، کلمات را تفکیک نموده، یکی یکی معانی آن‌ها را حدس بزند و دوباره پشت سرهم بگذارد تا معنی جمله یا پاراگراف را درک نماید. این روند، سرعت درک مطلب شما را به شدت پایین می‌آورد، بگونه‌ای که برخی مواقع به سرعت گوینده نرسیده و همچنین اگر صدا شفاف و شمرده نباشد (مانند برخی موسیقی‌ها)، حتی تشخیص کلمات نیز دشوار می‌شود.



✓ همانگونه که گفته شد یک دانش آموز کلاس دوم یا سوم ابتدایی با وجود اینکه در مجموع بیش از ۱۰۰ صفحه فارسی هم نخوانده است، به راحتی هر متنی حتی روزنامه را خوانده و آن را سریع و بدون تفکیک کلمه به کلمه می‌فهمد! در صورتیکه خیلی‌ها ممکن

است هزاران صفحه انگلیسی هم خوانده باشند ولی وقتی یک متن انگلیسی جدید را می‌خوانند، که حتی تمام لغات آن را هم می‌دانند، همچنان به تفکیک کلمات، ترجمه کلمات آن به زبان مادری و ترکیب مجدد آن‌ها پرداخته و در نتیجه ری‌دینگ و درک مطلب کند و خسته‌کننده‌ای خواهند داشت.

بطور خلاصه، زمانی که ورودی‌های ما، چه شنیداری و چه خواندنی، به زبان مادری باشند، ذهن ما آن‌ها را بدون هیچ زحمت و با کمترین پردازشی، بصورت کلی درک می‌نماید (درعین حالی که درک بصورت کلی صورت می‌گیرد، به تمام جزئیات لازم



نیز توجه می‌شود)، اما زمانی که ورودی‌های ما به زبان دیگری باشند، مغز مجبور می‌شود کلمات را تفکیک و مطلب را بصورت جزئی درک نماید و در نتیجه درک مطلب سریع و دقیقی نخواهیم داشت و ممکن است متوجه

برخی جزئیات مهم نیز نشویم. بنده افراد بسیاری را دیده‌ام، که سالیان سال مطالب انگلیسی را خوانده و گوش داده‌اند ولی همچنان درک مطلب کاملی ندارند (بعنوان مثال وقتی فیلمی را تماشا می‌کنند و یا به اخبار گوش می‌دهند، بصورت کامل متوجه نمی‌شوند) و از این موضوع متعجب می‌باشند. توصیه بنده به این دوستان این است که برای کامل شدن مهارت‌های ورودی خود (ری‌دینگ و لیسینگ)، حتماً می‌بایست مهارت‌های خروجی خود (اسپیکینگ و رای‌تینگ) را تقویت نمایند. به عبارتی دیگر، تا وقتی شخص شروع به صحبت کردن نکند، مهارت‌های ری‌دینگ و لیسینگ او نیز کامل نمی‌شود. در واقع مهارت‌های ورودی در ابتدا با سرعت خوبی بهبود می‌یابند ولی اگر مهارت‌های خروجی را فعال نکنیم، پس از مدتی سرعت پیشرفت آن‌ها کاهش می‌یابد. اصولاً مهارت‌های زبان را نمی‌توان بصورت یک بعدی و جدا از هم کامل نمود و به یکدیگر مربوط می‌باشند. همه می‌دانیم که شنیدن اثر مستقیم روی صحبت کردن دارد (لیسینگ مادر یادگیری سریع و بهینه زبان است) و به همین علت است که تمامی افراد ناشنوا، متأسفانه قادر به صحبت کردن نیز نیستند، اما جالب اینجا است که در فرآیند یادگیری زبان، عکس

این رابطه نیز وجود دارد و صحبت کردن نیز باعث کامل و روان شدن مهارت شنیداری می‌گردد! از دیدگاه روانشناسی موضوع، وقتی شخص کلمات را به زبان می‌آورد و صحبت می‌کند، با آن‌ها انس گرفته و هیچ‌گونه ترس و ابهامی در مفهوم آن‌ها باقی نمی‌ماند و سپس وقتی آن‌ها را می‌شنود یا در متنی می‌خواند، بدون تفکیک لغات و بصورت یک کل و بدون ترس، براحتی مطلب را درک می‌کند زیرا خود بارها و بارها آن‌ها را به زبان جاری ساخته است. به عنوان مثال، در زبان مادری وقتی شما ابتدای یک جمله را می‌شنوید یا می‌بینید، ذهن شما بصورت خودکار بقیه جمله را حدس زده و مغز بجای وقت گذاشتن برای پردازش کلمه‌های بعدی، با کامل کردن حدس خود به درک کلی مطلب می‌پردازد (یک پروسه تکاملی دارد). در نتیجه بسیار راحت‌تر جملات را بهم مربوط کرده و درک می‌کند. لذا وقتی با شخص دیگری به زبان فارسی صحبت می‌کنیم، براحتی و همزمان حرف‌های او را می‌فهمیم (حتی اگر مبهم و در جای شلوغ بیان شوند)، زیرا آن مطالب را خودمان بارها و بارها به زبان جاری ساخته‌ایم. از اینجا می‌توان به تاثیر اسپیکینگ روی ری‌دینگ و لیسنینگ پی‌برد.

۵- همانگونه که برای یاد گرفتن نقاشی باید نقاشی کرد و مثلاً با خیاطی کردن نمی‌توان نقاشی یاد گرفت، برای اینکه قادر شویم انگلیسی صحبت کنیم، باید انگلیسی صحبت نمود و نمی‌توان صرفاً با خواندن، صحبت کردن را فرا گرفت. زیرا در واقع خواندن ورودی دادن به مغز است درحالیکه صحبت کردن خروجی گرفتن از مغز می‌باشد. لذا اگر هرچه سریع‌تر اقدام به ساخت جملات و خروجی گرفتن از مغز خود نکنید، بعد از مدتی محفوظیات قبلی خود را نیز فراموش نموده و بدتر اینکه ذهن شما یک‌طرفه و تنبل می‌شود.



یعنی عادت می‌کند فقط اطلاعات را بگیرد و پس ندهد و قدرت فراخوانی لغات را از دست می‌دهد و در نتیجه لغاتی که بلدید و در حافظه دارید را نخواهید توانست به موقع و سریع فراخوانی نموده و به زبان آورید.

در اینصورت وقتی شخص دیگری برای شما انگلیسی صحبت می‌کند، ممکن است تعجب کنید که چرا با اینکه شما نیز تمامی آن لغات را می‌دانید، ولی خودتان نمی‌توانید آن‌ها را به زبان آورید! جواب ساده است. زیرا شما فقط به مغز ورودی داده‌اید و خروجی گرفتن از آن و فراخوانی اطلاعات را تمرین ننموده‌اید، پس طبیعی است که مغز شما نتواند بموقع کلمات را فراخوانی نماید (مغز نیز مانند سایر اندام بدن به تمرین نیاز دارد).



از مزایای دیگر صحبت کردن این است که با ادامه تولید جملات، خودبخود متوجه می‌شوید در زنجیره لغاتان، برخی حلقه‌های ساده و در عین حال مهم مفقودند و لغات و افعال ساده‌ای که شاید هر روز هم با آن‌ها سروکار دارید را در حافظه ندارید ولی در عوض بسیاری از لغاتی که بکار نمی‌آیند را انبار نموده‌اید. در نتیجه صحبت کردن خودبخود باعث فیلتر کردن دانسته‌ها و ورودی‌های مفید از غیر مفید شده و همچنین باعث می‌شود نقاط کور اطلاعات خود را یافته و مرتفع نماییم.



خوشبختانه پس از چند سال تلاش و تجربه چندین مدرس زبان موفق شدیم برای اولین بار در کشور، مجموعه‌ای کامل از جملات بسیار کاربردی، با رویکرد تولیدی محور و با الهام از روش استیفن کراشن را آماده و به زبان‌آموزان و علاقمندان عزیز تقدیم نماییم. در این اثر، آنچه را می‌آموزید که لازم دارید، شسته و رفته و بدون حواشی بی‌فایده‌ای که شما را از اصل مطلب دور می‌کند. در ابتدای امر، با توجه به عدم حضور انگلیسی در بستر اجتماعی و شرایط آموزشی موجود، صرفاً جهت تسریع فرآیند یادگیری، گرامر شما را به عنوان یک دوست همراهی نموده و با ساختن ۶۵۱ جمله و پس از شکل‌گیری الگوهای ذهنی کنار می‌رود، بطوری که شما آن را رعایت می‌کنید بدون اینکه خود متوجه باشید. در واقع استفاده از گرامر در ساخت جملات اولیه، باعث ایجاد الگوهای ساختاری در ذهن شده و در ادامه با وارد شدن به قلب کتاب در فصل دوم و معرفی کالکیشن‌های فعل‌ساز مهم، ذهن بصورت

خودبخود و ناخودآگاه و با تولید نمودن جملات بیشتر، این الگوها را تعمیم داده و در ساخت جملات پیچیده‌تر بکار می‌برد.

همانگونه که گفته شد، فلسفه وجودی یک زبان برقراری ارتباط است و در دهکده جهانی امروز هر کس با لهجه و توان خود وارد این میدان می‌شود، پس بدون نگرانی‌ها و وسواس‌های بی‌مورد، مواظب باشید با پرداختن به برگ‌های زائد درخت



زبان از تنه اصلی آن غافل نشوید. در این راستا، این کتاب سعی می‌کند با تولید و ساختن جملات مختلف، ابتدا به کاربردی کردن آنچه تا کنون در حافظه انباشته‌اید پرداخته و همچنین یک ساختار ذهنی بوجود آورد تا آموخته‌های جدید نیز در جای خود قرار

گرفته و بکار روند. نکته مهمی که می‌بایست در مطالعه این کتاب مد نظر قرار گیرد این است که جملات انگلیسی ارائه شده در پایین صفحه‌ها را باید ساخت نه اینکه خواند. در واقع اگر شما جملات انگلیسی را چند بار بخوانید، آن‌ها را حفظ می‌شوید و بعد ممکن است تصور نمایید که آن‌ها را یاد گرفته‌اید، در صورتیکه اینگونه نبوده و در واقع شما آن‌ها را حفظ نموده‌اید و مطمئناً این جملات حفظ شده نیز پس از مدتی فراموش خواهند شد. بنابراین توصیه می‌شود هر بار که جمله‌ای فارسی را می‌بینید، سعی نمایید معادل انگلیسی آن را شما بسازید تا با این کار قدرت و سرعت مغز را برای ترکیب کلمات و ساخت جمله افزایش دهید. مغز انسان نیز مانند سایر اندام بدن با تمرین دادن قوی‌تر می‌شود. می‌توان گفت همانگونه که با وزنه زدن بازوها قویتر می‌شوند و پس از مدتی قادر خواهند شد وزنه‌های سنگین‌تر را نیز بلند کنند، مغز انسان نیز با فکر کردن و ساختن جمله قوی‌تر می‌گردد (نه با حفظ و تکرار آن) و پس از مدتی قادر خواهد بود جملات پیچیده‌تر را نیز براحتمی و بسیار سریع‌تر و دقیق‌تر بسازد. پس از ساخت چند هزار جمله، الگوهای لازم برای جمله‌سازی در ذهن شکل می‌گیرد و بقیه کار را مغز خودش انجام می‌دهد (در واقع مغز انسان کار خود را بلد است و ما تنها کافی است آن را به درستی تمرین دهیم).

به عنوان آخرین نکته، اهمیت و تاثیر لیسِنینگ (گوش دادن) را در فرآیند یادگیری زبان دوم خاطر نشان می‌شویم. اهمیت لیسِنینگ بگونه‌ای است که بسیاری از متخصصان آموزش زبان آن را بعنوان "مادر یادگیری زبان" معرفی می‌نمایند. جهت بهره‌گیری از این عامل مهم، توصیه می‌گردد پس از مطالعه فصل اول این کتاب و همزمان با مطالعه فصول بعدی، با گوش دادن به فایل‌های مهندسی شده و مناسب، مهارت شنیداری خود را نیز تقویت نمایید. در این خصوص می‌توانید از کتاب "بست لیسِنینگ" که توسط همین مولف و با دقت بسیار زیاد گردآوری و تالیف شده است استفاده نمایید. برخی از ویژگی‌های منحصر بفرد این کتاب عبارتند از:

گوینده‌ها بسیار شمرده و با سرعت دو سوم سرعت استاندارد صحبت می‌کنند.



گوینده‌ها مخصوص بوده و دارای صدای کاملاً شفاف، زلال و گرم و همچنین دارای لهجه امریکن می‌باشند.



شفاف

کلیه ساختارها، عبارات و کلمات این کتاب به منظور یادگیری زبان مهندسی شده‌اند. برای یادگیری زبان نبایست از مطالب متفرقه و فایل‌هایی استفاده نمود که برای مقاصد آموزش زبان تهیه نشده‌اند. بعنوان مثال نویسنده یک رمان انگلیسی، رمان خود را به منظور آموزش زبان نمی‌نویسد، بلکه آن را نوشته تا یک انگلیسی زبان بخواند و از آن لذت ببرد یا اینکه مفهومی را به مخاطب خود منتقل سازد و یا کتابی ادبی و باستانی (مانند کلیله و دمنه فارسی) منبع مناسبی برای یادگیری زبان نمی‌باشد.



مهندسی شده

کلیه مطالب ارائه شده در این کتاب تماماً جالب، مفید و شیرین بوده، بگونه‌ای که ضمن آموزش زبان و انگیزش بیشتر زبان‌آموز، اطلاعات مفید و منحصر بفردی در زمینه‌های مختلف در اختیار



مخاطب قرار می‌دهد، که در هیچ جای دیگری اینگونه مطالبی بصورت یکجا و خلاصه یافت نمی‌شوند.

ترجمه تمامی لغاتی که ممکن است زبان‌آموز معنی آن‌ها را نداند، در پرانتزی جلوی آن‌ها نوشته شده است تا مخاطب براحتی و بدون مراجعه به دیکشنری مطالب را دنبال نماید. همچنین این کتاب علاوه بر مهارت لیسینینگ تا حد زیادی به تقویت مهارت ریدینگ زبان‌آموز نیز منجر خواهد شد.



درس‌های این کتاب و همچنین کتاب Easy Speaking توسط فن‌آوری جدید و روبه‌رشد واقعیت افزوده پشتیبانی می‌شوند. شما با اسکن نمودن QR کد موجود بر روی جلد این کتاب‌ها و نصب اپلیکیشن مربوطه بر روی گوشی موبایل خود و گرفتن دوربین گوشی بر روی عکس‌های این کتاب‌ها، می‌توانید فیلم‌های آموزشی و سایر اطلاعات مربوط به درس مربوطه را دریافت و مورد استفاده قرار دهید. (تلفن پخش کتاب‌ها 09120746297)



در پایان برادرانه توصیه می‌کنم، با توجه به سرعت افزایش یافته تولید علم و تکنولوژی و اهمیت زبان انگلیسی در انتقال و بهره‌گیری از دانش روز دنیا و همچنین سایر مزایای غیر قابل انکار آن (تاثیر مستقیم زبان انگلیسی در یادگیری سریع و آسان‌تر علوم دیگر مانند کامپیوتر، کمک به استفاده از دنیای اطلاعات موجود در اینترنت، کسب رتبه بهتر در آزمون‌های دانشگاهی و...)، در هر رشته تحصیلی و حرفه‌ای که هستید، یادگیری زبان شیرین و ساده انگلیسی را بعنوان یک زبان مفید و بین‌المللی در اولویت و دستور کار روزانه خود قرار داده تا ان‌شاء-الله با باز کردن پنجره‌های جدید به دنیای موقعیت‌ها و پیشرفت‌ها، زندگی شیرین-تری را برای خود به ارمغان آورید.

*I'm grateful for
everything in my life.*



در پایان بر خود واجب می‌دانم که تشکر و قدردانی کنم از:

- ۱- خداوند متعال که عالم یکپارچه مظهر لطف و عظمت اوست.
- ۲- پدر، مادر و همسر مهربانم که همیشه یاری کننده و مایه دلگرمی بنده بوده‌اند.
- ۳- کلیه معلمان، اساتید و دانشمندان دلسوز در سرتاسر دنیا، که بزرگترین هدیه و موهبت جهان هستی، یعنی علم و دانش را خالصانه و بدون هیچ چشمداشتی در اختیار هم‌نوعان خود قرار می‌دهند و عمر و زندگی خود را صرف اعتلای هر چه بیشتر نوع انسان و پرورش اندیشه و روح بشر کرده و می‌کنند. همچنین از پروفیسور Stephen D. Krashen به‌خاطر کتاب‌ها و مقالات ارزنده‌ای که در زمینه فرآیند آموزش و یادگیری زبان دوم ارائه نموده‌اند.
- ۴- کانون نخبگان، مجتمع فرهنگی و آموزشی معراج اندیشه و مجتمع فرهنگی و آموزشی حکمت نبوی که مشوق و زمینه‌ساز گردآوری و تالیف این اثر بوده‌اند.
- ۵- دانشکده جامع علمی-کاربردی پست و مخابرات و شرکت مدیانا که حامی و پشتیبان فنی قابلیت جدید و روبه رشد واقعیت افزوده بر روی این کتاب بوده‌اند.



موفق و سربلند باشید

حسین اسکندریان

Ph.eskandarian@gmail.com



*That is a good book
which is opened with
expectation and closed
with profit.*

"Amos Bronson Alcott"

Chapter ONE

فصل اول: جمله سازی

Construction Sentence

در مقدمه کتاب گفتیم که بیش از حد نباید به گرامر پرداخت و در این کتاب نکات گرامری لازم و ضروری را در مسیر جمله سازی فرا خواهید گرفت و پس از مدتی آن‌ها را بطور خود بخود و ناخودآگاه رعایت نموده و بکار می‌برید، بدون اینکه حتی نام و فرمول آن‌ها را بدانید. اما نکته‌ای که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی نمود، از آنجا که در محیط زندگی ما زبان انگلیسی حضور ندارد، لذا برای کوتاه کردن زمان یادگیری، بصورت کاملاً مختصر و مفید، ساختار جمله و مبحث مهم زمان‌ها و جملات مجهول را بیان می‌نماییم.

به جمله فارسی زیر دقت کنید:

من علی را دیروز در مدرسه دیدم.

می‌بینید که فرمول جمله در زبان فارسی عبارت است از:

فاعل + مفعول + قید زمان + قید مکان + فعل

در زبان انگلیسی اینگونه نبوده و فعل بعد از فاعل و در مقام دوم می‌آید:

I saw Ali at school yesterday.

پس فرمول ساختار جمله در زبان انگلیسی عبارت است از:

قید زمان + قید مکان + مفعول + فعل + فاعل

Subject + Verb + Direct Object



She ate a hot dog.

نکته بعدی این است که "فعل" مهمترین عنصر بکار رفته در یک جمله است و بدون فعل هیچ مفهومی را نمی‌توان نشان داد. به دو جمله زیر توجه کنید:

علی به مدرسه رفته است.
علی به مدرسه خواهد رفت.

در هر دو جمله از کلمات یکسانی استفاده شده (علی، مدرسه و فعل رفتن)، ولی اولی به این معناست که علی رفته و الان در خانه نیست، در حالیکه جمله دوم به این معناست که علی هنوز نرفته و الان در خانه است. معنای متفاوت این دو جمله به این علت است که فعل "رفتن"، زمان‌های متفاوتی به خود گرفته است. پس نتیجه می‌گیریم که اعمال زمان مناسب روی فعل جمله، مهم و تاثیرگذار است. سه مورد از زمان‌های مهم و پرکاربرد در زبان فارسی و انگلیسی عبارتند از:



زمان	ساختار فارسی	ساختار انگلیسی
حال ساده	من به مدرسه می‌روم (هرروز)	I go to school (every day)
گذشته ساده	من به مدرسه رفتم (دیروز)	I went to school (yesterday)
آینده ساده	من به مدرسه خواهم رفت (فردا)	I will go to school (tomorrow)



در زبان انگلیسی هر فعل سه قسمت دارد:



فعل	قسمت اول	قسمت دوم	قسمت سوم
To wash = شستن	Wash	Washed	Washed
To work = کار کردن	Work	Worked	Worked
To go = رفتن	Go	Went	Gone
To eat = خوردن	Eat	Ate	Eaten
To read = خواندن	Read	Read	Read

در اکثر فعل‌ها (مانند دو ردیف اول جدول فوق) قسمت‌های دوم و سوم فعل با اضافه کردن یک ed به قسمت اول بدست می‌آیند و در برخی فعل‌ها (مانند سه ردیف آخر جدول فوق) قسمت دوم و سوم فعل‌ها قاعده خاصی ندارند و پس از چند بار استفاده در ذهن می‌مانند، پس به هیچ وجه لازم نیست از ابتدا آن‌ها را

حفظ نمایید زیرا برخی از آن‌ها شاید هیچگاه بکار نیایند و از طرفی، آن‌هایی که کاربرد بیشتری دارند و مستحق یادگیری هستند، بطور خودبخود در ذهن می‌مانند.

برخی مواقع در ابتدای کلاس‌ها از زبان آموزان می‌خواهم به انگلیسی بگویند "من در ریاضی خوبم"، جالب است که تقریباً نودوآندی درصد به اشتباه می‌گویند "I am good in math"، یا در برگرداندن جمله‌ای مانند "من از پسرم راضی‌ام" به اشتباه



جمله "I am happy from my son" را بیان می‌کنند، در صورتیکه ممکن است بارها جملات فوق یا جملات مشابه آن‌ها را دیده یا شنیده باشند. در واقع اشتباه این دسته از زبان آموزان در انتخاب حرف اضافه مناسب بوده و مانند این است که

شخصی در زبان فارسی، حروف اضافه "از، به، برای، در، با و ... " را در مکان مناسب خود استفاده نکند و مثلاً بگوید "من روی این کلاس راضی‌ام"، "تهران از اهواز نزدیک است" و یا "معلم در من گفت".



می‌بینید که علاوه بر ظاهر عجیب، حتی ممکن است معنی جملات به خاطر یک حرف اضافه تغییر کند. علت بروز چنین اشتباهاتی از سوی زبان آموزان در این است که هنگام شنیدن یا مطالعه نمودن کتاب‌ها و متون انگلیسی به جزئیات بکار رفته در جملات آن توجه نمی‌کنند. طبق نظر متخصصان، یکی از ریشه‌های کم توجهی به جزئیات هر چیزی، این است که نسبت به دانستن آن جزئیات نیازی احساس ننموده‌ایم و به اصطلاح "تشنه" نشده‌ایم. متأسفانه خیلی مواقع قبل از اینکه سوالی در ذهن ما شکل بگیرد و نیازی را حس کنیم و قبل از اینکه اجازه دهیم کمی راجع به جوانب مجهول آن ببیندیشیم، سریعاً سراغ جواب رفته و فرصت فکر کردن و توجه نمودن و مهمتر اینکه "تشنه شدن" را از خود می‌گیریم، یعنی

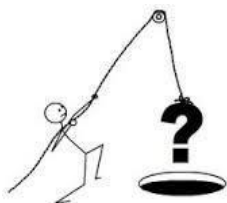


جواب مسئله را ساده و بدون زحمت بدست می‌آوریم و در نتیجه جوابی را که ساده بدست آورده‌ایم، ساده فراموش می‌کنیم، به قول بزرگان ما "باد آورده را باد می‌برد".

به عنوان مثالی برای اهمیت تشنه شدن، اکنون با دانستن این موضوع که دو جمله:

"I am happy from this class" و "I am good in math"

اشتباه هستند، شاید این سوال در ذهن شما ایجاد شده باشد که کجای آن‌ها اشتباه است و صورت صحیح جملات فوق چگونه می‌باشند. به نظر بسیاری از متخصصان روانشناسی تعلیم و تربیت ایجاد این سوال به‌خودی‌خود بسیار موثر و حتی مهمتر از دادن جواب است. در واقع وجود این سوال در ذهن شما، نیاز و



عطشی را برای یافتن جواب ایجاد می‌کند و هر چه ذهن شما بیشتر با این سوال کلنجر برود، ضمن اینکه قدرت تفکر و فراخوانی اطلاعات از حافظه شما بیشتر می‌شود، همچنین وقتی جواب را بیابید، ارزش آن‌را خواهید دانست و ماندگاری آن در ذهن شما بیشتر خواهد بود.

به قول آقای "ژان پیازه" روانشناس و شناخت شناس بزرگ سوئیسی، کتاب یا معلمی موفق است که مخاطب خود را در مرحله اول سوال دار کند تا جواب دار. یعنی در ذهن مخاطب خود علامت سوال و عطشی ایجاد کند تا او در اثر این احساس نیاز درونی، خود به جستجوی جواب برود. در اینصورت ضمن رشد قدرت ذهنی، همچنین وقتی به جواب مسئله می‌رسد، آن جواب در ذهن و حافظه او پایدارتر خواهد بود. البته این پدیده، یعنی کم توجهی در اثر عدم احساس نیاز، در سایر امور زندگی نیز اتفاق می‌افتد، مثلاً شما ماشین همکار خود را بارها دیده‌اید، ولی اگر روزی قرار شود آن را بخرید، ممکن است آن‌را طور دیگری مشاهده کنید و جزئیاتی از آن را ببینید که قبلاً به آن‌ها توجه ننموده‌اید، علت کم توجهی قبلی شما این بوده که نیازی به توجه کردن به جزئیات آن ماشین احساس نمی‌کرده‌اید و به قول قدیمی‌ها "شما آن را به چشم خریدار نگاه نمی‌کرده‌اید"، ولی اکنون که



قصد خرید آن را دارید حتی به عاج روی لاستیک آن هم توجه می‌کنید. در مطالعه هر کتاب زبانی، توجه به جزئیات بکار رفته در جملات باعث می‌شود هرچه سریعتر و دقیق‌تر الگوهای ذهنی شما شکل گیرد، لذا در مطالعه این کتاب و در روش تولید و تعمیم توصیه می‌گردد سریع به جواب‌های پایین صفحه

مراجعه نکنید و اجازه دهید علاوه بر تمرین دادن حافظه خود برای فراخوانی اطلاعات، با ایجاد سوال در ذهن، جزئیات ریز و مهم در الگوسازی ذهنی شما بهتر نقش بینند (مثلاً به حروف اضافه "to, on, for, with, in, at, ..." توجه کنید).

زمان حال ساده: برای بیان کارهایی است که بصورت تکراری اتفاق می‌افتند، در زبان فارسی معمولاً با آوردن "می" روی فعل ساخته می‌شود و در انگلیسی فقط کافی است "قسمت اول فعل" را بیاوریم.



ساختار انگلیسی	ساختار فارسی	زمان
I go to school (every day)	من به مدرسه می‌روم (هرروز)	حال ساده
I went to school (yesterday)	من به مدرسه رفتم (دیروز)	گذشته ساده
I will go to school (tomorrow)	من به مدرسه خواهم رفت (فردا)	آینده ساده

با استفاده از کلمات و افعال داده شده، جملات را به انگلیسی در آورید.
تمامی این جملات دارای زمان حال ساده می‌باشند.

۱. من هر روز به مدرسه می‌روم. (گُ go)
 ۲. تو در تهران زندگی می‌کنی. (لیو live)
- point** در زمان حال ساده هر وقت فاعل سوم شخص (او/ آن/ این) باشد، فعل جمله S می‌گیرد.
۳. او انگلیسی صحبت می‌کند. (اسپیکس speaks)
 ۴. ما هر روز اتاقمان را تمیز می‌کنیم. (کیلین clean، رومز rooms)
 ۵. شما هر هفته فوتبال بازی می‌کنید. (پلی play، ویک week)

1. I go to school every day.
2. You live in Tehran.
3. He speaks English.
4. We clean our room every day.
5. You play football every week.

**I sweep the floor
with a broom
every morning**



DO YOU
SPEAK
ENGLISH?



۶. آن‌ها هر روز کار می‌کنند. (وَرک‌ک work)
۷. هر زمستان باران می‌بارد. (وینتر winter, رینز rains)
۸. بانک هر روز ساعت ۷ صبح باز می‌شود. (اُپنز opens)
۹. دیوید هر روز به موسیقی گوش می‌دهد. (لیسنز listens, David, میوزک music)
۱۰. الیزابت هر صبح ساعت ۷ بیدار می‌شود. (ویکس آپ Elizabeth, wakes up)

برای "آیا- سوالی" کردن زمان حال ساده، do (و does برای سوم شخص) را در ابتدای جمله می‌آوریم. وقتی از does استفاده می‌کنیم، s فعل از بین می‌رود.



Seasons of the year:

SPRING



۱۱. آیا تو هر روز به مدرسه می‌روی؟
۱۲. آیا تو در تهران زندگی می‌کنی؟
۱۳. آیا او انگلیسی صحبت می‌کند؟
۱۴. آیا شما هر روز اتاق را تمیز می‌کنید؟
۱۵. آیا شما هر هفته فوتبال بازی می‌کنید؟
۱۶. آیا آن‌ها هر روز کار می‌کنند؟
۱۷. آیا هر زمستان باران می‌بارد؟

6. They work every day.
7. It rains every winter.
8. The bank opens every day at 7.
9. David listens to music every day.
10. Elizabeth wakes up every morning at 7 o'clock.
11. Do you go to school every day?
12. Do you live in Tehran?
13. Does he speak English?
14. Do you clean the room every day?
15. Do you play football every week?
16. Do they work every day?
17. Does it rain every winter?

Summer



FALL



۱۸. آیا بانک هر روز ساعت ۷ باز می‌شود؟
 ۱۹. آیا ریچارد هر روز به موسیقی گوش می‌دهد؟
 ۲۰. آیا الیزابت هر صبح ساعت ۷ بیدار می‌شود؟

برای سوالی کردن جملات با عبارات‌های سوالی "کجا =
 Where (ور)، کی = When (ون)، چرا = Why (وآی)، چه
 چیزی = What (وآت)، چگونه = How (هو)، چه ساعتی =
 What time، چه مدت = How long (هو لانگ)، چند مدت یکبار =
 How often (هو آفن) و ... " کافی است این عبارات پرسشی را جلوی
 جملات "آیا- سوالی" ساخته شده بیاوریم. بطور ساده می‌توان
 گفت ابتدا باید از جمله خبری داده شده یک جمله "آیا- سوالی"
 ساخت و سپس این عبارات پرسشی را جلوی آن‌ها اضافه نمود:

(جمله خبری) He listens to music every day.

Does he listen to music every day? (جمله آیا- سوالی)

Why does he listen to music every day? (جمله سوالی با عبارت پرسشی)



۲۱. کجا زندگی می‌کنی؟
 ۲۲. چگونه به مدرسه می‌روی؟
 ۲۳. هر روز کجا می‌رود؟
 ۲۴. او چگونه انگلیسی صحبت می‌کند؟

18. Does the bank open every day at 7 o'clock?

19. Does Richard listen to music every day?

20. Does Elizabeth wake up every morning at 7 o'clock?

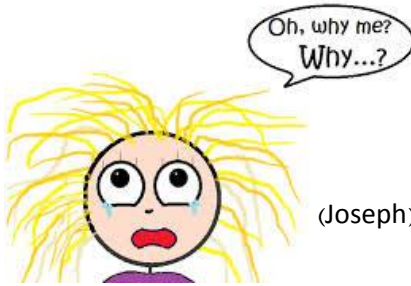
21. Where do you live? **I fall down**

22. How do you go to school? **every day. It's an**

23. Where does she go every day? **everyday**

24. How does he speak English? **occurrence.**





۲۵. هر روز کجا را تمیز می کنید؟

۲۶. کی فوتبال بازی می کنی؟

۲۷. چرا آن ها هر روز کار می کنند؟

۲۸. کی بانک باز می شود؟

۲۹. جوزف به چه چیزی گوش می دهد؟ (Joseph)

۳۰. سارا کی بیدار می شود؟ (Sarah)

در کل، از زمان حال ساده (یعنی قسمت اول فعل) برای بیان امور تکراری (من هر روز به مدرسه می روم)، حقایق علمی (زمین به دور خورشید می چرخد یا آب در صد درجه می جوشد)، اموری که ما بصورت بدیهی درستی یا نادرستی آن ها را می دانیم (مثلاً مرغ یک پرنده است) و همچنین امور جاری و دائمی (مثلاً او در تهران زندگی می کند یا علی موسیقی دوست دارد) استفاده می شود.



۳۱. آب در صد درجه می جوشد. (بیلز، دگریز، سلسیوس)

۳۲. آیا آب در صد درجه می جوشد؟

۳۳. چرا آب در صد درجه می جوشد؟

۳۴. آب در چه دمایی می جوشد؟ (تمپرچر)

25. Where do you clean every day?

26. When do you play football?

27. Why do they work every day?

28. When does the bank open?

29. What does Joseph listen to?

30. When does Sarah wake up?

31. Water boils at 100 degrees Celsius.

32. Does water boil at 100 degrees Celsius?

33. Why does water boil at 100 degrees Celsius?

34. What temperature does water boil at?



Those of
much
TALK
and
few DEEDS
soon
evaporate.

وقتی چیزی برای شنونده معلوم و مشخص است، قبل از آن حرف تعریف The می‌آوریم. مانند زمین، خورشید، ماه و ...



۳۵. زمین به دور خورشید می‌چرخد. (earth، سان sun، گُ رَوَند go round)

۳۶. آیا زمین به دور خورشید می‌چرخد؟

۳۷. چگونه زمین به دور خورشید می‌چرخد؟

۳۸. با چه سرعتی زمین به دور خورشید می‌چرخد؟ (هو فُسْت How fast)

۳۹. دنیل موسیقی دوست دارد. (Daniel، لایکس likes، میوزکْ music)

۴۰. آیا دنیل موسیقی دوست دارد؟

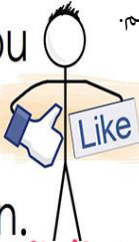
۴۱. دنیل چه نوع موسیقی دوست دارد؟ (واتْ کاینْد آف what kind of)

برای منفی کردن زمان حال ساده، کلمه don't (یا doesn't) را

بر روی فعل جمله می‌کوبیم.



i like when you smile, but i love it when i'm the reason.



۴۲. آن‌ها موسیقی دوست دارند.

۴۳. آن‌ها موسیقی دوست ندارند.

۴۴. آیا آن‌ها موسیقی دوست ندارند؟

35. **The** earth goes round **the** sun.

36. Does **the** earth go round **the** sun?

37. How does **the** earth go round **the** sun?

38. How fast does **the** earth go round **the** sun?

39. Daniel likes music.

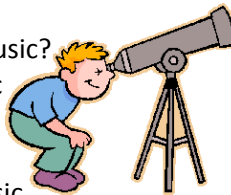
40. Does Daniel like music?

41. What kind of music does Daniel like?

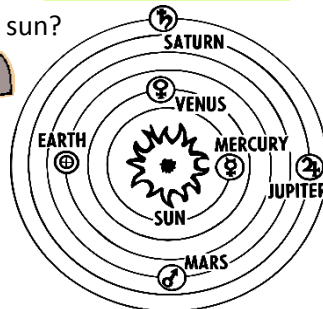
42. They like music.

43. They don't like music.

44. Don't they like music?



SOLAR SYSTEM



I don't want
to make
money.

I want to
to make
a difference...



۴۵. چرا آن‌ها موسیقی دوست ندارند؟

۴۶. مادرم هر روز غذا درست می‌کند. (می‌کُشد، فود)

۴۷. مادرم هر روز غذا درست نمی‌کند.

۴۸. آیا مادرت هر روز غذا درست نمی‌کند؟

۴۹. چرا مادرت هر روز غذا درست نمی‌کند؟

۵۰. دانش‌آموزان سوالات خود را می‌پرسند. (اسک، زر، their، کواُسشنز، question)

۵۱. دانش‌آموزان سوالات خود را نمی‌پرسند.

۵۲. آیا دانش‌آموزان سوالات خود را نمی‌پرسند؟

۵۳. چرا دانش‌آموزان سوالات خود را نمی‌پرسند؟

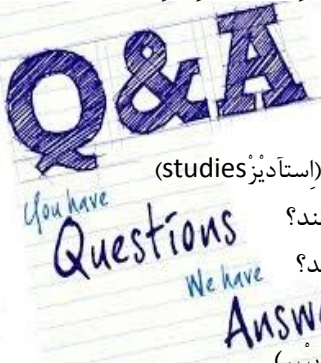
۵۴. رونالد روزی دو ساعت انگلیسی مطالعه می‌کند. (استادیز، studies)

۵۵. آیا رونالد روزی دو ساعت انگلیسی مطالعه می‌کند؟

۵۶. چند ساعت در روز رونالد انگلیسی مطالعه می‌کند؟

۵۷. چرا رونالد انگلیسی مطالعه نمی‌کند؟

۵۸. پدرم هر روز روزنامه می‌خواند. (ریڈز، reads، نیوزپیپر)



45. Why don't they like music?

46. My mother makes food every day.

47. My mother doesn't make food every day.

48. Doesn't your mother make food every day?

49. Why doesn't your mother make food every day?

50. The students ask their questions.

51. The students don't ask their questions.

52. Don't the students ask their questions?

53. Why don't the students ask their questions?

54. Ronald studies English two hours a day. (تو اُوئِرز اِ دِی)

55. Does Ronald study English two hours a day?

56. How many hours a day does Ronald study English? (هَو مِنی اُوئِرز)

57. Why doesn't Ronald study English?

58. My father reads newspaper every day.



GLOBAL
LANGUAGE

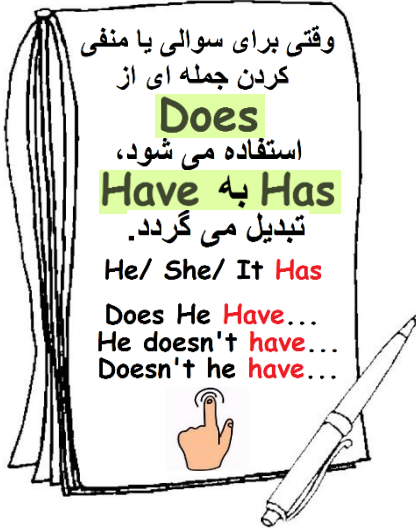
IT TAKES
HANDS
TO BUILD A
HOUSE,
BUT ONLY
HEARTS
CAN BUILD A
HOME.



۵۹. چرا پدرت روزنامه نمی خواند؟ (رید، نیوز پپیئر)
 ۶۰. پدرت چند ساعت در روز روزنامه می خواند؟
 ۶۱. آن ها هر ماه دو نفر را استخدام می کنند. (ایمپلُی)
 ۶۲. آن ها چند نفر در ماه استخدام می کنند؟
 ۶۳. مارک باغچه را روزی یکبار آب می دهد. (گاردُن)
 ۶۴. چرا این باغچه را آب نمی دهید؟
 ۶۵. این غذا را چگونه درست می کنی؟
 ۶۶. چند بار در روز غذا می خوری؟
 ۶۷. این بتا هر سال دو خانه می سازد. (بیلدر، بیلدر)
 ۶۸. چند خانه در سال می سازی؟
 ۶۹. چرا خانه را تمیز نمی کنی؟
 ۷۰. ما دو بار در هفته به پدرمان سر می زنیم. (ویزیت)
 ۷۱. چند بار در سال او را ملاقات می کنی؟ (میت)
 ۷۲. چرا انگلیسی صحبت نمی کنی؟

59. Why doesn't your father read newspaper?
 60. How many hours a day does your father read newspaper?
 61. They employ two persons every month. (پرسنز)
 62. How many persons a month do they employ?
 63. Mark waters the garden once a day.
 64. Why don't you water this garden?
 65. How do you make this food?
 66. How many times a day do you eat food?
 67. This builder builds two houses a year.
 68. How many houses a year do you build?
 69. Why don't you clean the house?
 70. We visit our father two times a week.
 71. How many times a year do you meet him?
 72. Why don't you speak English?





۷۳. دو تا ماشین داریم.

۷۴. چند تا ماشین دارید؟

۷۵. او سه پسر دارد. (سائز)

۷۶. او چند پسر دارد؟

۷۷. امروز وقت ندارم.

۷۸. آیا امروز وقت داری؟

۷۹. یک دقیقه وقت داری؟ (مِیْنِت)

۸۰. چقدر وقت داریم؟

۸۱. آیا حساب بانکی داری؟ (اِکَوْنْت)

۸۲. چندتا دانش آموز داری؟

۸۳. چند تا دوست داری؟

۸۴. من فوق لیسانس انگلیسی دارم. (مَسْتِرِ دِگْرِی master degree)

۸۵. او لیسانس مدیریت دارد. (بَچَلِرِ دِگْرِی bachelor degree, مَنِجْمِنْت)

۸۶. او خیلی پول دارد. چرا به فقرا کمک نمی کند؟ (زِ پور the poor)

73. We have two cars.

74. How many cars do you have?

75. He has three sons.

76. How many sons does he have?

77. I don't have time today.

78. Do you have time today?

79. Do you have a minute?

80. How much time do we have?

81. Do you have a bank account?

82. How many students do you have?

83. How many friends do you have?

84. I have a master degree in English.

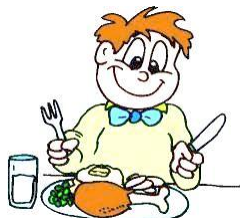
85. He has a bachelor degree in management.

86. She has a lot of money. Why doesn't she help the poor?

**"What good
is your
purse, if
you're poor
in your
heart"**



point فعل have/ has علاوه بر "داشتن"، معنای "خوردن" نیز دارد.



۸۷. ما ساعت ۹ شام می‌خوریم. (دینر dinner)

۸۸. شما کی ناهار می‌خورید؟ (لانچ lunch)

۸۹. او به نودوپنچ دانش‌آموز درس می‌دهد. (تیچ teach)

۹۰. به چند تا دانش‌آموز درس می‌دهی؟

۹۱. برادرت کی بیدار میشه؟ (ویک‌آپ wake up)

۹۲. چرا در مسجد نماز نمی‌خوانی؟ (پری pray, ماسک mosque)

۹۳. چرا کارگران تنبل را اخراج نمی‌کنی؟ (فایر fire, لیزی lazy, ورکرز workers)

۹۴. جرج روزی چند ساعت به موسیقی گوش می‌دهد؟ (George, لیسین، میوزک)

۹۵. جنیفر پول زیادی برای لباس‌هایش خرج می‌کند. (اسپندز spends, کلز clothes)

۹۶. تو چقدر پول برای لباس‌هایت خرج می‌کنی؟

۹۷. من روزی ۷ ساعت برای انگلیسی صرف می‌کنم. (سِون اَوْتُرُز)



87. We have dinner at 9:00 o'clock.

88. When do you have lunch?

89. He teaches ninety five students.

90. How many students do you teach?

91. When does your brother wake up?

92. Why do't you pray in the mosque?

93. Why don't you fire lazy workers?

94. How many hours a day does George listen to music?

95. Jenifer spenda a lot of money on her clothes.

96. How much do you spend on your clothes?

97. I spend 7 hours a day on English.

you are fired



برای ساختن جملات امری، فعل بصورت ساده (قسمت اول فعل)

در ابتدای جمله می‌آید (درب را ببند = close the door) و

برای نهی کردن کلمه don't را جلوی فعل می‌آوریم (درب را

نبندهند = don't close the door).



در مورد حرف اضافه The، همانطور که گفته شد هرگاه چیزی برای شنونده معلوم و مشخص باشد، قبل از آن حرف تعریف The می‌آوریم. مانند زمین و خورشید (زمین گرد است: The earth is round).



همچنین وقتی شما به کسی می‌گویید "درب را ببند" یا "لامپ را خاموش کن" کلمات "درب" و "لامپ" حرف تعریف the می‌گیرند، زیرا شخصی که شما با او صحبت می‌کنید، می‌داند منظور شما کدام "درب" و کدام "لامپ" می‌باشد (برای شنونده معلوم هستند):

Close **the** door, Switch off **the** lamp

اکنون به جملات زیر توجه کنید، به نظر شما چرا در جمله اول کلمه "ساندویچ" حرف تعریف the نمی‌گیرد ولی در جمله بعدی می‌گیرد:

امروز یک ساندویچ خوردم، ساندویچ خوشمزه بود:

I had **a sandwich** today, **the sandwich** was delicious.

علت این است که در جمله اول "ساندویچ" برای شنونده معلوم و مشخص نبود ولی در جمله دوم شنونده می‌داند که منظور از "ساندویچ" همان ساندویچی است که شما امروز خورده‌اید. به عبارتی در جمله دوم کلمه ساندویچ the می‌گیرد زیرا آن را در جمله اول معرفی نموده‌اید.

نکته دیگر این است که صفات ملکی (my, your, his, her, our, your, their, this, that,) ضمائر اشاره (these, those) و a/ an، خود نوعی حرف تعریف به حساب می‌آیند، پس وقتی از این کلمات استفاده می‌کنیم، نیازی به استفاده از حرف تعریف the نمی‌باشد.

Read **that** book, Wash **my** car



۹۸. لطفاً درب را باز کن.

۹۹. کتاب‌ها را باز کنید.

98. Open the door, please.

99. Open your books.

Brush your teeth



۱۰۰. هر عصر این دو قرص رو بخورید. (تیک take، تبلت tablet)

۱۰۱. مسواک بزنید. (برآش brush، تیث teeth)

۱۰۲. زود بخواب. (ارلی early)

۱۰۳. به آن دست نزن. (تاچ touch)

۱۰۴. نرو. بمون خونه و استراحت کن. (استی stay، ریلکس)

۱۰۵. کلید رو به من بده. (کی key)

۱۰۶. بابا لطفاً نمک رو به من بده. (پس pass، سالت salt)

۱۰۷. لبخند بزن. (اسمایل smile)



100. Take these two tablets every evening.

Take these tablets

101. Brush your teeth.

102. Sleep early.

103. Don't touch that.

104. Don't go, stay at home and relax.

105. Give me the key.

106. Please pass me the salt daddy.

107. Smile.



زمان گذشته ساده: برای بیان عملی که در گذشته اتفاق افتاده است، بکار

می‌رود. در زبان فارسی این زمان با بیان فعل همراه با ضمیر چسبیده به فعل

ساخته می‌شود (مانند: رفتم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند) اما در انگلیسی

فقط کافی است "قسمت دوم فعل" را بیاوریم.



ساختار انگلیسی	ساختار فارسی	زمان
I go to school (every day)	من به مدرسه می‌روم (هرروز)	حال ساده
I went to school (yesterday)	من به مدرسه رفتم (دیروز)	گذشته ساده
I will go to school (tomorrow)	من به مدرسه خواهم رفت (فردا)	آینده ساده

با استفاده از کلمات و افعال داده شده، جملات را به انگلیسی در آورید.
تمامی این جملات دارای زمان گذشته ساده می‌باشند.

۱۰۸. دیشب به سینما رفتیم. (وُنت went)

۱۰۹. دیروز ماشینمو شستم. (واشْد washed)

سوالی و منفی کردن زمان گذشته، ساده‌تر از زمان حال است، زیرا فرقی بین سوم شخص (او/این/آن) و سایر صیغه‌ها وجود ندارد. برای "آیا-سوالی" کردن جمله گذشته ساده تنها کافیسْت کلمه did را جلوی جمله خبری مربوطه آورد و برای منفی کردن آن کلمه didn't را روی فعل می‌گوییم. فقط توجه کنید که هر جا از کلمه did یا didn't استفاده شود، فعل به قسمت اول برمی‌گردد:

او دیروز مینا را دید. (سآ saw) He saw Mina yesterday.

آیا او دیروز مینا را دید. Did he see Mina yesterday?

او دیروز مینا را ندید. He didn't see Mina yesterday.

آیا او دیروز مینا را ندید. Didn't he see Mina yesterday?

برای سوالی کردن با عبارت‌های سوالی "When, Where" و "... کافی است این عبارات را جلوی جملات "آیا-سوالی" فوق بیاوریم.

او کجا مینا را دید؟ Where did he see Mina?

۱۱۰. آیا دیروز ماشینتو شستی؟

۱۱۱. چرا دیروز ماشینتو شستی؟

108. We went to cinema last night.

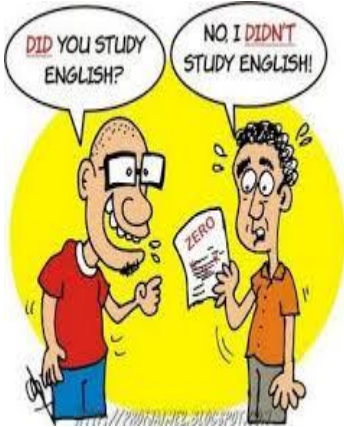
109. I washed my car yesterday.

110. Did you wash your car yesterday?

111. Why did you wash your car yesterday?

Did
you
know?





۱۱۲. کی ماشینتو شستی؟
 ۱۱۳. دیروز ماشینمو نشستم.
 ۱۱۴. آیا دیروز ماشینتو نشستی؟
 ۱۱۵. چرا دیروز ماشینتو نشستی؟
 ۱۱۶. آیا دیروز آن‌ها به سینما رفتند؟
 ۱۱۷. آن‌ها کی به سینما رفتند؟
 ۱۱۸. ما هفته گذشته به سینما رفتیم.
 ۱۱۹. آیا شما هفته گذشته به سینما رفتید؟
 ۱۲۰. چرا شما هفته گذشته به سینما رفتید؟
 ۱۲۱. آن‌ها هفته پیش خانه خود را رنگ کردند. (پینت paint, هوس house)
 ۱۲۲. کی آن‌ها خانه خود را رنگ کردند؟
 ۱۲۳. آن‌ها هفته پیش خانه خود را رنگ نکردند.
 ۱۲۴. چرا آن‌ها سال پیش خانه خود را رنگ نکردند؟ (پر year)
 ۱۲۵. دیشب پلیس ما رو نگه‌داشت. (پلیس police, استاپد stopped, ناپت)

112. When did you wash your car?
 113. I didn't wash my car yesterday?
 114. Didn't you wash your car yesterday?
 115. Why didn't you wash your car yesterday?
 116. Did they go to cinema yesterday?
 117. When did they go to cinema?
 118. We didn't go to cinema last week.
 119. Didn't you go to cinema last week?
 120. Why didn't you go to cinema last week?
 121. They painted their house last week.
 122. When did they paint their house?
 123. They didn't paint their house last week.
 124. Why didn't they paint their house last year?
 125. The police stopped us last night.



همانطور که می‌دانیم می‌توان بجای اسم اشخاص و اجسام از ضمیر (من، تو، او، ما، شما، ایشان، آن، این، آن‌ها، این‌ها) استفاده نمود. در انگلیسی باید توجه نمود که هرگاه بخواهیم ضمیری را جای فاعل قرار دهیم، باید از ضمائر فاعلی و هرگاه بخواهیم ضمیری را بجای مفعول قرار دهیم باید از ضمائر مفعولی استفاده کنیم. مثلاً در جمله:



ویلیام جنیفر را کشت.

از آنجا که ویلیام فاعل است، پس اگر بخواهیم بجای اسم او، ضمیری قرار دهیم باید از ستون اول (ضمائر فاعلی) انتخاب کنیم و به همین ترتیب برای جایگزین کردن جنیفر باید از ستون ضمائر مفعولی یکی را انتخاب کنیم:



He killed her.

ضمائر فاعلی	ضمائر مفعولی	صفت‌های ملکی	ضمائر ملکی
I	Me	My	mine
You	You	Your	yours
He	Him	His	his
She	Her	Her	hers
It	It	Its	its
We	Us	Our	ours
You	You	Your	yours
They	Them	Their	theirs

صفت‌ها و ضمائر ملکی نیز برای نشان دادن مالکیت بکار می‌روند، با این تفاوت که بعد از صفت‌ها همیشه باید یک اسم قرار گیرد ولی ضمیرها خودشان بجای اسم می‌آیند و به اسم بعد از خود نیاز ندارند:



This is **my** car. این ماشین من است.

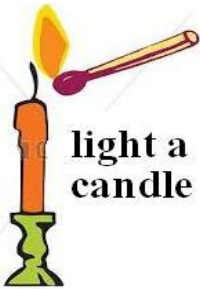
This car is **mine**. این ماشین مال من است.

Ali is **our** son. علی پسر ما است.

These books are **theirs**. این کتاب‌ها مال آن‌ها است.



۱۲۶. چرا دیشب پلیس شما رو نگاه داشت؟
 ۱۲۷. پاتریکا امتحاناتشو پاس کرد. (Patrica, پَسَدِ passed, اِگْزَمَز exams)
 ۱۲۸. چرا ماریا امتحانشو پاس نکرد؟ (Maria)
 ۱۲۹. کارل سه تا شمع روشن کرد. (Carol, لِيْتُ lit, کَنْدِلَزْ candles)
 ۱۳۰. کارل چندتا شمع روشن کرد؟ (لَايْتُ light)
 ۱۳۱. چرا کارل اون شمع رو روشن نکرد؟
 ۱۳۲. ما سی نفر رو به مهمانی دعوت کردیم. (اينُوايْتِ invite, گِسْتِ guest)
 ۱۳۳. چند نفر رو به مهمانی دعوت کردند؟
 ۱۳۴. چرا روبرت رو به مهمانی دعوت نکردند؟ (Robert)
 ۱۳۵. چند نفر رو به مهمانیتون دعوت نکردید؟
 ۱۳۶. کیفمو گم کردم. (لَاَسْتُ lost)
 ۱۳۷. چرا کتابشو گم کرد؟ (لَوْزْ lose)
 ۱۳۸. کجا گمش کردی؟
 ۱۳۹. کی کارت شناساییتو گم کردی؟ (ايدَنْتِيْفِيْكَيشِنِ كَارْدِ identification card)



126. Why did the police stop you last night? *I lost my key*
 127. Patrica passed her exams.
 128. Why didn't Maria pass her exam?
 129. Carol lit three candles.
 130. How many candles did Carol light?
 131. Why didn't Carol light that candle?
 132. We invited 30 people to the party.
 133. How many people did they invite to the party?
 134. Why didn't they invite Robert to the party?
 135. How many people didn't you invite to your party?
 136. I lost my bag.
 137. Why did he lose his bag?
 138. Where did you lose it?
 139. When did you lose your identification card?



It's amazing how someone can
break your heart
and you still love them
with every
broken
piece
of it.



۱۴۰. دیشب چقدر پول گم کردی؟
۱۴۱. کتاب زبانم رو پیدا کردم. (فَوُنْدُ found)
۱۴۲. ماشین حسابشو پیدا نکرد. (کَلْکِیُوْلِیْتِر، فایند)
۱۴۳. کی کتاب نقاشیتو پیدا کردی؟ (پِیْنْتِیْنِگْ بُکْ)
۱۴۴. چرا کلیدشو پیدا نکرد؟ (کِیْ key)
۱۴۵. چندتا سکه پیدا کردی؟ (کِیْنِزْ coins)
۱۴۶. جورج شیشه پنجره را شکست. (broke, George)
۱۴۷. چرا جورج شیشه رو شکست؟ (بِرِیْکْ break)
۱۴۸. کوین دل مادرشو شکست. (Kevin, هَارْتْ heart)
۱۴۹. پدر بزرگم در سال ۲۰۰۲ مُرد. (گِرِنْدْ فَاذِرْ، دَايْدْ died)
۱۵۰. آیا او مُرد؟ (دَايْ die)



غذا دادن
feed
fed/ fed

۱۵۱. او به پسر کوچکش غذا داد. (فِدْ fed، لِیْتِلْ)
۱۵۲. کی به نوزادت غذا دادی؟ (فِیْدْ feed)
۱۵۳. اسکات ۵ نفر را در جنگ کُشت. (کِیْلْدْ Scott)

140. How much money did you lose last night?
141. I found my English book.
142. He didn't find his calculator.
143. When did you find your painting book?
144. Why didn't she find her key?
145. How many coins did you find?
146. George broke the window.
147. Why did George break the window?
148. Kevin broke her mother's heart.
149. My grandfather died in 2002.
150. Did he die?
151. He fed his little son.
152. When did you feed your baby?
153. Scott killed five people at the war.

**FIND
WHAT YOU
LOVE
AND THEN LET IT
KILL YOU.**

Gold Coins

سکه های طلا





۱۵۴. او منو ترک کرد. (لَفْتُ left)
 ۱۵۵. چرا منو ترک کردی؟ (لِیُو leave)
 ۱۵۶. جمعه قبل در خانه ماندیم. (اِسْتِیْدُ stayed)
 ۱۵۷. چرا آخر هفته در خانه ماندند؟ (اِسْتِی stay)
 ۱۵۸. پنجاه نفر به مهمانی آمدند. (کِیْم came)
 ۱۵۹. یک میلیون دلار به من پیشنهاد کردند. (اَفْرُ offer, دَالِرُزْ)
 ۱۶۰. من پیشنهاد آن‌ها را نپذیرفتم. (اَكْسِیْتُ accept)



۱۶۱. چقدر پیشنهاد کردند؟
 ۱۶۲. ریچارد یک سیگار روشن کرد و یکی به لوسی تعارف کرد. (سِیْگِرْتْ)
 ۱۶۳. آلکس چند نفرو در جنگ کشت؟ (وَرْ)
 ۱۶۴. چرا نگشتیش؟
 ۱۶۵. او دیروز به اینجا نیامد.
 ۱۶۶. چرا به جشن تولد من نیامدید؟ (بِرْثْ دِی)
 ۱۶۷. چرا آن‌ها به مراسم ازدواج نیامدند؟ (وِدِیْنِگْ سِرِیْمَنِی wedding ceremony)



154. He left me.
 155. Why did you leave me?
 156. We stayed at home last Friday.
 157. Why did you stay at home on the weekend?
 158. Fifty people came to the party.
 159. They offered one million dollars to me.
 160. I didn't accept their offer.
 161. How much did they offer?
 162. Richard lit a cigarette and offered one to Lucy.
 163. How many people did Alex kill at the war?
 164. Why didn't you kill him?
 165. He didn't come here yesterday.
 166. Why didn't you come to my birthday party?
 167. Why didn't they come to the wedding ceremony?





کندن = dig
dug/ dug



Wake Up
woke/ woken

۱۶۸. کی به مهمانی رفتید؟
۱۶۹. دیروز ۳ تا چاله کوچک گندم. (داگ dug)
۱۷۰. چندتا چاله کندی؟ (دیگ dig)
۱۷۱. او با دست یک چاه کند. (ول well)
۱۷۲. ظرفها رو من شستم. (دیش dish)
۱۷۳. چرا لباس هاتو نشستی؟ (کلز clothes)
۱۷۴. دیروز سخت کار کردم. (ورک work)
۱۷۵. هفته پیش چند ساعت کار کردی؟
۱۷۶. ساعت ۸:۳۰ صبح خانه را ترک کردم.
۱۷۷. ساعت چند خانه را ترک کردی؟
۱۷۸. میشل خانه را صبح زود ترک کرد. (Michelle)
۱۷۹. دیروز ساعت ۶ بیدار شدم. (ویک آپ wake up)
۱۸۰. امروز صبح ساعت چند بیدار شدی؟
۱۸۱. کنسرت ساعت ۹ شروع شد.



168. When did you go to the party?
169. I dug three small holes yesterday. (هَلَز)
170. How many holes did you dig?
171. He dug a well by hand.
172. I washed the dishes.
173. Why didn't you wash your clothes?
174. I worked hard yesterday.
175. How many hours did you work last week?
176. I left the house at 8:30 am.
177. What time did you leave the house?
178. Michelle left the house early in the morning.
179. I woke up at 6:00 am yesterday.
180. What time did you wake up this morning?
181. The concert began at 9:00 o'clock.

How Much?



How Many?



BEGIN

۱۸۲. از پدرم کمی پول قرض گرفتم. (بأروُ borrow)

۱۸۳. چقدر پول از پدر زنت قرض گرفتی؟ (فأذِر این لآ father-in-law)

۱۸۴. به برابیان ۲ میلیون دلار قرض دادم. (لنتُ lent)

۱۸۵. آیا ماشینتو به او قرض ندادی؟ (لندتُ lend) **قرض گرفتن = borrow**

۱۸۶. چقدر بهش قرض دادی؟

۱۸۷. دیروز کلی تنیس بازی کردیم. (پلی play)

۱۸۸. سَندرا اصلاً تنیس بازی نکرد. (Sandra)

۱۸۹. دیشب به او تلفن زدم. (کألدُ called, کسْتُ نأیتُ last night)

۱۹۰. آخرین بار کی به مادرت زنگ زدی؟

۱۹۱. آخرین بار کجا دیدیش؟

۱۹۲. او ماه پیش یک ماشین خرید. (باتُ)

۱۹۳. چند تا تخم مرغ خریدی؟ (بای، اِگزُ)

۱۹۴. دیشب کی شام خوردید؟ (دینرُ dinner)

۱۹۵. ساعت ۶ عصرونه خوردیم. (سایپرُ supper)



182. I borrowed some money from my dad.

183. How much did you borrow from your father-in-law?

184. I lent 2 million dollars to Brian.

185. Didn't you lend your car to him?

186. How much did you lend him?

187. We played tennis a lot yesterday.

188. Sandra didn't play tennis at all.

189. I called her last night.

190. When did you call your mother last time?

191. Where did you see him last time?

192. He bought a car last month.

193. How many eggs did you buy?

194. When did you have dinner last night?

195. We had supper at 6:00 o'clock.



have
breakfast
lunch
supper
dinner



Berry
nice to
meet
you

۱۹۶. ساعت چند خوابیدی؟ (اسلپ)

۱۹۷. چرا دیشب زود خوابیدی؟ (ارلی)

۱۹۸. چرا دیشب دیر خوابیدی؟ (لیت)

۱۹۹. او سیلی زد تو صورتم. (اسلپد، اِکراس)

۲۰۰. چرا سیلی زدی تو صورت جف؟ (اسلپ)

۲۰۱. تعطیلات تابستان خود را چگونه سپری نمودید؟ (ویکیشین)

۲۰۲. او دوچرخه می خواست. (وانتد، وایک bike)

۲۰۳. او چی می خواست؟

۲۰۴. من دیروز ناهار درست کردم. (مید، لانچ)

۲۰۵. چرا دیشب شام درست نکردی؟

۲۰۶. سه ساعت به رادیو گوش کردم. (ریدیو radio)

۲۰۷. دیشب چند ساعت به موسیقی گوش کردی؟

۲۰۸. دیروز او را ملاقات کردم. (مت met)

۲۰۹. آقای رئیس جمهور دیروز چند نفر رو ملاقات کردند؟ (میت meet)



They shook hands

196. What time did you sleep?

197. Why did you sleep early last night?

198. Why did he sleep late last night?

199. He slapped me across (in) the face.

200. Why did you slap Jeff across (in) his face?

201. How did you spend your summer vacation?

202. He wanted my bike.

203. What did he want?

204. I made lunch yesterday.

205. Why didn't you make dinner last night?

206. I listened to the radio for three hours.

207. How many hours did you listen to music last night?

208. I met him yesterday.

209. How many people did Mr. President meet yesterday?



**I will slap you so hard
even google won't be able
to find you!**

برخی اسامی شمارش پذیر هستند یعنی یعنی می توان
 آن‌ها را شمرد مانند میز، دانش آموز، مداد، درخت و ...
 ولی برخی اسامی غیر قابل شمارش هستند یعنی نمی توان
 آن‌ها را شمرد، مثل آب، خامه، سبزیجات و....
 توجه کنید که قبل از اسامی شمارش پذیر مفرد باید یکی
 از حروف تعریف a/ an/ the/ my/ your/ this/... آورده شود. مثلاً جمله:



I saw dog outside

اشتباه است. زیرا "سگ" هم شمارش پذیر است هم فرد است پس باید یکی از
 حروف تعریف قبل از آن بیاید:

I saw **a** dog outside. I saw **your** dog outside.

I saw **that** dog outside. I saw **the** dog outside ...

۲۱۰. او به یک پلیس حمله کرد؟ (اَتَكَّدُ attacked)

۲۱۱. چرا به پلیس حمله کردی؟ (اِتَكُّ attack)

۲۱۲. پدرم منو دعوا کرد. (اسكَلَّدُ scolded)

۲۱۳. چرا دعوات کرد؟ (اسكَلَّدُ scold)

۲۱۴. شماره تلفنشو حفظ کردم. (مِمِرَّأَيُذُ memorized)

۲۱۵. آیا حفظش کردی؟ (مِمِرَّأَيُذُ memorize)

۲۱۶. من داستان شما رو فهمیدم. (أَنْدِرِسْتُودُ understood)

۲۱۷. چرا نفهمیدیش؟ (أَنْدِرِسْتُودُ understand)



210. He attacked a policeman.

211. Why did you attack the policeman?

212. My father scolded me.

213. Why did he scold you?

214. I memorized her phone number.

215. Did you memorize it?

216. I understood your story.

217. Why didn't you understand it?



زمان آینده ساده: برای بیان عملی است که در آینده اتفاق خواهد افتاد، در زبان فارسی کلمه یا فعل کمکی "خواهد" را روی فعل می‌آوریم و در انگلیسی فعل کمکی "Will" را روی قسمت اول فعل می‌آوریم.



زمان	ساختار فارسی	ساختار انگلیسی
حال ساده	من به مدرسه می‌روم (هرروز)	I go to school (every day)
گذشته ساده	من به مدرسه رفتم (دیروز)	I went to school (yesterday)
آینده ساده	من به مدرسه خواهم رفت (فردا)	I will go to school (tomorrow)

با استفاده از کلمات و افعال داده شده، جملات را به انگلیسی در آورید.
تمامی این جملات در زمان آینده می‌باشند.

در انگلیسی برای ساختن زمان آینده کلمه Will را روی قسمت اول فعل می‌کوبیم. برای سوالی یا منفی کردن زمان آینده، کلمه Will به عنوان فعل کمکی به کمک ما می‌آید. بطوریکه با انتقال آن به اول جمله، جمله "آیا- سوالی" ایجاد می‌شود و با تبدیل آن به will not، جمله منفی می‌شود (معمولاً will not را با won't نشان می‌دهند). طبق روالی که تاکنون داشتیم برای ساختن سایر جملات سوالی، تنها کافی است عبارات سوالی When، What و ... را جلوی جمله "آیا- سوالی" ساخته شده اضافه کنیم.



۲۱۸. او ماه دیگر به اینجا خواهد آمد.
۲۱۹. آیا او ماه دیگر به اینجا خواهد آمد؟
۲۲۰. چرا او ماه دیگر به اینجا خواهد آمد؟
۲۲۱. کی او به اینجا خواهد آمد؟



218. He will come here next month.
219. Will he come here next month?
220. Why will he come here next month?
221. When will he come here?

**YOU WILL
NEVER WIN IF YOU
NEVER BEGIN**



۲۲۲. او ماه دیگر به اینجا نخواهد آمد.

۲۲۳. آیا او هفته بعد به اینجا نمی آید؟

۲۲۴. چرا او سال بعد به اینجا نمی آید؟ (پر)

۲۲۵. چرا تو دوشنبه بعد به اینجا نمی آیی؟

۲۲۶. فردا مدیر مدرسه را خواهیم دید. (پرنسپلْ principal)



۲۲۷. کی وزیر را خواهی دید؟ (مینسترْ minister)

۲۲۸. فردا ماشینم رو خواهم فروخت. (سلْ sell)

۲۲۹. سال آینده یک خانه بزرگ خواهم خرید.

۲۳۰. ماه بعد سخت درس خواهم خواند.

۲۳۱. فردا شب به مهمانی نخواهم رفت.

۲۳۲. چرا به مراسم ختم آن ها نمی روی؟ (فیونرل سِرمونی)

۲۳۳. هفته بعد شغل جدیدم رو شروع خواهم کرد.

۲۳۴. ماشین جدیدمو فردا بهت نشون می دم. (شْ)

۲۳۵. آقای اسکندریان کتاب بعدی خود را کی چاپ خواهد کرد؟ (پابلِیشْ publish)



222. He will not (won't) come here next month.

223. Won't he come here next week?

224. Why won't he come here next year?

225. Why won't you come here next Monday?

226. I will see the principal tomorrow.

227. When will you see the minister?

228. I will sell my car tomorrow.

229. I will buy a big house next year.

230. I will study hard next month.

231. I won't go to the party tomorrow night.

232. Why won't you go to their funeral ceremony?

233. I will start my new job next week.

234. I will show you my new car tomorrow.

235. When will Mr. Eskandarian publish his next book?





۲۳۶. چهار روز در یک هتل اقامت خواهم کرد. (استی)
 ۲۳۷. چه مدت در لندن می‌مانی؟ (هو لانگ how long)
 ۲۳۸. در طول سفر کجا می‌مونی؟ (دورینگ، تریپ)
 ۲۳۹. دو نامه برای شهردار خواهم نوشت. (رایت، میر)
 ۲۴۰. در شطرنج شکست خواهم داد. (بیت، چس)
 ۲۴۱. تو مشهور خواهی شد. (بیکام، فیمس)
 ۲۴۲. در موردش خصوصی صحبت خواهیم کرد. (پرایوت) **I'll beat you.**

به مجموعه افعال am (هستم)، are (هستی)، هستیم، هستید، هستند، is (هست) که به مفهوم بودن می‌باشند، افعال to be گفته می‌شود، قسمت دوم (گذشته) این افعال (بودم، بود) were و (بودی، بودیم، بودید، بودند) و قسمت سوم همه آن‌ها been می‌باشد.



فعل	قسمت اول	قسمت دوم	قسمت سوم
To be = بودن	Am, is, are	Was, were	been

۲۴۳. من یک دانش‌آموز هستم.

۲۴۴. تو یک سرآشپز هستی. (شِفْ chef)

236. I will stay four days at a hotel.
 237. How long will you stay in London?
 238. Where will you stay during your trip?
 239. I will write two letters to the mayor.
 240. I will beat you at chess.
 241. You will become famous.
 242. We will talk about it in private.
 243. I am a student.
 244. You are a chef.



An engineer



۲۴۵. او یک معلم است.

۲۴۶. ما دکتر هستیم. (داکترز doctors)

۲۴۷. شما مسیحی هستید. (کریستین christian)

۲۴۸. آن‌ها مهندس هستند. (انجینیر engineer)

۲۴۹. من یک وزیر بودم.

۲۵۰. تو یک وکیل بودی. (لیر lawyer)

۲۵۱. ما هفته گذشته مریض بودیم. (سیک sick)

۲۵۲. آن‌ها زیبا بودند. (بیوتیفیل beautiful)

برای "آیا- سوالی" کردن جملاتی که از افعال to be استفاده می‌کنند، این افعال را به ابتدای جمله منتقل می‌نماییم. برای استفاده نمودن از عبارتهای سوالی why, where و ... کافی است آن‌ها را جلوی جمله "آیا- سوالی" مذکور بیاوریم. برای منفی کردن این جملات یک not روی افعال to be می‌کوبیم.



**THE MORE LAWS,
THE LESS
JUSTICE.**

۲۵۳. من دانش‌آموز نیستم.

۲۵۴. آیا من دانش‌آموز هستم؟

۲۵۵. تو سرآشپز نیستی. (شِف chef)

۲۵۶. آیا تو سر آشپزی؟

245. He is a teacher.

246. We are doctors.

247. You are a Christian.

248. They are engineers.

249. I was a minister.

250. You were a lawyer.

251. We were sick last week.

252. They were beautiful.

253. I am not a student.

254. Am I a student?

255. You are not a chef.

256. Are you a chef?

Saint Jesus

سینت جیزس





IN FRONT OF



BEHIND

۲۵۷. او معلم نیست.

۲۵۸. آیا او معلم است؟

۲۵۹. آیا او یک معلم نیست؟

۲۶۰. چرا او یک معلم است؟

۲۶۱. چرا او یک معلم نیست؟

۲۶۲. آیا آن‌ها مهندس هستند؟

۲۶۳. من هفته پیش مریض نبودم.

۲۶۴. آیا تو هفته پیش مریض بودی؟

۲۶۵. آیا تو هفته پیش مریض نبودی؟

۲۶۶. چرا هفته پیش مریض بودی؟

۲۶۷. تو کی مریض بودی؟

۲۶۸. موش پشت جعبه است. (موس، بیهانند)

۲۶۹. موش جلوی جعبه است. (فرانت front)

۲۷۰. خرس کوچولو جلوی آینه است. (بر، میرر)



257. He is not a teacher.

258. Is he a teacher?

259. Isn't he a teacher?

260. Why is he a teacher?

261. Why isn't he a teacher?

262. Are they engineers?

263. I wasn't sick last week.

264. Were you sick last week?

265. Weren't you sick last week?

266. Why were you sick last week?

267. When were you sick?

268. The mouse is **behind** the box.

269. The mouse is **in front of** the box.

270. The little bear is in front of the mirror.



in front of the mirror

۲۷۱. بیل کلینتون رئیس جمهور آمریکا بود. (Bill Clinton)

۲۷۲. این سوپ خیلی خوشمزه است. (تِیَسْتِی tasty)

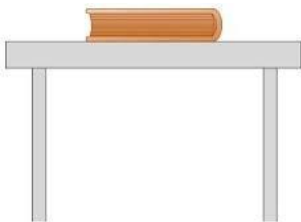
۲۷۳. آیا پدر جِیْسِن کشاورز؟ (فارْمِر farmer)

۲۷۴. توماس و ریچارد دوست هستند؟

۲۷۵. کتاب اِستِیوِن روی میزه. (تِیِبِل table)

۲۷۶. آیا کتاب اِستِیوِن روی میزه؟

۲۷۷. کتاب اِستِیوِن کجاست؟



از on وقتی استفاده می‌شود که دو شیء با هم در تماسند در صورتیکه above برای وقتی است که دو شیء با هم تماس ندارند.



۲۷۸. بالش‌ها روی مبل هستند. (پِلُو pillow, کُوجُ couch)

۲۷۹. عکس‌ها بالای مبل هستند. (پِیْکچِرْز pictures, اِباوُ)

۲۸۰. چند تا کتاب روی میزه؟

۲۸۱. چه چیزی بالای/ روی میزه؟ (اِباوُ above)

۲۸۲. دوچرخه من کجاست؟ (باَیْک)

۲۸۳. یک زنبور عسل بالای شیشه عسله. (بِی، هانی، جار)



271. Bill Clinton was the president of the US.

272. This soup is very tasty.

273. Is Jason's father a farmer?

274. Thomas and Richard are friends.

275. Steven's book is on the table.

276. Is Steven's book on the table?

277. Where is Steven's book?

278. The pillows are **on** the couch.

279. The pictures are **above** the couch.

280. How many books are on the table?

281. What is above/on the table?

282. Where is my bike?

283. A bee is above the honey jar.

Pat is my cat.

**He is sitting
on a chair.**

**He likes to
catch mice.**





۲۸۴. آن‌ها پشت بوته‌ها هستند. (bush بوش)
۲۸۵. آن‌ها در انتهای کلاس هستند.
۲۸۶. ما برادریم. (brothers برادرز)
۲۸۷. آیا او پدر تو می‌باشد؟ (فادر)
۲۸۸. او کیست؟

از **under** وقتی استفاده می‌شود که دو جسم با هم در تماس باشند اما **below** (پلو) برای زمانی است که یک جسم موقعیت پایین‌تری دارد.



The ball is
under the box



The ball is
below the box



۲۸۹. کودک زیر پتو است. (blanket بَلَنَكِت)

۲۹۰. ماهی زیر سطح آب است. (فیش، سِرِفِس)

۲۹۱. مطمئنم. (شُر sure)

۲۹۲. آیا مطمئنی؟

۲۹۳. جواب نوک زبونه. (تَانْگُ tongue، تِیپُ tip)

۲۹۴. جیم جراح با استعدادی است. (تَلِنْتِد talented، سِرِجِن surgeon)

۲۹۵. ابرها بالای شهر هستند. (کَلوْدُزْ clouds، تَوْنُ town)

۲۹۶. مرده پشت میله‌هاست. (بَارُزْ bars)



284. They are behind the bushes.
285. They are in the back of the classroom.
286. We are brothers.
287. Is he your father?
288. Who is he?
289. The baby is under the blanket.
290. The fish is below the surface of the water.
291. I am sure.
292. Are you sure?
293. The answer is on the tip of my tongue.
294. Jim is a talented surgeon.
295. Clouds are above the town.
296. The man is behind the bars.

It is on the tip
of my tongue.



عبارت‌های **beside** و **next to** (بِسَایِدْ) به معنی "کنار، بغل" و عبارت‌های **near** و **close to** به معنای "نزدیک" می‌باشند. همانند



زبان فارسی، دو عبارت دوم به فاصله بیشتری اشاره دارند.

۲۹۷. سگ کنار سبد است. (بَسِکِت basket)

۲۹۸. یک پیاده‌رو بغل جاده است. (فوت‌پَتْ footpath)

۲۹۹. عروس کنار داماده. (برآید bride, گِروم groom)

۳۰۰. پذیرش نزدیک دربِ جلویی است. (ریسپِشِن reception)

۳۰۱. رادیو کجاست؟ (رِیْدیو radio)

۳۰۲. رادیو نزدیک دره.

۳۰۳. رادیو کنار دره.

۳۰۴. آیا رادیو نزدیک دره؟



NEAR



FAR



کلمات **in** و **inside** معمولاً یکسان هستند، ولی **out** و **outside** اینگونه نیستند. **outside** مکان است ولی **out** به حرکت اشاره دارد.



۳۰۵. موش درون جعبه است.

۳۰۶. سگ بیرون لانه‌سگ است.

۳۰۷. او به بیرون اتاق دوید. (رَن ran)

۳۰۸. او رفت بیرون.

297. The dog is next to (beside) the basket.
298. A footpath is next to (beside) the road.
299. The bride is next to (beside) the groom.
300. The reception is near (close to) the front door.
301. Where is the radio?
302. The radio is near (close to) the door.
303. The radio is next to (beside) the door.
304. Is the radio near (close to) the door?
305. The mouse is in (inside) the box.
306. The dog is outside the doghouse.
307. She ran out of the room.
308. He went out.



در زبان انگلیسی اجسامی که دارای دو قسمت هستند، مانند قیچی، شلوار و عینک، جمع به حساب می‌آیند. پس برای آن‌ها ضمیر و فعل را باید بصورت جمع آورد. یعنی بجای this از these، بجای is از are، بجای was از were و بجای has از have استفاده نمود.



۳۰۹. این عینک منه. (گِلَسِرْزْ glasses)

۳۱۰. شلوار من کجاست؟ (تِرُووَرَزْ trousers)

۳۱۱. آن شلوار چند قیمته؟

۳۱۲. شلوارت قشنگه.

BETWEEN



۳۱۳. این قیچی من بود. (سِیَزِرْزْ scissors)

۳۱۴. قیچی شما کُند است. (دالْ dull).

۳۱۵. استخوان بین سگ‌ها است. (بُونْ bone)

۳۱۶. مرد جلوی زرده‌ها است. (فِنَسْ fence)

۳۱۷. برای اطلاعات بیشتر، پایین رو ببینید. (اینْفَرْمِیْشِنْ information)

۳۱۸. اسم مولف زیر عنوان قرار دارد. (اَثِرْ author، تایتلْ title)

۳۱۹. این حیوان زیر سطح زمین زندگی می‌کند. (سِرْفِسْ)

۳۲۰. چقدر پول تو کیفیت بود؟ (وَالِتْ wallet)

309. These **are** my glasses.

310. Where **are** my trousers?

311. How much **are** those trousers.

312. Your trousers **are** beautiful.

313. These **were** my scissors.

314. Your scissors **are** dull.

315. The bone is between the dogs.

316. The man is in front of the fence.

317. For more information, see below.

318. The author's name is below the title.

319. This animal lives below the surface of the earth.

320. How much money was in (inside) your wallet?

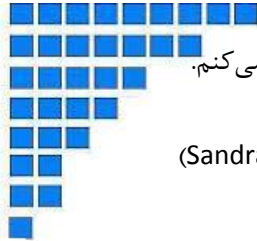


قیده‌های تکرار بعد از افعال to be قرار می‌گیرند، اما در مورد افعال اصلی، قیده‌های تکرار قبل از فعل قرار می‌گیرند:

He **is always** busy.
He **always drinks** tea.



ALWAYS
USUALLY
OFTEN
GENERALLY
SOMETIMES
RARELY
SELDOM
HARDLY EVER
NEVER



۳۲۱. او همیشه دیر می‌کند. (لِیت)

۳۲۲. من همیشه بعد از کلاس مطالعه می‌کنم.

۳۲۳. من هیچوقت به سینما نمی‌روم.

۳۲۴. سندرا معمولاً دیر بیدار می‌شه. (Sandra)

۳۲۵. آیا معمولاً فوتبال بازی میکنی؟

۳۲۶. من بعضی وقت‌ها دیر می‌خوابم.

عبارت there is به معنای "وجود دارد" برای اسامی مفرد و عبارت there are به معنای "وجود دارند" برای اسامی جمع بکار می‌روند. شکل مختصر اولین عبارات "there's" می‌باشد و برای there are صورت مختصری وجود ندارد. برای منفی کردن آن‌ها کلمه not را به آن‌ها اضافه می‌نماییم:

There's not = There isn't

There are not = There aren't

۳۲۷. یک تخم مرغ در سبد وجود دارد. (بَسِکَتِ basket)

۳۲۸. ده تخم مرغ در سبد وجود دارد.



321. She is always late.

322. I always study after class.

323. I never go to cinema.

324. Sandra usually wakes up late.

325. Do you usually play football?

326. I sometimes sleep late.

327. There is an egg in the basket.

328. There are ten eggs in the basket.

There +
is
are



Is there **life** after **death**?

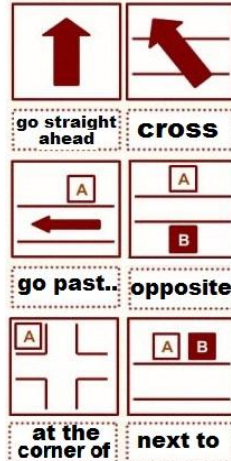
۳۲۹. آیا ده دانش‌آموز در کلاس وجود دارند؟
 ۳۳۰. یک ساعت روی میز وجود دارد. (کلاکُ clock)
 ۳۳۱. هشت گربه روی پشت‌بام وجود دارند. (روف roof)
 ۳۳۲. هفت نفر در خانواده آقای گرین وجود دارند؟
 ۳۳۳. یک عنکبوت در حمام وجود دارد. (اسپایدر spider, بَثروم bathroom)
 ۳۳۴. کلی پرنده در غار وجود دارند. (پرَدَزُ birds, کَبو cave)
 ۳۳۵. فقط دو هفته تا تولد من وجود دارد (مانده است). (بِرْثْ دِی birthday)
 ۳۳۶. هشت بچه در مدرسه وجود دارند.
 ۳۳۷. هیچ درختی در خیابان ما وجود ندارد.

اسامی که قابل شمارش نیستند (مانند خامه، آب، زمان، شکر، شیر، پول، درد، عشق و ...) مفرد به حساب می‌آیند و بنابراین با افعال مفرد (is بجای are, was بجای were, has بجای have) بکار می‌روند.



۳۳۸. مقداری شیر درون یخچال وجود دارد. (میلکُ milk, فَرِیجُ fridge)
 ۳۳۹. روی پیراهنت کمی بستنی وجود دارد. (شِرْتْ، آیسْ کَبیریم) **Are there**
 ۳۴۰. یک آهنگ خوب در رادیو وجود دارد. (سَانْگُ song)
 ۳۴۱. کلی پول پشت تلویزیون وجود دارد. **any questions?**

329. Are there ten students in the classroom?
 330. There is a clock on the table?
 331. There are eight cats on the roof.
 332. There are 7 people in Mr. Green's family.
 333. There is a spider in the bathroom.
 334. There are a lot of birds in the cave.
 335. There are only 2 weeks until my birthday.
 336. There are eight children in the school.
 337. There aren't any trees in our street.
 338. There **is** some **milk** in the fridge.
 339. There **is** a little **ice cream** on your shirt.
 340. There's a good **song** on the radio.
 341. There **is** lots of **money** behind the TV.





- ۳۴۲. هیچ آبی درون استخر وجود ندارد.
 - ۳۴۳. هیچ شکری در قهوه من وجود ندارد.
 - ۳۴۴. آیا هیچ بستنی درون فریزر وجود دارد؟
 - ۳۴۵. آیا یک سگ در سوپرمارکت وجود دارد؟
 - ۳۴۶. چند تا سگ در پارک وجود دارند؟
 - ۳۴۷. چند تا کشور در آفریقای جنوبی وجود دارند؟ (کانتَریزِ countries، سَوْتُ آفریقا)
 - ۳۴۸. یک تقویم روی دیوار درون آشپزخانه وجود دارد. (کَلِنْدِرِ calendar، وَاَلِ wall)
 - ۳۴۹. آیا فیلم خوبی امشب در تلویزیون وجود دارد؟ (مُووِیزِ movies)
 - ۳۵۰. یک قطار دیگه برای مشهد مقدس تا دو ساعت دیگه وجود دارد. (هَلِیِ holy)
 - ۳۵۱. فضای زیادی در این کلاس برای بچه‌ها وجود ندارد. (اِسْپَیسِ space)
- معمولا حرف اضافه at به یک نقطه اشاره دارد، حرف اضافه on به روی سطح و حرف اضافه in به داخل یک فضا اشاره می‌کند.



AT for address and specific locations:
At 23 Azadi Street, At the store, At the corner, At home

- ۳۵۲. مغازه آخر خیابانه.
- ۳۵۳. قیمت‌ها در این منو هستند.

۳۵۴. جان در طبقه هفتم، پلاک ۱۲، خیابان اول، شهر رنو زندگی می‌کند.



342. There isn't any **water** in the swimming pool. (سوییمینگ پول)

343. There isn't any **sugar** in my coffee. (شوگر، کافی)

344. **Is** there any **ice-cream** in the freezer?

345. Is there a dog in the supermarket?

346. How many dogs are there in the park?

347. How many countries are there in South Africa?

348. There is a calendar on the wall in the kitchen.

349. Are there any good movies on TV tonight?

350. There is another train to holly Mashhad in two hours.

351. There isn't much space in this room for the children.

352. The shop is **at** the end of the street.

353. The prices are **on** this menu.

354. John lives **on** the 7th floor,
at number 12, **on** 1st Avenue, **in** Reno.

ON for
 streets,
 avenues and
 large vehicles;
On Shariati
 street, **On**
 train, **On** bus

IN for country, city and
 neighborhoods:
In Iran, **In** Tehran, **In**
 chinese neighborhood

۳۵۵. کلی آدم در ایستگاه اتوبوس هستند. (باس ایستیشن bus station)

۳۵۶. هواپیمای من در دبی توقف کرد و دو ساعت دیر به بانکوک رسید.



۳۵۷. کی به اداره می‌رسی؟ (ارایو، آفس)

۳۵۸. آیا در یک اداره کار می‌کنی؟

۳۵۹. یک جلسه در نیویورک دارم.

۳۶۰. آیا در ژاپن زندگی می‌کنی؟ (چین)

355. There are lots of people **at** the bus station.

356. My plane stopped **at** Dubai and arrived **in** Bangkok two hours late.

357. When will you arrive **at** the office?

358. Do you work **in** an office?

359. I have a meeting **in** New York.

360. Do you live **in** Japan?

با ارائه ۳۶۰ جمله ذکر شده، اکنون ساختار جمله سازی

توسط سه زمان مهم حال ساده، گذشته ساده و آینده ساده

برای شما تبیین شده و ضمن یادآوری برخی افعال و کلمات

ساده و کاربردی، مهارت و سرعت شما در جمله‌سازی افزایش یافته است. در ادامه،

ساختار زمان‌های حال استمراری، گذشته استمراری، حال کامل و گذشته کامل

مرور و برخی نکات مهم بصورت مختصر و مفید بیان می‌گردند. سپس در فصل‌های

بعد این کتاب و همچنین جلد بعدی به بیان کالکیشن‌ها و افعال و کلمات مهم و

کاربردی انگلیسی خواهیم پرداخت. خواهشمند است در تمامی جملات این کتاب،

سعی کنید معادل انگلیسی جملات را خودتان ساخته و تنها برای چک نمودن

جواب‌هایتان، جملات انگلیسی را ببینید. ضمناً در حین ساختن جملات به نکات

ریز و مهم مانند حروف اضافه مختلفی که بکار می‌روند، توجه نمایید. لازم به ذکر

است که انتخاب حرف اضافه مناسب در زبان انگلیسی (و سایر زبان‌ها) نسبت به

زبان فارسی متفاوت است. مثلاً در فارسی می‌گوییم "من به علی کمک کردم" و

از حرف اضافه "به" برای فعل "کمک کردن" استفاده می‌کنیم در حالیکه در زبان



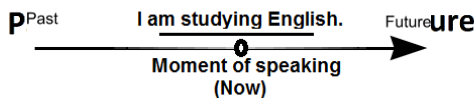
انگلیسی فعل "کمک کردن: help" حرف اضافه نیاز ندارد و بسادگی می‌گوییم "I helped Ali"، همچنین در مورد فعل "سوال کردن"، در زبان فارسی حرف اضافه "از" استفاده می‌شود "من از علی پرسیدم"، ولی در انگلیسی حرف اضافه ندارد ("I asked Ali"). در فارسی می‌گوییم "من از پسرم راضی‌ام" ولی در انگلیسی می‌گوییم "I am happy with my son"، یعنی بجای حرف اضافه "از"، حرف اضافه "with" به معنای "با" بکار می‌رود. البته در برخی موارد نیز حروف اضافه یکسانی در زبان فارسی و انگلیسی وجود دارند. مثلاً در هر دو زبان فعل "رفتن" با حرف اضافه "به" بکار می‌رود. "من به مدرسه رفتم" و "I went to school". بنابه آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم حروف اضافه زبان انگلیسی لزوماً با زبان فارسی یکسان نیستند و نمی‌توان آن‌ها را تحت‌اللفظی ترجمه نمود. بهترین راه یادگیری آن‌ها توجه کردن هنگام تولید جملات می‌باشد. در اینصورت بعد از چندبار استفاده و در نتیجه چند بار توجه به آن‌ها، ذهن بطور خودکار حروف اضافه مناسب را تشخیص خواهد داد و به عبارتی شما آن‌ها را حس خواهید نمود.

زمان حال استمراری: همان‌گونه که از نام این زمان پیداست برای بیان امور و کارهایی استفاده می‌گردد که در زمان حال استمرار داشته باشند. مثلاً در فارسی می‌گوییم: "دارم رانندگی می‌کنم"، "پدرم داره خونه رو رنگ می‌کنه"، "مادرم داره آشپزی می‌کنه" یا "علی داره روزنامه می‌خونه" و در تمامی این جملات مخاطب می‌فهمد که کاری در حال انجام شدن است. در زبان فارسی برای بیان این زمان فعل را به شکل "دارم می‌روم، داره می‌خوره، داری میری و ..." بیان می‌کنیم. اما در زبان انگلیسی برای بیان زمان حال استمراری (یعنی برای بیان کاری که در زمان حال حاضر در حال انجام دادن و استمرار است) از ساختار افعال to be (یعنی am, is, are) بعلاوه فعل ing دار استفاده می‌شود. یعنی به فعل اصلی یک ing اضافه می‌نماییم و جلوی آن نیز یکی از افعال am یا is یا are را می‌آوریم:

I am going to school. من دارم به مدرسه می‌روم.

He is reading a book. او دارد کتاب می‌خواند.

We are working. ما داریم کار می‌کنیم.





ساختار انگلیسی	ساختار فارسی	زمان
I go to school (every day)	من به مدرسه می‌روم (هرروز)	حال ساده
I went to school (yesterday)	من به مدرسه رفتم (دیروز)	گذشته ساده
I will go to school (tomorrow)	من به مدرسه خواهم رفت (فردا)	آینده ساده
I am going to school (now)	من دارم به مدرسه می‌روم (الان)	حال استمراری
I was going to school that ...	من داشتم به مدرسه می‌رفتم که...	گذشته استمراری

توجه کنید که افعال to be (یعنی am/ is/ are) در این ساختار در کنار فعل اصلی قرار گرفته و بعنوان فعل کمکی محسوب می‌شوند (مانند will که در زمان آینده ساده فعل کمکی می‌باشد)، لذا این افعال کمکی (am, is, are) برای سوالی و منفی کردن جمله حال استمراری به کمک ما می‌آیند. به اینصورت که برای منفی کردن جمله فقط کافی است روی فعل کمکی یک not بکوبیم و برای سوالی کردن جمله، فعل کمکی را به ابتدای جمله منتقل کنیم.

۳۶۱. آن‌ها دارند سریال‌های تلویزیونی تماشا می‌کنند. (وآچ watch، سیریز series)

۳۶۲. آن‌ها الان تلویزیون تماشا نمی‌کنند. (نوو now)

۳۶۳. آیا آن‌ها در حال تلویزیون تماشا کردن هستند؟

۳۶۴. چرا آن‌ها الان دارند تلویزیون تماشا می‌کنند؟

۳۶۵. او دارد روزنامه می‌خواند. (نیوزپپیپر newspaper)

۳۶۶. آیا او داره روزنامه می‌خونه؟

۳۶۷. چرا همین الان مطالعه نمی‌کنه؟ (رایت نو)



361. They are watching TV series.

362. They are not watching TV now.

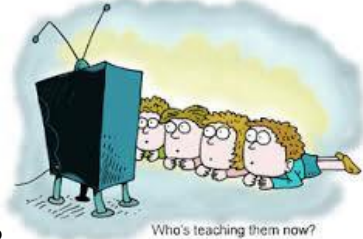
363. Are they watching TV?

364. Why are they watching TV now?

365. He is reading a newspaper.

366. Is he reading a newspaper?

367. Why isn't she studying right now?



۳۶۸. مادرم در حال حاضر داره آشپزی می کنه. (رایت نو right now)
۳۶۹. مکانیک داره ماشین رو تعمیر می کنه. (مکنیک mechanic، ریپر repair)
۳۷۰. آیا مکانیک داره ماشین رو تعمیر می کنه؟
۳۷۱. آیا مکانیک در حال تعمیر ماشین نیست؟
۳۷۲. چرا مکانیک در حال تعمیر ماشین نیست؟
۳۷۳. با پدرت صحبت نکن. او در حال رانندگی است. (تاک talk، در آیونینگ driving)
۳۷۴. او الان داره چه کار میکنه؟ داره خونه رو رنگ می کنه.
۳۷۵. آیا هلن داره ظرفها رو می شوره؟ (Helen، واش wash، دیشز dishes)
۳۷۶. هلن کجا داره ظرفها رو می شوره؟
۳۷۷. کجا داری می ری؟
۳۷۸. الان دارن شام می خورند.
۳۷۹. دارم با رئیس صحبت می کنم. (بأس)
۳۸۰. آیا داری با رئیس صحبت می کنی؟
۳۸۱. داری با کی صحبت می کنی؟ (تاک)



**What are
you talking
about?**

368. My mother is cooking right now.
369. The mechanic is repairing the car.
370. Is the mechanic repairing the car?
371. Isn't the mechanic repairing the car?
372. Why isn't the mechanic repairing the car?
373. Don't talk to your father. He is driving.
374. What is he doing now? He is painting the house.
375. Is Helen washing the dishes?
376. Where is Helen washing the dishes?
377. Where are you going?
378. They are having dinner right now.
379. I am talking to the boss.
380. Are you talking to your boss?
381. Who are you talking to?



**Who do you
think you
are talking
to?**



با عرض پوزش، در زبان انگلیسی وقتی می‌خواهند بصورت توهین‌آمیز با کسی صحبت کنند از کلمه "hell" (هَل) که معنای آن "جهنم" می‌باشد استفاده می‌کنند:



کجا داری میری؟ Where are you going?

کدوم جهنمی داری میری؟ Where **the hell** are you going?

چکار داری می‌کنی؟ What are you doing?

چه غلطی داری می‌کنی؟ What **the hell** are you doing?

تو چه کسی هستی؟ Who are you?

تو چه خری هستی؟ Who **the hell** are you?

کدوم جهنمی هستی؟ Where **the hell** are you?

اهل کدوم خراب شده‌ای هستی؟ Where **the hell** are you from?

از کدوم جهنمی اومدی؟ Where **the hell** did you come from?

مَت کدوم جهنمیه؟ Where **the hell** is Matt?

چه مرگته؟ What **the hell** is wrong with you?

کیم چه خریه؟ Who **the hell** is Kim?

کدوم احمقی ۵ تا ساندویچ رو در یک دقیقه می‌خوره؟

Who **the hell** have five sandwiches in 5 minutes?

اگه دوستش نداری، می‌تونی بری به جهنم.

If you don't like it, you can **go to hell**

The hell with the money. پولش به جهنم.

The hell with him. ازش حالم بهم می‌خوره.

۳۸۲. چی داری می‌خوری؟

۳۸۳. دارم به تو می‌خندم. (لَفْ laugh)

۳۸۴. آیا داری به من می‌خندی؟

JUST WHO THE HELL
DO YOU THINK
I AM!?



What the hell is
going on here?

382. What are you having?

383. I am laughing at you.

384. Are you laughing at me?

I hate when people see me at the super market & they are like:



"hey what are you doing here?"
and I'm just like:
"Oh you know, hunting elephants."

۳۸۵. چرا داری به من می خندی؟

۳۸۶. چرا داره می خنده؟

۳۸۷. به چی داری می خندی؟

۳۸۸. چه کوفتی داری می نویسی؟

۳۸۹. چرا داری می دوی؟ (رَآنْ run)

۳۹۰. داره بارون می آد. (رینْ rain)

۳۹۱. داره برف می آد. تو خونه بمونید. (اسنْ snow)

۳۹۲. بچه داره گریه می کنه چون گرسنه است. (کرایْ cry. هانگریْ hungry)

IF OPPORTUNITY DOESN'T KNOCK,

BUILD A DOOR.



۳۹۳. چرا بچه داره گریه می کنه؟

۳۹۴. صحبت نکنید. دارم درس می خونم.

۳۹۵. مواظب باش. یه ماشین داره به سمت تو می آد. (تَرْدْ)

۳۹۶. گوش کن. یکی داره در می زنه. (ناکْ knock)

۳۹۷. آیا داری به اون کوه زیبا نگاه می کنی؟ (مُونْتِنْ)

۳۹۸. به چی داری نگاه می کنی؟

385. Why are you laughing at me?

386. Why is he laughing?

387. What are you laughing at?

388. What the hell are you writting?

389. Why are you running?

390. It is raining.

391. It is snowing. Stay at home.

392. The baby is crying, because she is hungry.

393. Why is the baby crying?

394. Don't speak. I am studying.

395. Be careful. A car is coming toward you.

396. Listen! Somebody is knocking on the door.

397. Are you looking at that beautiful mountain?

398. What are you looking at?





۳۹۹. آیا به من خیره شدی؟ (استر stare)

۴۰۰. به چی خیره شدی؟

۴۰۱. آب داره می جوشه. (بیل boil)

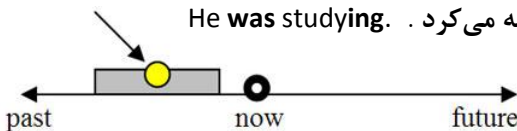
399. Are you staring at me?

400. What are you staring at?

401. The water is boiling.

زمان گذشته استمراری: همان گونه که از نام این زمان پیداست برای بیان امور و کارهایی استفاده می گردد که در زمان گذشته استمرار داشته اند. مثلاً در فارسی می گوییم: من داشتم تلویزیون نگاه می کردم که علی زنگ زد. پدرم داشت سوار مترو می شد که من دیدمش. با بکارگیری این ساختار (مانند دو جمله فوق: داشتم نگاه می کردم، داشت سوار می شد) مخاطب می فهمد که در گذشته برای مدتی کاری در حال انجام بوده است. مثلاً دیروز داشتم فوتبال بازی می کردم که عمویم را دیدم. این جمله به این معناست که من دیروز مثلاً از ساعت ۴ الی ۶ در حال فوتبال بازی کردن بودم (گذشته استمراری) و در یک لحظه در آن بازه زمانی (مثلاً در ساعت ۴:۲۰) عمویم را دیدم (گذشته ساده). همانطور که ممکن است از این مثال ها حدس زده باشید زمان گذشته استمراری معمولاً همراه با یک زمان گذشته ساده می آید تا به مخاطب بفهماند که در چه شرایطی فعل گذشته ساده رخ داده است (مثلاً در مثال فوق فعل گذشته ساده "عمویم را دیدم" در حالی رخ داده که شخص در حال بازی فوتبال بوده است، "داشتم فوتبال بازی می کردم"). در زبان فارسی برای بیان زمان گذشته استمراری از عبارتهایی مانند "داشتم می رفتم، داشتی می خوردی، داشت غذا می خورد و ..." استفاده می گردد. اما در زبان انگلیسی برای بیان گذشته استمراری از گذشته افعال to be (یعنی was و were) بعلاوه فعل ing دار استفاده می شود. به عبارت ساده تر، به فعل اصلی یک ing اضافه نموده و جلوی آن نیز یکی از افعال was یا were را می آوریم.

او داشت مطالعه می کرد . He was studying.





زمان	ساختار فارسی	ساختار انگلیسی
حال ساده	من به مدرسه می‌روم (هرروز)	I go to school (every day)
گذشته ساده	من به مدرسه رفتم (دیروز)	I went to school (yesterday)
آینده ساده	من به مدرسه خواهم رفت (فردا)	I will go to school (tomorrow)
حال استمراری	من دارم به مدرسه می‌روم (الان)	I am going to school (now)
گذشته استمراری	من داشتم به مدرسه می‌رفتم که...	I was going to school that ...

طبق معمول از آن‌جا که افعال **was** و **were** در کنار فعل اصلی و به عنوان فعل کمکی قرار می‌گیرند، لذا با انتقال آن‌ها به ابتدای جمله، جمله سوالی می‌شود و با اضافه نمودن **not** به آن‌ها جمله منفی می‌شود.

۴۰۲. من داشتم به مدرسه می‌رفتم که او را دیدم. (سأ saw)

۴۰۳. وقتی من آمدم او داشت تلویزیون تماشا می‌کرد. (وآچ watch)

۴۰۴. وقتی من آمدم او در حال تماشای تلویزیون نبود.

۴۰۵. وقتی شما آمدی، آیا او در حال تماشای تلویزیون بود؟

۴۰۶. او کجا در حال تماشای تلویزیون بود؟

۴۰۷. ببخشید، وقتی تلفن زدی ما داشتیم ظرف می‌شستیم. (وآش wash)

۴۰۸. کجا داشتی می‌رفتی؟

۴۰۹. وقتی او را دیدی داشت چه چیزی می‌خریدی؟ (بای buy)

۴۱۰. وقتی من رسیدم آن‌ها داشتند ناهار می‌خوردند. (ارآیو arrive)



402. I was going to school that I saw him.

Tomorrow I will take the bus.

403. When I came, he was watching TV.

404. When I came, he was not watching TV.

405. Was he watching TV, when you came?

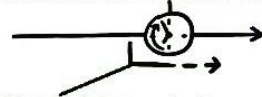
406. Where was he watching TV?

407. Sorry, we were washing the dishes when you called.

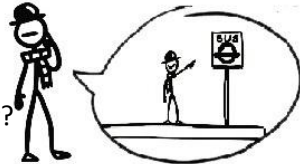
408. Where were you going?

409. What was she buying when you saw her?

410. They were having lunch when I arrived.



I will be waiting at the bus stop.





۴۱۱. ساعت ۲ الی ۲/۵ داشتم شلوارم رو اتو می کردم. (آیرن)

۴۱۲. چرا دیشب داشتی گریه می کردی؟

۴۱۳. شما داشتید چکار می کردید؟

411. I was ironing my trousers from 2:00 up to 2:30.

412. Why were you crying last night?

413. What were you doing?

زمان حال کامل: دو جمله زیر را مقایسه کنید:

من سه عدد موز خوردم (هفته پیش).

من سه عدد موز خورده‌ام (همین چند دقیقه پیش).

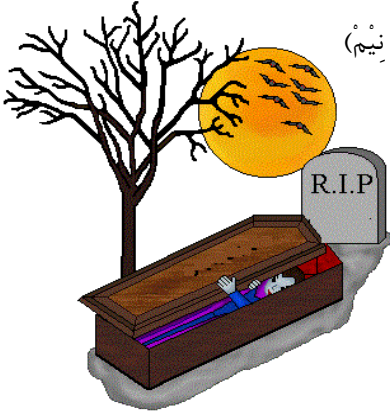
همانطور که معلوم است فعل جمله اول یک زمان گذشته ساده را بیان می کند. یعنی عملی که در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده است. ولی فعل دومین جمله به این معناست که عملی در گذشته انجام شده ولی اثر آن هنوز هم پابرجاست. به این نوع زمان حال کامل می گویند (در زبان فارسی ماضی نقلی نام دارد). در فارسی زمان ماضی نقلی بصورت "خورده‌ام، خورده‌ای، خورده‌است، خورده‌ایم، خورده‌اید، خورده‌اند" و با اضافه کردن "ه" به فعل بیان می شود ولی در انگلیسی با آوردن have یا has قبل از قسمت سوم فعل اصلی ساخته می شود. از آنجا که have و has به عنوان فعل کمکی در کنار فعل اصلی می آیند، پس برای سوالی و منفی نمودن جمله از آن‌ها کمک می گیریم. یعنی برای سوالی نمودن have یا has را به ابتدای جمله آورده و برای منفی کردن، یک not روی آن‌ها می کوبیم. لازم به ذکر است که برای سوم شخص (he, she, that, this) از has و برای سایر ضمائر از have استفاده می گردد. برای مثال انگلیسی دو جمله فوق عبارتند از:

I ate 3 bananas (at the party last week)

I have eaten 3 bananas (just a few minutes ago)

قسمت سوم + have/has





۴۱۴. نام شما را فراموش کرده‌ام. (فُرْگَاتْنُ، نِیْم)

۴۱۵. نام شما را فراموش نکرده‌ام.

۴۱۶. آیا نام من را فراموش کرده‌ای؟

۴۱۷. چرا نام مرا فراموش کرده‌ای؟

۴۱۸. او خانه‌اش را رنگ کرده‌است.

۴۱۹. آیا خانه‌اش را رنگ کرده‌است؟

۴۲۰. کی خانه‌اش را رنگ کرده‌است؟

۴۲۱. آیا خانه‌اش را رنگ نکرده‌است؟

۴۲۲. چرا خانه‌اش را رنگ نکرده است؟

۴۲۳. پرندگان یک آشیانه در بالکن ما ساخته‌اند. (نِسْتُ، بَلْکِنِی)

۴۲۴. کجا پرندگان آشیانه‌شان را ساخته‌اند؟

۴۲۵. والدینش از دنیا رفته‌اند. (پَرِنْتَسْ parents, دَايِدْ)

۴۲۶. آیا ما همدیگر را ملاقات کرده‌ایم؟ (مِتْ)

۴۲۷. من به گربه غذا داده‌ام. (فِدْ)



414. I have forgotten your name.

415. I have not forgotten your name.

416. Have you forgotten my name?

417. Why have you forgotten my name?

418. She has painted her house.

419. Has she painted her house?

420. When has she painted her house?

421. Hasn't she painted her house?

422. Why hasn't she painted her house?

423. The birds have built a nest in our balcony.

424. Where have the birds built their nest?

425. Their parents have died.

426. Have we met?

427. I have fed the cat.



Have you
forgotten?

**HAVE YOU
HUGGED AN
IDIOT TODAY?
ME EITHER,
COME HERE!**



۴۲۸. آیا به گربه غذا داده‌ای؟

۴۲۹. این ماه چندین امتحان داشته‌ام. (مانتث)

۴۳۰. تو خیلی تغییر کرده‌ای. (چینجِدُ changed)

۴۳۱. آن‌ها با درخواست تو موافقت نکرده‌اند. (اِگْرِید agreed, ریکوئِست request)

می‌توان با زمان حال کامل کلمات زیر را بکار برد:

any=هیچ یک (در جملات منفی و سوالی)

yet=هنوز (در جملات منفی و سوالی)

ever=هرگز (در جملات سوالی)

already=پیشاپیش

just=همین الان

never=هرگز

**EVER
YET NEVER
ALREADY
JUST SINCE**

۴۳۲. من هرگز او را ندیده‌ام.

۴۳۳. آیا تا بحال او را دیده‌ای؟ (اِوِر ever)

۴۳۴. من او را قبلاً دیده‌ام. (اَلرِدِی already)

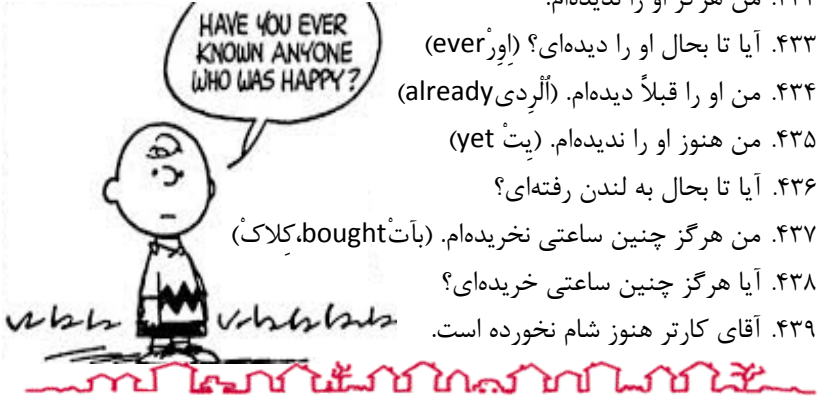
۴۳۵. من هنوز او را ندیده‌ام. (یِتْ yet)

۴۳۶. آیا تا بحال به لندن رفته‌ای؟

۴۳۷. من هرگز چنین ساعتی نخریده‌ام. (بَاتْ bought, کِلَاکْ)

۴۳۸. آیا هرگز چنین ساعتی خریده‌ای؟

۴۳۹. آقای کارتر هنوز شام نخورده است.



428. Have you fed the cat?

429. I have had several tests this month.

430. You have changed so much.

431. They have not agreed to your request.

432. I have never seen him.

433. Have you ever seen him?

434. I have already seen him.

435. I haven't seen him yet.

436. Have you ever gone to London?

437. I have never bought such a clock.

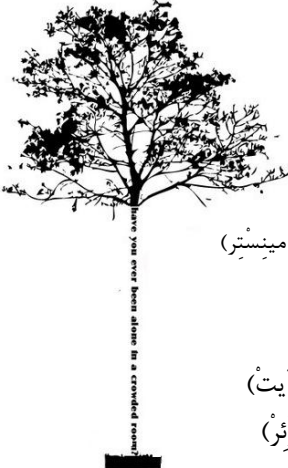
438. Have you ever bought such a clock?

439. Mr. Carter hasn't had dinner yet.



**Have you ever been in love?
Don't forget to fall in love
with yourself first.**

I  ME



**Have you ever
been alone in a
crowded room?**

۴۴۰. آیا تابحال تنیس بازی کرده‌ای؟
 ۴۴۱. ممنونم. من سیرم. همین الان ناهار خورده‌ام. (فُلْ full، جاسْتُ just)
 ۴۴۲. آیا تابحال او را ملاقات کرده‌ای؟
 ۴۴۳. هنوز اتاقت را تمیز نکرده‌ای؟
 ۴۴۴. همین الان آخیش رو فروختم. (کَسْتُ وَأَنْ)
 ۴۴۵. اونا پیشاپیش بازی رو برده‌اند. (وَأَنْ won)
 ۴۴۶. باران هنوز متوقف نشده است.
 ۴۴۷. آیا تابحال نخست‌وزیر را ملاقات کرده‌ای؟ (پَرایْم مینِستَر)
 ۴۴۸. آیا آن‌ها تا بحال اروپا نبوده‌اند؟ (یُرُپْ)
 ۴۴۹. در نزن. من قبلاً در زده‌ام. (ناکْ knock)
 ۴۵۰. به جان نامه ننویس. من قبلاً انجامش دادم. (رَآیْتْ)
 ۴۵۱. من هنوز از برج میلاد دیدن نکرده‌ام. (میلاد تَوُئِرْ)
 ۴۵۲. آیا اخیراً نانسی را دیده‌ای؟
 ۴۵۳. من از سال ۱۹۹۴ اینجا درس داده‌ام. (تَاتْ)

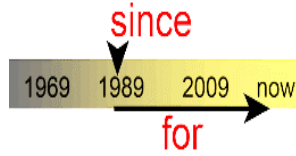
440. Have you ever played tennis?
 441. Thakns. I am full. I have just had lunch.
 442. Have you ever met him?
 443. Haven't you cleaned your room yet?
 444. I have just sold the last one.
 445. They have already won the game.
 446. The rain hasn't stopped yet.
 447. Have you ever met the Prime Minister?
 448. Haven't they ever been to Europe?
 449. Don't knock. I have already knocked on door.
 450. Don't write to John, I've already done it.
 451. I haven't visited the Millad Tower yet.
 452. Have you seen Nancy recently?
 453. I have taught here since 1994.



**Have you
ever been
so mad?**



می‌دانیم که زمان حال کامل وقتی بکار می‌رود که کار یا عملی در گذشته شروع شده باشد و اثر و نتیجه آن به زمان حال نیز رسیده باشد.



بنابراین بدیهی است که مانند زبان فارسی، هرگاه عبارات "برای + مدتی از زمان" و "از + زمانی در گذشته" ظاهر شوند، زمان حال کامل استفاده می‌گردد:

من برای ۲ سال اینجا کار کرده‌ام. I have worked here **for two years**.

من از سال ۲۰۱۱ اینجا کار کرده‌ام. I have worked here **since 2011**.

در نتیجه هرگاه از عباراتی مانند:

For six years, for a week, for a month, for hours, for two hours

یا عباراتی مانند:

Since this morning, since last week, since yesterday

since I was a child, since Wednesday, since 2 o'clock

استفاده شد، می‌بایست از زمان حال کامل استفاده نمود.



۴۵۴. او برای ۲۰ سال اینجا زندگی کرده‌است. (لیوَدُ lived)

۴۵۵. ما برای مدت زمان طولانی در این مدرسه تدریس کرده‌ایم.

۴۵۶. آلیس ۳ ماه است که با مارک ازدواج کرده‌است. (مَرِيْدُ married)

۴۵۷. آلیس از دوم مارس با مارک ازدواج کرده است. (سَيِّنْس مَارْچ سِکِنْدُ)

۴۵۸. آن‌ها کی به استرالیا مهاجرت کرده‌اند؟ (اِمِگْرِیْت emigrate, اَسْتِرِلِیَا)

۴۵۹. خانواده او از سال ۲۰۰۲ به کانادا مهاجرت کرده‌اند. (کِنْدَا)

۴۶۰. این پرندگان برای ۴ ماه به جنوب کوچ کرده‌اند. (بِرْدَز، مایِگْرِیْت migrate)



454. She has lived here for twenty years.

I married Alice

455. We have taught at this school for a long time.

456. Alice has married Mark for three months.

457. Alice has married Mark since March 2nd.

458. When have they immigrated to Australia?

459. His family has immigrated to Canada since 2002.

460. These birds have migrated south for four months.





The meeting had already started
by the time I arrived.

زمان گذشته کامل: در زبان فارسی به این زمان "ماضی بعید" می‌گوییم و مشخصه آن کلمه "بود" می‌باشد. مثلاً "خورده بودم، خورده بودی، خورده بود، خورده بودیم، خورده بودید، خورده بودند". به جمله "وقتی آن‌ها به خانه ما آمدند، ما شام خورده بودیم" دقت کنید. در این جمله دو فعل اتفاق افتاده‌اند. فعل اول (آمدند) دارای زمان گذشته ساده و فعل دوم (خورده بودیم) دارای زمان گذشته کامل است. همانطور که می‌توان حدس زد، زمان گذشته کامل بیان می‌کند که عملی در گذشته قبل از عمل دیگر رخ داده است. مثلاً در جمله فوق معلوم است که فعل "خورده بودیم" قبل از فعل "آمدند" رخ داده است. در واقع فعلی که با زمان گذشته کامل بین می‌شود، زودتر اتفاق افتاده است. به زبان ساده می‌توان گفت فعل گذشته ساده، فضای بحث را به یک زمانی در گذشته می‌برد (مانند فعل آمدند) و سپس فعل گذشته کامل بیان می‌کند که عملی قبل از آن زمان در گذشته اتفاق افتاده است. برای ساختن زمان گذشته کامل در زبان انگلیسی به راحتی فعل کمکی had را قبل از قسمت سوم فعل اصلی می‌آوریم:



زمان	ساختار فارسی	ساختار انگلیسی
حال ساده	من به مدرسه می‌روم (هرروز)	I go to school (every day)
گذشته ساده	من به مدرسه رفتم (دیروز)	I went to school (yesterday)
آینده ساده	من به مدرسه خواهم رفت (فردا)	I will go to school (tomorrow)
حال استمراری	من دارم به مدرسه می‌روم (الان)	I am going to school (now)
گذشته استمراری	من داشتم به مدرسه می‌رفتم که...	I was going to school that ...
حال کامل	من به مدرسه رفته‌ام.	I have gone to school.
گذشته کامل	من به مدرسه رفته بودم.	I had gone to school.

۴۶۱. وقتی من به اداره رسیدم، جان رفته بود. (ارایوُد arrive، آفِس office)

۴۶۲. ما قبل از اینکه به اسپانیا برویم، اسپانیایی یاد گرفته بودیم. (اسپینیش، اسپین)



461. When I arrived at the office, Jhon had left.

462. We had learned Spanish before we went to Spain.

۴۶۳. وقتی من رسیدم آن‌ها ناهار خورده بودند. (لانچ)
 ۴۶۴. او امتحان رو پاس کرد، زیرا بسیار سخت کار کرده بود. (اِگْزَم، وِرْگُذ)
 ۴۶۵. قبل از اینکه کامپیوترم خراب شود، اسنادم رو ذخیره کرده بودم. (دَآکِیوْمِنْت)
 ۴۶۶. او دیشب خیلی خسته بود زیرا خوب خوابیده بود. (تَایِرُد)

برای درک تفاوت زمان حال کامل (خورده‌ام) و گذشته کامل (خورده بودم)، فرض کنید به ایستگاه قطار دیر رسیده‌اید، و قطار ایستگاه را ترک کرده است. مسئول ایستگاه به شما می‌گوید: "دیر کردی. قطار رفته است." مسلماً در اینجا باید حال کامل را بکار ببرد، زیرا عمل رفتن در گذشته رخ داده ولی اثر آن به زمان حال رسیده است.
 پس می‌گوید: **You are late. The train has left**



حال فرض کنید یک هفته از ماجرا گذشته و شما می‌خواهید این داستان را برای دوستان تعریف کنید. شما می‌گویید: "ما خیلی دیر کردیم. قطار رفته بود." یعنی ابتدا با بکار بردن زمان گذشته ساده (دیر کردیم) فضای گفتگو را به زمانی در گذشته برده و سپس با استفاده از زمان گذشته کامل (had left) بیان می‌کنید که عمل رفتن قطار قبل از آن زمان رخ داده است.

We were too late. The train had left

از آنجا که در ساختار گذشته کامل نیز یک فعل کمکی (had) حضور دارد، لذا برای "آیا- سوالی" کردن جمله، آن را به ابتدای جمله منتقل می‌کنیم و همچنین برای منفی نمودن جمله، کلمه not را روی آن می‌کوبیم. طبق معمول برای ساختن جملات سوالی پیچیده‌تر (توسط عبارات سوالی ...when)، ابتدا جمله "آیا- سوالی" را ساخته و سپس عبارت سوالی را جلوی آن می‌آوریم.
 ۴۶۷. تو قبل از اینکه من برسم رفته بودی. (لِفْت، اِرْآیُوذ)



463. They had had lunch when I arrived.
 464. She passed the exam because she had worked very hard.
 465. I had saved my documents before the computer crashed.
 466. He was very tired last night because he hadn't slept well.
 467. You had left before I arrived.



۴۶۸. آیا تو قبل از اینکه من برسم رفته بودی؟
۴۶۹. او قبل از اینکه من برسم نرفته بود.
۴۷۰. چرا تو قبل از اینکه من برسم رفته بودی؟
۴۷۱. چرا تو قبل از اینکه من برسم نرفته بودی؟
۴۷۲. آیا فیلم را قبلاً دیده بودی؟
۴۷۳. چرا قبل از اینکه به نیویورک اسباب‌کشی کنید، انگلیسی یاد نگرفته بودی؟
۴۷۴. قبل از اینکه من به هاوایی بروم، هرگز چنین ساحل زیبایی ندیده بودم. (بیچ)
۴۷۵. من هیچ پولی نداشتم، زیرا کیف پولم را گم کرده بودم. (لاست، وَاَلت)
۴۷۶. تونی استانبول رو خوب می‌شناخت زیرا چندین بار ازش دیدن کرده بود. (نوو)
۴۷۷. آیا سوسان قبل از اینکه به تایلند برن هرگز تایلندی مطالعه کرده بود؟
۴۷۸. او فقط داستان رو فهمید زیرا قبلاً کتاب رو خونده بود. (اِسْتُرِی، پِرِیوِیْسَلِی)
۴۷۹. کریستین هیچگاه قبل از دیشب به آپرا نرفته بود.
۴۸۰. آیا قبل از سفرتون در ۲۰۰۶ هرگز از ایالات متحده آمریکا دیدن کرده بودید؟
۴۸۱. بله من قبلاً یکبار به آمریکا رفته بودم.



468. Had you left before I arrived? **“SO EARLY IN MY LIFE,**
469. He hadn't left before I went. **I HAD LEARNED THAT IF**
470. Why had you left before I arrived? **YOU WANT SOMETHING,**
471. Why hadn't you left before I arrived? **YOU HAD BETTER**
472. Had you seen the film before? **MAKE SOME NOISE”**
473. Why hadn't you learned English before you moved to New York?
474. I had never seen such a beautiful beach before I went to Hawaii.
475. I did not have any money because I had lost my wallet.
476. Tony knew Istanbul well because he had visited it several times.
477. Had Susan ever studied Thai before they moved to Thailand?
478. She only understood the story because she had previously read the book.
479. Kristine had never been to an opera before last night.
480. Had you ever visited the U.S. before your trip in 2006?
481. Yes, I had been **to** the U.S. once before.

۴۸۲. او قبل از اینکه به آلاسکا برود هرگز یک خرس ندیده بود. (بیرِ bear)
۴۸۳. جورج خیلی ماشین‌ها رو تعمیر کرده بود قبل از اینکه مجوز مکانیکیش رو دریافت کنه. (ریپیرِدْ repaired، رسیوِدْ received، مِکنیکسْ لایسنسْ)
۴۸۴. من نمی‌خواستم با دوستانم به سینما برم زیرا فیلم رو قبلاً دیده بودم.
۴۸۵. دوست من دیروز در کلاس یک سیب به من تعارف کرد، اما من گرسنه نبودم زیرا تازه ناهار خورده بودم. (اَفِرْدْ offered، جاسْتْ just)
۴۸۶. من خیلی دیر به مهمانی رسیدم. همه دوستانم قبلاً به خانه رفته بودند. (گَانْ)
۴۸۷. جان گفت که او قبلاً هرگز سوشی نخورده بود. (اِیْتِنْ eaten، سوشی sushi)
۴۸۸. او دیشب به من گفت که تمام کرده بود، اما من می‌دانستم که نکرده بود.
۴۸۹. من فکر می‌کردم که قبلاً او را ملاقات کرده بودم. ولی اشتباه می‌کردم. (رَأَنگْ)
۴۹۰. ما خیلی دیر کردیم. قطار رفته بود. (تَرینْ train)
۴۹۱. وقتی من رسیدم، جلسه قبلاً شروع شده بود. (میتینگْ meeting)



482. She had never seen a bear before she moved to Alaska.
483. George had repaired many cars before he received his mechanic's license.
484. I didn't want to go to the movies with my friends because I had already seen the film.
485. My friend offered me an apple in class yesterday, but I wasn't hungry because I had just eaten lunch.
486. I arrived very late at the party. All my friends had already gone home.
487. John said that he had never eaten sushi before.
488. Last night she told me that she had finished, but I knew she had not.
489. I thought I had met her before, but I was wrong. (ثاتْ)
490. We were too late. The train had left.
491. The meeting had already started by the time I arrived.

Polar Bear



9:00 AM

9:15 AM

past perfect

past

present

گفتیم که روال ساختن جملات پرسشی با عبارات سوالی بدین صورت است که ابتدا جمله خبری را به یک جمله "آیا- سوالی" تبدیل نموده و سپس عبارت سوالی (when, where, why, ...) را جلوی آن می آوریم. به عنوان مثال:



باب آقای اسمیت را کشت. Bob killed Mr. Smith.

آیا باب آقای اسمیت را کشت؟ Did Bob kill Mr. Smith?

چرا باب آقای اسمیت را کشت؟ Why Did Bob kill Mr. Smith?

نکته حائز اهمیت این است که هرگاه بخواهیم فاعل جمله را مورد سوال قرار دهیم، لازم نیست روال فوق را برویم و فقط کافی است عبارت پرسشی (who یا what) را بجای فاعل قرار دهیم:

باب آقای اسمیت را کشت. Bob killed Mr. Smith.

چه کسی آقای اسمیت را کشت؟ Who killed Mr. Smith?

پس هرگاه فاعل جمله مورد سوال بود نباید ابتدا جمله را "آیا- پرسشی" کنیم:

Who did kill Mr. Smith

Winners
are not people who
never fail
but people who
never quit.



۴۹۲. کی غذا درست می کنه؟

۴۹۳. کی درختها را آب داد؟ (واترِد، تیریزُ)

۴۹۴. کی خانه را رنگ خواهد کرد؟

۴۹۵. کی داره می آد؟

۴۹۶. کی داشت ماشینو می شست؟

۴۹۷. چه کسی غذا را خورده است؟

۴۹۸. کی تکالیفشو انجام داده بود؟ (هُمُورک)

492. Who makes food?

493. Who watered the trees?

494. Who will paint the house?

495. Who is coming?

496. Who was washing the car?

497. Who has eaten the food?

498. Who had done his homework?

Who Are
you?



جملات مجهول: جمله‌های زیر را مقایسه کنید.
 علی یک نفر را کُشت.
 علی کشته شد.

می‌بینیم که معنای این دو جمله کاملاً متفاوت است. علی در جمله اول قاتل و در جمله دوم مقتول است. پس فرق بین دو فعل "کُشت" و "کشته شد"، تفاوت میان قاتل و مقتول است!

در واقع به جمله اول که در آن فاعل مشخص شده است، جمله معلوم و به جمله دوم که در آن فاعل مشخص نیست جمله مجهول گفته می‌شود. تا اینجا تمامی جملاتی که گفتیم، معلوم بودند. یعنی در همه آن‌ها به کننده کار اشاره می‌شد ولی در جملات مجهول فقط به فعل انجام شده اشاره می‌شود (یا گوینده نمی‌خواهد فاعل را معرفی کند و یا فاعل مشخص و مهم نیست). قابل ذکر است که حالت مجهول برای تمامی زمان‌های حال ساده، گذشته ساده، حال استمراری و ... نیز وجود دارند. به جملات معلوم و مجهول زیر توجه کنید:

زمان	جمله معلوم	جمله مجهول
حال ساده	من هر روز اتاق را تمیز می‌کنم	اتاق هر روز تمیز می‌شود
گذشته ساده	من دیروز اتاق را تمیز کردم	اتاق دیروز تمیز شد
آینده ساده	من فردا اتاق را تمیز خواهم کرد.	اتاق فردا تمیز خواهد شد
حال استمراری	من دارم اتاق را تمیز می‌کنم	اتاق داره تمیز می‌شه
گذشته استمراری	من داشتم اتاق را تمیز می‌کردم که...	اتاق داشت تمیز می‌شد که ...
حال کامل	من اتاق را تمیز کرده‌ام.	اتاق تمیز شده است.
گذشته کامل	من اتاق را تمیز کرده بودم.	اتاق تمیز شده بود.

همانطور که می‌بینید در زبان فارسی اکثر افعال مجهول دارای واژه "شد" هستند. همچنین جملات مجهول همیشه بجای فاعل با مفعول شروع می‌شوند. خوب حال باید پرسید، در زبان انگلیسی چگونه افعال را مجهول کنیم. با سه نکته زیر خودتان براحتی می‌توانید ساختار انگلیسی جملات مجهول در زمان‌های مختلف را حدس بزنید و به خاطر بسپارید. در تمامی جملات مجهول:

الف - در تمامی زمان‌ها از قسمت سوم فعل اصلی استفاده می‌شود.

ب - یک یا دو فعل کمکی به عنوان مشخصه زمان مورد نظر قبل از قسمت سوم فعل اصلی می‌آید (بالاخره به طریقی باید زمان را مشخص کرد، همانطور که انتظار داریم مشخصه حال *is*، *am* و *are*، مشخصه گذشته *was* و *were*، مشخصه آینده *will*، مشخصه حال کامل *has*، *have* و *had* مشخصه گذشته کامل می‌باشد).

ج - هر جا کم آوردیم و یا به تناقضی برخورد کردیم، از فعل *be* و قسمت سوم آن یعنی *been* استفاده می‌کنیم.

حال فرض کنید شما اولین کسی هستید که قرار است ساختار مجهول‌ها را در زبان انگلیسی بسازد، خیلی ساده و تنها با در نظر گرفتن این سه نکته ساختارهای مجهول تمامی زمان‌ها ساخته می‌شوند:

مجهول حال ساده: به نظر شما با توجه به سه نکته فوق، چگونه ساختار "مجهول حال ساده" را بسازیم که هم تا حد امکان ساده باشد و هم اینکه تکراری نباشد (یعنی مشابه سایر ساختارهای موجود نباشد). مثلاً فرض کنید می‌خواهیم بگوییم:

اتاق هر روز تمیز می‌شود.

The room everyday.

ما می‌خواهیم با توجه به نکات فوق، فعل مجهول "تمیز می‌شود" را با هم بسازیم، از آنجا که اتاق هر روز تمیز می‌شود و ما با یک عمل تکراری سروکار داریم، پس زمان جمله حال ساده است. پس باید مشخصه حال ساده را در ساختار خود بیاوریم. یعنی یکی از فعل‌های کمکی *is*، *am* و *are*:

The room **is**every day

طبق نکته **الف** می‌دانیم که در تمامی ساختارهای مجهول قسمت سوم فعل اصلی می‌آید. پس:

The room **is cleaned** every day.

می‌بینیم که ساختار **is cleaned** اولاً تکراری نیست، یعنی با ساختارهای قبلی تداخلی ندارد و ثانیاً همه نکات فوق در آن رعایت شده. پس آن را پیچیده‌تر ننموده

و آن را به عنوان ساختار "مجهول حال ساده" می‌پذیریم. این همان کاری بوده است که بنیان گذاران زبان انگلیسی انجام داده‌اند. در نتیجه:

قسمت سوم فعل اصلی = am/ is/ are + ساختار مجهول حال ساده

از آنجا که همه جملات مجهول دارای فعل کمکی می‌باشند، پس با انتقال این افعال کمکی به ابتدای جمله و یا اضافه نمودن not به آن‌ها، جملات را براحتی می‌توان آیا-سوالی و یا منفی نمود. مثلاً فرم سوالی و منفی جمله قبلی می‌شود:

The room **is not cleaned** every day. اتاق هر روز تمیز نمی‌شود.

آیا اتاق هر روز تمیز می‌شود؟ **Is the room cleaned** every day?

و برای ساختن جملات سوالی پیچیده‌تر فقط کافی است عبارت‌های سوالی مربوطه را به ابتدای جمله "آیا-سوالی" فوق بیاوریم:

چرا اتاق هر روز تمیز می‌شود؟ Why is the room cleaned every day?

کی اتاق تمیز می‌شود؟ When is the room cleaned?

چند وقتی یکبار اتاق تمیز می‌شود؟ How often is the room cleaned?

اتاق‌ها هر روز تمیز نمی‌شوند. The rooms are not cleaned every day.

آیا اتاق‌ها هر روز تمیز نمی‌شوند؟ Aren't the rooms cleaned every day?

چرا اتاق‌ها تمیز نمی‌شوند؟ Why aren't the rooms cleaned?

GOD

has created the world
everything else is

**Made
in
China**

۴۹۹. هر سال ۵ نفر در شرکت ما استخدام می‌شوند.

۵۰۰. هر سال ۵ نفر در شرکت ما استخدام نمی‌شوند.

۵۰۱. آیا هر سال ۵ نفر در شرکت شما استخدام می‌شوند؟

۵۰۲. چند نفر هر سال در شرکت شما استخدام می‌شوند؟

۵۰۳. این ابزارها در کارخانه ساخته می‌شوند. (تولز، مید)

499. Five people are employed in our company every year. (ایمپلُیْد)

500. Five people are not employed in our company every year.

501. Are five people employed in your company every year?

502. How many people are employed in your company every year?

503. These tools are made in the factory.

۵۰۴. آیا این ابزارها در کارخانه ساخته می شوند؟ (فَکْتَرِی factory)

۵۰۵. این ابزارها کجا ساخته می شوند؟

۵۰۶. این کیفها از چرم ساخته می شوند. (بَکْرُ bags, لِذِر leather)

۵۰۷. آیا این کیفها چرمی هستند (از چرم ساخته شده اند)؟

۵۰۸. این کیفها از چی ساخته می شوند؟

۵۰۹. ماشین من هر روز شسته می شود.

۵۱۰. آیا ماشین شما هر روز شسته می شود؟

۵۱۱. چند مدتی یکبار ماشین شما شسته می شود؟

۵۱۲. او به مهمانیها دعوت نمی شود. (اینوایِتد)

۵۱۳. آیا او به مهمانیها دعوت نمی شود؟

۵۱۴. چرا او به مهمانیها دعوت نمی شود؟

۵۱۵. انسانها آزاد و مساوی خلق می شوند. (هیومِن، کِرِیْتِیْتِد، اِیْکُوئِل equal)

۵۱۶. در جنگها تعداد زیادی بی گناه کشته می شوند. (اِیْنِسِنْت، وُر)

۵۱۷. دانش آموزان ممتاز در دانشگاه پذیرفته می شوند. (تاپ، اِکْسِپِتِد)



504. Are these tools made in the factory?

505. Where are these tools made?

506. These bags are made of leather.

507. Are these bags made of leather?

508. What are these bags made of?

509. My car is washed every day.

510. Is your car washed every day?

511. How often is your car washed? (هَوِ اَفِنْ)

512. She is not invited to the parties.

513. Isn't she invited to the parties?

514. Why isn't she invited to the parties?

515. Humans are created free and equal.

516. A lot of innocents are killed at wars.

517. Top students are accepted at universities.

**we are born
free and
equal**



۵۱۸. چند دانش آموز هر سال در دانشگاه پذیرفته می شوند؟
 ۵۱۹. ما مُرده‌ها مون رو دفن می کنیم ولی در ژاپن سوخته می شوند. (پری، دِد، پُرنت)
 ۵۲۰. در ایران اجساد مرده‌ها دفن می شوند. (پرید، دِد بادیز dead bodys)



518. How many students are accepted at university every year?
 519. We bury our dead people but they are burnt in japan.
 520. The dead bodys are buried in Iran.

در جملات مجهول می توان کننده کار را نیز با استفاده از کلمه "بوسیله = by" در پایان جملات مجهول ذکر نمود:



اتاق توسط سارا تمیز می شود. The room is cleaned by Sara.

مجهول گذشته ساده: درست مانند پروسه‌ای که برای ساختن مجهول حال ساده طی شد، می توان ساختار مجهول گذشته ساده را نیز حدس زد. ابتدا مشخصه گذشته ساده یعنی **was/ were** را می آوریم، سپس قسمت سوم فعل را، اگر ساختار تکراری نبود آن را می پذیریم. مثلاً فرض کنید می خواهیم در جمله "اتاق دیروز تمیز شد"، ساختار فعل مجهول یعنی "تمیز شد" را بسازیم:

The room yesterday.

The room **was**.....yesterday.

The room **was cleaned** yesterday.

از آنجا که ساختار "was cleaned" تکراری نیست و همه نکات ذکر شده در آن رعایت شده، پس ساختار مناسبی برای مجهول گذشته ساده می باشد. به عبارتی فعل "تمیز شد" در انگلیسی می شود: "was cleaned".

قسمت سوم فعل اصلی + was/ were = ساختار مجهول گذشته ساده
 طبق روالی که داشتیم برای "آیا- سوالی" نمودن هر جمله‌ای، فعل کمکی را به ابتدای جمله منتقل می نماییم و برای منفی نمودن جمله یک **not** روی فعل کمکی می کوبیم:

اتاق دیروز تمیز نشد. The room **was not** cleaned yesterday.

- Was the room cleaned yesterday? آیا اتاق دیروز تمیز شد؟
 چرا اتاق دیروز تمیز شد؟
 Why was the room cleaned yesterday?
 When was the room cleaned? اتاق کی تمیز شد؟
 How was the room cleaned? اتاق چگونه تمیز شد؟
 Wasn't the room cleaned? آیا اتاق تمیز نشد؟
 چرا اتاق تمیز نشد؟
 Why wasn't the room cleaned?

WAR



CANCELLED!

۵۲۱. کیف پولم دیروز گم شد. (وَأَلْتُ)
 ۵۲۲. آیا کیف پولت دیروز گم شد؟
 ۵۲۳. چرا کیف پولت گم شد؟
 ۵۲۴. کی کیف پولت گم شد؟
 ۵۲۵. ماشینمون پیدا شد.
 ۵۲۶. کی ماشینتون پیدا شد؟
 ۵۲۷. چرا ماشینتون پیدا نشد؟
 ۵۲۸. کنسرت کنسل شد. (كَانَسِرْتُ concert)
 ۵۲۹. چرا کنسرت کنسل شد؟
 ۵۳۰. به مهمانی دعوت شدم ولی نرفتم.
 ۵۳۱. کلی انسان بی گناه در جنگ کشته شدند.

521. My wallet was lost yesterday.
 522. Was your wallet lost yesterday?
 523. Why was your wallet lost?
 524. When was your wallet lost?
 525. Our car was found.
 526. When was your car found?
 527. Why wasn't your car found?
 528. The concert was cancelled.
 529. Why was the concert cancelled?
 530. I was invited to the party but I didn't go.
 531. A lot of innocent people were killed at war. (اِئِنْسِنْتُ)

innocent
 baby طفل
 بی گناه



۵۳۲. چند نفر در جنگ کشته شدند؟

۵۳۳. پارسال هزار دلار از بانک دزدیده شد. (تَوَزِنْد دَالِرَزْ، اِسْتَلِن)

۵۳۴. چقدر از مغازه آن‌ها دزدیده شد؟ (شَآپ shop)

۵۳۵. عینک دودی شما فروخته شد. (سَانِ گِلِسِزْ، سُلْد)

۵۳۶. چهار سال پیش کلی درخت در اطراف شهر ما کاشته شد. (تِیْرِیْزْ، پَلَنْدِ، اِرَوْنْد)

۵۳۷. جسد او زیر آوار دفن شد. (بِرید buried، دِبری debris)

۵۳۸. دزد معروف دیشب دستگیر شد. (فِیْمِس famous، ثِیْفْ thief، کاتْ caught)

۵۳۹. چند تا دزد هفته پیش دستگیر شدند. (جمع thief می‌شود =thieves=ثیوز)



532. How many people were killed at war?

533. 1000 dollars was stolen from the bank last year.

534. How much money was stolen from their shop?

535. Your sun glasses were sold.

536. A lot of trees were planted around our city.

537. His body was buried under the debris.

538. The famous thief was caught last night.

539. How many thieves were caught last week?



مجهول آینده ساده: جمله "اتاق فردا تمیز خواهد شد" را با توجه به سه نکته

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا
آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ - عنكبوت ۲

Do the people think
that they will be left to say,
"WE BELIEVE"
and they will not be
TESTED?

گفته شده به انگلیسی بیان می‌کنیم.

The room.....tomorrow.

ابتدا مشخصه آینده یعنی will را می‌آوریم:

The room will.....tomorrow.

سپس باید قسمت سوم فعل اصلی را بیاوریم:

The room will.....cleaned tomorrow.

آیا به نظر شما این ساختار قابل قبول است؟

خیر، زیرا همیشه بعد از will باید قسمت اول فعل بیاید، نه قسمت سوم. برای رفع

این تناقض طبق قسمت "ج" سه نکته گفته شده، فعل کمکی "be" را بعد از

will می‌گذاریم تا این مشکل هم برطرف شود. بنابراین جمله صحیح عبارت است از:

The room **will be cleaned** tomorrow.

در نتیجه:

قسمت سوم فعل اصلی + **will + be** = ساختار مجهول آینده ساده

طبق معمول برای سوالی و منفی نمودن آن از فعل کمکی **will** استفاده کنیم:

The room **will not** be cleaned tomorrow. اتاق فردا تمیز نخواهد شد.

Will the room **be cleaned** tomorrow? آیا اتاق فردا تمیز خواهد شد؟

When will the room be cleaned? کی اتاق تمیز خواهد شد؟



۵۴۰. فردا ماشین شسته خواهد شد.

۵۴۱. آیا فردا ماشین شسته خواهد شد؟

۵۴۲. کی ماشین شسته خواهد شد؟

۵۴۳. این بخش تدریس نخواهد شد. (تات)

۵۴۴. خون آن‌ها فردا تست می‌شود. (بِلاَد blood)

۵۴۵. آیا خون ما تست می‌شود؟

۵۴۶. کی خون ما تست می‌شود؟

۵۴۷. در آینده نزدیک یک بیمارستان اینجا ساخته خواهد شد؟ (هاسپیتال، بیلت)

۵۴۸. چه چیزی در آینده اینجا ساخته می‌شود؟

۵۴۹. عجله نکنید. همه سوالات توسط رئیس جمهور پاسخ داده خواهد شد.

540. The car will be washed tomorrow.

541. Will the car be washed tomorrow?

542. When will the car be washed?

543. This section will not be taught.

544. Their blood will be tested tomorrow.

545. Will our blood be tested?

546. When will our blood be tested?

547. A hospital will be built here in the near future. (نیئر فیوچر)

548. What will be built here in the near future?

549. Don't hurry. All the questions will be answered by the president. (هری، کوئسشنز، آنسرد، پرزیدنٹ)

**Everything
will be
ok in
the end.
If it's not ok,
it's not
the end.**

مجهول حال کامل: حال بیاید جمله " اتاق تمیز شده است " که دارای زمان حال کامل است (عملی که در گذشته انجام شده و اثر آن به زمان حال رسیده است) را به زبان انگلیسی بیان کنیم:



The room.....

ابتدا مشخصه حال کامل یعنی have/ has را می‌آوریم.

The room **has**

سپس قسمت سوم فعل اصلی را اضافه می‌کنیم:

The room **has...cleaned.**

تا اینجا همه نکات گفته شده رعایت شد، ولی ما می‌دانیم که has cleaned ساختاری تکراری (خود حال کامل) و به معنای "تمیز کرده است" می‌باشد. یعنی معلوم است نه مجهول. برای رفع این تناقض طبق قسمت "ج" سه نکته گفته شده، "been" را بعد از has می‌گذاریم و بنابراین جمله صحیح عبارت است از:

The room **has been cleaned.**

در نتیجه:

قسمت سوم فعل اصلی + **been + have/ has** = ساختار مجهول حال کامل طبق معمول، برای سوالی و منفی نمودن این جمله از فعل کمکی have/ has استفاده می‌شود:

اتاق تمیز نشده است. The room **has not** been cleaned.

آیا اتاق تمیز شده است؟ **Has** the room **been cleaned**?

کی اتاق تمیز شده است؟ When has the room been cleaned?

چرا اتاق تمیز نشده است؟ Why hasn't the room been cleaned?

همچنین مانند جملات حال کامل معلوم، می‌توانیم از قیده‌های تکرار never, yet, ever, just, already نیز استفاده کنیم:

اتاق هنوز تمیز نشده است. The room has not been cleaned yet.

این اتاق هرگز تمیز نشده است. The room has never been cleaned.

آیا اتاق هرگز تمیز شده است؟ Has the room ever been cleaned?

اتاق همین الان تمیز شده است. The room has just been cleaned.

اتاق قبلاً تمیز شده است. The room has already been cleaned.

۵۵۰. این درس قبلاً توضیح داده شده است. (لِسِن lesson، اِیْکَسْپَلِیْنِد explained)



**What has
been seen
cannot be
unseen.**

۵۵۱. آیا این درس توضیح داده شده است؟

۵۵۲. کی این درس توضیح داده شده است؟

۵۵۳. این درس هنوز توضیح داده نشده است.

۵۵۴. آیا این درس توضیح داده نشده است.

۵۵۵. چرا این درس توضیح داده نشده است؟

۵۵۶. آن ماشین لباسشویی بارها تعمیر شده است. (واشینگ مِشِین، رِیْپِیْرِدْ)

۵۵۷. این ماشین چندبار تعمیر شده است؟

۵۵۸. صورتحساب شما قبلاً پرداخت شده است. (بیل bill، پِیْدْ paid)

۵۵۹. این هدیه قبلاً باز شده است. (پِرِزَنْتْ present)

۵۶۰. آیا بسته ما فرستاده شده است؟ (پَارُسِلْ، سِنْتْ)

۵۶۱. دزدها هنوز دستگیر نشده‌اند. (ثِیْوَزْ thieves)

۵۶۲. غذا خوب پخته نشده است. (کوکُودْ cooked)



550. This lesson has already been explained.

551. Has this lesson been explained?

552. When has this lesson been explained?

553. This lesson hasn't been explained yet.

554. Hasn't this lesson been explained?

555. Why hasn't this lesson been explained?

556. That washing machine has been repaired many times.

557. How many times has this car been repaired?

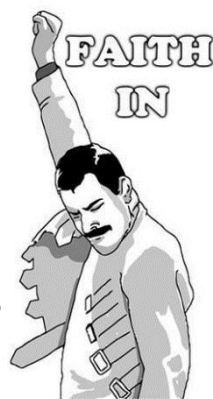
558. Your bill has already been paid.

559. This present has already been opened.

560. Has our parcel been sent?

561. The thieves have not been caught yet.

562. The food hasn't been cooked well.



**HUMANITY
HAS BEEN
RESTORED**

مجهول گذشته کامل: حال بیاید جمله " اتاق تمیز شده بود" را به زبان انگلیسی

بیان کنیم:



The room.....

ابتدا مشخصه گذشته کامل یعنی had را می آوریم.

The room had.....

سپس قسمت سوم فعل اصلی را اضافه می کنیم:

The room had...cleaned.

ولی ما می دانیم که had cleaned به معنای "تمیز کرده بود" می باشد. یعنی معلوم است نه مجهول. پس این ساختار تکراری است و برای رفع این مشکل طبق قسمت "ج" سه نکته گفته شده، از فعل کمکی "been" استفاده می کنیم:

The room had been cleaned.

در نتیجه:

قسمت سوم فعل اصلی + been + had = ساختار مجهول گذشته کامل

برای سوالی و منفی نمودن این جمله از فعل کمکی had استفاده می شود:

The room had not been cleaned. اتاق تمیز نشده بود.

Had the room been cleaned? آیا اتاق تمیز شده بود؟

Why had not the room been cleaned? چرا اتاق تمیز نشده بود؟

۵۶۳. وقتی من اومدم اینجا، این خونه ساخته شده بود.

۵۶۴. قبل از اینکه پدرم برسه، دعوا شروع شده بود.

۵۶۵. قبل از زمان ناهار، همه غذا توسط مایک خورده شده بود. (لانچ تائم)

۵۶۶. وقتی من رسیدم، بیمار قبلاً مرخص شده بود. (دیسچارجد، پیسینت patient)



563. This house had been built when I came here.

564. The fight had been started before my dad arrived.

565. Before the lunchtime, all the food had been had by Mike.

566. When I arrived, the patient had already been discharged.

۵۶۷. اون مسئله‌ی پیچیده توسط اَلکس حل شده بود. (کامپلیکیتد، ساؤد)
 ۵۶۸. اون ترانه قبلاً ضبط شده بود. (سانگ song، ریکردد recorded)
 ۵۶۹. پنجره توسط دختر کوچولو شکسته شده بود. (برکن، گرل girl)
 ۵۷۰. پنج بانک توسط آن سارق‌ها زده شده بودند. (رابد robbed، ثیوز)
 ۵۷۱. قبلاً اون سیاره توسط آمریکایی‌ها کشف شده بود. (پلنت planet، دیسکاورد)
 ۵۷۲. مرد مجروح در بیمارستان پذیرفته نشده بود. (اینجرد injured، اکسپتد)
 ۵۷۳. دارو دقیقاً به موقع دریافت نشده بود. (مدسن medicine، رسیود received)
 ۵۷۴. نقشه اون ویلا توسط جیم طراحی شده بود. (پلن plan، دیزایند designed)
 ۵۷۵. ماشین‌های زیادی توسط جورج تعمیر شده بودند، قبل از اینکه او مجوز مکانیکیشو دریافت کنه. (ریپیرد، مکنیکس لایسنس)

567. That Complicated problem had been solved by Alex.
 568. That song had already been recorded.
 569. The window had been broken by the little girl.
 570. Five banks had been robbed by those thieves.
 571. That planet had already been discovered by Americans.
 572. The injured man had not been accepted in the hospital.
 573. The medicine had not been received just in time.
 574. The plan of that villa had been designed by jim.
 575. Many cars had been repaired by George before he received his mechanic's license.

**Under 24 hour
video surveillance**



NOTICE
YOU
ARE BEING
WATCHED

مجهول حال استمراری: حال جمله
 "اتاق الان در حال تمیز شدن است" را به
 زبان انگلیسی بیان کنیم:

The room.....now

ابتدا مشخصه زمان حال یعنی am/ is/ are:

The room **is**.....now

سپس قسمت سوم فعل اصلی را اضافه می‌کنیم:

The room **is...cleaned** now

می‌دانیم که هر جا استمرار داشته باشیم، حتماً باید یک **ing** در ساختار فعل ظاهر شود. در اینجا چون قسمت سوم فعل اصلی آمده است و نمی‌تواند **ing** را بگیرد، پس دوباره دست به دامان **be** می‌شویم و **ing** را بر سر او می‌کوبیم. بنابراین خواهیم داشت:

The room **is being cleaned** now.

می‌بینیم که این ساختار تکراری نبوده و همه مشخصه‌های لازم را دارد. در نتیجه: قسمت سوم فعل اصلی = **am/is/are + being + مجهول حال استمراری** طبق روال برای سوالی و منفی نمودن این ساختار از فعل کمکی آن یعنی **am/is/are** استفاده می‌شود:

The room **isn't being cleaned**. اتاق در حال تمیز شدن نیست.
Is the room being cleaned? آیا اتاق در حال تمیز شده است؟
 Why is the room being cleaned? چرا اتاق داره تمیز می‌شه؟

۵۷۶. خنمون داره رنگ می‌شه.
WE MAKE A LIVING BY (مِژرْد) ۵۷۷. اتاق داره توسط هری اندازه‌گیری می‌شه.
WHAT WE GET ۵۷۸. بچه‌ها دارن توسط معلم آموزش داده می‌شوند.
BUT WE MAKE A (گیفْتَس) ۵۷۹. آیا هدیه‌ها دارن باز میشن؟
LIFE BY WHAT WE (وَتْرُ، کَوْنْتَد) ۵۸۰. رای‌ها دارن شمرده می‌شن.
GIVE (پَسپَرْتَس) ۵۸۱. پاسپورتشون داره چک می‌شه.
 ۵۸۲. در حال حاضر کمک‌ها دارن جمع می‌شن.

576. Our house is being painted.

577. The room is being measured by Harry.

578. The children are being taught
by the teacher.

579. Are the gifts being opened?

580. The votes are being counted.

581. Their passport is being checked.

582. The donations are being collected at the moment. (دَنِشِنَرُ، کَالِکْتَد)



As I look back on my life,
I realize that every time I thought

I was being rejected from something good, مجهول گذشته استمراری: حال جمله " اتاق در حال تمیز شدن بود" را به زبان انگلیسی بیان کنیم:

I was actually being re-directed

The room.....

ابتدا مشخصه زمان گذشته یعنی was/ were

The room was.....

سپس قسمت سوم فعل اصلی:

The room was...cleaned

برای نشان دادن استمرار فعل دوباره دست به دامان being می شویم:

The room was being cleaned

می بینیم که این ساختار تکراری نبوده و همه مشخصه های لازم را دارد. در نتیجه:

قسمت سوم فعل اصلی = was/were + being + مجهول گذشته استمراری
برای سوالی و منفی نمودن این ساختار، از فعل کمکی آن یعنی was/ were استفاده می شود:

The room wasn't being cleaned. اتاق در حال تمیز شدن نبود.

Was the room being cleaned? آیا اتاق در حال تمیز شدن بود؟

Why wasn't the room being cleaned? چرا اتاق در حال تمیز شدن نبود؟

۵۸۳. آیا وقتی شما رسیدید، اداره در حال رنگ شدن بود؟

۵۸۴. گل ها داشتند چیده می شدند. (فلاورز، پیکد)

۵۸۵. وقتی پلیس رسید، ساختمان داشت خراب می شد.

۵۸۶. بچه داشت کتک می خورد. (چایلد، بیئن)

۵۸۷. چرا بچه داشت کتک می خورد؟



583. Was the office being painted when you arrived?

584. The flowers were being picked.

585. The buiding was being destroyed when the police arrived. (بیلدینگز، دیستروید، پلیس، ارا یود)

586. The child was being beaten.

587. Why was the child being beaten?



مودال‌ها (modal verbs): تاکنون با چند فعل کمکی آشنا شدیم. مثلاً با have و has زمان حال کامل و با will زمان آینده ساده را ساختیم. دیدیم که با انتقال این افعال کمکی به ابتدای جمله و یا اضافه نمودن not به آنها می‌توان جملات را سوالی و یا منفی نمود. در ادامه سایر افعال کمکی بنام مودال‌ها را بصورت مختصر و مفید یاد می‌گیریم. برخی از مهمترین افعال کمکی مودال عبارتند از:



will, shall, may, might, can, could, must, should, would, used to, need

این افعال کمکی به همراه افعال اصلی در جمله می‌آیند و مفاهیمی مانند توانستن، احتمال، اجازه، اجبار و ... را به فعل و جمله می‌دهند. کلمه مودال از کلمه modality به معنای کیفیت و چگونگی گرفته می‌شود. نکات مهم:

۱- این افعال صرف نمی‌شوند. یعنی فرم اصلی آنها همواره ثابت است و با توجه به فاعل جمله تغییر نمی‌کند.

۲- همواره بعد از آنها قسمت اول فعل (شکل ساده فعل) بکار می‌رود و همچنین برای سوم شخص نیز S نمی‌گیرند.

به این افعال، افعال ناقص نیز می‌گویند، یعنی برای کامل شدن حتما نیاز دارند با یک فعل اصلی همراه شوند.

Should (شوود): به معنی "باید و ضرورت خفیف" است، یعنی کاری که شما باید انجام دهی ولی می‌توانی انجام ندهی. Should یک باید پیشنهاد گونه را نشان می‌دهد. از لحاظ زمانی نیز اشاره به زمان حال یا آینده دارد.



احساس می‌کنم حالم بد است. باید (بهتر است) دکتر را ببینم.

I feel sick. I should see a doctor.

حقوقم (سَلری) خیلی کم است. باید (بهتر است) دنبال یک شغل دیگر بگردم.

My salary is very low. I should look for another job.

رادپوی آن ها کار نمی کنند. آن ها باید (بهتر است) یک جدیدش رو بخرند.

Their radio doesn't work they should buy a new one.

باید چکار کنم؟

What should I do?

It shouldn't bother me, but it does.

I shouldn't care about you,
but I do. I should hate you,

but I don't.



You
Must Do
The Thing
You Think
You Cannot Do.

Must (ماست): به معنای "باید و حتماً" می باشد و اجبار آن از should بیشتر است. همچنین برای نتیجه گیری به کار می رود. ضمناً به زمان حال یا آینده اشاره دارد.

شما باید قبل از ساعت ۸ اینجا باشید.

You must be here before 8 o'clock.

سام در لندن زندگی کرده است. انگلیسی اش باید خوب باشد.

Sam has lived in London. His English must be good

Might و May (می و مایت): به معنای شاید

می باشند و هر دو اشاره به زمان حال یا آینده

دارند. بر خلاف تصور بعضی ها might

گذشته می may نیست و فقط درصد احتمال

آن نسبت به may کم تر است.

با خودت چتر ببر. شاید باران بیارد. (مایت رین)

Take an umbrella with you. It might rain.

(احتمال اینکه پیش بینی غیر علمی من درست از آب درآمد کمتر از ۲۰ درصد است)

شاید فردا به لندن بروم. ممکن است آکس با من بیاید.

I may go to London tomorrow. Alex might come with me.

(احتمال رفتن من به لندن حدود ۵۰٪ است و بسیار بیش تر از آمدن آکس است)

It might rain.



Will: همانطور که در ساختار آینده ساده دیدیم، به معنی "قصد و نیت انجام کار" در زمان آینده می‌باشد. یعنی کاری که من قصد دارم در آینده انجام دهم.



من قصد دارم در سال بعد انگلیسی بخوانم.
I will study English next year.

Can: این فعل از پرکاربردترین افعال Modal در زبان انگلیسی است. این فعل می‌تواند بیانگر توانایی یا موقعیت انجام کار، تقاضای مؤدبانه، پیشنهاد و نشان دادن امکان یا عدم امکان باشد.



• توانایی: من می‌توانم اسب سواری کنم

I can ride a horse. (راید اِ هُرس)

• موقعیت انجام کار: وقتی ما در پاریس هستیم می‌تونیم پیش برادرمون بمونیم.

We can stay with my brother when we are in Paris.

• اجازه داشتن: او نمیتونه بعد از ساعت ۱۰ شب بیرون بمونه

She cannot stay out after 10 PM.



• تقاضا: می‌تونم ماشین منگنه کوب رو به من بدی؟

Can you give me the stapler?

• احتمال: هر بچه‌ای می‌تونه یک رئیس جمهور بشه.

Any child can become a president.

برای زمان گذشته بجای can از could و برای زمان آینده از be able to استفاده می‌شود (منظور از be افعال am, is, are, was, were می‌باشد که البته مادر این خانواده و شکل ساده همه آنها همان فعل be به معنی بودن است). به چند مثال زیر توجه کنید:



زمان حال: من می‌توانم (قادرم) چینی صحبت کنم.

I can speak Chinese. (I am able to speak Chinese)

زمان گذشته: من وقتی بچه بودم می‌توانستم (قادر بودم) چینی صحبت کنم.

I could speak Chinese when I was a kid.

(I was able to speak Chinese when I was a kid.)

زمان آینده: بعد از این درس من خواهم توانست (قادر خواهم بود) چینی صحبت کنم.

I will be able to speak Chinese after this course.

دیدیم که از can فقط در زمان حال می‌توان استفاده کرد. ولی از be able to در هر زمانی بدون نگرانی می‌توان استفاده نمود.

لازم به ذکر است که گرامر کامل مودال‌ها پر از نکات ریز و استثنائات و در نتیجه کمی خسته کننده می‌باشد. اما نکته امیدوارکننده این است که ما قرار نیست وارد جزئیات گرامری مباحث شویم، در عوض پس از بیان کلیات مهم و استفاده مکرر از آن‌ها، به مرور زمان و بصورت خودبخود الگوهای صحیح ساختار جملات در ذهن شکل گرفته و بعد از آن تمامی نکات مهم را بصورت ناخودآگاه رعایت خواهید نمود. به عنوان نمونه‌ای از این جزئیات گرامری خسته کننده (که ما به آن‌ها نمی‌پردازیم و شما نیز لازم نیست حفظ کنید) می‌توان مثال‌های زیر را ذکر نمود:



اگر can به معنای توانایی در شرایط خاص باشد، نمی‌توان برای زمان گذشته آن از could استفاده نمود و باید از was/were able to استفاده شود. مثلاً:

By taking that tablet, he ~~could~~ was able to lift the car.

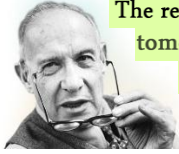
با خوردن آن قرص، او توانست ماشین را بلند کند.

یا همچنین وقتی به معنای موقعیت انجام کار می‌باشد:

I had some free time yesterday. I ~~could~~ was able to help her at that time.

من دیروز مقداری وقت آزاد داشتم. من می‌توانستم در آن زمان به او کمک کنم.

اگر can به معنای اجازه باشد باید برای زمان گذشته از "Be allowed to" و برای آینده از خود can استفاده نمود. اگر به معنای تقاضا باشد باید برای حال و آینده از خود can استفاده نمود و سایر نکات به درد نخوری که حفظ نمودن آن‌ها روش صحیحی نمی‌باشد ...



The relevant question is not simply what shall we do tomorrow, but rather what shall we do today in order to get ready for tomorrow.



Shall (شَلْ): به دو جمله زیر دقت کنید:

Will you open the window? پنجره رو باز می‌کنی؟

Shall I open the window? می‌خواهی پنجره رو باز کنم؟

Shall مانند Will برای اشاره به انجام کاری در زمان آینده است ولی معمولاً با ضمیر I یا we و برای پیشنهاد دادن یک کار داوطلبانه بکار می‌رود (نه خواستن).

Shall I answer the phone? می‌خواهی تلفن رو جواب بدم؟

Shall I help you? می‌خواهی کمکت کنم؟

What dress shall I wear? کدوم لباس رو من بپوشم؟

Shall we go? برویم؟

توجه کنید که "Shall" بیشتر در زبان انگلیسی بریتانیایی شنیده می‌شود تا انگلیسی آمریکایی و بیشتر کسانی که انگلیسی آمریکایی می‌آموزند برای همه ضمائر از will استفاده می‌کنند. لذا دانستن آن در همین حد کفایت می‌کند.

What shall we do?

Please Notice This



در استفاده از مودال‌ها توجه کنید که:



۱- مودال‌ها S سوم شخص نمی‌گیرند:

She can play the piano quite well. (She ~~can~~ play...)

He must work harder. (He ~~musts~~ work ...)

۲- در جملات پرسشی و منفی، از فعل کمکی دیگری استفاده نمی‌کنند:

Can you lift that heavy box? (~~Do you can~~ lift...)

۳- هیچگاه to بعد از آن‌ها قرار نمی‌گیرد (به استثنای ought to و used to):

You should phone the police. (You ~~should to~~ phone ...)

۴- هیچگاه -ed یا -ing نمی‌گیرند: ~~musting, musted~~

۵- هیچگاه با همدیگر به کار برده نمی‌شوند:

I ~~might could~~ wash the car.



افعال had to و have to, has to

این افعال همگی به معنای "مجبور بودن" هستند. دوتای اولی برای زمان حال و had to برای زمان گذشته بکار می‌روند. به سه جمله زیر دقت کنید:

You must work. تو باید کار کنی.

I have to work. من مجبورم کار کنم.

I had to work. من مجبور بودم کار کنم.

همانطور که در فارسی ما دو مفهوم "باید" و "مجبور بودن" داریم در انگلیسی هم معادل آن‌ها یعنی must و have to را داریم. به این افعال نیمه-مودال می‌گویند. برای سوالی نمودن آن‌ها باید از افعال کمکی do, does, did استفاده نمود. قبلاً دیدیم که وقتی از does استفاده می‌شود، دیگر فعل s نمی‌گیرد (زیرا does خودش نشان می‌دهد که جمله برای سوم شخص است) و همچنین وقتی از did استفاده می‌شد دوباره فعل به حالت ساده درمی‌آمد (زیرا did خودش نشان می‌دهد که جمله دارای زمان گذشته است). برای سوالی کردن عبارتهای شامل has و had نیز وقتی از does استفاده می‌شود، دیگر لازم نیست has سوم شخص بودن را نشان دهد و در نتیجه به have تبدیل می‌شود، همچنین وقتی از did استفاده شود، دیگر لازم نیست had گذشته بودن را نشان دهد و به have تبدیل می‌گردد:

You have to go.

Do you have to go?

You don't have to go.

He has to go.

Does he have to go?

He doesn't have to go.

She had to go

Did she have to go?

She didn't have to go

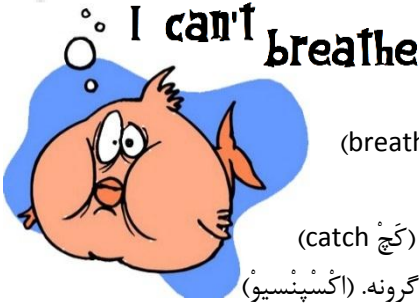
must

Personal Duties



have to

Obligations to help others



۵۸۸. آیا او میتونه شنا کنه؟ (سوئِم)

۵۸۹. او نمیتونه درستش کنه.

۵۹۰. کمک! نمیتونم نفس بکشم. (بَرِیْذْ breathe)

۵۹۱. او مجبور بود بره.

۵۹۲. تو باید به قطار ساعت ۱۰:۴۰ برسی. (کَجْ catch)

۵۹۳. سو ممکنه اون خونه رو نخره. خیلی گرونه. (اِکْسِیْسیوْ)

۵۹۴. اون مدرکو باید چک کنی. قبل از اینکه بفرستیش بره. (داکیوْمِنْت، سِنْد)

۵۹۵. جیم نباید حرفهای مثل اینو به او یاد بده. (وَرْدَزْ words، لایک like)

۵۹۶. من نمی توئم اسمشو بیاد بیارم. (رِیْمِیْر remember، نِیْم name)

۵۹۷. تو باید بیشتر وقت شناس باشی. (پانکچوئل punctual)

۵۹۸. تو مجبور نیستی بیای.

۵۹۹. الیزابت مجبوره تا قبل از دهم مارچ برا ویزاش اقدام کنه. (اِپْلاِیْ، مارچ تِنْت)

۶۰۰. خانم براون سالها در نیوجرسی زندگی کرده است. انگلیسیش باید خیلی

خوب باشد.



588. Can he swim?

589. He can't fix it.

590. Help! I can't breathe.

591. She had to leave.

592. You must catch the train at 10:40.

593. Sue may not buy that house. It's very expensive.

594. You should check that document before you send it out.

595. James shouldn't teach him words like those.

596. I can't remember her name.

597. You must be more punctual.

598. You don't have to come.

599. Elisabeth has to apply for her visa by March 10th.

600. Ms. Brown has lived in New

Jersey for years. His English must be very good.

**YOU DON'T HAVE TO
GO FAST**

YOU JUST

HAVE TO



CATCH OR MISS THE TRAIN.



۶۰۱. او باید روزی سه بار دارو شو بخوره. (تیک take, مِدِسِن medicine)
۶۰۲. تو نباید بالاتر از سرعت مجاز رانندگی کنی. (اسپید لیْمِیت speed limit)
۶۰۳. تیم مجبور نیست امروز به مدرسه بره. امروز تعطیله. (هالیدی holiday)
۶۰۴. فردا ممکنه برف بیاد. (اسن snow)
۶۰۵. ببخشید، دیر کردم. مجبور بودم به پدرم کمک کنم.
۶۰۶. او مجبور نیست زود بیدار شه.
۶۰۷. تو مجبور خواهی شد او را ببینی.
۶۰۸. او ممکنه به ما ۱۰ درصد تخفیف بده. (تن پْرَسَنَت، دِیسْکَوْنَت discount)
۶۰۹. باید (بِهْتَرِه) با قطار بری.
۶۱۰. من انجامش بدم یا تو انجامش می دی؟
۶۱۱. تو باید در چراغ قرمز بایستی. (رد لایت red light)
۶۱۲. مایک قادره معادلات پیچیده ریاضی رو حل کنه. (کامپلیکیتد مَث اِیکوئِیژنْز)
۶۱۳. این تیم پشتیبانی قادر خواهد بود در عرض ۱۰ دقیقه به شما کمک کند (سپِرْت)
۶۱۴. من قادر نخواهم بود تو را تابستان آینده ببینم. (سَامِر summer)



601. He must take his medicine three times a day.
602. You must not drive over the speed limit.
603. Tim doesn't have to go to school today. It's a holiday.
604. It might snow tomorrow.
605. Sorry to be late, I had to help my father.
606. He doesn't have to wake up early.
607. You will have to see him.
608. He might give us a 10% discount.
609. You should go by train.
610. Shall I do that or will you?
611. You must stop at the red light.
612. Mike is able to (can) solve complicated math equations.
613. This support team will be able to help you in ten minutes.
614. I won't be able to visit you next summer.



مجهول کردن مودال‌ها دقیقاً مشابه مجهول نمودن زمان آینده ساده می‌باشد. زیرا will که مشخصه زمان آینده می‌باشد، خودش یکی از اعضای خانواده مودال‌ها به حساب می‌آید.



A hospital will be built here. یک بیمارستان در اینجا ساخته خواهد شد.
 A hospital can be built here. یک بیمارستان میتونه در اینجا ساخته بشه.
 A hospital might be built here. یک بیمارستان ممکنه در اینجا ساخته بشه.
 A hospital must be built here. یک بیمارستان باید در اینجا ساخته شود.

۶۱۵. این موضوع نمیتونه توضیح داده شود، خصوصیه. (ایشیو، پرایوت)

۶۱۶. او باید یه جوری تنبیه بشه. (پانیش، punish، سام‌هو)

۶۱۷. ممکنه جریمه بشی. (فایند، fined)

۶۱۸. این سند باید ترجمه شه. (داکیومنٹ، تِرَنسَلِیْتِد translated)



615. This issue can't be explained. It's private.
 616. He should be punished somehow.
 617. You might be fined.
 618. This document must be translated.



این سوال ممکن است در مورد مودال‌ها بوجود آید که قُرم گذشته آن‌ها چگونه است. تا اینجا ما فقط گفتیم که گذشته can عبارت could می‌باشد ولی چیزی در مورد گذشته must, should, might و سایر مودال‌ها نگفتیم. آیا با استفاده از اطلاعاتی که تا اینجا آموخته‌اید، می‌توان جملات زیر را بیان نمود:



تو دیشب باید به پدرت زنگ می‌زدی. (ولی نزدی)
 او ممکن بود بیفته. (ولی نیفتاده)

در زبان انگلیسی برای بیان اموری که در گذشته باید یا ممکن بوده اتفاق بیفتند ولی اتفاق نیفتاده‌اند، از ساختار زیر استفاده می‌کنیم:

قسمت سوم فعل + have + مودال مربوطه

تو دیشب باید به پدرت زنگ می‌زدی. **You must have telephoned your father.**

او ممکن بود بیفته. **He might have fallen.**

I should have listened to you



۶۱۹. باید بیشتر درس می‌خوندم. (یعنی درس نخوندم)

۶۲۰. تو باید اون فیلم رو میدیدی. (یعنی فیلمو ندیدی)

۶۲۱. او میتونست کیف پولشو پیدا کنه. (یعنی پیدا نکرده)

۶۲۲. او میتونست انگلیسی یاد بگیره. (ولی یاد نگرفته)

۶۲۳. من میتونستم همه شب رو برقصم. (اما نرقصیدم)

۶۲۴. دولت یک بیمارستان باید اینجا می‌ساخت.

۶۲۵. ممکن بود او را بکشی.



619. I must have studied more.

620. You should have seen that film.

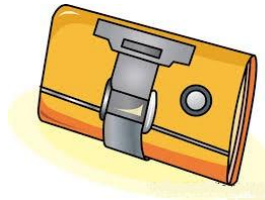
621. He could have found his wallet.

622. She could have learned English.

623. I could have danced all night. (دَنَسْدُ)

624. The government must have built a hospital here. (گاوَرْنِمَنَت)

625. You might have killed him.



برای مجهول نمودن جملات فوق، بین have و قسمت سوم

You might have been killed

فعل کلمه been را می‌آوریم:



او ممکن بود کشته بشه.

You might have been killed.

یک بیمارستان باید اینجا ساخته می‌شد.

A hospital must have been built here.



فرم‌های تقاضا و اجازه: برای اجازه گرفتن و همچنین تقاضا کردن می‌توان از چندین فرم استفاده نمود. پیشنهاد می‌شود شما در اسپیکینگ خود همواره برای تقاضا کردن از عبارت "Would you please" (وود یو پلیز) و برای اجازه گرفتن از عبارت "May I" (می‌ای) استفاده کنید. فرم‌های مختلف تقاضا و اجازه در کادر زیر آورده شده است که برای مطالعه بیشتر بوده و حفظ نمودن آن‌ها ضرورتی ندارد.



تقاضا کردن:

Can you help me?

Could you answer his question?

Would you please pass the salt?

Would you mind waiting a moment? زحمتتون نمیشه اگه به لحظه صبر کنید؟

اجازه گرفتن:

Can I smoke here?

Could I borrow your dictionary?

May I have another cup of coffee?

Would you mind if I brought my brother with me?

مشکلی نداره اگه من برادرمو همراهم بیارم؟

بهتر است شما همواره از **would, could, may** استفاده کنید تا از **can** زیاد مودبانه و رسمی نیست و بین **could** و **may** نیز کلمه **may** رسمی‌تر و مودبانه‌تر است. مثلاً اگر بخواهید از معلم خود خواهش کنید که به سوال شما پاسخ دهد، زیاد مودبانه نیست که بگویید:

Can you answer this question?

زیرا **can** به معنای توانستن است و معنای جمله فوق در فارسی می‌شود: آیا شما می‌توانی به این سوال پاسخ دهی؟ همچنین توجه کنید که طبق فرم‌های فوق همیشه بعد از عبارت **Would you mind** فعل **ing** دار و بعد از عبارت **Would you mind if I** قسمت دوم فعل می‌آید (با اینکه معنای زمان حال می‌دهد). مثال:

Would you mind closing the door? زحمتتون نمیشه اگه درب رو ببندید؟

Would you mind if I sat here? مشکلی نداره اگه اینجا بشینم؟

۶۲۶. من میتونم در امتحان از ماشین حساب استفاده کنم؟ (کلکیولیتِر)

۶۲۷. من میتونم یک تکه دیگه کیک بخورم؟ (پیس، کیک)

626. **May I** use a calculator on the test?

627. **May I** have another piece of cake?



May I go to
the bathroom please?

May
I
Have
the
Bill
Please?



۶۲۸. می تونم روی راحتی (مبل) بخوابم؟ (سُوفَا sofa)

۶۲۹. می تونم یه مقدار دیگه آبمیوه بنوشم؟ (جیوسُ)

۶۳۰. می تونم رفیقم رو به مهمونی بیارم؟ (بُرینْگ)

۶۳۱. می تونم لطفاً یه سوال بپرسم؟

۶۳۲. ما می تونیم الان بریم خونه؟

۶۳۳. بله، می تونید برید خونه.

۶۳۴. می تونم کمکتون کنم؟

۶۳۵. ممکنه لطفاً درب رو ببندید.

۶۳۶. میشه لطفاً این رو برای من حمل کنید. (کِرِی)

۶۳۷. ممکنه اونو دوباره توضیح بدید. من نفهمیدم.

۶۳۸. ممکنه لطفاً اون مدارک رو به من ایمیل کنید.

Would you please
open the door?



برای سفارش چیزی (در مغازه‌ها و رستوران‌ها) یا برای تعارف و دعوت به چیزی از **would like** استفاده می‌شود.

point

۶۳۹. با برنجم جوجه می‌خوام لطفاً. (رایس، چیکن)

۶۴۰. یه نوشابه دیگه می‌خوام لطفاً. (انادر، کُک)

628. **May I** sleep on the sofa?

629. **May I** have some more juice?

630. **May I** bring my friend to the party?

631. **May I** ask a question please?

632. **May we** go home now?

633. Yes, **you may** go home.

634. **May I** help you?

635. **Would you please** close the door?

636. **Would you please** carry this for me?

637. **Would you please** explain that again? I didn't understand.

638. **Would you please** email that document to me?

639. **I would like** rice with my chicken please.

640. **I would like** another coke please.



COME IN?

MAY I

۶۴۱. یه نوشیدنی دیگه دوست داری؟ (دیرینک)

در زبان انگلیسی یک قاعده ساده و شیرین وجود دارد که هرگاه یک جمله سوالی قسمتی از یک جمله بزرگتر شود، از حالت سوالی خارج می‌شود:



ساعت چنده؟ What time **is it**? (ترکیب is it سوالی است)

من نمیدونم ساعت چنده. I don't know what time **it is**.

کی میدونه ساعت چنده؟ Who knows what time **it is**?

۶۴۲. او هفته بعد کجا میره؟

۶۴۳. نمیدونم هفته بعد کجا می‌ره.

۶۴۴. او هفته پیش کجا رفت؟

۶۴۵. من هیچ ایده‌ای ندارم او هفته پیش کجا رفت.

۶۴۶. تو کی هستی؟

۶۴۷. هیچ کس نمیدونه تو کی هستی.

۶۴۸. من کی هستم؟

۶۴۹. تو میدونی من کی هستم؟

۶۵۰. آیا کسی میدونه او کیه؟

۶۵۱. اونا کجان؟ ما نمیدونیم اونا کجان.



641. **Would you like** another drink?

642. Where **will he** go next week?

643. I don't know where **he will** go next week.

644. Where **did he go** previous week?

645. I have no idea where **he went** previous week.

646. Who **are you**?

647. Nobody knows who **you are**.

648. Who **am I**?

649. Do you know who **I am**?

650. Does anybody know who **he is**?

651. Where **are they**? We don't know where **they are**.

WHO AM I?



NOBODY CAN TELL ME

WHO I AM BECAUSE

I AM UNIQUE

I AM ME.

با عرض تبریک، تا اینجا شما تمامی گرامری که برای صحبت کردن لازم دارید، شامل ساختار جملات معلوم و مجهول، انواع زمان‌های اصلی، نحوه سؤالی و منفی کردن جملات مختلف، مودال‌ها و همچنین بسیاری افعال، کلمات و حروف اضافه را فرا گرفته‌اید. در ادامه کتاب هر جا لازم بود بصورت مختصر و مفید و بطور ضمنی نکات لازم به شما عزیزان ارائه خواهد گردید. مجدداً تاکید می‌کنم همواره سعی کنید خودتان جملات



انگلیسی را بسازید و در پایان تنها جهت رفع اشکالات احتمالی به جملات انگلیسی پایین صفحه مراجعه نمایید. بدیهی است که در مرورهای بعدی نیز لازم است هر بار هر جمله توسط شما ساخته شود، تا با فراخوانی مکرر لغات و نکات گرامری از ذهن، سرعت شما در جمله سازی افزایش یابد و این فرایند به ناخودآگاه شما منتقل شود، بصورتی که بعد از مدتی مغز بصورت خودبخود و سریع با استفاده از الگوهای شکل گرفته در ذهن، بدون هیچ مکث و تفکری، با کمترین پردازش ذهنی و مانند زبان مادری در مورد هر موضوع پیش‌بینی نشده‌ای جمله سازی نموده و در نتیجه شما را قادر سازد انگلیسی را روان و بی‌زحمت صحبت کنید. ضمناً فراخوانی اطلاعات از مغز باعث می‌شود که این اطلاعات بیشتر و بهتر در حافظه بمانند و همچنین دسترسی به آن‌ها راحت‌تر و سریع‌تر شود تا اینکه آن‌ها را بصورت مصنوعی تکرار کنیم و یا با دیدن و خواندن آن‌ها را یادآوری نماییم.

در فصل بعدی کتاب، برخی کالکیشن‌های مهم در زبان انگلیسی و افعال و کلمات کاربردی جهت اسپیکینگ را فرا خواهید گرفت که ان‌شاءالله شما را قادر می‌سازد هزاران جمله و صدها فعل دیگر را خودتان بسازید و بدین ترتیب دامنه جمله‌سازی خود را تا حد قابل قبولی بسط و گسترش دهید. در این کتاب، برخی از مهمترین کالکیشن‌های فعل‌ساز معرفی می‌شوند و سایر کالکیشن‌ها، افعال چندبخشی، آیدی‌م‌ها و الگوهای کلیدی، در جلد بعدی کتاب "Easy Speaking" تقدیم حضور شما خواهند گردید، صد البته به شرط حیات و توفیق الهی، ان شاء الله.

فصل دوم: کالکیشن‌ها

Some collocations chapter 2

کلمه collocate (کالکِیْت) به معنای "پهلوی هم گذاشتن" می‌باشد. پس می‌توان حدس زد که منظور از کالکِیْشِن این است که دو یا چند کلمه کنار هم قرار گیرند و معنایی جدید و یا عبارتی صحیح و روان را تشکیل دهند. انگلیسی زبان‌ها در گفتار و محاورات خود بطور فراوان از کالکِیْشِن‌ها استفاده می‌کنند. استفاده از کالکِیْشِن‌ها علاوه بر اینکه باعث روان شدن و طبیعی جلوه دادن بیان شما شده و آلتِرنِیْتیوهای بیشتر و غنی‌تری را هنگام صحبت کردن در اختیار شما قرار می‌دهد، همچنین از آنجا که ذهن ما اطلاعات بهم پیوندخورده و مرتبط شده را بهتر و سریعتر یادآوری می‌کند، خواهید دید که بخاطر سپردن و فراخوانی آن‌ها از ذهن بسیار ساده‌تر از افعال و کلمات مجزا خواهد بود.



**DON'T LET
YOUR EMOTIONS
MAKE YOUR DECISIONS**




قبل از بیان کالکِیْشِن‌های make، خود فعل را بررسی می‌کنیم. Make به تنهایی به معنی درست کردن، ساختن، وادار یا مجبور کردن و باعث شدن می‌باشد. قسمت دوم و سوم فعل make عبارتند از made و made. از لحاظ ساختاری فعل دومی که بعد از make بکار می‌رود نباید to بگیرد و باید بصورت قسمت اول فعل باشد. به مثال‌های زیر که با خود کلمه make ساخته می‌شوند توجه کنید:

من شام درست خواهم کرد. I will make dinner.

چه چیزی ساخته‌ای؟ What have you made?

والدینم همیشه من را **مجبور می‌کنند** تکالیفمو قبل از خواب انجام بدم.
My parents always **make me do** my homework before I sleep.

او باعث شد من بخندم. She **made me laugh**.

توجه: فعلی که بعد از make می‌آید to نمی‌گیرد. *goodPoint!* 

۶۵۲. یه کم چایی درست می‌کنی؟ (میک، تی)

۶۵۳. یه کم قهوه درست کنم؟ (کافی)

۶۵۴. دارم ناهار درست می‌کنم. تا حدود ده دقیقه دیگه آماده می‌شه. (ردی ready)

۶۵۵. او منو مجبور کرد (باعث شد) اون کارو بکنم.

۶۵۶. چی باعث شد بیای اینجا. (هیئر hear)

۶۵۷. او مرا مجبور کرد که شیشه را بشکنم. (بریک)

۶۵۸. چی باعث شد بخندی؟ (لَف laugh)

۶۵۹. چی باعث شد اون کار رو بکنی؟

۶۶۰. رفتار بی‌ادبانش منو عصبانی می‌کنه. (رود rude، بی‌هیئوبیئر behavior، آنگری)

۶۶۱. چی اینقدر خوشحالت کرده؟ (هیپی happy)

۶۶۲. چی باعث شد اون حرف رو بزنی؟ (سی say)



652. Will you make some tea?

653. Shall I make some coffee?

654. I'm making dinner. It'll be ready in about ten minutes.

655. He made me do that.

656. What made you come here?

657. He made me break the window.

658. What made you laugh?

659. What made you do that?

660. His rude behavior makes me angry.

661. What has made you so happy?

662. What made you say that?



۶۶۳. A: یه ماشین نو خریده‌ام. (نوو new)
 B: منو نخندون، تو حتی پول کافی نداری که یک ساندویچ بخری. (ایناف، سَنَدُوِیچ)
 ۶۶۴. او باعث شد بچم گریه کنه. (کرای cry، بیبی baby)
 ۶۶۵. پدرم ما رو مجبور می‌کنه هر صبح کمی ورزش کنیم. (اکسِرَسایِز exercise)
 ۶۶۶. چی باعث میشه فکر کنی همیشه درست می‌گی؟ (کِرِکْتْ)
 ۶۶۷. این آب و هوا باعث میشه من احساس خوبی داشته باشم. (وِذِر، فیئِل feel)
 ۶۶۸. او را دوست دارم. زیرا منو می‌خندونه (باعث میشه بخندم). (لَفْ)
 ۶۶۹. بدترش نکن. (وِرْسْ worse)
 ۶۷۰. ساخت چینه. (چاینا)
 ۶۷۱. این از چی ساخته شده؟
 ۶۷۲. کاغذ از چوب درست می‌شود. (پِیپر، وُود)

I love it when you send
 me those text that make me smile
 no matter how many time
 I read them. ✓



You
 make
 me
 happy.

فعل make در فیلم‌ها و صحبت‌های انگلیسی

به معنای "از عهده کاری برآمدن" نیز می‌باشد:

۶۷۳. اگه عجله کنی از عهدش برمی‌آیی. (هری آپ)

۶۷۴. شما لطف دارید. اما من از عهدش برنمیام. (نایس)



663. A: I've bought a new car. Don't make me laugh.
 B: You don't even have enough money to buy a sandwich.

664. He made my baby cry.

665. My father makes us do some exercise every morning.

666. What makes you think you are always correct?

667. This weather makes me feel good.

668. I like him because he makes me laugh.

669. Don't make it worse.

670. It's made in china.

671. What is it made of?

672. Paper is made of wood.

673. You can make it, if you hurry up.

674. It's nice of you, but I can't make it.

YOU CAN MAKE
EXCUSES

OR...

YOU CAN
 MAKE IT

HAPPEN



Excuses are the
 nails used to build
 the house of
 failure



کالکیشن‌های Make

فعل make با کلمات دیگری ترکیب شده و افعال جدیدی می‌سازد. به این عبارات کالکیشن گفته می‌شود:

دوست پیدا کردن : Make friend



من دیروز یک دوست پیدا کردم. I made a friend yesterday.

۶۷۵. در طول سفرم کلی دوست پیدا کردم. (دورینگ during, تریپ trip, فرند فرند)
 ۶۷۶. وقتی به یک شهر بزرگ اسباب کشی میکنی، ساخته دوست پیدا کنی. (موو موو)
 ۶۷۷. او یک پسر خجالتیه. او به آسانی نمیتونه دوست پیدا کنه. (شای shy)
 ۶۷۸. تا حالا چندتا دوست پیدا کردی؟

ما هیچگاه نباید زبان فارسی را بصورت تحت اللفظی به انگلیسی یا هر زبان دیگری ترجمه کنیم. مثلاً ما در زبان فارسی می‌گوییم "من یک دوست پیدا کردم" و ترجمه تحت اللفظی آن به انگلیسی می‌شود "I found a friend"، در صورتیکه اگر این ترجمه تحت‌اللفظی را بکار ببرید، به این معناست که دوست گم شده بود و من آن را پیدا کردم. می‌بینید که اشتباه و تا حدودی مضحک می‌باشد. در واقع در انگلیسی می‌گویند "I made a friend"، که ترجمه تحت اللفظی آن به فارسی می‌شود "من یک دوست ساختم". می‌بینید که ترجمه تحت اللفظی از انگلیسی به فارسی نیز صحیح نمی‌باشد. ضرب المثل‌های این دو زبان نیز متفاوت هستند. مثلاً ما برای توصیه به سحرخیزی می‌گوییم: "سحر خیز باش تا کامروا باشی" و آن‌ها می‌گویند "early birds catches the worm" یعنی "مرغی که زودتر بیاید کرم می‌گیرد".



675. During my trip, I made a lot of friends.
 676. It's hard to make friends when you move to a big city.
 677. He is a shy boy. He can't make friends easily.
 678. How many friends have you made so far?

در واقع فرهنگ و ادبیات باستانی یک کشور، تاثیر زیادی بر روی زبان مردم آن کشور دارد و از این لحاظ نمی‌توان دو زبان مختلف را با هم مقایسه و یا ترجمه تحت‌اللفظی نمود. مثلاً انگلیسی زبان‌ها در محاورات خود بجای کلمه سحرخیز از عبارت "early bird" استفاده می‌کنند که در واقع از ضرب المثل فوق برگرفته شده است:

او شخص سحر خیزی است. He is an early bird person.

چه آدم سحر خیزی هستی! What an early bird!



اشتباه کردن : **Make a mistake** (مِستیک)

تو اشتباه کردی. You made a mistake.

۶۷۹. هفته پیش اشتباهات زیادی در دیکته مرتکب شدم. (اسپلینگ)

۶۸۰. آیا تا بحال هیچ یک از این اشتباهات را مرتکب شده‌ای؟

۶۸۱. هیچ اشتباهی نکن.

۶۸۲. چندتا اشتباه داشتیم؟

۶۸۳. هر کسی می‌تونه اشتباه کنه.

۶۸۴. دانش‌آموزان وقتی به انگلیسی صحبت می‌کنند اشتباهات یکسانی می‌کنند.

۶۸۵. کسی که هرگز اشتباهی نکرده است، هیچگاه چیز تازه‌ای را امتحان (تجربه)

نکرده است. (آلبرت آینشتاین) (پرسن person)



679. I made a lot of mistakes in my spelling last week.

680. Have you ever made any of these mistakes?

681. Make no mistake.

682. How many mistakes did I make?

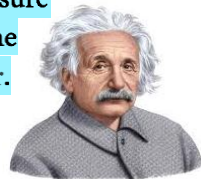
683. Anyone can make a mistake.

684. Students make the same mistakes when they speak in English.

685. The person, who has never made a mistake, has never tried anything new.

(Albert Einstein, 1879-1955)

Two things are infinite, the universe and human stupidity, and I'm not sure about the former.



تلفن کردن : Make a call

باید یه تلفن بزnm. I must make a call.

۶۸۶. ببخشید، من می‌تونم یک تلفن راه دور بزnm؟ (لَا نَکْ دِیْسْتِنْسُ)

۶۸۷. ببخشید، من می‌تونم یک تلفن داخلی بزnm؟ (لِوُکُلْ local)

۶۸۸. با این روش شما می‌توانید تماس‌های رایگان از کامپیوتر به موبایل بزنیند.

معامله کردن : Make a deal (دیئل)

بیا با هم یک معامله‌ای کنیم. Let's make a deal.

۶۸۹. من می‌خوام ماشین شما رو بخرم و فکر می‌کنم بتونم با شما معامله کنم.

۶۹۰. با شما معامله‌ای می‌کنم که خوشتون بیاد.

۶۹۱. A: یه معامله‌ای باهات می‌کنم. تو ماشینو میشوری منم اجازه میدم امشب

ازش استفاده کنی. B: باشه. معامله کردیم (قبوله).

۶۹۲. اما ما یه قول و قراری گذاشتیم (یه معامله‌ای داشتیم)!

کلمه deal علاوه بر "معامله" به معنی "سروکار داشتن" نیز می‌باشد.

همچنین عبارت "a big deal" در فیلم‌ها و محاورات انگلیسی زیاد

شنیده می‌شود و به معنای چیزی است که بزرگ و مهم تصور می‌شود.



۶۹۳. ما فقط با شرکت‌های بزرگ سروکار داریم. (کَآمپِنِیْزْ)

۶۹۴. نمیدونم چرا این موضوع اینقدر بزرگ شده است. (اِیْشِیُو issue)

686. Excuse me, may I make a long distance call?

687. Excuse me, may I make a local call?

688. This way you can make free calls from pc to mobile.

689. I want to buy your car and I think I can make a deal with you.

690. I will make a deal with you that you will like.

691. A: I'll make a deal with you; you wash the car and I'll let you use it tonight. B: OK, it's a deal.

692. But we made a deal!

693. We only deal with big companies.

694. I don't know why this issue has become such a big deal.





۶۹۵. من فقط پا گذاشتم روی انگشت پات. اینقدر بزرگش نکن. (ت)
 ۶۹۶. امروز تولدش ولی نمی‌خواد بزرگش (شلوغش) کنه. (برئدی)
 ۶۹۷. این شلوغ کاری برا چیه؟

رزرو کردن : Make a reservation

آنلاین رزرو کنید. Make your reservation online



۶۹۸. دوست دارم برای کنسرت فردا یک جا رزرو کنم. (رزویشن، کانسرت)
 ۶۹۹. برا ساعت ۷:۳۰ در رستوران مورد علاقمون رزرو کردم. (فیورر رستورانر)

قرار ملاقات گذاشتن: Make an appointment



۷۰۰. ممکنه من یه وقت ملاقات برای دیدن آقای دکتر بگیرم.^۱ (اپینتمنت)
 ۷۰۱. باید به منشیش زنگ بزنی اگر می‌خوای قرار ملاقات بزاری. (سکرتری)
 ۷۰۲. بیا قرارمونو برا ساعت ۱۰ صبح بزاریم.



695. I only stepped on your toe. Don't make a big deal about it.
 696. It's his birthday today, but he doesn't want to make a big deal about it.
 697. What's the big deal?
 698. I would like to make a reservation for tomorrow concert.
 699. I've made a reservation for 7:30 at our favorite restaurant.
 700. May I make an appointment to see the doctor?
 701. You should phone his secretary if you want to make an appointment.
 702. Let's make our appointment for 10:00 in the morning.

¹ Appointment (قرار ملاقات): I have to cancel my appointment with Dr Evans

مسخره کردن: Make fun of

Don't make fun of people with disabilities.



۷۰۳. ما مسخرش کردیم. پشت سرش البته. (فان fun، به‌این‌دند behind)
۷۰۴. هیچ‌گاه کسی رو که دست‌وپا شکسته انگلیسی صحبت می‌کنه، مسخره نکن. زیرا او زبان دیگری رو هم بلده.
۷۰۵. من تو رو مسخره نمی‌کنم. من کاری که کردی رو تحسین می‌کنم. (ادمایر)
۷۰۶. کسی رو مسخره نکن. هر کس احساسات داره. (انی وان، فیئلینگز)

شکلک در آوردن: Make face at

مامان، اون برام شکلک درمیاره. Mon, he's making face at me.



۷۰۷. داشتم شکلک‌های احمقانه درمی‌آوردم تا بچه رو بخندونم. (سیلی فیسز)
۷۰۸. این شکل شماس‌ت قبل اینکه عطسه کنی. (فیس face، اسنیز sneeze)
۷۰۹. قیافه‌ای که شما به خودت می‌گیری وقتی خبر بدی می‌شنوی. (هیئر، نووز)
- کلمه face علاوه بر "صورت" معنی "مواجه شدن" نیز دارد. 🤔



۷۱۰. او صورت زیبایی داشت. (بیوتفل beautiful)
۷۱۱. با مشکل بزرگی مواجه شده‌ام. باید حلش کنم. (سالو solve)

703. We made fun of him. Behind his back of course.
704. Never make fun of someone who speaks broken English. Because they know another language, too.
705. I'm not making fun of you. I admire what you did.
706. Don't make fun of anyone. Everyone has feelings.
707. I was making silly faces to make the baby laugh.
708. It's the face you make before you sneeze.
709. It's the face you make when you hear bad news.
710. She had a beautiful face.
711. I have faced a big problem. I have to solve it.





آرایش کردن - آرایش : Make up
چیزی را از خود ساختن - آشتی کردن



۷۱۲. او صورتش را صبح‌ها در عرض ۵ دقیقه آرایش می‌کند. (مِینِٹسُ minutes)



You can have

Results OR Excuses

SO NOT BOTH.

no excuse

۷۱۳. من آرایش سبک (کم) رو دوست دارم.

۷۱۴. فقط یه چیزی از خودت بساز.

۷۱۵. یه بهانه‌ای بیار. (اِکْسْکِیوُزُ)

۷۱۶. این دروغه. تو همین الان از خودت در آوردی. (لَای)

۷۱۷. آن‌ها همدیگر را در آغوش گرفتند و آشتی نمودند، طبق معمول. (هاگْدُ، یوژوئل)

👉 در معنای آشتی کردن عبارت (with) make it up نیز بکار می‌رود.

همچنین عبارت (to) Make it up به معنای جبران کردن (تلافی مثبت) می‌باشد.



Winners

find a way

Losers

find an

excuse

۷۱۸. من با باب آشتی کردم.

۷۱۹. من با مایک قهر کردم (کات کردم) (بِرُکُ آپ).

۷۲۰. وقتشه شما دوتا با همدیگه آشتی کنید.

۷۲۱. تنه‌اشون بزارید. خودشون آشتی می‌کنند. (اَلْنُ)

۷۲۲. ما معمولاً جروبحث می‌کنیم اما همیشه زود آشتی می‌کنیم. (کُرُل)

712. She makes up her face in 5 minutes in the morning.

713. I like light make up.

714. Just make something up.

715. make up an excuse.

716. It is a lie. You have just made it up.

717. They hugged and made up, as usual.

718. I made it up with Bob.

719. I broke up with Mike.

720. It's time you two made it up with each other.

721. Leave them alone. They will make it up.

722. We often quarrel but we always make it up soon.

True love doesn't
mean you will
never break up,
it
means you will
always get back
together.



۷۲۳. می‌دونم، باید بیشتر از این بپردازم، اما جبرانش می‌کنم. (نو know)

۷۲۴. لطف کردید. جبران می‌کنم.

yes

۷۲۵. می‌خوام اشتباهاتمو جبران کنم.

no

۷۲۶. این خسارتو جبران می‌کنه. (دمج damage)

maybe

تصمیم گرفتن : Make up one's mind



۷۲۷. بهتره تصمیمتو بگیری. (مآیند mind)

had better یعنی به نفعته و اگر انجام ندی نتایج منفی برات بار میاره. معمولاً بصورت مختصر 'd better نوشته می‌شود و منفی آن بصورت 'd better not بیان می‌گردد. توجه کنید که به زمان حال و آینده اشاره دارد و همیشه و برای همه فاعل‌ها had استفاده می‌شود نه have و has. توجه کنید که همیشه فعل بعد از آن بصورت ساده (قسمت اول فعل و بدون to) بکار می‌رود. مثال:

ساعت پنجه. بهتره الان برم قبل از اینکه ترافیک خیلی سنگین شه.

It's 5 o'clock. I'd better go now before the traffic becomes too heavy

بهتره کیفمو اینجا نزارم. یکی ممکنه اونو بدزده

I'd better not leave my bag here. Someone might steal it.

بهتره به الیزابت در مورد شیشه شکسته شده چیزی نگی.

You'd better not tell Elizabeth about the broken glass!

۷۲۸. چرا تصمیمتو نمی‌گیری؟

۷۲۹. او هیچوقت نمیتونه تصمیم بگیره.



723. I know, I must pay more than this. But I'll make it up to you.

724. It's nice of you. I will make it up to you. **I'm sorry. Please let**

725. I want to make up for my mistakes.

me make it up to you.

726. It will make up for the damage.

727. You had better make up your mind.

728. Why don't you make up your mind?

729. She can never make up her mind.





۷۳۰. تصمیم‌تو گرفته‌ای؟

Make decision : تصمیم گرفتن

۷۳۱. تبریک! تصمیم خوبی گرفته‌ای. ^۱(کنگر جولی‌شینز)

۷۳۲. قبل از اینکه تصمیم نهایی بگیرم مجدداً در موردش فکر کن. (فاینال دسیژن)

"Never make permanent decisions on temporary feelings."

۷۳۳. این سخت‌ترین تصمیمیه که تا بحال گرفته‌ام.



Make sure : مطمئن شدن (شر)

۷۳۴. مطمئن شو که درب رو قفل می‌کنی قبل از اینکه خونه رو ترک کنی. (لاک)

همیشه فعلی که مستقیماً بعد از حروف اضافه

(at, on, in, with, Before, after, against, for, of, by, about, without ...)

قرار گیرد، **ing** می‌گیرد:

I am against **smoking** in public places.

She is good at **speaking** English.

I went home after **leaving** the party.

You can improve your English by **using** the Internet.

You can't learn English without **making** mistakes.

Please have a drink before **leaving**.

پس جمله فوق را بصورت زیر نیز می‌توان گفت:

Make sure to lock the door **before leaving** the house.

۷۳۵. قبل از اینکه به او پولی قرض بدهی مطمئن شو که آدم درستکاریه. (آنست)



730. Have you made up your mind?

731. Congratulations! You've made a good decision.

732. Think about it again before you make your final decision.

733. It's the most difficult decision I've ever made. (دیفیکلٹ)

734. Make sure to lock the door before you leave the house.

735. Make sure he's honest before you lend him any money.

^۱ Decide (دیساید: تصمیم گرفتن): In the end we decided to go to the cinema.

۷۳۶. مطمئن شو همه چیز رو فهمیدی قبل از اینکه قرارداد را امضا کنی. (ساین)

روشن نمودن مطلبی: **Make clear**



۷۳۷. لطفاً این موضوع رو برای من روشن کنید. (ایشیو، کلیئر)

۷۳۸. من منظورمو کاملاً روشن گفتم (من حرفمو زد). (کوآیْت)

۷۳۹. موضع خودتو مشخص کن. (پزِشِن)
today I will make a difference

فرق کردن: **Make difference**

۷۴۰. کدومو ترجیح می‌دی؟ فرقی نمیکنه. (پریفِرْ، دیفِرِنْس)

۷۴۱. آیا برای شما فرق می‌کند که کلاس انگلیسی‌مان ساعت ۸ یا ۱۰ صبح باشد؟



معنی دادن - با عقل جور درآمدن: **Make sense**

۷۴۲. اون با عقل جور درنمیاد. چَرَنده. (سِنْس، نانسِنْس)

۷۴۳. بعضی وقت‌ها همه ما کارهایی را انجام می‌دهیم که با عقل جوردر نمی‌آیند.



736. Make sure to understand everything before you sign the contract (... before **signing** the contract). (کانترَکْت)

737. Please make this issue clear to me.

738. I made myself quite clear.

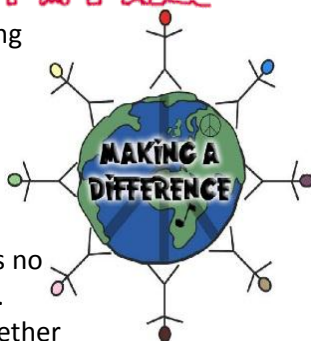
739. Make your position clear.

740. Which one do you prefer? It makes no difference (It doesn't make difference).

741. Does it make difference to you whether we have our English class at 8:00 o'clock or 10 o'clock? (وَدِر)

742. That doesn't make sense. It is nonsense.

743. Sometimes we all do things that don't make sense.



برای بیان زمان دقیق چیزی از حرف اضافه at استفاده می‌شود، برای بازه‌های بزرگتر مانند روزهای هفته و تاریخ‌ها از حرف اضافه on و برای بازه‌های بزرگتر مانند ماه و سال و فصل و قرن از حرف اضافه in استفاده می‌شود. مثال:

- I have a meeting **at** 9am.
- The shop closes **at** midnight.
- Jane went home **at** lunchtime.
- Do you work **on** Mondays?
- Her birthday is **on** 20 November.
- Where will you be **on** New Year's Day?
- In England, it often snows **in** December.
- Do you think we will go to Jupiter **in** the future?
- There should be a lot of progress **in** the next century.

in from for
on of under
by at with
over

همچنین برای شب‌ها از at، برای صبح و بعد از ظهر و عصر از in the و برای بیان این اوقات در سایر روزهای هفته از on استفاده می‌شود.

The stars shine **at night**.

I do some exercise **in the mornings/ in the evenings/ in the afternoons**.

I met Alice **on Tuesday morning/ on Monday evening**

در ادامه سعی کنید خودتان سایر کالکیشن‌های
Make را حدس بزنید:



۷۴۴. ممکنه لطفاً یه کپی از این مدارک بگیرید. (کاپی copy، داکيومنتس)

۷۴۵. او خیلی پول درمیاره. (مانی)



744. Would you please make a copy of these documents?

745. He makes a lot of money.



How To make Money

On Instagram:

1. Go To Settings
2. Press "Log Out"
3. Go To Work

۷۴۶. پدرت چقدر پول درمیاره؟
 ۷۴۷. او پول حلال درنمیاره. (آنست مانی)
 ۷۴۸. می‌خوام یه لقمه نون حلال دربیارم.
 ۷۴۹. شرکت جدید در سال اولش کلی سود کرد. (پرافت)
 ۷۵۰. شرکت شما پارسال چقدر سود کرد؟ (کامپنی)

۷۵۱. این پروژه واقعاً مرا مشغول کرده است. (پراجکت project, بیزی busy)
 ۷۵۲. مواظب باش! سوتی (گاف) ندی! (گرفل careful, گف gaffe)
 ۷۵۳. می‌تونم یک نکته‌ای رو بگویم. (پینت point)
 ۷۵۴. دانا یک‌سری نکات خوبی در طول جلسه مطرح کرد. (دورینگ)

۷۵۵. خیلی سروصدا ایجاد می‌کنی. (نیز)
 ۷۵۶. می‌خواهم ۱۰۰ دلار در حساب بانکی بزارم. ^۱ OUR LEADERS ARE SLEEPING.
 ۷۵۷. می‌خواهم شکایت کنم. ^۲ (کمپلینت)



746. How much money does your father make?
 747. He doesn't make honest money.
 748. I want to make some honest money.
 749. The new company made a lot of profit within its first year. (نو)
 750. How much profit did your company make last year?
 751. This project has really made me busy.
 752. Be careful! Don't make a gaffe!
 753. May I make a point?
 754. Dana made some good points during the meeting.
 755. You are making too much noise.
 756. I want to make a deposit for 100 dollars. (دپازیت)
 757. I want to make complaint.

oops!



^۱ Deposit علاوه بر "به حساب واریز کردن" به معنای تهنشین و بیعانه (پول پیش) نیز می‌باشد.

If you want to rent this house you have to pay a deposit of \$500.

In hard-water areas, a chalky deposit often forms in pipes and kettles

^۲ Complain یعنی شکایت کردن: We complained to the police about the noise.



۷۵۸. آن‌ها کنار دریا آتش درست کردند. (فایرُ fire)
۷۵۹. تو حالمو بهم می‌زنی. (سیکُ sick)
۷۶۰. میشه این نسخه رو بپیچید لطفاً. (پْرِیْسکْرِیْپِشِن prescription)
۷۶۱. دکترم برام نسخه نوشت.
۷۶۲. منو نمیتونی گول بزنی (خَر کُنِی). (فولُ fool)
۷۶۳. خیت شدم.

۷۶۴. میخوام یه قولی به من بدی. (پرامِسُ promise)
۷۶۵. نمیتونم هیچ قولی به شما بدم. اما خواهم دید چکار می‌تونم کنم.
۷۶۶. نمیتونم قولی بدم. اما بیشترین تلاشمو می‌کنم.

۷۶۷. چرا به ما ملحق نمیشی؟ ما میتونیم برای یک نفر دیگه سر این میز جا درست کنیم. (جِیْنُ join, روم room, تَبِیلُ table)



۷۶۸. برو اون طرف تر و یک جا برای او روی میز باز کن. (کَوُجُ)
۷۶۹. باید یک معذرت خواهی از شما بکنم. (اِپالِجِی apology)
۷۷۰. یه حدسی در مورد سنش زدم ولی اشتباه بود. (گِسُ، اِیْجُ guess)

Please accept my apology...



Guess what is written
in this picture?

758. They made a fire by the sea.
759. You make me sick.
760. Would you please make this prescription.
761. My doctor made a prescription for me.
762. You can't make a fool of me.
763. I made a fool out of myself.
764. I want you to make me a promise.
765. I can't make any promise. But I'll see what I can do.
766. I can't make any promise. But I will do my best.
767. Why don't you join us? We can make room for one more person at this table.
768. Move over and make room for him on the couch.
769. I must make an apology to you.
770. I made a guess about his age but it was wrong.



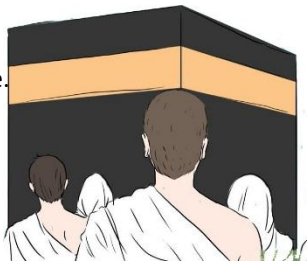
- ۷۷۱. اینجا خونه خودته (راحت باش). از خودت پذیرایی کن.
- ۷۷۲. ممکنه یه لحظه با شما صحبت کنم؟ سریع باش، کار دارم. (مُمنِت، کوییک)
- ۷۷۳. فقط خلاصه‌اش کن. (شُرْت)
- ۷۷۴. من سعی خواهم کرد تا جایی که ممکنه کوتاهش (خلاصه) کنم. (پاسیل)
- ۷۷۵. کوتاهش کنم (سرتون رو درد نیارم)، نمیتونم جونم رو به خطر بندازم. (اِسْتِری)
- ۷۷۶. خلاصه کلام، متاسفانه ما مسابقه رو به اونا باختیم. (اَنْفَرَجِنْتَلِی، مَچ)



**Strong People
Stand up for
Themselves, But
Stronger People
stand up for
Others**

- ۷۷۷. جلوی مایکل کم نیار.
- ۷۷۸. جلوش کم آوردم (خیط شدم).
- ۷۷۹. جلوش واستا. (اِسْتَنَد)
- ۷۸۰. دوست ندارم نگرانت کنم ولی او نمیتونه جایزه رو ببره. (وَرِید، وین، پَرأیز)
- ۷۸۱. باید در راه خدا یه قربانی کنی. (سَکْرِیْفَایَس، گاد)
- ۷۸۲. امیدوارم دوباره بتونم به زیارت مکه برم. (پِلْگَرِمِج، مِک)

- 771. Make yourself at home. Help yourself.
- 772. May I talk to you for a moment? Make it quick. I am busy.
- 773. Just make it short.
- 774. I will try to make it as short as possible.
- 775. I make a long story short, I can't risk my life.
- 776. To make the long story short, unfotunaty we lost the match to them.
- 777. Don't lose your face in front of Mikel.
- 778. I lost my face in front of him.
- 779. Make a stand against him.
- 780. I don't like to make you worried, but he can't win the prize.
- 781. You have to make a sacrifice to God.
- 782. I hope I can make a pilgrimage to Mecca again.



1 Lose یعنی گم کردن و باختن و win یعنی بُردن: I lost this game to her (من این بازی رو به او باختم)، I won her at chess. (من او را در شطرنج بُردم).

۷۸۳. مسلمان‌ها سعی می‌کنند حداقل یکبار در عمرشون مکه رو زیارت کنن.
 ۷۸۴. یه نذر کردم برم زیارت امام حسین(ع). (وَوَ vow، امام imam)
 ۷۸۵. این تو رو سالم، ثروتمند و عاقل می‌کنه. (هَلِسی healthy، وِلِسی، وَايِزْ)
 ۷۸۶. تو مجبوری خیلی تلاش کنی تا امتحان رو پاس کنی. (اِفِرْتْ، پَسْ، اِکْرَمْ)
 ۷۸۷. ترس باعث میشه مردم توبه کنن. (فِیئِرْ fear، رِیپِتْ repent، پِیپِلْ)
 ۷۸۸. وجدان باعث میشه فرد گناهکار پشیمون شه. (کَانْشِنْسْ، گِیْلْتِی، رِیگِرْتْ)
 ۷۸۹. من شرط می‌بندم. (بِتْ bet)
 ۷۹۰. دیوید با آن‌ها سر اسب من شرط‌بندی کرد. (هَرُسْ horse)
 ۷۹۱. او با من شرط بست که او اول تکالیفش را تمام می‌کند.
 ۷۹۲. این ممکنه باعث شه که او قماربازی رو ترک کنه.
 ۷۹۳. به زحمت می‌تونم با این نوع شغل زندگیمو بگذرونم.
 ۷۹۴. سگ احمقت دوباره امروز صبح روی فرش گندکاری کرد.
 ۷۹۵. جیم من بهت گفتم که تو اتاق نشیمن کثیف کاری نکن.



783. Muslims try to make a pilgrimage to Mecca at least once in their life. (مَازِلِمْ، پِلْگَرِمِجْ، اَتْ لِیْسْتْ، وَاَنْسْ، لَایْفْ)
 784. I made a vow to make a pilgrimage to Imam Hossein.
 785. It makes you healthy, wealthy and wise.
 786. You have to make a lot of efforts to pass the exam.
 787. fear makes people repent.
 788. conscience makes a guilty person regret.
 789. I make a bet.
 790. David made a bet with them on my horse.
 791. He made a bet with me that he would finish his homework first.
 792. It might make him quit gambling. (کَوِیْتْ، گَمْبَلِیْنِگْ)
 793. I can hardly make a living with this kind of job.
 794. Your stupid dog made a mess on the carpet again this morning. (اِسْتِیوِیْدْ، دَاگْ، مِسْ، کَارِپِتْ، اِگْنْ، مَرْنِیْنِگْ)
 795. Jim! I told you not to make a mess in the living room.





**Sorry I screwed up
again! I always**



Mess به معنی گند زدن نیز می‌باشد.



**screw
things up.**

۷۹۶. چه کثافت کاری درآوردی؟

۷۹۷. سر کار خرابکاری کردی. (گند زد).

۷۹۸. وسطش گند زدی. (میدل)

۷۹۹. آیا دوباره خراب کاری کردی؟

۸۰۰. بجای اینکه مهربونی شما رو جبران کنم، گند زدم. (اینستید، کآیندینس)

۸۰۱. ببخشید اینجا بهم ریخته است. (ساری sorry)

۸۰۲. چرا اینقدر سروصدا و جنجال می‌کنی؟ (فاس fuss)

۸۰۳. اینقدر فتنه به پا نکن. مطمئنم زود می‌رسه. (شر sure)

۸۰۴. این هیاهو چیه درست کردی؟

۸۰۵. او چنان غوغایی بپا کرد وقتی ریچارد یک قطره شراب ریخت روی بلوزش.

۸۰۶. او چنین شری بپا کرده. (رو row) (همین کلمه با تلفظ رُ به معنی ردیف و پارو زدن نیز می‌باشد)

۸۰۷. به جوری بهش حالی کنید. (سام‌هو)



Let's Make a

MESS



796. What a mess you made?

797. He messed up at work.

798. You messed up in the middle of it.

799. Did you mess up again?

800. I messed up instead of repaying your kindness.

801. Sorry for the mess.

802. Why are you making such a fuss?

803. Stop making a fuss. I'm sure he'll be here soon.

804. What a fuss?

805. She made such a fuss when Richard spilled
a drop of wine on her blouse! (اسپیلد، واین، پلوس)

806. He has made such a row.

807. Make him understand somehow.



Kind^۱ به معنی مهربان می‌باشد: My mother is very kind. Be kind to your sister.



۸۰۸. شرمندم، من تو رو دربردار (آواره) کردم. **MAKING OUR WILL WAS EASY, WE SHOULD HAVE DONE IT YEARS AGO!** (رایت)

۸۰۹. داره وصیتشو می‌کنه.

۸۱۰. یه آرزو بکن. (ویش)

۸۱۱. نتونستم درستش کنم. (رایت)

۸۱۲. باشه، برای شما یک استثنا قائل خواهم شد.^۱ (اِکسپِشِن exception)

۸۱۳. معمولاً معلم تکالیف دیر شده رو قبول نمی‌کنه، اما او یک استثنا برای من قائل شد، زیرا کوله پشتی من با تکالیفم درون آن دزدیده شد. (نرملی)

۸۱۴. منو اینقدر خوب بود که برای ما سخت بود یک انتخاب انجام دهیم. (منیو، چیس)

۸۱۵. سربازها باید هر صبح رختخواب‌هاشونو جمع کنند. (سَلْجِرْز)

۸۱۶. تو سریعاً باید یک تصمیم خوب بگیری. (دِسِیژن)

۸۱۷. تاثیر خوبی روی آن‌ها گذاشتی.^۲ (ایمپرسیِن impression)

۸۱۸. آن‌ها یک پیشنهاد عجیب دادند که یک پل بسازیم. (اِسْتِرِیَنجْ، اَفِر، بیلْد، بْرِیْجْ)



808. Sorry! I made you homeless. (هَمِلِسْ) **MAKE**

809. He is making his will.

810. Make a wish.

811. I couldn't make it right.

812. Okay, I will make an exception for you.

813. Normally the teacher doesn't accept late homeworks, but she made an exception for me because my backpack was stolen with my homework inside it. (اِکسپِپْت، بَک‌پَک، اِسْتِلِنْ، اِیْنَسایدْ)

814. The menu was so good that it was difficult for us to make a choice.

815. Soldiers have to make their beds every morning.

816. You have to make a good decision quickly.

817. You made a good impression on them.

818. They made a strange offer to build a bridge.



YOUR BED



Except^۱ یعنی "به استثنای، بجز": The office is open every day except Sundays.

Impress^۲ یعنی "تحت تاثیر قرار دادن": Bravo, you impressed me (خوشم اومد)

۸۱۹. میتونم یک پیشنهاد بدم؟ من فکر می‌کنم شما بهتره موهاتونو کوتاهتر کنید.
۸۲۰. خیلی سخته که در مورد آینده اقتصاد هر گونه پیش‌بینی کرد. (پردیکشن، فیوچر)
۸۲۱. کسی میتونه یک پیشنهاد خوب بده؟ (سجسشن، **Bright Idea**)
۸۲۲. دوستم همیشه بهانه‌های احمقانه میاره! (استیوپد، اکسکیوزز)
۸۲۳. به جوری باهاشون حرف بزن که نتونن هیچ بهانه‌ای بیان.
۸۲۴. من لازمه یک اعترافی بکنم. من کسی بودم که آخرین تکه کیک رو خوردم.
۸۲۵. چرا اعتراف دروغی (الکی) کردی؟^۲ (فالس) **I suggest that everyone Relax**
۸۲۶. رئیس شرکت یک سخنرانی در مورد اخلاق در محل کار انجام داد. (اثیکس)
۸۲۷. معلم چند تا کامنت مهم روی مقاله من گذاشت. (ایمپرتنت، کامنتس، اسی)
۸۲۸. داریم یه برنامه می‌ریزیم که سال بعد به استرالیا سفر کنیم. (ترو، آسترلیا)
۸۲۹. بزنش بنام من.



819. May I make a suggestion? I think you should cut your hair shorter. (سجسشن، کات، هیر، شرتر)

820. It's difficult to make any predictions about the future of the economy. (اکانمی)

821. Can anybody make a good suggestion?

822. My friend always makes stupid excuses!

823. Talk to them somehow that they can't make any excuses.

824. I need to make a confession: I was the one who ate the last piece of cake. (کنفشن، ایت، پیس، کیک)

825. Why did you make a false confession.

826. The company president made a

speech about ethics in the workplace. (اسپیچ، کامپنی، ورک پلیس)

827. My teacher made a few important comments on my essay.

828. We're making a plan to travel to Australia next year.

829. Make it over to me.

Don't Forget To Leave Your Comments!



^۱ Predict یعنی پیش‌بینی کردن: He predicted the earthquake (او زلزله پیش‌بینی کرد)

^۲ Fake یعنی جعلی و الکی: Your fake promise came in handy (قول الکی به درد خورد)

۸۳۰. چرا یک دانگ کارخانه رو بنام پدرم نمیزینی؟ (فکتری، وآنسیکت، فاذر)

۸۳۱. دانشمندان یک کشف مهمی در زمینه ژنتیک انجام داده‌اند.^۱

۸۳۲. دانش آموزهای من دارند خوب پیشرفت می کنند. انگلیسی گفتاری آن‌ها خیلی بهبود یافته است. (پراگرِس progress، ایمپروود)

۸۳۳. بهر حال کلی پیشرفت کرده. (آفتر آل)

۸۳۴. چه کشفی انجام داده‌ای؟

۸۳۵. اشک منو درنیار. (کرای)



discover
the world

830. Why won't you make over one sixth of the factory to my father?

831. Scientists have made an important discovery in the area of genetics.

(ساینٹیتیسٹس، دیسکاور، اریا، جینتکس)

832. My students are making good progress.

Their spoken English has improved a lot.

833. She has made a lot of progress after all.

834. What discovery have you made?

835. Don't make me cry.

YOU CAN

QUIT
SMOKING!



هیچگاه دو فعل اصلی بصورت ساده و لخت دقیقاً پشت سرهم قرار نمی گیرند. فعل دوم یا باید ing بگیرد یا to. برخی افعال (مانند stop) هستند که فعل بعد آن‌ها ، باید ing بگیرد و برخی افعال (مانند want) هستند که فعل بعد آن‌ها فقط می تواند to بگیرد:

Stop smoking سیگار نکشید

I want to learn English. من می خواهم انگلیسی یاد بگیرم.

بعد از سایر افعال، فعل دوم هم می تواند ing بگیرد، هم to ، مثلاً:

I like to learn English

I like learning English.

برای اینکه خود را درگیر جزئیات خسته کننده گرامری مربوط به این افعال نکنید، توصیه می شود در جملاتی که می خوانید یا می شنوید وقتی دو فعل پشت سر هم قرار می گیرند فقط دقت کنید که فعل دوم با ing می آید یا با to. بعد از مدتی بصورت حسی آن‌ها را تشخیص خواهید داد.

Discover یعنی کشف کردن و پی بردن: Who discovered America?

۸۳۶. دارم یه لیست از هر چه برای عروسی نیاز داریم تهیه می‌کنم: دعوت‌ها، تزئینات، یک کیک، یگ گروه موزیک، لباس و ... (و دینگ، اینویتی‌شِنز، بَند)

۸۳۷. نواز احساس شرمندگی کنم (منو شرمنده نکن). (فیل، اِشِیْمُد)



۸۳۸. دارم سعی می‌کنم یه زندگی بهتر برات بسازم.

۸۳۹. من تو رو خوشبخت خواهم کرد. (هپی)

۸۴۰. تو را خوشبخت‌ترین دختر در دنیا خواهم کرد. (وِرلِد)

۸۴۱. تو اونو فراریش دادی (باعث شدی فرار کنه). (رآن اوی)

۸۴۲. متاسفم که شما رو امیدوار کردم. (هویْفُل)

۸۴۳. فقط بدترش نکن. (وِرْس worse)

۸۴۴. اینجا دور بزن (ماشین). (تِرَن)

۸۴۵. او مرا متحیر می‌کند. (وَانْدِر wonder)

۸۴۶. منو سربلند کردی (آفرین). (پِرَوْد)

۸۴۷. باباتو سرافراز کن.

You make me
do this
on days
like this



836. I'm making a list of everything we need for the wedding: invitations, decorations, a cake, a band, the dress... (دِکْرِیْشِنز)

837. Don't make me feel ashamed.

838. I am trying to make you a better life.

839. I will make you happy.

840. I will make you the happiest girl in the world.

841. You made him run away.

842. Sorry for making you hopeful.

843. Just don't make it worse.

844. Make a turn here.

845. She makes me wonder!

846. You made me proud.

847. Make your daddy proud.



ASHAMED,
EMBARRASSED,
DISGRACED

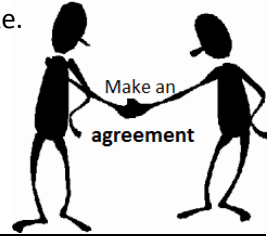
Pride^۱ یعنی غرور و proud صفت آن و به معنی مغرور و سربلند می‌باشد: He is very proud



۸۴۸. من به پسرم افتخار می‌کنم.
 ۸۴۹. او مرد بسیار خیلی مغروریه.
 ۸۵۰. خیلی تلاش کردیم. (اِفْرَتُ effort)
 ۸۵۱. ما از پشش برمیاییم ما از این بدترشو دیدیم. (ثُروو)
 ۸۵۲. هر تصمیمی که بگیری^۱ باید عواقبش رو هم تحمل کنی (هر کی خربزه میخوره پای لرزشم وامیسته)^۲ (چُیسُ)
 ۸۵۳. یه قول و قراری با هم گذاشته بودیم. (اِگْرِیْمِنْتُ agreement)
 ۸۵۴. بعداً برنامه‌ریزی می‌کنیم. (لِیْتِر later)
 ۸۵۵. تو نمیتونی چنین تهمتهای بی اساسی بزنی.^۳ (ساج، وایلد، اکیوزِیشِنز)
 ۸۵۶. آنگ نزن (تهمت نزن).



848. I am proud of my son.
 849. He is a very proud man.
 850. We made a lot of effort.
 851. We can make it. We have been through worse.
 852. You have to pay for any choice you make.
 853. We made an agreement.
 854. We will make our plans later.
 855. You can't make such wild accusations.
 856. Don't make accusations.



- ۱ Choose (چووز) یعنی انتخاب کردن و گذشته آن Chose (چوز) می‌باشد، همچنین
 اسم آن و به معنی انتخاب است: She had to choose between the two men.
 It is a difficult choice to make. He chose his words carefully as he spoke.
 ۲ Pay علاوه بر پرداخت کردن به معنای تاوان دادن نیز می‌باشد و price یعنی قیمت و بها.
 Williams is now paying the price for his mistakes (ویلیام داره تاوان اشتباهاتشو می‌ده)
 I'll pay for the damage (من خسارتش رو می‌دم)
 ۳ Accuse (اکیوز) یعنی "تهمت زدن و متهم کردن" و accusation یعنی "تهمت و اتهام"
 He has been accused of robbery. (او به دزدی متهم شده است)



قبل از بیان کالکیشن‌های get، معنی خود فعل را بررسی می‌کنیم. get به تنهایی دارای معانی مختلف و پرکاربردی مانند گرفتن، دریافت کردن، خریدن، بدست آوردن، رسیدن، فهمیدن و شدن می‌باشد. قسمت دوم آن got و قسمت سوم آن got (و همچنین gotten) می‌باشد.

Get به معنای گرفتن، دریافت کردن، خریدن، بدست آوردن



۸۵۷. کتابتو گرفتی؟ بله چند شب پیش گرفتمش.
 ۸۵۸. پاسپورتمو چند هفته پیش گرفتم.
 ۸۵۹. گواهیناممو چند ماه پیش گرفتم.
 ۸۶۰. چند روز پیش یه نامه از او دریافت کردم.
 ۸۶۱. یک روز درمیان یک کتاب می‌خرم.
 ۸۶۲. او یک هفته درمیان ۱۰۰ دلار از پدرش می‌گیرد. (دالِرْز، فاذِرْ)
 ۸۶۳. چقدر در ماه می‌گیری؟ (اِ مَانْتْ)
 ۸۶۴. تو باید حداقل ۱۷۰۰ دلار برای ماشین قدیمیت بگیری.
 ۸۶۵. اگه فرصتی بدست بیارم، برات انجامش می‌دم. (چَنْسُ chance)



857. Did you get your book? Yes, I got it the other night.
 858. I got my passport the other week.
 859. I got my driving license the other month. (مَانْتْ، لایسنْسْ، مَانْتْ)
 860. I got a letter from him the other day.
 861. I get a book every other day.
 862. She gets \$100 from her father every other month.
 863. How much do you get a month?
 864. You should get \$1700 for your old car.
 865. If I get a chance, I'll do it for you.



۸۶۶. من این روزها هیچ وقت زمانی بدست نمی‌آرم تا کتابی بخونم.
۸۶۷. من رد شدم. چیزی رو بدست آوردی که حقت بود. زیرا اصلاً درس نخوندی.^۱
۸۶۸. میخوای برات یک ساندویچ بگیرم؟ (سندویچ)
۸۶۹. ممکنه لطفاً وقتی بیرون میری برا منم یک ساندویچ بگیری؟
۸۷۰. از این موضوع چی به من می‌رسه؟
۸۷۱. فقط یک دقیقه صبر کن. الان کمک میارم. (وَيْتُ اِ مَيْنِتْ)
۸۷۲. او اصلاً شانس برای بدست آوردن آن شغل نداره. (اِسْتَنْدُ اِ چِنْسُ، جَابْ)
۸۷۳. اجازه بده به دونه نون واست بگیرم. (لُفْ loaf، بَرْدُ bread)
۸۷۴. اگر در امتحان ریاضیت نمره بالای ۱۸ بگیری، ماشین مورد علاقت رو میخرم.
۸۷۵. نتیجه اعتمادمو گرفتم.^۲ (رِيزَالْتُ، تْرَاسْتُ)
۸۷۶. قرار بود حق کمیسیون زیادی از این معامله بگیره. (سِيْزُدُ، هِيوُجُ، كِمِيشِنُ)



FAIL

866. I never get time to read a book these days.
867. I failed. You got what you deserved, because you didn't study at all. (فَيْلِدُ، دِرْزُوْدُ، اَتْ اَلْ)
868. Shall I get you a sandwich?
869. Would you please get me a sandwich when you go out?
870. What do I get out of this issue?
871. Just wait a minute. I'll get help.
872. She doesn't stand a chance of getting that job.
873. let me get you a loaf of bread.
874. If you get a grade over 18 in the math exam, I'll buy your favorite car. (گَرِيْدُ، مَتْ، فَيُوْرْتُ)
875. I got the result of my trust.
876. He was supposed to get a huge commission out of this deal.

FAILURE IS NOT THE OPPOSITE OF SUCCESS IT'S PART OF SUCCESS



۱ Fail یعنی "شکست خوردن و رد شدن" و failure (فَيْلِيْتِرْ) یعنی "شکست".
 ۲ Trust یعنی "اعتماد، اعتماد کردن و توکل": Trust me (به من اعتماد کن)
 Just trust God (فقط به خدا توکل کن)

Praise GOD!



۸۷۷. حکم جستجوی منزل رو گرفتیم. (وَرْنْتُ warrant)

۸۷۸. بالاخره وقت کردی (گیر آوردی). (فاینالی finally)

Get به معنای رسیدن، فهمیدن و آوردن



۸۷۹. دیشب چه ساعتی رسیدی خونه؟ دیشب ساعت ۱۰ رسیدم خونه.

برای مکان‌های home, here و there حرف اضافه to لازم نمی‌باشد.

۸۸۰. ما به سلامت به اونجا رسیدیم اما ماشین در راه خراب شد. (ألرأیتُ، بَرُکَدُونُ)

۸۸۱. سر وقت به کلاست رسیدی؟

۸۸۲. ما حدود ساعت ۶ بعدازظهر به لندن رسیدیم. (لأندِنُ)

۸۸۳. چه ساعتی به اونجا می‌رسیم؟ (ذِرْ there)

۸۸۴. من تا فصل ۵ رسیده‌ام.^۱ (چپتر chapter)

۸۸۵. دوست ندارم کار به اونجاها کشیده شه. (فَارْ far)

۸۸۶. نمیتونم صبر کنم تا به آخر کتاب برسم. (وَيْتْ wait)

۸۸۷. تو به جایی نمی‌رسی. (نَوْرُ nowhere)



877. We got a search warrant.

878. You finally got time.

879. What time did you get home last night? I got home at 10pm.

880. We got there alright but the car broke down on the way.

881. Did you get to your class in time?

882. We got to London around 6 pm.

883. What time will we get there?

884. I've got as far as chapter 5.

885. I don't like to get that far.

886. I can't wait to get to the end of the book.

887. You will get nowhere.

As soon as I saw you,
I knew an adventure
Was going to happen.



^۱ Far به معنی "دور" می‌باشد: Go as far as possible. (تا امکان داره دور شو)

۸۸۸. آیا چیزی رو که معلم دیروز توضیح داد فهمیدی؟ (اِکسپلیندُ explained)



۸۸۹. فکر نمی‌کنم او جوک را فهمید. (جُوکُ joke)

۸۹۰. من اونو نمی‌فهمم. با عقل جور درنمیاد. (سِنسُ sense)

۸۹۱. آیا درست فهمیدم؟ (رِآیتُ right)

۸۹۲. بدو طبقه بالا و یک بالش بیار. (رَآنُ run، آپسْتِرزُ upstairs، پیلوُ pillow)

۸۹۳. می‌خواهی برم دفتر تلفن رو بیارم. (فُنُ بَکُ phone book)

۸۹۴. او همین الان رفته تا بچه‌ها رو از مدرسه بیاره. (گَآنُ gone، کیدزُ kids)

۸۹۵. برات یه حوله می‌آرم. (تَوِئُلُ towel)

get به معنای شدن



get angry

۸۹۶. دارم پیر می‌شم. (اَلْدُ old)

۸۹۷. داری چاق می‌شی. (فَتُ fat)

۸۹۸. داره سرد میشه. (کَلْدُ cold)

۸۹۹. هوا داره بارونی می‌شه. (رِینِی rainy)

۹۰۰. از این همه مزخرفات دارم خسته می‌شم.



888. Did you get what the teacher explained yesterday?

889. I don't think she got the joke.

890. I don't get it . It doesn't make sense.

891. Did I get it right?

892. Run upstairs and get a pillow.

893. Shall I go and get the phone book?

894. She's just gone to get the kids from school.

895. I'll get a towel for you.

896. I am getting old.

897. You are getting fat.

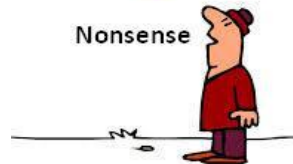
898. It's getting cold.

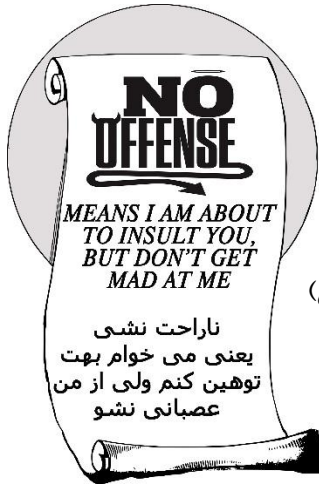
899. It's getting rainy.

900. I'm getting tired of all this nonsense. (تایرْدُ، نانسِنسُ)



Nonsense





۹۰۱. در زمستان خیلی زود هوا تاریک می‌شه.
۹۰۲. امیدوارم زود خوب بشی. (هپ hope)
۹۰۳. ناراحت نشو. فقط کمی کنجکاوم.
۹۰۴. سردردم داره بهتر میشه. (هداک)
۹۰۵. کمر دردت داره بهتر میشه یا بدتر؟ (بکاک)
۹۰۶. منو ببخشید برا عصبانی شدنم. (اکسکیوز می)
۹۰۷. داره خیلی دیر میشه. بزنی بریم. (پیریتی)
۹۰۸. ناراحت نشو (بهت برنخوره). (افندد، افنس)
۹۰۹. اگر بارون بیاد خیس می‌شی. (وت wet)
۹۱۰. او خسته و کسل شد. (تایرد، برد)
۹۱۱. به بخاری دست زن تا سر نشده. (تاچ، فایرپلیس، کول)
۹۱۲. بعضی وقت‌ها او خیلی هیجان‌زده می‌شه و کنترلشو از دست می‌ده. (اکسایتد)



901. It gets dark very early in the winter. (وینتر، ارلی، دارک)
902. I hope you get well soon.
903. Don't get mad. I am just a little curious. (مد، کیوریوس)
904. My headache is getting better.
905. Is your backache getting better or worse?
906. Excuse me for getting angry.
907. It's getting pretty late. Let's go.
908. Don't get offended (or: no offence)
909. If it rains, you will get wet.
910. He got tired and bored.
911. Don't touch the fireplace until it gets cool.
912. Sometimes she gets very excited and loses her control. (کنترل)



1 Bore یعنی خسته و کسل کردن، boring یعنی خسته کننده و bored یعنی خسته و کسل:

Am I boring you? (دارم خستتون میکنم؟)، The movie was so boring I fell asleep (فیلم اینقدر خسته کننده بود من خوابم برد)، I'm bored with my job (از کارم خسته هستم)



۹۱۳. او باردار شد. (پَرِگْنِنْتْ pregnant)

۹۱۴. خیلی وسواسی شدی. (فاسی fussy)

۹۱۵. زخمتون عفونت خواهد کرد. (وُونْدْ، اَيْنْفِکْتِدْ)

۹۱۶. وقتی آن‌ها رو می‌بینم دلم می‌گیره. ^۱ (هَارْتْ، هُوْی)

۹۱۷. چرا بیهو داغ کردی (عصبانی شدی)؟ (مَدْ، اَتْ وَاْنْسْ)

۹۱۸. احساسی نشو. (ایموشِنِلْ emotional)

۹۱۹. بزار آماده شم. زود آماده شو! (رِدِی)

۹۲۰. حالا با جیم یر به یر شدیم. ^۲ (اِیُونْ)



کالکیشن‌های Get

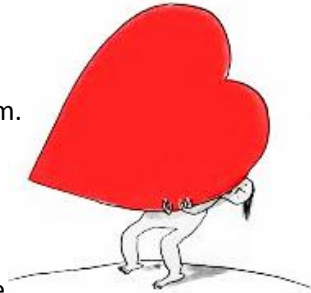
گم شدن : Get lost

۹۲۱. من دیشب گم شدم و دیر به خانه رسیدم. (گات لاسْت)



در سوالی و منفی کردن، با کالکیشن‌ها مانند یک فعل جدید رفتار کنید.

913. She got pregnant.
914. You got too fussy.
915. Your wound will get infected.
916. My heart gets heavy when I see them.
917. Why did you get mad at once?
918. Don't get emotional.
919. let me get ready. Get ready soon.
920. We got even with Jim now.
921. I got lost last night and got home late.



My heart is heavy

^۱ My heart is heavy یعنی "دلم گرفته".

^۲ کلمه "even" یعنی "حتی، هموار، صاف و زوج (عدد)".: "Even if you take a taxi, you'll still miss your train"

(حتی اگر تاکسی بگیری، قطارتو از دست میدی).

Six is an even number and seven is an odd number. (۶ عدد زوج و ۷ فرد=آد)



۹۲۲. من دیشب گم نشدم.
 ۹۲۳. آیا شما دیشب گم شدید؟
 ۹۲۴. پسرتون کجا گم شد؟
 ۹۲۵. او هر شب گم می‌شود.
 ۹۲۶. آیا او هر شب گم می‌شود؟
 ۹۲۷. چرا او هر شب گم می‌شود.
 ۹۲۸. گم شو! چرا منو تنها نمی‌زاری؟ (لیو، اَلْن)

صدمه دیدن - آسیب دیدن - اذیت شدن: 'Get hurt'

Love doesn't hurt
 loving the wrong
 person does!



۹۲۹. او بدجوری آسیب دید. (هَرْتُ)
 ۹۳۰. چرا او آسیب دید؟
 ۹۳۱. اگر اونجا بایستید ممکنه آسیب ببینید.



922. I didn't get lost last night.
 923. Did you get lost last night?
 924. Where did your son get lost?
 925. He gets lost every night.
 926. Does he get lost every night?
 927. Why does he get lost every night?
 928. Get lost! Why don't you leave me alone?
 929. He got badly hurt.
 930. Why did he get hurt.
 931. If you stand there, you might get hurt.



^۱ Hurt به معنی "آسیب زدن، جریحه دار کردن، تیرکشیدن، درد کردن و اذیت کردن" می باشد.

Was anybody hurt in the accident? (آیا کسی در تصادف آسیب دید؟)

Where does it hurt? My back hurts. (کجات درد میکنه؟ کمرم درد میکنه)

He hurt my feelings. (او احساساتم رو جریحه دار کرد)

The sun is hurting my eyes. (خورشید چشمام رو اذیت میکنه)

ممکن است در اینجا یک زبان آموز تیزبین بپرسد که طبق آنچه در بخش گرامر گفتیم، تمامی جملات فوق را می‌توان با استفاده از ساختار مجهول بیان نمود، مثلاً جمله "من دیشب گم شدم" می‌شود "I was lost last night" و جمله "من آسیب دیدم" می‌شود "I was hurt"، پس چه لزومی دارد که از فعل **get** استفاده کنیم.

در پاسخ باید گفت که هر دو جمله صحیح می‌باشند و حتی ساختار گرامری جملات مجهول که در آن‌ها از افعال **to be** (یعنی **am/ is/ are/ was/ were**) استفاده می‌شود رسمی‌تر می‌باشند و همه جا می‌توان از آن‌ها استفاده نمود. اما اگر شما تجربه صحبت با افراد انگلیسی زبان یا تماشای فیلم‌های زبان اصلی را داشته باشید حتماً متوجه شده‌اید که آن‌ها معمولاً در محاورات خود از فعل "**to get**" بجای افعال "**to be**" استفاده می‌کنند. لذا از آنجا که هدف این کتاب بهبود **Speaking** شما می‌باشد توصیه می‌شود که در جملات خود این موضوع را رعایت فرمایید. توجه داشته باشید تنها زمانی می‌شود از فعل **get** بجای **to be** استفاده نمود که کاری انجام شده باشد:

There was a fight at the party, but nobody got hurt (was hurt).

I get invited to the parties (am invited).

My dad got killed in a car crash (was killed).

در موارد زیر که کاری انجام نمی‌شود نمی‌توان از **get** برای مجهول ساختن فعل استفاده نمود:

Jill is liked by everyone (gets liked).

He was a strange man. Very little was known about him (got known)

همانطور که در جملات فوق دیدید وقتی شما از **get** استفاده می‌کنید برای سوالی و منفی نمودن جملات باید از افعال کمکی **do/ does/ did/ don't/ doesn't/ didn't** استفاده شود و نمی‌توان مانند افعال کمکی با **get** رفتار نمود و آن را از قسمت سوم فعل اصلی جدا نمود و به ابتدای جمله آورد و یا روی آن **not** کوبید. یعنی **get** یک فعل کمکی محسوب نمی‌گردد و در واقع بخشی از فعل بحساب می‌آید. پس می‌توان گفت همانطور که مثلاً فعل **lose** به معنی "گم کردن" است، عبارت "**get lost**" نیز یک فعل به معنای "گم شدن" می‌باشد.

۹۳۲. فردا مرخص میشه.^۱ (دیسچارجُ د)

۹۳۳. نزدیک بود کشته شود.

932. He's getting discharged tomorrow.

933. He was about to get killed.

DISCHARGED



^۱ Discharge یعنی مرخص کردن: Hospitals now discharge patients earlier than in the past because the beds are needed by other people.

بیماران را زودتر از گذشته مرخص می‌کنند، زیرا تخت‌ها توسط سایر بیماران مورد نیاز هستند.

۹۳۴. او وسوسه شد و پول‌ها رو دزدید. ^۱ (تَمَيِّتٌ، استُلَّ، استُلَّ)

۹۳۵. او گیر افتاد. ^۲ (کَاتٌ، caught)

۹۳۶. او ترسید. ^۳ (اِسْكِرْدٌ، scared)

۹۳۷. او تحقیر شد. ^۴ (هَيُومِيلِيْعِيْدٌ، humiliated)

۹۳۸. اگر دزدیده شه چی؟ (اِسْتَلِنٌ، stolen)



Get stuck: گیر کردن - گیر افتادن

۹۳۹. آسانسور در طبقه پنجم گیر کرد. (اَلْوَيْدِرُ، elevator، اِسْتَاكٌ، اِسْتَاكٌ، فِلْسَتْ، فِلْسَتْ)

۹۴۰. ماشین در گل گیر کرد. (مَادٌ، mud)

۹۴۱. تو همون اولین مسئله گیر کردم. (فِرْسَتْ، فرست)

۹۴۲. حلقه در انگشتم گیر کرده است. (رِيْنِگٌ، رِيْنِگٌ، فِينِگِرٌ، فینگر)



Get married: ازدواج کردن

۹۴۳. او کی ازدواج کرد؟ او چند ماه پیش ازدواج کرد. (مَرِيْدٌ، Marriage)



934. He got tempted and stole the money.

935. He got caught.

936. He got scared.

937. He got humiliated.

938. What if it gets stolen?

939. The elevator got stuck on the fifth floor.

940. The car got stuck (was stuck) in the mud.

941. I got stuck on the very first problem.

942. The ring has gotten stuck on my finger.

943. When did he get married? He got married the other month.



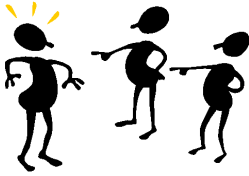
۱ Tempt (تَمَيِّتٌ) یعنی وسوسه کردن. They tempted him to join the company.

۲ Catch (كَجٌ) یعنی دستگیر کردن. The police must catch the terrorists.

۳ Scare (اِسْكِرٌ) یعنی ترساندن. He scared me badly. (او منو بدجوری ترسوند)

۴ Humiliate (هَيُومِيلِيْعِيْتٌ) یعنی تحقیر کردن. How could you humiliate me? (چطور تونستی)

کالکیشن get married با حرف اضافه to بکار می رود ولی فعل marry (مَری) حرف اضافه ندارد.



۹۴۴. آلیس با رونالد ازدواج کرد. (مَرید)

۹۴۵. آیا با من ازدواج می کنی؟

سرزنش شدن: *Get blamed!*

۹۴۶. چرا سرزنش شدی؟ (بلیمَد)

۹۴۷. من همیشه تو رو سرزنش می کردم اما این بار خودم به خاطر چیزی که تقصیر

من نبود سرزنش شدم. ۲ (فالتْ fault)

Get over: (غم، غلبه کردن، بهبود یافتن (بیماری، غم))

۹۴۸. نامزدم ترکم کرد. من صدمه دیدم، اما بهش غلبه می کنم. (فیانسِی)

۹۴۹. تو میتونی به اون مشکل غلبه کنی. (پرابلم)

۹۵۰. او هیچگاه به فقدان (غم از دست دادن) پسرش فائق نخواهد آمد. (لاس، سآن)

۹۵۱. آیا به سرماخوردگی غلبه کرده ای؟ (کُلْد)

۹۵۲. او هیچگاه بر مرگ پسرش غلبه نکرد. (دث)

۹۵۳. اگر به چند ماه اول غلبه کنیم، سود زیادی خواهیم نمود. (پرافت)



944. Alis married Ronald (or: Alis got married to Ronald).

945. Will you marry me?

**When someone hurts you,
cry a river,**

946. Why did you get blamed?

build a bridge

947. I always blamed you but this time

and

I got blamed for something that was not my fault.

GET

948. My fiance' left me. I got hurt, but I will get over it.

949. You can get over that problem.

950. He will never get over the loss of his son.

951. Have you gotten over your cold?

952. She never got over the death of her son.



953. If we get over the first few months, we will make a huge profit.

Blame ۱ (بلیم) یعنی سرزنش کردن: Don't blame me, it's not my fault.

Fault ۲ (فالت) یعنی تقصیر و faulty (فالتی) یعنی مقصر، معیوب: I am not faulty. (من مقصر نیستم)

خیلی مواقع می‌توان معانی کالکیشن‌ها را حدس زد. بعنوان مثال می‌دانیم که "get" یعنی شدن و "on" یعنی روی. پس کالکیشن "get on" در لغت به معنای روی چیزی شدن یا "سوار چیزی شدن" می‌باشد. جمله "I got on the horse" یعنی "من سوار اسب شدم". همچنین می‌دانیم که "over" به معنی "بالای، بر فراز، سرتاسر" می‌باشد. مثلاً جمله "از روی آتش پریدم" می‌شود "I jumped over the fire". با این دید می‌توان حدس زد که "get over" یعنی "بر فراز چیزی شدن" یا بر چیزی تسلط یافتن و غلبه کردن که در صفحه قبل توضیح داده شد.

قاطی کردن - گیج شدن - قاطی شدن (کار خلاف): *Get mixed up*



۹۵۴. ببخشید، منظورم اون نبود. قاطی کردم. (مین، میکسُد آپ)
 ۹۵۵. من باید دیونه باشم که تو این خلاف قاطی شم! (کریزی، کرایم)

کاری را انجام دادن، از شرایط مشکلی گذشتن: *Get through*



YOU CAN GET THROUGH THIS.

۹۵۶. کلی کار داریم که انجام بدیم. (ثروو through)
 ۹۵۷. ما از پشش برمی‌آیم. ما از این بدترشو گذروندیم.
 ۹۵۸. نمیدونم چطوری باید زمستونو بگذرونیم. (وینتر)
 ۹۵۹. عشق او بود که مرا از چند ماه سخت اول گذردن.



کوتاه کردن مو: *Get a haircut*

۹۶۰. باید موهامو کوتاه کنم. (هرکات haircut)
 ۹۶۱. دیشب موهامو کوتاه کردم.

BARBER
SHOP

954. Sorry I didn't mean that. I got mixed up.
 955. I must be crazy to get mixed up in this crime.
 956. We have a lot of work to get through.
 957. We can make it. We got through worse.
 958. I don't know how we should get through the winter.
 959. It was her love that got me through the first difficult months.
 960. I have to get a haircut. **Determination will get you through anything.**
 961. I got a haircut last night.



می توان بجای get a haircut از کالکیشن have a haircut نیز استفاده نمود.
 I have a haircut every Tuesday = I get a haircut every Tuesday
 I had a haircut yesterday = I got a haircut yesterday.

۹۶۲. کی موها تو کوتاه کردی؟



استراحت کردن: Get a rest:

۹۶۳. بیا یه کم استراحت کنیم. (رِسْت)

۹۶۴. خیلی خسته به نظر می رسی. کمی استراحت کن.

۹۶۵. چرا کمی استراحت نمی کنی؟

اگر قبل از حرف تعریف the بیاید، به معنی "بقیه" می باشد.

This is the rest of your money. این هم بقیه پولتان.

What happened to the rest of it? بقیه اش چی شد؟

Now listen to the rest of the story. حالا به بقیه داستان گوش کنید.

۹۶۶. باید استراحت کنی و گرنه برای بقیه عمرت روی ویلچر خواهی بود. (آدروایز)



خوابیدن: Get sleep:

۹۶۷. خیلی خستم. بهتره یه کم بخوابم.

۹۶۸. چرا یه کم نمی خوابی؟

962. When did you get (have) a haircut?

963. let's get some rest.

964. You look too tired. Get some rest. (تایرد)

965. Why don't you get some rest?

966. You must get rest, otherwise you'll be in a wheelchair for the rest of your life. (ویلچر)

967. I am too tired, I had better get some sleep.

968. Why don't you get some sleep?

Rest

is part of the program

Muscles are
torn in the
gym, fed in
the kitchen
and built in bed.

فرصت کاری را بدست آوردن: Get to:

۹۶۹. ما این فرصت رو پیدا کردیم که همه ستاره‌ها رو بعد از نمایش ملاقات کنیم.
 ۹۷۰. او این فرصتو بدست میاره که با شغل جدیدش به همه دنیا سفر کنه.
 ۹۷۱. مفتخرم که این فرصتو پیدا کردم شما رو بشناسم. (پروود)

روابط دوستانه داشتن-کنار آمدن- تفاهم داشتن: Get along:

۹۷۲. ما همیشه خیلی خوب با هم کنار آمده‌ایم. (گاتِ الانگ، کوآیت)
 ۹۷۳. او به نظر می‌رسه با هم اتاقی جدیدش کنار بیاد. (رومیت)
 ۹۷۴. تو باهاش خواهی ساخت.
 ۹۷۵. چرخ زندگی‌م می‌چرخه.

**از شر چیزی خلاص شدن- رهایی یافتن: Get rid of:**

۹۷۶. می‌خوام از شرش راحت شم و یک ماشین نو بخرم. (رید، بآی)
 ۹۷۷. اگر بجای تو بودم از دستش خلاص می‌شدم. (وود)

دور شدن- فرار کردن (قِسر در رفتن): Get away:

۹۷۸. دوست دارم آخر هفته از لندن دور شم.



969. We got to meet all the stars after the show. (استارز، شو)

970. She gets to travel all over the world with her new job. (ورلد)

971. I am proud I got to know you.

972. We've always got along quite well.

973. He seems to get along with his new roommate.

974. You will get along with him.

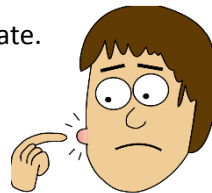
975. I can get along well.

976. I want to get rid of it and buy a new car.

977. If I were you, I would get rid of it.

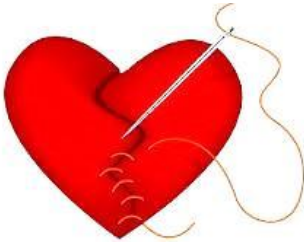
978. I like to get away from London at the weekend. (ویکند)

**HOW CAN I GET RID
OF THIS PIMPLE?**



۹۷۹. اصلاً راحت نیست که از دست پلیس فرار کرد. (ایزی، گتِ اوی)
 ۹۸۰. دزدها با جواهرات فرار کردند. (ٹیوژ، جیولری)
 ۹۸۱. من نیاز دارم چند روزی از فشار کاری دور شم. (پرشِرز، وِرک)
 ۹۸۲. چرا برای چند روزی از تهران دور نمی‌شی؟

Get back: برگشتن



**we were together
 but we broke up
 Now, we will get back
 together again...**

۹۸۳. چه ساعتی برگشتی؟
 ۹۸۴. برگرد خونه.
 ۹۸۵. برگرد سر کارت.
 ۹۸۶. وقتی برگردم باهات صحبت خواهم کرد.
 ۹۸۷. او دقیقاً قبل از زمان ناهار به اداره برگشت.
 ۹۸۸. بیایید برگردیم به بحث اصلی. (مِینِ دیسکاشِن)
 ۹۸۹. زندگی من به حالت نرمال برگشت. (نُرْمَل)
 ۹۹۰. اشتها^۱م برگشت. (اِپْتایْتِ appetit)



979. It's not easy at all to get away from the police.
 980. The thieves got away with jewellery.
 981. I need to get away from the pressures of work a few days.
 982. Why don't you get away from Tehran for a few days.
 983. What time did you get back?
 984. Get back home.
 985. Get back to your work.
 986. I'll talk to you when I get back.
 987. He got back to the office just before lunchtime.
 988. Let's get back to the main discussion.
 989. My life got back to normal.
 990. I got my appetite back.

HOW TO GET AWAY WITH MURDER



^۱ Appetite یعنی اشتها. I have lost my appetite lately. (اخیراً اشتهامو از دست داده‌ام)

برخی از افعال دو قسمتی در زبان انگلیسی جدا شدنی هستند و می‌توان دو کلمه آن‌ها را از هم جدا نمود و اسم یا ضمیر را بین آن‌ها قرار داد. مانند فعل **turn off** به معنای خاموش کردن. پس اگر بخواهیم بگوییم "تلویزیون را خاموش کن" هر دو مورد زیر صحیح می‌باشند:

Turn off the television

Turn the television off

نکته مهم در مورد افعال جداشدنی این است که هرگاه به جای اسم از ضمیر استفاده شود، حتماً باید این ضمیر بین دو قسمت فعل قرار گیرد (حتماً باید فعل جدا شود):

Turn it off

Turn-off it

در طرف دیگر، برخی افعال دو قسمتی جدا شدنی نیستند و کلاً جدا نمی‌شوند چه برای اسم و چه برای ضمیر. افعالی که با حرف اضافه مخصوص خود بکار می‌روند از این دسته‌اند. مانند:

Listen to, look at, speak with, talk to, worry about, think about, wait for, ...

پس جمله "من به موسیقی گوش دادم" و "من به آن گوش دادم" عبارتند از:

I listened to the music

I listened to it

و نمی‌توان دو قسمت فعل را جدا نمود و مثلاً گفت: **†listened it to**

بیرون آوردن - بیرون رفتن (از): **Get out (of)**



۹۹۱. از آشپزخانه برو بیرون! (کیچن)

۹۹۲. دستت را از جیبت بیرون بیاور. (پاکت)

۹۹۳. از اینجا برو بیرون.

۹۹۴. چرا برای مدتی از اینجا نمیری؟ (وایل)

۹۹۵. باید بری بیرون در هوای آزاد. (فرش‌ار)

991. Get out of the kitchen!

992. Get your hand out of your pocket.

993. Get out of here.

994. Why don't you get out of here for a while.

995. You must get out into the fresh air.



kick out



۹۹۶. مری سر من جیغ زد که برم بیرون. (اسکریُمد)
۹۹۷. او ویولونش رو بیرون آورد و شروع به نواختن کرد. (وایلن)
۹۹۸. نمی تونم دیسکت را از کامپیوتر بیرون بیارم. (دیسک، کمپیوتر)
۹۹۹. از نفس افتادی. (پرث)
۱۰۰۰. از این چی به تو میرسه (گیرت می آد)؟

عقب افتادن از (کار، قسط، کرایه): Get behind with:

۱۰۰۱. نمی خوام تو کارم عقب بیفتم. (بهائند)
۱۰۰۲. اگر عقب بیفتی مواخذه می شی. (بلیمد)

سوار شدن (ماشین) - داخل شدن: Get in:



۱۰۰۳. سوار شو. من می برم. (تیک take)
۱۰۰۴. بیایید سوار ماشین شیم.
۱۰۰۵. نمیتونی داخل شی مگر اینکه بلیط داشته باشی.
۱۰۰۶. تئاتر از قبل پر بود و ما نتوانستیم داخل شیم. (فل)
۱۰۰۷. در قفل بود و ما نتوانستیم داخل خانه شویم.



996. Mary screamed at me to get out.
997. She got out her violin and started to play.
998. I can't get the disk out of the computer.
999. You got out of breath.
1000. What do you get out of it?
1001. I don't want to get behind with my work.
1002. You will get blamed if you get behind.
1003. Get in. I'll take you.
1004. Let's get in the car.
1005. You can't get in unless you have a ticket. (انلس، تیکت)
1006. The theatre was already full, and we couldn't get in. (نیئدر)
1007. The door was locked and we couldn't get in the house.

why so seriously?



Don't take life too seriously. You will never get out of it alive!

Get on: (هر چیزی بجز ماشین، مانند: قطار، کشتی، اسب، اتوبوس)



- ۱۰۰۸. او همیشه ساعت ۸:۳۰ سوار اتوبوس می‌شه. (باس)
- ۱۰۰۹. او میره رو اعصابم. (نرُوژ nerves)

Get on with somebody: خو گرفتن - خوب تا کردن

- ۱۰۱۰. من با همه به راحتی خو می‌گیرم. (با همه راحتم)
- ۱۰۱۱. هر چقدر سعی می‌کنم، نمی‌تونم با برادرم کنار بیام. (نُ مَدِرْ، برادر)
- ۱۰۱۲. من کسی هستم که با فقر تو کنار آمده‌ام (ساخته‌ام). (پاوردی)

Get off: پیاده شدن

- ۱۰۱۳. معمولاً تو کدوم ایستگاه از مترو پیاده می‌شی؟ (اِسْتِیْشِن، سابووی subway)



- ۱۰۱۴. آیا او از اتوبوس پیاده شد؟
- ۱۰۱۵. او از اسب پیاده شد. (گات آف)
- ۱۰۱۶. دست از سرم بردار.
- ۱۰۱۷. از خر شیطون بیا پایین.
- ۱۰۱۸. دلم گرفته. بزار دلم خالی شه. (هِوِی، چَسْت chest)

- 1008. He always gets on the bus at 8:30.
- 1009. He gets on my nerves.
- 1010. I get on easily with every body.
- 1011. No matter how hard I try. I can't get on with my brother.
- 1012. I am who has got on with your poverty.
- 1013. At what station do you usually get off the subway?
- 1014. Did he get off the bus? **Get on your horses**
- 1015. He got off the horse. **Ride more and worry less.**
- 1016. Get off my back. **Get off**
- 1017. Get off the high horse. **only when the horse is dead**
- 1018. My heart is heavy. **only when the horse is dead**
Let me get it off my chest.



^۱ Chest یعنی قفسه سینه. He folded his arms across his chest. (دستاشو در عرض سینه‌اش تا زد)



Get down: پایین آمدن - خم شدن

۱۰۱۹. از آنجا بیا پایین. (دُونْ down، ذِرْ there)

۱۰۲۰. او خم شد تا مدادش را بردارد. (پَنسِیلْ pencil)

Get up: از خواب برخاستن

۱۰۲۱. دیشب تا دیر وقت بیدار موندم و ساعت ۱۲ از رختخواب برخاستم. (اَسْتِیدْ)

۱۰۲۲. چرا امروز اینقدر بدعنتی؟ از دنده چپ بلند شدی؟ (گِرُوْچی)



در زبان انگلیسی برای بیان مفهوم "عادت داشتن یا عادت کردن" از عبارت "used to" استفاده می‌شود. این مفهوم به ۳ صورت بکار می‌رود:

۱- **عادت داشتن در گذشته:** در گذشته عادت داشته‌ایم کاری را انجام دهیم ولی در حال حاضر این عادت را نداریم. در انگلیسی بصورت زیر بکار می‌رود:

شکل ساده فعل + used to

در گذشته خیلی سیگار می‌کشیدم (الان نمی‌کشم) = **I used to smoke a lot**

۲- **عادت داشتن در حال:** در حال حاضر عادت به انجام کاری داریم. در انگلیسی بصورت زیر بکار می‌رود:

اسم یا فعل ing دار + used to + am/ is/ are

عادت داره یه بسته... = **He is used to smoking a pack of cigarets every day**

به این آب و هوا عادت دارم = **I am used to this kind of weather**

۳- **عادت کردن:** در انگلیسی بصورت زیر بکار می‌رود:

اسم یا فعل ing دار + get used to

باید عادت کنی بموقع بیای = **You must get used to coming on time**

به شغل جدیدت عادت می‌کنی = **You will get used to your new job**

1019. Get down from there.

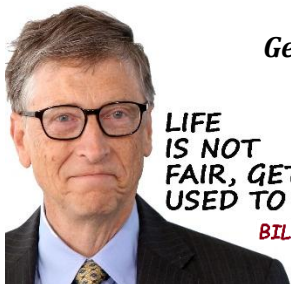
1020. He got down to pick up his pencil.

1021. I stayed up late last night and got up at 12 o'clock.

1022. Why are you so grouchy today? Did you get up on the wrong side of the bed? (راَنگْ سائِدْ)



۱۰۲۳. عادت دارم صبح‌ها زود از خواب بیدار شوم. (یوزدُتِ used to)
 ۱۰۲۴. عادت ندارم صبح‌ها زود از خواب بیدار شم.
 ۱۰۲۵. بلند شو و خونه رو مرتب کن. (تایُدی آپ tidy up)



LIFE IS NOT FAIR, GET USED TO IT.
BILL GATEES

عادت کردن = *Get used to*

۱۰۲۶. نگران نباش. عادت می‌کنی که زود بیدار شی.
 ۱۰۲۷. به پوشیدن کلاه ایمنی عادت خواهی کرد.
 ۱۰۲۸. چرا نمی‌تونی عادت کنی سر وقت بیای؟
 ۱۰۲۹. ما به هم عادت کرده‌ایم.

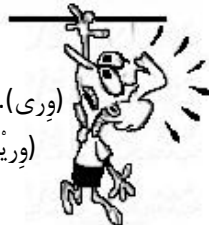
کسی را بگیر آوردن - چیزی را گرفتن: *Get hold of*

۱۰۳۰. تو فقط یک طرف میز رو بگیر، من این طرف رو می‌گیرم.
 ۱۰۳۱. نرده (ریل) رو بگیر. (ریلینگُ railing)
 ۱۰۳۲. می‌تونی مایک رو بگیر بیاری و بهش بگی که جلسه کنسل شده است.
 ۱۰۳۳. دعا کن دستم بهت نرسه. (پری pray)



Get hold of

1023. I am used to getting up early.
 1024. I am not used to getting up early.
 1025. Get up and tidy up the house.
 1026. Don't worry. You will get used to getting up early. (وری)
 1027. You will get used to wearing a helmet. (ورینگُ، هلمِت)
 1028. Why can't you get used to coming on time?
 1029. We have gotten used to each other.
 1030. You just get hold of one end of the table, I'll get the other.
 1031. Get hold of the railing.
 1032. Can you get hold of Mike and tell him the meeting has got canceled.
 1033. Pray I don't get hold of you.



Pray to God but continue to row to the shore...

برای بیان فعل "داشتن" در انگلیسی بریتانیایی معمولاً از **have got** و در انگلیسی آمریکایی از فعل **have** به تنهایی استفاده می‌شود (در معنا فرقی ندارند):

سر درد شدیدی دارم. **I have a big headache= I have got a big headache.**

امروز وقت ندارم. **I don't have time today= I haven't got time today.**

آیا یک دقیقه وقت داری؟ **Do you have a minute? = Have you got a minute?**

Do you have a bank account? = Have you got a bank account?

آیا حساب بانکی داری؟

We have a lot to talk about = We have got a lot to talk about.

خیلی حرف‌ها داریم که بزنیم.

به دردسر افتادن - به دردسر انداختن: *Get into trouble*

Somebody gets into trouble, then gets out of it again. People love that story. They never get tired of it.

۱۰۳۴. نمی‌خواهم به دردسر بیفتم. (ترابِل)

۱۰۳۵. تو مطمئنی ما به دردسر نمی‌افتیم؟ (شُر)

۱۰۳۶. می‌خواهی منو به دردسر بندازی؟

۱۰۳۷. نمی‌خواهم شما رو به دردسر بندازم.

جریمه شدن: *Get a ticket*

۱۰۳۸. اگر ماشینتو اینجا بزاری جریمه می‌شی. (تیکِت)



پنچر شدن لاستیک ماشین: *Get a flat tire*

۱۰۳۹. ببخشید. دیر کردم. تو راه اینجا ماشینم پنچر شد.



1034. I don't want to get into trouble.

1035. Are you sure that we won't get into trouble?

1036. Do you want to get me into trouble?

1037. I don't want to get you into trouble.

1038. You will get a ticket if you leave your car here.

1039. Sorry. I am late. I got a flat tire on the way here. (فِلْت تَایِر)



^۱ Trouble یعنی زحمت، مزاحمت و دردسر. We are in trouble. (به دردسر افتادیم).

^۲ Flat tire (فِلْت تَایِر) یعنی لاستیک پنچر: Change the flat tire (لاستیک پنچر رو عوض کن).

اکنون خودتان سعی کنید بوسیله ترکیب نمودن فعل
get با سایر کلمات مناسب، سایر کالکیشن‌های get را

حدس بزنید:

I ♥
English



۱۰۴۰. وقتی تو رو اونجا دیدم، متعجب شدم. (سپِرایزْد)

۱۰۴۱. وقتی او رو دیدم شوکه شدم. (شاکْد)

۱۰۴۲. اگر یک شوک الکتریکی بگیرم، چکار باید کنم؟

۱۰۴۳. من از کلید خراب لامپ، یک شوک الکتریکی کوچک گرفتم.^۱ (الکترِک)

۱۰۴۴. بیاید امشب دور هم باشیم. (توگِدر)

۱۰۴۵. اینقدر کلافه (بی‌صبر) نشو.^۲ (ایمپِشِنْت)

۱۰۴۶. حوصله‌ام داره سر میره.

۱۰۴۷. نیازی به کلافه شدن نیست. در اسرع وقت انجامش می‌دیم. (پاسِبِل)

۱۰۴۸. سعی نکن چاپلوسی منو بکنی. چاپلوسی تو رو به جایی نمی‌رسونه. (فَلْتِر)



1040. I got surprised when I saw you there.

1041. I got shocked when I saw him.

1042. What should I do if I get an electric shock?

1043. I got a small electric shock from
the faulty light switch.

1044. let's get together tonight.

1045. Don't get so impatient.

1046. I am getting impatient.

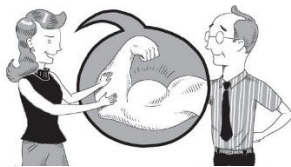
1047. There is no need to get impatient.

We will do it as soon as possible (ASAP).

1048. Don't try to flatter me. Flattery will get you nowhere.

FLATTERY

IS PRAISE



WITHOUT

FOUNDATION

^۱ Faulty (فالتی) یعنی معیوب، خراب و مقصر: این ژن معیوب باعث سرطان پستان می‌شود:

This faulty gene causes breast cancer. (دیس فالتی جین کازر پِرسْت کَنسر).

^۲ patient (پِیْشِنْت) علاوه بر معنی بیمار به معنی صبور نیز هست و paitence (پِیْشِنَس) اسم

آن بوده و به معنی صبر می‌باشد: You must be patient (باید صبور باشی).

۱۰۴۹. ما بهتره (باید) شروع کنیم.
۱۰۵۰. همین الان شروع کن. فهمیدی؟ بله فهمیدم.
۱۰۵۱. آیا از من برای انجام این کار هیچ قدردانی نمی‌شود؟^۱ (کِرِدِیت credit)
۱۰۵۲. آن‌ها اجازه گرفتند که در سوئیس زندگی کنند.^۲ (پِرْمِیْشِن، سوِیْتِرْلَند)
۱۰۵۳. تو به اندازه کافی ورزش نمی‌کنی. (ایناف، اِکْسِرْسایز)
۱۰۵۴. من زمستان گذشته آنفولانزا گرفتم و برای ۳ هفته در رختخواب بودم. (فُلُو)
۱۰۵۵. او ممکنه مسمومیت غذایی بگیره.^۳
۱۰۵۶. دعوا من شد. (فَایْتِ fight)
۱۰۵۷. اونا ممکنه دعواشون شه.
۱۰۵۸. او پول دلالی زیادی گرفت. (هیوج، کِمِیْشِن)
۱۰۵۹. اینقدر جدی نشو. (سیرِیْسُ serious)



1049. We should get started.

1050. Get started right now. Got it? Yes, I got it.

1051. Don't I get any credit for doing this job?

1052. They got permission to live in Switzerland.

1053. You don't get enough exercise.

1054. I got flu last winter and was in bed for three weeks.

1055. She might get food poisoning.

1056. We got into a fight.

1057. They might get into a fight.

1058. He got a huge commission.

1059. Don't get so serious.

Unforgiveness is like taking



but expecting someone else to die.

**Don't be so
SERIOUS
If you can't laugh at
yourself - call me...
I'll laugh at you.**



^۱ Credit یعنی اعتبار، مثلاً credit card یعنی کارت اعتباری (عابر بانک). Discredit یعنی

بی‌اعتبار کردن: He is trying to discredit me (داره سعی می‌کنه منو بی‌اعتبار کنه).

^۲ Get permission یعنی اجازه گرفتن و Give permission یعنی اجازه دادن.

^۳ Poison (پُیْزِن) یعنی سم و سمی کردن: They poisoned my food.

poisonous (پُیْزِنِسُ) یعنی سمی: This mushroom is poisonous. (این قارچ سمیه).

۱۰۶۰. او تنها بعد از یکسال در تجارت برشکست شد.^۱ (بَنکْرَاطُتْ، بِيْزْنِسْ)

۱۰۶۱. راننده نتوانست به موقع توقف کند، پسر بیچاره رفت زیر ماشین.^۲



۱۰۶۲. حِضَانَتش رو گرفت. (کَاسْتِیدِی custody)

۱۰۶۳. لطفاً اشتباه برداشت نکنید. منظورم اون نبود. **give a punch**

۱۰۶۴. داری اشتباه برداشت میکنی.

۱۰۶۵. تو قاطبی نشو.^۳ (اِیْنُوَالُوْدْ involved)

۱۰۶۶. پسر زبون بسته منو میزنی و انتظار داری ازت تشکر کنن. (دستخوش بگیري)

۱۰۶۷. اگه یه مشت بخوره تو صورتت میمیری. (پانچ punch، دای die)

۱۰۶۸. نمی‌خوام طلاق بگیرم، از ته دلم (قلبم) دوستش دارم. (دورس، باتم، هارت)



۱۰۶۹. ته توشو در میارم.

۱۰۷۰. برو سر اصل مطلب. (مِیْن main)

۱۰۷۱. رای آوردن اینقدر هم آسان نیست. (وْتْ vote)

- 1060. He got bankrupt after only a year in business.
- 1061. The driver couldn't stop in time, the poor boy got run over.
- 1062. He got his custody.
- 1063. Please don't get me wrong. I didn't mean that.
- 1064. You are getting it wrong.
- 1065. You don't get involved.
- 1066. You hit my poor boy and expect to get thanked. (ایکسپِکْتْ)
- 1067. You will die if you get a punch in the face.
- 1068. I don't want to get a divorce, I love her from the bottom of my heart.
- 1069. I'll get to the bottom of it.
- 1070. Get/go to the main point.
- 1071. Getting vote is not that easy.



^۱ Bankruptcy (بَنکْرَاطِیْسِی) یعنی برشکستگی و bankrupt (بَنکْرَاطِیْتْ) یعنی ورشکسته

^۲ Run over یعنی زیر گرفتن: The careless driver ran over the boy (کِرِلْسْ دَرِاِیُوْر)

^۳ Involve یعنی شامل شدن و گرفتار شدن: What does the job involve? (شغل شامل چیه)

TAKE A RISK
MAKE A MISTAKE
LEARN SOMETHING NEW



فعل take (تیک) به تنهایی به معنی "بردن، رساندن، برداشتن، طول کشیدن" می‌باشد. گذشته و قسمت سوم این فعل عبارتند از taken و took.

Take به معنی بردن و رساندن



۱۰۷۲. ممکنه لطفاً منو به فرودگاه ببری (برسونی)? (اِرِپَرْت)

۱۰۷۳. ممکنه لطفاً سوسی رو به خونه برسونی.

۱۰۷۴. این لباس رو با خودت ببر. بیرون خیلی سده.

۱۰۷۵. سارقین به اداره پلیس برده شدند. (ثیوز)

۱۰۷۶. ممکنه این رو تا طبقه دوم بالا ببری? (فَلِر)

۱۰۷۷. اینو با خودت ببر.

۱۰۷۸. منو ببر سر قبرش. (گِرِیو grave)

۱۰۷۹. حداقل ۱۰ بار به بیمارستان برده شده است. (هاسپیتل، اَت لیست)

۱۰۸۰. او مرا برد تا والدینش رو ملاقات کنم. (پَرِنْتس parents)

۱۰۸۱. ببرشون داخل.

1072. Would you please take me to the airport?

1073. Would you please take Susie home?

1074. Take this cloth, it's very cold out there. (کِلَاث)

1075. Thieves were taken to the police station.

1076. Would you please take this up to the second floor?

1077. Take this with you.

1078. Take me to his grave.

1079. He has been taken to hospital at least 10 times.

1080. He took me to meet his parents.

1081. Take them in.

Take the dog for a walk.



Take My **Advice**;

Take به معنی برداشتن و قبول کردن



۱۰۸۲. چتر تو بردار، ممکنه بارون بیاد. (آمپرِلا) **I Don't Use It Anyway.**

۱۰۸۳. خودکارمو تو برداشتی؟ من اینجا گذاشته بودمش. (بال پِن ball pen)

۱۰۸۴. چندتا درس این تابستان برمی‌داری؟ (کُرْسِز، سامِر)



به سه جمله زیر دقت کنید:

استیفن را خواهم کشت. (بدون فکر)

قرار است استیفن را بکشم. (با فکر و برنامه‌ریزی)

فردا استیفن را می‌کشم. (قطعی)

می‌بینیم که در زبان فارسی به سه طریق می‌توان یک فعل در زمان آینده را بیان نمود. در انگلیسی هم سه روش برای بیان زمان آینده وجود دارد. قبلاً یک روش، یعنی استفاده از **will**، را بیان کردیم. در اینجا دو ساختار مهم دیگر برای زمان آینده را بیان می‌کنیم: یکی استفاده از **am/ is/ are going to** و دیگری استفاده از زمان حال استمراری برای بیان کاری که در آینده قرار است انجام شود. سه جمله فوق در انگلیسی عبارتند از:

I will kill Stephen.

I am going to kill Stephen.

I am killing Stephen tomorrow.

فرق سه ساختار فوق در میزان قطعیت آن‌ها می‌باشد. اولی زیاد قطعی نیست. مثل این است که استیفن به شما یک سیلی زده باشد و شما در همان لحظه و از روی عصبانیت بگویید که او را خواهید کشت، بدون اینکه به این عمل و عواقب آن فکر کرده باشید. دومی قطعی‌تر است. مانند این است که به این عمل فکر نیز کرده باشید و مثلاً بعداً به دوست خود بگویید که قرار است استیفن را بکشید. سومین ساختار (که همان حال استمراری است) از بقیه دارای قطعیت بیشتری بوده و به این مفهوم است که برای کشتن استیفن برنامه‌ریزی نیز نموده‌اید. در زبان فارسی نیز از حال استمراری برای آینده استفاده می‌شود. به عنوان مثال: اون ماشینو می‌خرم، فردا می‌روم میدان انقلاب، فردا برات آتش رشته می‌پزم و ...

۱۰۸۵. آیا سال بعد درس فرانسه رو برمی‌داری؟ (فِرِنچ)

1082. Take your umbrella. It might rain.

1083. Did you take my ball pen? I had left it here.

1084. How many courses are you taking this summer?

1085. Are you taking French next year?

ballpoint pen





۱۰۸۶. یه نفر یک قلم از روی میز من برداشته است. (پن)
 ۱۰۸۷. موقعیت بهتری برگزینید. (پزیشن)
 ۱۰۸۸. سربازها اون مکان رو گرفتند. (سُلجِرْز، پِلِیس)
 ۱۰۸۹. خرخون‌ها (کرم کتاب‌ها) همه صندلی‌ها رو تو کتابخونه گرفتن. (بُک وِرْمز، سیٹس، لایبرری)

۱۰۹۰. نصیحتمو قبول کن. به نفع خودته. (ادوایس، اُونْ own)

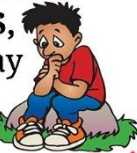
۱۰۹۱. اون شغل رو قبول می‌کنی؟ (جاب job)

۱۰۹۲. برخی دکترها مایل نیستند تا بیمار جدید قبول کنند. (داکْتِرْز، اَنُوپِلِیْنِگ)

۱۰۹۳. این پیشنهاد آخرمه، قبولش کن یا بی‌خیالش شو (می‌خواهی خواه نمی‌خواهی خواه).

WORRYING

does not take
away tomorrow's
TROUBLES,
it takes away
today's
PEACE.



۱۰۹۴. این حقیقته. از من قبول کن. (تُرُوْث truth)

۱۰۹۵. من همه تقصیرشو قبول می‌کنم (می‌پذیرم). (بِلِیْم)

۱۰۹۶. پس زحمتش با شما. (تُرِابِلْ)

۱۰۹۷. او خیلی زحمت کشیده.

۱۰۹۸. امشب خیلی زحمت افتادید (کشیدید).

1086. Someone has taken a pen from my desk.

1087. Take the better position.

1088. The soldiers took that place.

1089. The bookworms have taken all the seats in the library.

1090. Take my advice. It's for your own good.

1091. Will you take that job?

1092. Some doctors are unwilling to take new patients. (پیشِنْتِس)

1093. That's my final offer. Take it or leave it. (فَایْنال اَفْرِ)

1094. That's the truth, take it from me.

1095. I take all the blame.

1096. So take the trouble.

1097. She has taken a lot of trouble

1098. You took a lot of trouble tonight.



What other options are there?

Stay positive. Be patient.

Never give up.

Great things just take time



Take به معنی طول کشیدن

- ۱۱۰۰. پنج ساعت طول کشید تا برسیم اونجا. (اوتُرز)
- ۱۱۰۱. چقدر طول می‌کشد تا به اونجا برسیم؟ زیاد طول نمیکشه.
- ۱۱۰۲. نمیخوام وقتتون رو بیشتر از این بگیرم.
- ۱۱۰۳. یه مدتی طول میکشه تا به شغل جدیدت عادت کنی.
- ۱۱۰۴. نیاز نیست عجله کنی. هر چقدر وقت نیاز داری بردار. (راش)

TAKE TIME TO BE THANKFUL FOR EVERYTHING THAT YOU HAVE. YOU CAN ALWAYS HAVE MORE, BUT YOU CAN ALSO HAVE LESS.



- ۱۱۰۵. هر قدر وقت می‌خوای بردار (عجله نکن).
- ۱۱۰۶. چرا داری اینقدر طولش میدی؟
- ۱۱۰۷. دیروز چرا اینقدر طولش دادی؟
- ۱۱۰۸. برای تو نباید اینقدر طول بکشد.
- ۱۱۰۹. مسافرتتون چقدر طول کشید؟ (تُرپ)

- 1099. Take my advice. You won't regret it. Otherwise, don't blame me if you fail. (ریگرت)
- 1100. It took me 5 hours to get there.
- 1101. How long does it take to get there? It will not take long.
- 1102. I don't want to take your time more than this.
- 1103. It will take you a while to get used to your new job.
- 1104. There is no need to rush. Take all the time that you need.
- 1105. Take your time.
- 1106. What's taking you so long?
- 1107. What took you so long yesterday?
- 1108. It shouldn't take you that long.
- 1109. How long did your trip take?



TAKE 2

TAKE ACTION!

کالکیشن های Take

Take care : مواظب بودن - ترتیب چیزی را دادن :

۱۱۱۰. لطفاً از بچه من خوب مواظبت کنید. (تیک کر)
 ۱۱۱۱. خودتو به زحمت نینداز. ترتیشو می‌دهم (اون کار رو انجام می‌دهم). (باذِر)
 ۱۱۱۲. شما به مهموناتون برسید. (گستَس)

Take a break : استراحت کردن (وقت تنفس دادن) :



۱۱۱۳. بیا ده دقیقه استراحت کنیم. (مینت، بریک)
 ۱۱۱۴. ما دیشب یک ساعتی قدم زدیم. (وآک)

Take part : شرکت کردن :

۱۱۱۵. ترجیح می‌دم در جشن ازدواج شما شرکت نکنم. (وود رذِر، ودینگ)

فعل prefer (پیریفر) به معنای "ترجیح دادن" است. فعل بعد از آن، هم می‌تواند با to بیاید هم بصورت ing دار:

Tom prefers travelling by train.

I prefer to watch TV.

برای بیان مفهوم "ترجیح دادن" معمولاً بجای استفاده از فعل اصلی prefer از عبارت would rather استفاده می‌شود. فقط باید توجه کنید که چون این عبارت یک فعل اصلی نمی‌باشد و به نوعی فعل کمکی محسوب می‌شود لذا بعد از آن باید قسمت اول فعل را آورد:

Tom would rather travel by train.

I would rather watch TV.

1110. Please take a good care of my baby.

1111. Don't bother yourself. I'll take care of it.

1112. You take care of your guests.

1113. Let's take a 10 minute break.

1114. We took a walk for an hour last time.

1115. I would rather not take part in your wedding.





جدا کردن - از هم باز کردن: 'Take apart'

۱۱۱۶. او ساعت را باز کرده بود تا مشکل آن را پیدا کند. (پارت)

۱۱۱۷. تام عادت داشت چیزها رو در گاراژ از هم جدا کنه.

اتفاق افتادن - برگزار شدن: 'Take place'

۱۱۱۸. مسابقه نهایی روز جمعه برگزار خواهد شد. (گیم، پلیس، فرایندی)

۱۱۱۹. کنسرت کی برگزار می‌شود؟ (کانسرت)



عکس گرفتن: 'Take a picture/photo'

۱۱۲۰. بیا به عکس بگیریم. (پیکچر، فوتو)

۱۱۲۱. چندتا عکس گرفتی؟ (هو منی)

۱۱۲۲. میشه لطفاً چندتا عکس از ما بگیرد؟ (ا فیو)

استفاده کردن - بهره بردن - سوء استفاده کردن: 'Take advantage'

۱۱۲۳. شما باید بهترین استفاده را از این موقعیت بکنید. (ادونتج، آپرتیونتی)

۱۱۲۴. او از مهمان‌نوازی آن‌ها سوء استفاده کرد. (هاسپیٹلتی)



1116. He had taken the clock apart in order to find its problem.

1117. Tom used to take things apart in the garage. (گراژ)

1118. The final game will take place on Friday.

1119. When will the concert take place?

1120. let's take a picture/ photo.

1121. How many pictures/photos did you take?

1122. Would you please take a few pictures/ photos of us?

1123. You have to take the best advantage of this opportunity.

1124. He took advantage of their hospitality.



^۱ Apart یعنی جدا و مجزا Stand in two lines 3 metres apart در دو صف با فاصله ۳ متر بایستید.

^۲ Take advantage در مورد اشیاء به معنی استفاده کردن و بهره بردن می‌باشد و در مورد اشخاص به معنی

سوء استفاده کردن است Don't you realize that he's taking advantage of you and your money?

Take off: مرخصی گرفتن - درآوردن لباس، کفش و ... - بلند شدن هواپیما



۱۱۲۵. می‌خواهم فردا را مرخصی بگیرم. (تیک آف)

۱۱۲۶. حالت خوب نیست. چرا چند روزی مرخصی نمی‌گیری؟

۱۱۲۷. پدر بعد از ظهر رو مرخصی گرفت تا با من بیاد.

۱۱۲۸. ممکنه با آقای کراشن صحبت کنم؟ متاسفم، ایشان امروز مرخصی هستند.

۱۱۲۹. کلاهتو بردار. (هت hat)



۱۱۳۰. پاتو از روی سیم بردار. (فوت foot، وایر wire)

۱۱۳۱. دیوید وقتی وارد اتاق شد پیراهنشو درآورد. (شرت، انترد)

۱۱۳۲. او نشست روی تخت خواب تا چکمه‌هاشو دربیاره. (بوئس)

۱۱۳۳. چارلی داشت شلوارشو درمی‌آورد وقتی تلفن زنگ زد. (تروزرز)

۱۱۳۴. پرواز به لندن بلند شد. (فلایت flight، لاندن)

۱۱۳۵. وقتی هواپیما از لندن بلندشد من خیلی هیجان زده شدم. (کوآیت اکسایتد)

Take back: برگرداندن - پس گرفتن - به گذشته بردن (یاد گذشته افتادن)

۱۱۳۶. کی ماشینتو برگردوند؟



1125. I would like to take tomorrow off.

1126. You don't feel good. Why don't you take a few days off.

1127. Dad took the afternoon off to come with me.

1128. May I speak to Mr. Kerashen. I'm sorry. He is off today (or: he is on leave today). (آن لیو)

1129. Take your hat off.

1130. Take your foot off the wire.

1131. David took off his shirt as he entered the room.

1132. He sat on the bed to take his boots off.

1133. Charlie was taking off his trousers when the phone rang.

1134. The flight to London took off. (فن، رَنگ)

1135. I got quite excited as the plane took off from London. (پلین)

1136. When did he take your car back?

**TAKE BACK
OUR REPUBLIC**





Return &
Refund
Policy

۱۱۳۷. اگر دوستش نداشت، آیا پشش می‌گیرید؟
۱۱۳۸. اگر پیراهن اندازت نبود، پشش بیار. (فیت)
۱۱۳۹. تصمیم عوض شده، می‌تونم ماشینمو پس بگیرم؟
۱۱۴۰. حرفمو پس می‌گیرم. (وَرْد)
۱۱۴۱. او حرفهای زشتی که در مورد خانواده من زده بود رو پس گرفت. (نَسْتی)
۱۱۴۲. بقیه اجناس رو برگردون به انبار. (گودزُ goods، استرُروم storeroom)
۱۱۴۳. تماشای بچه‌های شما منو به یاد روزهایی می‌بره که بچه‌های خودم کوچیک بودن. (واچینگ، چیلرن)

پایین آوردن - پایین بردن: *Take down*

۱۱۴۴. مادرم قصد داره پرده‌های قدیمی رو پایین بیاره و پرده‌های نو رو بزنه.
۱۱۴۵. او ما رو مجبور کرد همه پوسترها رو پایین بیاریم. (پُستِرز)

مسئولیت برداشتن (پذیرفتن) - به عهده گرفتن مسئولیت: *Take charge*

۱۱۴۶. او قصد دارد مسئولیت دفتر ما را قبول کند. (چارِج، آفِس)

1137. Will you take it back, if she doesn't like it?

1138. If the shirt doesn't fit, take it back.

1139. I have changed my mind.

Can I take my car back.

1140. I take my word back

1141. He took back his nasty words about my family

1142. Take the rest of the goods back to the storeroom

1143. Watching your children takes me

back to the days when my own
children were small.

1144. My mother is going to take down the
old curtains and put up new ones. (کِرْتَنز)

1145. She made us take down all the posters.

1146. He is going to take charge of our office.

Life
is

What happens to you

What you make happen



۱۱۴۷. کی قصد داره مسئولیت غذا درست کردن رو به عهده بگیره؟^۱

چیزی را به حساب آوردن - چیزی را لحاظ کردن: Take into account

۱۱۴۸. این رو در نظر بگیرید که او این اواخر خیلی مریض بوده است. (کوآیت، اگونت)
۱۱۴۹. من همه چیز را لحاظ کرده‌ام.

در ادامه سعی کنید بوسیله ترکیب نمودن فعل Take با کلمات مناسب، سایر کالکیشن‌های فعل Take را حدس بزنید:



۱۱۵۰. یه نگاه به این نقاشی بنداز. (پینتینگ)

۱۱۵۱. دوست داری یه نگاه بندازی؟

۱۱۵۲. مایک داره دوش می‌گیره. (شوئر)

۱۱۵۳. آخیش! یک حمام آب گرم گرفتم. (رلیف، بَث)

۱۱۵۴. گارسون‌ها سفارشتون را می‌گیرند. (ویترز)

۱۱۵۵. یه حدس بزن. (گس)

۱۱۵۶. بفرمایید بشینید. (سیت)

1147. Who is going to take charge of cooking?

1148. Take this into account that he has been quite sick recently.

1149. I have taken every thing into account.

1150. Take a look at this painting.

1151. Would you like to take a look?

1152. Mike is taking a shower.

1153. What a relief! I took a hot bath.

1154. The waiters will take your order.

1155. Take a guess.

1156. Take a seat.



^۱ Charge یعنی تصدی، مسئولیت، اتهام و هزینه (مثل هزینه شارژ ساختمان) که بعداً توضیح داده می‌شود.

^۲ Seat یعنی صندلی و نشاندن: He seated us by the window (او ما رو کنار پنجره نشوند).

Take a deep breath



۱۱۵۷. یک نفس عمیق بکش. ^۱ (دِیپ بِرِث)

۱۱۵۸. اینقدر خوشگل بود که نفسم بند اومد (خشکم زد).

۱۱۵۹. یه جور از اینجا میارمت بیرون. (سام هُو)

۱۱۶۰. یه چرت کوتاه بزن. (نَپْ nap)

۱۱۶۱. اول نبض بیمارو بگیر. (پِیشِنْتَسْ، پالس، فِرِسْتْ)

۱۱۶۲. فشار خونتونو گرفتیم. (بِلادْ پَرِشِرْ)

۱۱۶۳. برای تو هر ریسکی می‌کنم (خودم رو به آب و آتش می‌زنم).

۱۱۶۴. ریسک بزرگی کردم که به شما کمک کردم. (گِرِیْتْ great)

۱۱۶۵. اونا از تو دستور نمی‌گیرن. (اُردِرْ order)

۱۱۶۶. داره برف میاد. شاید مجبور بشیم تاکسی بگیریم.

۱۱۶۷. شما واگن اشتباهی سوار شدید. (وِگِنْ)

۱۱۶۸. باید یادداشت برداری. (نُوتْ note)

۱۱۶۹. من داشتم شوخی می‌کردم ولی او منو جدی گرفت.



1157. Take a deep breath.

1158. It was so beautiful that took my breath.

1159. I will take you out of here somehow.

1160. Take a short nap.

1161. Take the patient's pulse first.

1162. I took your blood pressure.

1163. I take any risk for you.

1164. I took a great risk to help you.

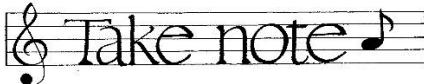
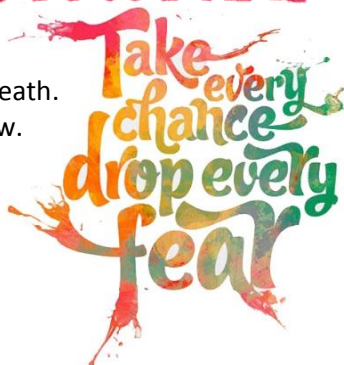
1165. They don't take orders from you.

1166. It's snowing, maybe we will have to take a taxi.

1167. You took a wrong wagon.

1168. You have to take note.

1169. I was joking, but he took me seriously. (جَوکِیْنِگْ، سِیرِیْسَلِیْ)




Breath^۱ یعنی نفس و Breathe (بریز) یعنی نفس کشیدن: I can hardly breathe in here.



**PLEASE!!
NOTE**

۱۱۷۰. از شما انتظار دارم چیزی رو که میگم جدی بگیرید.
۱۱۷۱. اینو خیلی جدی گرفته.
۱۱۷۲. چیزهایی که گفت رو جدی نگیر. (سِدْ said)
۱۱۷۳. اولویت با اون پروژه است.^۱ (پِراَجِکْتْ، پِراِیْرِدِی)
۱۱۷۴. من ازش خواستم که آهسته تر رانندگی کنه ولی او توجه نکرد. (نُوتِسْ)
۱۱۷۵. لطفاً اینو شخصی برداشت نکن. (پِرسِنالی personally)
۱۱۷۶. آن‌ها نیاز دارند کنترل زندگی خودشون رو به دست بگیرند. (کِنْتِرُلْ، لایُوُزْ)
۱۱۷۷. دلخویشو سر من خالی می کنه.
۱۱۷۸. چرا دلخوریت رو سر من درمیاری؟! (الِوِیْدِرْ elevator, ثِرْدْ third, فِلْرْ floor)
۱۱۷۹. با آسانسور برو طبقه سوم.
۱۱۸۰. یه مقدار بهش آسون بگیر، او زندگی سختی داشته است.
۱۱۸۱. بهش سخت بگیر.
۱۱۸۲. آرام باش، شلوغش نکن!



**Take it out
on me!**

1170. I expect you to take what I say seriously.

1171. She has taken it so seriously.

1172. Don't take what he said seriously.

1173. That project takes priority.

1174. I asked him to drive more slowly, but he didn't take notice.

1175. Please don't take it personally.

1176. They need to take control of their own lives.

1177. He takes it out on me.

1178. Why do you take it out on me?!

1179. Take the elevator to the third floor.

1180. Take it easy on her, she's had a hard life.

1181. Take it hard on him.

1182. Take it easy, take it easy! I don't take my life seriously,
but I do take what I do in my life seriously

**Take it
EASY**

**Take
Control
Of Your Life**



Priority^۱ یعنی اولویت: My first/top priority is to find somewhere to live.



۱۱۸۳. اینقدر سخت نگیرش.
۱۱۸۴. دارو هاتو بخور. خیلی زود بهتر خواهی شد. (مِدِسِنْ)
۱۱۸۵. دوتا قرص قبل از خواب بخور. (تَبْلِئْتَسْ)
۱۱۸۶. او الان زیر سِرْمِه. (سیرِمْ sirum)
۱۱۸۷. ما دلمون براش سوخت و یه کم پول بهش قرض دادیم.
۱۱۸۸. یادگیری انگلیسی به این روش انرژی و زمان کمی می‌بره.
۱۱۸۹. یه عمر برای من طول کشید تا یک هدیه برای پدرم پیدا کنم. (اِیْجِزْ، پِرِزَنْتْ)
۱۱۹۰. هر کاری می‌بره (لازم داره) انجام بده. (واتِ اَوْرْ)
۱۱۹۱. این شجاعت می‌خواد، تا قبول کنی اشتباه می‌کنی. (کِرِجْ، اِدْمِئِیتْ)
۱۱۹۲. این استعداد، تو رو به بالا می‌رسونه. (تَلَنْتْ talent، تاپْ top)
۱۱۹۳. اگر می‌خوای اینو جلوتر ببری باید با یک وکیل مشورت کنی. (فِرْدِرْ، کِنْسَالْتْ)
۱۱۹۴. این باید یه مقدار از دردت رو بیره (کم کنه). (پِئِنْ، اَوِیْ)
۱۱۹۵. او اینطور مردیه که همه کاری رو انجام می‌ده ولی اجازه می‌ده دیگران اعتبارشو ببرن (کسب کنند). (کایْنَدْ kind، کُرِدِتْ credit)

1183. Don't take it so hard.

1184. Take your medicine. You will get better very soon.

1185. Take two tablets before bedtime.

1186. She is taking a serum right now.

1187. We took pity on him and lent him some money. (پدی)

1188. learning English this way takes a little energy and time.

1189. It took me ages to find a present for my Dad.

1190. Do whatever it takes.

1191. It takes courage to admit you are wrong.

1192. This talent will take you to the top.

1193. If you want to take it further, you should consult a lawyer (اِیْنْ)

1194. This should take some of the pain away.

1195. He's the kind of man who does everythings but lets others take the credit.



NEVER STOP DOING
YOUR BEST JUST
BECAUSE SOMEONE
DOESN'T GIVE YOU
CREDIT.

۱۱۹۶. میخوای اعتبار کاری رو که من انجام دادم تو کسب کنی؟
۱۱۹۷. من مسئول اینجا هستم. پس من باید اعتبار این دستیابی رو کسب کنم.
۱۱۹۸. آیا شما مسئول اینجا هستی؟ مسئولیت این تصادف رو به عهده می گیری؟
۱۱۹۹. مسئولیت زندگیت رو به عهده بگیر.
۱۲۰۰. لحظه‌ای که شما مسئولیت زندگتون رو قبول می کنید، لحظه‌ای است که می تونید آن را تغییر دهید. (مُمنتْ moment، چِنِجْ change)
۱۲۰۱. ما طبیعتاً دوست نداریم که مسئولیت زندگیمونو به عهده بگیریم. ما دوست داریم که دیگران را به خاطر موقعیت و مشکلاتمون سرزنش کنیم و این بدین معناست که ما در زندگی خود بی قدرت هستیم.
۱۲۰۲. من مسئولیتش رو به گردن می گیرم (گناهش پای من).
۱۲۰۳. برای اینکه این درسو پاس کنی باید امتحان کتبی بدی.
۱۲۰۴. او به پدر مرحومش رفته. (لِیْتْ late)
۱۲۰۵. جنی واقعاً به مادرش رفته. (رِیْثِلِی really، مَازِرْ)

WHO IS ACCOUNTABLE

1196. Do you want to take credit for what I have done?
1197. I am in charge of here. So I must take credit for this achievement. (چَارْجْ، کُرْدِتْ، اِچِیوْمِنْتْ)
1198. Are you in charge of here? Do you take responsibility for this accident? (رِسْپَآنْسِیْبِلِی، اَکْسِیْدِنْتْ)
1199. Take responsibility for your life.
1200. The moment you take responsibility for your life is the moment you can change it.
1201. We don't naturally like to take responsibility for our lives, we like to blame others for our situation and problems and this means that we are powerless over our own life. (نِچْرَالِی، لَایوُزْ، سِچْوَاِیْشِنْ، پَاوِرْلِسْ)
1202. I take responsibility of it.
1203. You have to take a written test for passing this course. (رِیْتِنْ)
1204. He has taken after his late father.
1205. Jenni really takes after her mother.

responsibility

It starts with You!

Be Responsible





۱۲۰۶. کاشکی به مادرت می‌رفتی.



به جملات زیر توجه کنید:

کاش شماره تلفنشو داشتم.

کاش دکتر بودم.

همانگونه که می‌بینید در زبان فارسی نیز بعد از "ای کاش" فعل را بصورت گذشته می‌آوریم (مثلاً در جملات فوق می‌گوییم: داشتم یا بودم) در حالیکه منظورمان زمان حال است (هیچگاه نمی‌گوییم: کاش شماره تلفنشو دارم). در انگلیسی هم اینگونه است و بعد از فعل "wish" قسمت دوم فعل (گذشته) آورده می‌شود ولی معنی زمان حال را دارد:

I wish I had his phone number.

۱۲۰۷. منو بچه فرض می‌کنی (فکر می‌کنی بچه‌ام)؟ (چایلد)

۱۲۰۸. منو چی فرض کردی (فکر کردی هو یچم)؟

۱۲۰۹. اعتقاداتشون رو خرافات فرض کن. (بلیف، سوپستیشن)

۱۲۱۰. او به ما پناه آورده.^۱ (رفیوچ)

۱۲۱۱. چرا پناهندگی نگرفتی؟

۱۲۱۲. او انتقامشو از باب برای ترک کردنش گرفت.

۱۲۱۳. هواپیما رابها او را گروگان گرفته‌اند.



1206. I wish you took after your mother.

1207. Do you take me for a child?

1208. What do you take me for?!

1209. Take their belief as superstition.

1210. He took refuge to us.

1211. Why didn't you take refuge?

1212. He took her revenge on Bob for leaving her. (ریونج)

1213. The hijackers have taken him hostage. (هایجکرز، هاستیج)



^۱ Refugee (رفیوچی) یعنی پناهنده، آواره: Thousands of refugees fled across the border (هزاران آواره از عرض مرز فرار کردند).



۱۲۱۴. اگر داروتو به موقع نخوری اثر نمی‌کنه.

۱۲۱۵. اسباب اثاثیتو جمع کن. (اِسْتَأْفُ stuff)

۱۲۱۶. دستتو بکش. (اِوِی away)

۱۲۱۷. آیا می‌خواهی به او رشوه بدی؟ او هرگز رشوه نمی‌گیره. (بِرَائِبُ bribe)

۱۲۱۸. او اخراج شد زیرا کلی رشوه گرفته بود. (فَایِرْدُ)

۱۲۱۹. یه مقدار شیر بریز تو لیوان و یه جرعه ازش بچش. (پُورُ، سِپُ)

۱۲۲۰. آیا بوی اون کیک رو می‌شنوی؟ یه بو بکش. (اِسْمِلُ، اِسْتِیْفُ)

۱۲۲۱. من دیگه نمیتونم تحملش کنم. (اِنِی لَانْگِرُ)

۱۲۲۲. نیاز داریم گام‌های موثری برداریم تا آلودگی رو کاهش دهیم. (اِیْفِکْتِیوِ اِسْتِیْسُ)

۱۲۲۳. چه گام‌هایی باید برداریم تا در این پروژه موفق بشیم. (سِکْسِیْدُ)

۱۲۲۴. چه اقداماتی باید انجام دهیم تا آلودگی هوا رو کاهش دهیم؟ (مِژْرَزُ، اِرُ)

۱۲۲۵. رونالد نیستش، می‌خوای پیغامتو بردارم؟ (مِسِجُ message)



1214. If you don't take your medicine on time. It won't take effect. (مَدِیْنُ، اِیْفِکْتُ)

1215. Take your stuff away.

1216. Take your hand away.

1217. Are you going to bribe him. He will never take bribe.

1218. He got fired because he had taken a lot of bribes.

1219. Pour some milk in the glass and take a sip of it.

1220. Can you smell that cake? Take a sniff.

1221. I can't take it anylonger (anymore).

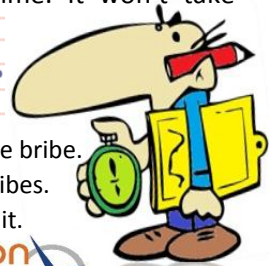
1222. We need to take effective steps to reduce pollution. (رِدُوسُ، پُلُوشِنُ)

1223. What steps should we take to succeed in this project.

1224. What measures should we take to reduce air pollution.

1225. Ronald is not in, may I take your message?

punctual

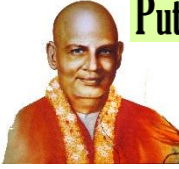


on time



۱ Bribe یعنی رشوه و رشوه دادن، bribery (برایبِری) یعنی رشوه‌خواری و take bribe یعنی

رشوه گرفتن. He was accused of bribery. (او به رشوه‌خواری متهم شد). (اکیوزد آف)



Put your heart mind and soul into
even your smallest acts.
This is the secret of success.



Put

فعل put به تنهایی به معنی "گذاشتن و قرار دادن" می‌باشد. گذشته و قسمت سوم این فعل عبارتند از put و put .

PUT
me
IN THE
STORY



Put به معنای گذاشتن و قرار دادن

۱۲۲۶. اونو کجا گذاشتی؟

۱۲۲۷. خبر ندارم، به خدا قسم می‌خورم. (سوئر)

۱۲۲۸. مطمئن نیستم دقیقاً کجا گذاشتمش. (اِگْزَکْتِلی)

۱۲۲۹. اونا رو به ترتیب قرار بده. نگران نباش، همه چیز مرتبه. (اَرْدِرْ، وری)

۱۲۳۰. لطفاً اونا رو بزار به حساب من (من حساب می‌کنم).^۲ (بیل)

۱۲۳۱. من تصدیق می‌کنم (قبول دارم) که او این ایده رو به سر من انداخت.^۳

۱۲۳۲. خفه شو! فقط پاتو بزار رو گاز و برو. (شاداً اَبْ، گَسْ)



Skills To Put
On A
Resume

1226. Where did you put it?

1227. I don't know. I swear to God.

1228. I'm not sure where I put it exactly.

1229. Put them in order. Don't worry, everything is in order.

1230. Please put them on my bill.

1231. I admit he put this idea in my head. (اِدْمِیتْ، اَیْدِیا، هِدْ)

1232. Shut up. You just put your foot on the gas and go.

۱ Exact (اِگْزَکْت) یعنی دقیق: The exact time of the accident was 2.43 p.m.

۲ Bill (بیل) یعنی صورتحساب و قبض: Have you paid the phone/ electricity bill?

۳ Admit (اِدْمِیت) یعنی پذیرفتن: She admitted (that) she had made a mistake.

جملات شرطی:

شرطی نوع اول (واقعی و محتمل): از جملات شرطی نوع اول برای بیان یک شرط (یا موقعیت) ممکن و واقعی در آینده استفاده می‌شود. در قسمت شرط حال ساده و در قسمت نتیجه آینده ساده بکار می‌رود:

1

If I find your watch, I will tell you.

If I see him, I'll tell him the news.

علاوه بر will می‌توان از ... , should, must, can, might, may نیز استفاده کرد:

If you pull the cat's tail, it may scratch you.

اگر دم گربه را بکشی ممکن است تو را چنگ بزند.

If you want to lose weight, you should eat less rice.

اگر می‌خواهی وزن کم کنی باید کمتر برنج بخوری.

شرطی نوع دوم (غیر ممکن یا حداقل غیر محتمل): در واقع در این نوع جملات حال یا آینده‌ای متفاوت را تصور می‌کنیم، قسمت اول (عبارت شرط) گذشته و قسمت دوم با would بکار می‌رود ولی معنای کل جمله زمان حال است:

2

If I had more time, I would help you.

اگر وقت بیشتری داشتم به شما کمک می‌کردم.

If I had more money, I would buy a new car.

If you lived in England, you would learn English sooner.

If I were a rich man, I'd buy an expensive car.

نکته: در این نوع جملات، اغلب بجای "I was" از "I were" استفاده می‌شود.

شرطی نوع سوم (غیر واقعی و غیر ممکن): از این نوع جملات شرطی برای تصور گذشته‌ای غیر ممکن استفاده می‌شود. در واقع در این نوع جملات، گوینده آرزوی یک گذشته متفاوت را دارد. در عبارت شرط گذشته کامل و در عبارت نتیجه از گذشته مودال‌ها استفاده می‌کنیم (یعنی عمل در گذشته رخ نداده است):

3

If I had seen you, I would have said hello.

اگر تو را دیده بودم، سلام می‌دادم.

If he had driven more carefully, he wouldn't have been injured.

اگر با دقت بیشتری رانندگی کرده بود، مجروح نمی‌شد.

نکته: عبارت شرطی می‌تواند در انتهای جمله نیز بیاید، ولی در این صورت علامت

ویرگول (,) حذف می‌شود: We will get wet if it rains this evening.

۱۲۳۳. خودتو هزار جای من. اگر تو من بودی (بجای من بودی) چکار می کردی؟



Don't ever take a fence down until you know why it was put up.

کالکیشن‌های Put

پوشیدن لباس، روی چیزی گذاشتن یا ریختن: **Put on**

put on در لغت یعنی "گذاشتن و قراردادن روی". توجه کنید وقتی شما لباس می پوشید به عبارتی شما لباس را روی خود قرار می دهید.



۱۲۳۴. پیراهنتو بیوش. (شرت)

۱۲۳۵. به اون یه کم سس گوجه فرنگی بزن. (کچاپ)

۱۲۳۶. به پیتزای من سس تند زدی؟ (هات، ساس، پیتز)

۱۲۳۷. چقدر تمبر باید روی این پاکت نامه بزنم؟ (اِسْتَمپ)

۱۲۳۸. یک مقدار بنزین به ماشین من بزن. (پترُل petrol)

۱۲۳۹. بریزش تو کارت اعتباریم (به حساب کارت اعتباریم قرارش بدید).



1233. Put yourself in my place. What **would** you do if you **were** me?

1234. Put on your shirt (or: Put your shirt on). **The devil**

1235. Put some ketchup on it. **has put a penalty on all things we enjoy**

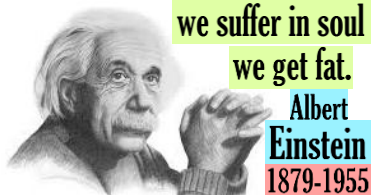
1236. Did you put hot sauce on my pizza? **in life. Either we suffer in health or**

1237. How much stamp should I **we suffer in soul or**

put on this envelope?(اِنوَلپ) **we get fat.**

1238. Put some petrol in my car.

1239. Put it on my credit card.



Albert Einstein
1879-1955

۱ ما می گوییم "تمبر به نامه زدم" یا "به ماشین بنزین زدم". اگر به یک انگلیسی زبان که در حال یادگیری فارسی است این جملات را بگوییم تعجب می کند و ممکن است فکر کند که ما تمبر و بنزین را کتک می زنیم. در انگلیسی بجای فعل "زدن" از فعل "put" به معنای قرار دادن و گذاشتن استفاده می شود. با کمی توجه می توان دید که یادگیری زبان انگلیسی از فارسی آسان تر است.

How to put on some weight?

I am too thin.

۱۲۴۰. من کتری رو میزارم. (کِتِلْ)

۱۲۴۱. او استیل خوبی نداره، زیرا بعد از آخرین مسابقه اش ۱۰ کیلو زیاد کرده.

۱۲۴۲. خیلی وزن اضافه کردی. باید مقداری وزن کم کنی.^۱

۱۲۴۳. او در ۱۰ دقیقه آرایش می کنه (آرایش روی صورتش می زاره).

۱۲۴۴. او همیشه خیلی آرایش می کنه.

۱۲۴۵. کفشاتو بپوش و بیا بریم (بزن بریم).^۲ (شوزْ)

I must lose

some weight

**Put together :** بهم وصل کردن، جمع کردن

۱۲۴۶. می تونی اینها رو بهم وصل کنی؟

۱۲۴۷. در حال حاضر داریم یک تیم فروش جمع می کنیم. (کِرِنتلی)

1240. I'll put the kettelle on.

1241. He is not in a good shape, because he has put on 10 kilograms after his last match. (شِیپْ، کیلِگرمزْ، مَجْ)

1242. You've put on a lot of weight. You have to lose some weight

1243. She puts on her make-up in 10 minutes.

1244. She always **puts** too much make-up **on**.1245. **Put** your shoes **on** and let's go. (or: put on your shoes...)

1246. Can you put these things together?

1247. We are currently putting together a sales team. (سِیلزْ)

Wight^۱ یعنی وزن و gain یعنی بدست آوردن و lose یعنی از دست دادن. پس lose wight^۱ یعنی وزن کم کردن و gain weight^۱ یعنی وزن زیاد کردن. البته بجای gain weight معمولاً از put on weight استفاده می شود. یعنی شخص چربی و وزن را روی خود قرار می دهد:

You have lost too much weight, you must gain (put on) some weight.

Let^۲ به معنای اجازه دادن است و let's مخفف let us می باشد، یعنی "اجازه بده به ما" یا "بیا".

Let's not ~~let's don't~~ tell anyone about this. Let's get out of here!

۱۲۴۸. بعد از اینکه موتور را باز کرد، قادر نبود آن را کاملاً سرهم ببندد.

۱۲۴۹. باز کردن اون دستگاه خیلی آسان‌تر از سرهم کردنش.



Put up: برپا کردن، ساختن

۱۲۵۰. مجبوریم چادرو بزنییم (برپا کنیم). (تنت tent)

۱۲۵۱. آن‌ها قصد دارند آنجا یک اداره پست جدید بسازند.

Strong people don't put others down, They lift them up



Put through: وصل کردن (تلفن)

۱۲۵۲. لطفاً گوشی رو نگه‌دارید تا وصلتون کنم.

۱۲۵۳. فقط یک لحظه لطفاً. دارم وصلتون می‌کنم.^۲

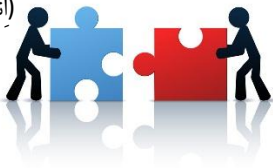
Put down: پایین گذاشتن، ضایع کردن و فرو نشانیدن

۱۲۵۴. اونجا بزارش پایین (بزارش زمین).



1248. Afte he took the engine apart, he was not able to put it together completely. (انجین، اپارت، کمپلیتلی)

1249. It's much easier to take that device apart than put it together. (دوایس)



1250. We have to put up the tent.

1251. They are going to put up a new post office over there.

1252. Hold the line please, I'll put you through. (هلد، لاین، ثرو)

1253. Just a moment please. I am putting you through.

1254. Put it down over there.



۱ Through یعنی "از میان": Water will be pumped through a pipe. (پامپد، پایپ)، They walked slowly through the jungle. (جانگل) و throughout (ثرواوت) یعنی

سرتاسر: People throughout the country are out of work.

۲ Moment یعنی لحظه و minute (مینت) یعنی دقیقه: Wait a minute (یک دقیقه صبر کن)

۱۲۵۵. پلیس حداکثر تلاش خود را برای فرونشاندن آشوب کرد. (رایت riot)
 ۱۲۵۶. پدرم منو جلو دوستانم ضایع کرد (منو پایین آورد یا غرورم رو شکست).
 ۱۲۵۷. انسان‌های قوی دیگران را خوار و ذلیل نمی‌کنند، آن‌ها را بلند می‌کنند.^۲

خاموش کردن آتش : Put out



۱۲۵۸. این بخش غیر سیگاری‌هاست. تو باید سیگارتو خاموش کنی.^۳
 ۱۲۵۹. ما قادر نخواهیم بود این آتش را خاموش کنیم.
 ۱۲۶۰. ماموران آتش‌نشانی نتوانستند آتش را خاموش کنند.

به تعویق انداختن - موکول کردن : put off



**Never put off
till tomorrow what
you can do today.**

۱۲۶۱. قرار دندانپزشکیم رو تا هفته آینده به تعویق انداختم.

۱۲۶۲. جلسه تا هفته آینده به تعویق افتاد.

1255. The police did their best to put down the riot.
 1256. My father put me down in front of my friends.
 1257. Strong people don't put others down, they lift them up. (بستری)
 1258. This is the non-smoking section. You have to put out your cigarette. (نانِ اِسْمُکینگِ سِکَشِن، سیگرت)
 1259. We will not be able to put out this fire.
 1260. The fire fighters (firemen) couldn't put out the fire.
 1261. I put off my dental appointment until next week.
 1262. The meeting was put off until next week.



^۱ Riot یعنی آشوب و شورش و rioter (رایتر) یعنی آشوبگر و شورش‌گر.
^۲ Lift (لیفت) و lift up یعنی بلند کردن. ورزش powerlifting (پاور لیفتینگ) یعنی وزنه‌برداری.
^۳ برای اینکه این فعل را فراموش نکنید، فرض کنید شخصی درون ماشین سیگار می‌کشد و شما به او می‌گویید سیگارت رو بزار (بنداز) بیرون که ترجمه آن می‌شود: Put out your cigarette

۱۲۶۳. عموت می‌خواست امروز بیاد ولی موکولش کردم به هفته آینده (آنکِل)

در ادامه سعی نمایید سایر کالکیشن‌های فعل

Put را حدس زده و جملات زیر را بسازید:



۱۲۶۴. به این بحث طولانی خاتمه بدید. (دیسکاشِن)

۱۲۶۵. باید یکبار برای همیشه به اینگونه شایعات خاتمه دهیم. (گاسِپ، وائس)

۱۲۶۶. باید کمی بنزین بزنم (نیاز دارم).^۲ (گَس)

۱۲۶۷. اسباب بازی‌ها رو بزار کنار. وقتشه که بخوابی. (تِیزِ toys)

۱۲۶۸. همه چیز رو بزار کنار و درس بخون.

۱۲۶۹. اسمتو اینجا بنویس.

۱۲۷۰. من به شما اعتماد کردم اما شما

به من خیانت کردی. (تراست، بیترید)



1263. Your uncle wanted to come today
but I put him off till tomorrow.

**Mankind must put an
end to war or war will
put an end to mankind.**



1264. Put an end to this long discussion.

JOHN F. KENNEDY

1265. We have to put an end to this kind of gossip once and for all.

1266. I need to put some gas.

1267. Put your toys away. It's time to sleep.

1268. Put everything away and study.

1269. Put (write) your name here.

1270. I put my trust in you but you betrayed me.



Put away

^۱ Gossip یعنی شایعه و شایعه کردن: Her letter was full of gossip (نامه‌اش پر شایعه بود)

Stop gossiping and do your work. (شایعه‌پردازی رو تموم کن و کار تو انجام بده)

^۲ Gas مخفف gasoline (گازولین، بنزین) می‌باشد که معمولاً به معنی بنزین بکار می‌رود.



۱۲۷۱. به خدا توکل کن.

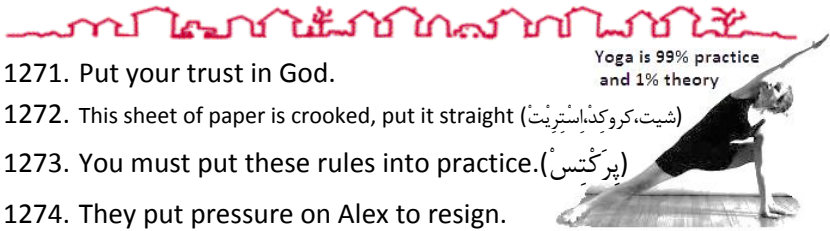
۱۲۷۲. این برگه کاغذ کج، صافش کن (مستقیم بزارش).^۱

۱۲۷۳. شما باید این قوانین رو عملی کنید (به اجرا دربیارید).^۲

۱۲۷۴. آن‌ها به آلكس فشار آوردند (وارد کردند) تا استعفا بده.^۳ (پرشیر، ریزاین)

۱۲۷۵. شرکت ما تاکیدش رو روی کیفیت میزازه (روی کیفیت تاکید داره).^۴

۱۲۷۶. مدارس اینجا تاکیدشان روی اسپیکینگ است.



1271. Put your trust in God.

1272. This sheet of paper is crooked, put it straight (شیت، کروکد، استریت)

1273. You must put these rules into practice. (پرکتس)

1274. They put pressure on Alex to resign.

1275. Our company put the emphasis on quality. (امفیس، کوآلیدی)

1276. Schools here put their emphasis on speaking.

۱ Crumpled (کرامپلد) یعنی چروک و flatten (فلتن) یعنی مسطح کردن: Flatten this crumpled paper. همچنین کلمه folded یعنی تاخورده (مثل نقشه) و rolled یعنی لوله

شده (مثل طومار): folded handkerchief, fold (up) the sheets, fold my arms.

۲ Practice یعنی عمل، تمرین. practical (پرکتیکال) یعنی عملی و کاربردی: practical chemistry, practical advice, experience (تجربه عملی)، practical (نصیحت کاربردی)،

(شیمی کاربردی) همچنین عبارت in theory (این تئوری) یعنی در تئوری و in practice (عمل)

In theory water boils at 100 but in practice it doesn't.

۳ Under pressure یعنی زیر فشار: The gas is under pressure (گاز تحت فشاره)،

Be nice to him. He has been under a lot of pressure recently.

(بهاش خوب باش، او اخیراً خیلی تحت فشار بوده است).

Resign یعنی استعفا دادن و resignation (رزینیشن) یعنی استعفا: He resigned (استعفا داد)

They accepted his resignation (آن‌ها استعفای او را پذیرفتند) (دی اِکسپتد هیز رزینیشن)

۴ Emphasize (امفیسایز) یعنی تاکید کردن و emphasis (امفیس) یعنی تاکید:

He emphasized that all the people who took part in the research were

volunteers. او تاکید کرد که همه کسانی که در تحقیق شرکت کردند داوطلب بودند. (والنتیرز)



۱۲۷۷. پَت داشت به او فشار می‌آورد که همسرش رو ترک کنه.

۱۲۷۸. او داره به من فشار می‌آره تا نظرم رو عوض کنم.

۱۲۷۹. می‌خواهی کتری رو بزارم؟

۱۲۸۰. می‌خواهی الان کمی پاستا بزارم؟ (پاستا)

۱۲۸۱. او درحالیکه رانندگی می‌کنه موسیقی می‌زاره. (میوزک)

۱۲۸۲. رُزی از وقتی سیگار کشیدن رو ترک کرده پنج کیلو اضافه کرده. (کوییت)



۱۲۸۳. نمی‌خوام شما رو در هیچ دردسری بندازم.^۱

۱۲۸۴. ببخشید اگر شما رو به زحمت انداختم.

۱۲۸۵. نمی‌خوام تو رو به خطر بندازم. (دِنْجِر)

۱۲۸۶. تو زندگی منو به خطر انداختی، تو یک خائنی.



1277. Pat was putting pressure on him to leave his wife.

1278. He's putting pressure on me to change my mind.

1279. Shall I put the kettle on? *I am always*

1280. Shall I put the pasta on now? *in Trouble*

1281. She puts on some music while she is driving.

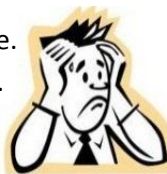
1282. Rosie has put on five kilos since she quit smoking.

1283. I don't want to put you in any trouble.

1284. Sorry if I put you in any trouble.

1285. I don't want to put you in danger.

1286. You put my life in danger. You are a traitor. (تَرِیدِر)



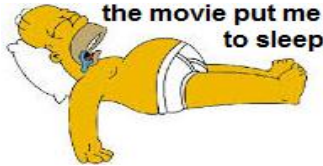
^۱ Trouble یعنی دردسر و زحمت: I'm already in enough trouble (همینطوریش هم به

اندازه کافی دردسر دارم). Stay out of this trouble (از این دردسر خارج بمون).

asking for trouble (خودت دنبال دردسر می‌گردی). I don't want any trouble (من

دنبال دردسر نمی‌گردم)

۱۲۸۷. هر ماه کمی پول کنار می‌زارم برای روز مبادا.^۱ (اسایڈ، اِ بیت، رِینی دِی)
 ۱۲۸۸. بیاید هرکدام یه مقدار پول بزاریم وسط و یک قایق کرایه کنیم. (رِنْت اِ بَوْتُ)
 ۱۲۸۹. لطفاً گوشیتون رو بزارید رو حالت سایلنت. (سایِلنْت)



۱۲۹۰. بزارش سر جاش.
 ۱۲۹۱. دستاشو گذاشت روی چشماش. (اَوْر، اَیْز)
 ۱۲۹۲. سیاست منو به خواب می‌بره.^۲ (پالِتِکْسُ)
 ۱۲۹۳. چیزِی رو که امروز می‌تونِی انجام بدی هیچوقت به فردا موکول نکن.
 ۱۲۹۴. خودتو در شرایطِی نزار که نتونی هِنْدِلِش کنی.^۳ (سِجَوِاِشِن، هِنْدِل)

1287. Every month I put aside a bit of money for a rainy day.

1288. Let's each put in some money and rent a boat.

1289. Please put your mobile on silent mode. **Put aside**

1290. Put it back there.

1291. She put her hands over her eyes. **your pride,**
Set down your

1292. Politics puts me to sleep.

1293. Never put off until tomorrow

arrogance,
And remember your

what you can do today.

grave.
Ali Ibn Abi Talib

1294. Don't put yourself into a situation you can't handle.

^۱ Rainy day در لغت یعنی "روز بارانی" و در زبان انگلیسی به مفهوم "روز مبادا" بکار می‌رود.
^۲ Fall یعنی افتادن و asleep (اسلیپ) یعنی خوابیده در نتیجه fall asleep یعنی به خواب رفتن:
 I fell asleep as soon as my head hit the pillow. (به محض اینکه سرم به بالش خورد خوابم برد).
 My grandad fell asleep when he was watching TV. (پدربزرگم وقتی داشت تلویزیون تماشا می‌کرد خوابش برد). همچنین عبارت "fall in love with" یعنی عاشق شدن:
 I've fallen in love with Angela. (من عاشق آنجلا شده‌ام).

^۳ Handle به معنای "دسته، کنترل کردن و از عهده کاری برآمدن" می‌باشد:

He turned the handle and went in. (دسته درب رو چرخوند و رفت داخل)

If you can't handle the job, I'll get someone else to do it.

Live
for the
moments
you can't
put into
words.

۱۲۹۵. اسمتو بالای هر برگه پاسخ (پاسخنامه) بزار (بنویس). (آنسر شیت)

۱۲۹۶. سخته که آن را به زبان آورد. (وردز)

۱۲۹۷. سخته که به زبان بیارم الان چه حسی دارم.

۱۲۹۸. آلیس می‌خواست به باب بگه که نمی‌خواد

دیگه او را ببینه، اما نمی‌دونست چطور باید اینو بگه.

۱۲۹۹. چطور بگم؟ (وقتی شخص می‌خواهد مطلبی را مودبانه‌تر بگوید)

۱۳۰۰. جیمز مشتاق بود که برخی از چیزهاییکه یاد گرفته بود را عملی کند.^۱

۱۳۰۱. پسرها رو حدود ساعت ۸ بخوابون. (آروند)

۱۳۰۲. من او را سوار هواپیما کردم برای لندن. (پلین)

۱۳۰۳. تو باید غرورتو کنار بزاری و از او معذرت بخوای.



ON SILENT MOOD PLEASE



1295. Put your name at the top of each answer sheet.

1296. It is hard to put it into words .

1297. It is hard to put into words how I feel now.

1298. Alis wanted to tell Bob that she didn't want to see him any more, but she didn't know how to put it.

1299. How shall I put it?

1300. James was keen to put some of the things he had learned into practice. (پرکتیس)

1301. Put the boys to bed around eight o'clock.

1302. I put her on the plane for London.

1303. You must put aside your pride and apologise to him. (پالجایز)

*When you can't put
your prayer into
words, God hears
your heart.*

^۱ Keen علاوه بر "مشتاق" به معنای "تیز" نیز می‌باشد: A keen knife (یک چاقوی تیز) (نایف)

^۲ Bed یعنی رختخواب و بستر. Go to bed یعنی خوابیدن، Put to bed یعنی خواباندن:

Kids must go to bed early (بچه‌ها باید زود برن بخوابن)



This Week at a Glance

۱۳۰۴. او حداقل ۳۰ پوند در هفته برای غذا کنار می‌گذارد.

۱۳۰۵. او یک نگاه اجمالی (مختصر) به یادداشتش انداخت،

اون کنار گذاشت و به جلسه رفت. (گُلنس)

۱۳۰۶. او ماهیتابه رو به قفسه آشپزخونه برگردوند. (سَاسِپَن)

۱۳۰۷. یکبار که خوندن اون رو شروع کرده بودم، نتونستم بزارمش زمین.

۱۳۰۸. او از راننده تاکسی خواست که اونو آخر جاده پیاده کنه.

۱۳۰۹. به نظر می‌رسه که دولت پول بیشتری در آموزش خواهد گذاشت.^۲

۱۳۱۰. مسابقه بخاطر هوای بد به فردا موکول شده است. (وِڈِر)

۱۳۱۱. او یونیفرم خود رو درآورد و یک پولوور پوشید. (اِسوِدر)^۳



1304. She puts at least £30 a week aside for food. (اَسایِد)

1305. He took a glance at his note, put it
aside and went to the meeting.

A SIDE

1306. She put the saucepan back in the kitchen cupboard. (کَابِرْد)

1307. Once I had started reading it, I couldn't put it down.

1308. He asked the taxi driver to put him
down at the end of the road.

1309. It seems the government will put more
money into education. (سِیْمَز، گَاوِر نِمِنْت، اِجُو کِیْشِن)



1310. The match has been put off until tomorrow because of bad weather.

1311. He took off his uniform and put on a sweater.

^۱ Glance (گُلنس) یعنی نگاه اجمالی و مختصر:

Take a glance at your watch. (یه نگاهی به ساعت بنداز).

^۲ Seem یعنی به نظر رسیدن و it seems یعنی انگار، به نظر می‌رسد: It seemed that Jack

had killed the man. (به نظر می‌رسید که جک اون مرد رو کشته بود).

^۳ Sweat (اِسوِت) یعنی عرق کردن: We started to sweat as soon as we got off the plane.

۱۳۱۲. من مجبور خواهم شد عینکم رو بزنم، علامت رو از اینجا نمی‌تونم بخونم.
۱۳۱۳. دولت مالیات جدیدی روی ماشین‌ها خواهد گذاشت.^۱ (گاورنمنت، تکس)
۱۳۱۴. اگر مالیات بیشتری روی سیگارها گذاشته شود، سیگاری‌ها گلایه (نالهِ و شکایت) خواهند کرد. (کِمِپِلِینْ، سیگِرِٹْسْ)
۱۳۱۵. یادت باشه که قبل از اینکه بری بخوابی گربه رو بزاری بیرون.
۱۳۱۶. می‌شه لطفاً منو به ادی وصل کنی؟
۱۳۱۷. لباس‌ها رو بزار تو گنجه. (کِلْزْ، کابِرْدْ)
۱۳۱۸. او اشتبهاً نمک رو درون ظرف شکر ریخت.^۲ (سالتْ، شوگرْ)
۱۳۱۹. او دست‌هاشو روی چشماش گذاشت.



Having a rough day? Place your hand over your heart. Feel that? That's called purpose. You're alive for a reason. So don't give up.

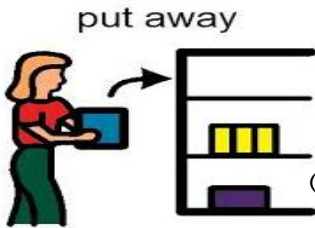


1312. I'll have to put my glasses on. I can't read the sign from here (ساینْ)
1313. The government will put a new tax on cars.
1314. Smokers will complain if more tax is put on cigarettes.
1315. Remember to put the cat out before you go to bed.
1316. Could you please put me through to Eddie?
1317. Put your clothes in the cupboard.
1318. He put salt into the sugar bowl by mistake.
1319. She put her hands over her eyes.



1 Govern (گاورنْ) یعنی حکومت کردن: This president is governing effectively (این رئیس‌جمهور بطور موثری حکومت می‌کند)، governor (گاورنر) یعنی حاکم و فرماندار.
 ۱می‌دانیم که mistake (مِسْتِیکْ) یعنی اشتباه و by mistake یعنی اشتبهاً، purpose (پِرپُوسْ) یعنی قصد و هدف و on purpose یعنی عمداً: Sorry, I opened your letter by mistake (بیخشد، من نامه شما را اشتبهاً باز کردم)، I broke the window on purpose (من شیشه رو عمداً شکستم)، force (فُورْسْ) یعنی زور و نیرو و by force یعنی به زور و زورکی: I can't do it by force. (به زور نمی‌تونم انجامش بدم).

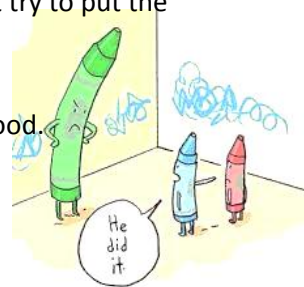
۱۳۲۰. صندلی‌ها رو یه کم نزدیکتر بهم قرار بده. (چرز)
 ۱۳۲۱. تو نمیتونی یک قیمت روی دوستی بزاری. (پرایس، فرندشپ)
 ۱۳۲۲. مشاور املاک یک قیمت ۷۲۰ هزار یورویی روی خانه ما گذاشته است. (استیت ایجنت)
 ۱۳۲۳. تو می‌دونی که اون تقصیر تو بود، پس سعی نکن تقصیر رو گردن کسی دیگه‌ای بندازی. (فالت، بلیم، انی‌وآن)
 ۱۳۲۴. او هر شب اسباب‌بازی‌هاشو سر جاشون می‌زاره.^۲ (تیز)



۱۳۲۵. سرتو بنداز پایین و غذا تو بخور. (هد)
 ۱۳۲۶. بزارش برای یه وقت دیگه. (انادر)
 ۱۳۲۷. او داره به سرش ژل می‌زنه. (جل)
 ۱۳۲۸. داری برای من شرط می‌زاری؟! (کندیشنز)



1320. Put the chairs a little closer together.
 1321. You can't put a price on friendship.
 1322. The estate agent has put a price of €720,000 on our house.
 1323. You know it was your fault, so don't try to put the blame on anyone else.
 1324. She puts her toys away every night.
 1325. Put your head down and eat your food.
 1326. Put it for another time.
 1327. He is putting gel on his hair.
 1328. Are you putting conditions for me?!



^۱ می‌دانیم که state یعنی ایالت (مثلاً united states یعنی ایالات متحده) همچنین estate یعنی ملک و املاک و agent (ایجنت) یعنی عامل، مامور پس estate agent یعنی مامور املاک.
^۲ Put away یعنی چیزی را سر جایش گذاشتن: Put your toys away.



۱۳۲۹. اون قیافه عبوس رو به خودت نگیر. (اِسْتِرْن stern)

۱۳۳۰. صاحبِ خانه خودش قبلاً آتش را خاموش کرده بود. ۲

۱۳۳۱. اینطوری بالاخره معدهات سوراخ می‌شه. (هَلْ، اِسْتَامِکْ)

۱۳۳۲. باید یک سرعت‌گیر اینجا تو این خیابون می‌زاشتن. ۳ (اِسپید بامپ)

۱۳۳۳. چرا همه تقصیر رو گردن من می‌اندازی (سر کوفتشو به من میزنی)؟

۱۳۳۴. آیا منو دست انداختی (منو گرفتی)؟

۱۳۳۵. رئیسش استعفا داد و مورفی را گماشتند. (باس، رِیزْ آیند)



1329. Don't put on that stern look.

1330. The house owner had already put out the fire himself.

1331. This way you will finally put a hole in your stomach.

1332. They should have put a speed bump here on this street.

1333. Why are you putting all the blame on me?

1334. Are you putting me on?

1335. His boss resigned and Murphy was put in charge.

bumper to bumper traffic



bumper to bumper accident



۱ Look علاوه بر نگاه کردن به معنای قیافه نیز می‌باشد: I like her look. (قیافشو دوست دارم).

۲ Own (اُنْ) یعنی داشتن، مالک بودن: We own our house (ما مالک خانه‌مان هستیم).

همچنین معنی "مال خودم" را نیز دارد: Is that your mum's car? No, it's my own car.

(ماشین مامانته؟ نه ماشین خودمه). کلمه owner (اُنِرْ) به معنای مالک می‌باشد.

۳ کلمه bump به معنای سرعتگیر و ضربه می‌باشد و کلمه bumper (بامپِر) یعنی سپر ماشین و

ضربت‌گیر: We had a bumper to bumper accident. (سپر به سپر تصادف کردیم)

Catch



فعل Catch (کچ) به تنهایی به معنای "گرفتن، از هوا گرفتن (قاییدن)، دستگیر کردن، رسیدن (به قطار، اتوبوس و ...)" می‌باشد. گذشته و قسمت سوم آن عبارتند از caught, caught (کات).

Catch به معنای گرفتن، از هوا گرفتن (قاییدن)، دستگیر کردن و رسیدن



throw
it at
me



۱۳۳۶. او توپ را به طرف من پرتاب کرد، من نتوانستم بگیرمش.^۱

۱۳۳۷. او به قطار ساعت ۱۰ رسید. (کات)

۱۳۳۸. آیا او به قطار رسید؟ نه، اون قطار رو از دست داد.^۲ (می‌سند)



throw up

1336. He threw the ball at me, I couldn't catch it.

1337. He caught the 10 o'clock train.

1338. Did he catch the train? No, he missed the train.



^۱ Throw (ثر) یعنی پرتاب کردن و گذشته آن throw (ثرو) می‌باشد: My friend threw the

ball over the fence (دوستم توپ را از بالای نرده‌ها پرتاب کرد). توجه کنید که throw up

به معنای بالا آوردن (استفراغ کردن) می‌باشد: I threw up a few times in the morning.

^۲ Miss دو معنی دارد: الف- به معنی دوشیزه (خانم مجرد) و قبل از نام خانوادگی می‌آید:

Mrs Taylor. I would like to make an appointment with Miss Taylor. (توجه کنید که

می‌سیز) به معنای خانم متاهل می‌باشد و Ms (می‌ز) برای وقتی است که وضعیت تاهل شخص را

نمی‌دانیم و یا نمی‌خواهیم به آن اشاره کنیم (به معنای خانم می‌باشد): Mrs Jean Wood (می‌سیز)

جین ووو= متاهل)، Ms Hill (می‌ز هیل=خانم هیل)، Miss Taylor (میس تیلر=دوشیزه تیلر).

ب- miss همچنین فعلی به معنای "از دست دادن و احساس فقدان چیزی کردن" نیز می‌باشد:

I missed the train. I missed the start of the class. I missed you. (دلم برات تنگ

شده). The bullet missed the target. (گلوله به هدف اصابت نکرد-دی بِلِت میسِد دی تارِگِت)

۱۳۳۹. وقتی ما داشتیم از درختش سیب می چیدیم او ما رو گیر انداخت.(اَپِلَز)



۱۳۴۰. اگر عجله کنی می تونی به اتوبوس برسی. (هَری آپ)

۱۳۴۱. کُتم به دستگیره درب گیر کرد و پاره شد. (هَندِل، رِیپِد)

۱۳۴۲. سحر خیز باش تا کامروا باشی (پرنده زود آمده، کِرم رو می گیره).

۱۳۴۳. سارق وقتی قصد داشت بانک رو ترک کنه دستگیر شد.^۲ (رَابر، بَنک)

۱۳۴۴. هواپیما رُبا قبل از اینکه بتونه سوار هواپیما شه توسط پلیس دستگیر شد.



۱۳۴۵. پلیس اون رو سر بزنگاه (هنگام ارتکاب جرم) گرفت.

۱۳۴۶. اون ماشین چشم منو گرفته.

۱۳۴۷. "نمی تونی منو بگیري"، او فریاد زد. (یَلِد)



1339. He caught us when we were picking apples from his tree.

1340. If you hurry up, you can catch the bus.

1341. My coat caught on the door handle and ripped.

1342. The early bird catches the worm. (بِرْد، وِرم)

1343. The robber got caught (was caught) when he was going to leave the bank.

1344. The hijacker got caught by the police before he could get on the plane. (هَایجَکِر، پِلین)

1345. The police caught him red handed.

1346. That car has caught my eye.

1347. "You can't catch me!" She yelled.



^۱ Rip یعنی شکافتن و پاره کردن: I ripped my shirt on a nail. (با یک میخ پیرهنم پاره شد)

^۲ Steal (استیل) و rob (راب) به معنی دزدیدن و دستبرد زدن می باشند، تفاوت آن‌ها چیست؟ اولاً بعد از rob مستقیماً نام شخص یا مکان می آید: They robbed a bank. They robbed Bob. \$2 million of ولی بعد از steal و قبل از نام شخص (یا مکان) حرف اضافه from می آید:

He stole money from his parents. تفاوت دیگر این دو فعل در مفهوم آن‌ها می باشد:

rob سرقت علنی با زور و تهدید می باشد اما steal سرقت مخفیانه و بدون اطلاع صاحب مال است



کالکیشن های *Catch*

آتش گرفتن: *Catch fire*

۱۳۴۸. می دونی چطور ماشین آتش گرفت؟

۱۳۴۹. هیچکس به نظر نمی رسه بدونه که چطور اون ساختمان آتش گرفت.

۱۳۵۰. اگر خیلی نزدیک به آتش بایستی، لباس هات امکان داره آتش بگیره. (کُلز)

۱۳۵۱. اگر ماشین آتش بگیره، من قادر نخواهم بود ازش بیرون بیام.



ماهی گرفتن: *Catch fish*

۱۳۵۲. ماهیگیری بهترین سرگرمی منه. (هائی)

۱۳۵۳. از صبح تا حالا فقط یک ماهی گرفته ام.

۱۳۵۴. دیروز چندتا ماهی گرفتی؟^۱

1348. Do you know how the car caught fire?

1349. No one seems to know how the bulding caught fire.

1350. If you stand too close to the fire,
your clothes might catch fire.

1351. If the car catches fire, I won't be able
to get out of it.

1352. Catching fish is my best hobby.

1353. I have caught only one fish since morning.

1354. How many fish did you catch yesterday?



**GUESS WHO'S GONNA
CATCH THESE HANDS**

^۱ برخی اسامی مانند fish (ماهی، ماهی ها) و sheep (گوسفند، گوسفندها) صورت جمع و مفرد یکسانی دارد یعنی در حالت جمع S نمی گیرد: ... one fish, two fish, three fish,

سرما خوردن: *Catch a cold*

۱۳۵۵. اگر لباس گرم نپوشی و اونجوری بری بیرون حتماً سرما می خوری.^۱



۱۳۵۶. او در تعطیلات سرما خورد.

رسیدن یا همگام شدن با کسی: *Catch up (with)*

۱۳۵۷. اگر عجله کنیم هنوز می‌تونیم به آن‌ها برسیم. (هـری)



۱۳۵۸. نگران من نباش. تو برو. من بهت می‌رسم. (وری)

۱۳۵۹. خیلی عقب افتاده‌ای (درسی یا کاری)، سعی کن خودتو به بقیه برسونی.

۱۳۶۰. امشب باید تا دیر وقت در دفتر بمونم تا به برخی کارهام برسیم. (آفس)



1355. If you don't wear warm clothes and go out like that, you will surely catch a cold. (ور، ورم، کلز، شُرلی)

1356. He caught a cold on holiday. (هالییدی)

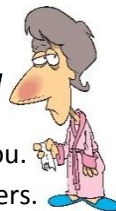
I have a bad cold

1357. If we hurry we can still catch up with them.

1358. Don't worry about me. You go. I'll catch up with you.

1359. You are really behind, try to catch up with the others.

1360. I have to stay late at the office tonight to catch up some work.



1 Wear (ور) به معنی پوشیدن است و برای پوشیدن کفش، جوراب، گذاشتن کلاه، زدن کراوات و

عینک، پوشیدن حلقه، انگو، گردنبند و ساعت نیز بکار می‌رود. قسمت دوم و سوم آن wore (ور)

و worn (ورن) می‌باشد: He wears glasses for reading. (او برای مطالعه عینک می‌زند).

Some musicians don't like to wear rings when they're playing. (برخی

موسیقی‌دان‌ها وقتی می‌نوازند دوست ندارند حلقه بپوشند). Usually I wear black or grey.

(من معمولاً مشکی یا خاکستری می‌پوشم). تفاوت wear و put on چیست؟ put on یعنی به

تن کردن و تنها به عمل پوشیدن اشاره دارد ولی wear معنای به‌تن‌داشتن و حمل کردن نیز دارد:

She is wearing a black dress (او یک لباس مشکی پوشیده)،

She is putting on a black dress (او داره یک لباس مشکی به تن می‌کنه).

Keep



فعل Keep (کیپ) به معنای "نگه داشتن، جلوگیری کردن و ادامه دادن کاری" بوده و قسمت دوم و سوم آن kept و kept می‌باشند.



in my opinion

Keep به معنای نگاه داشتن

۱۳۶۱. چرا دیروز منو منتظر نگه داشتی؟

۱۳۶۲. ببخشید که منتظرتون نگه داشتیم.

۱۳۶۳. عقیده‌ات رو برای خودت نگه‌دار. من این روشی (اینجوری) دوست دارم.^۱

۱۳۶۴. داروها رو در یک گنجه قفل شده نگه‌دارید. (مدسینز، لاکد، کاپرد)

۱۳۶۵. جودی زمانی که من خریدمی‌کنم، بچه رو نگه‌خواهد داشت. (وایل، شاپ)

۱۳۶۶. دفتر خاطراتم رو برای ۱۲ سال نگه‌داشته‌ام. (داپری diary، توئلو)

۱۳۶۷. ما جوجه و یک چندتایی گوسفند نگهداری می‌کنیم. (چیکن، کاپل، شیپ)



1361. Why did you keep me waiting yesterday?

1362. Sorry to keep you waiting. (ویتینگ)

1363. Keep your opinion to yourself. I like it this way.

1364. Keep medicines in a locked cupboard.

1365. Jody will keep the children while I shop.

1366. I've kept my diary for twelve years.

1367. We keep chickens and a couple of sheep.



KEEP
CALM
AND
LOVE
THE LIFE
YOU LIVE

^۱ Opinion (اپینین) یعنی عقیده و نظر: What's your opinion about this matter?

(نظرت چیه راجع به این موضوع؟). In my opinion Alex is the best football player.

The two women had very different opinions about drugs.

۱۳۶۸. اتاقتو مرتب نگه‌دار. (تأیدی tidy)

۱۳۶۹. می‌توننی نگهش داری (برای خودت)، من دیگه لازمش ندارم.

۱۳۷۰. ما تصمیم گرفتیم ماشین قدیمی‌مونو نگه‌داریم، بجای اینکه بفروشیمش.^۱

۱۳۷۱. علی‌رغم همه مشکلاتش، ربین شوخ‌طبعیشو حفظ کرد. (آسپایت، هیومر)

۱۳۷۲. چای کیسه‌ایت رو کجا نگه‌میداری؟ (تی بگر)

۱۳۷۳. او بدون هیچ اتهامی برای یک هفته در زندان ماند.

۱۳۷۴. یک صندلی برای من نگه‌می‌داری؟ (سیت)



keep from heat

Keep به معنای جلوگیری کردن

۱۳۷۵. او از رفتن من جلوگیری کرد (نزاشت برم).

۱۳۷۶. همسر سابقش از اینکه بچه‌هاشو ببینه جلوگیری کرده‌بود.



1368. Keep your room tidy.

1369. You can keep it. I don't need it any more.

1370. We decided to keep our old car instead of selling it. (دیسایدید، اینستد)

1371. In spite of all his problems, Robyn kept her sense of humor.

1372. Where do you keep your tea bags?

1373. He was kept in prison for a week without any charge. (پریزن)

1374. Will you keep a seat for me?

1375. He kept me from leaving.

1376. His ex-wife had kept him from seeing his children.



^۱ Instead (اینستد) یعنی "در عوض، بجای": There's no coffee, would you like a cup of tea instead? (هیچ قهوه‌ای نداریم، بجاش یک فنجان چای می‌خوای).

^۲ In spite of (این اسپایت آف) و despite (دیسپایت) یعنی "با وجود، با اینکه، علی‌رغم": In spite of (despite) his injury, Ricardo will play in Saturday's match.

KEEP
GOING

۱۳۷۷. امیدوارم مانع کارتون نشده باشم. (هپْ hope)

~~STOP. PAUSE.~~

۱۳۷۸. بازی اینقدر کسل کننده بود که به سختی تونستم

BREATHE.

جلوی خواب رفتنم رو بگیرم. (برُیْنِگ، فالِیْنِگ، اِسْلِیْپْ)

CRY IF YOU MUST.

Keep on و **keep** به معنای تداوم داشتن عملی **BUT KEEP GOING.**

در بسیاری موارد فعل "keep" و "keep on" قبل از فعل دیگری قرار می‌گیرد و معنای تداوم داشتن (ادامه داشتن) یا استمرار را به آن فعل می‌دهد. توجه کنید که فعل بعد از keep یا keep on حتماً ing می‌گیرد:

keep trying: من به سعی کردن ادامه می‌دهم.

He keeps on talking: او همینجور (پشت سر هم) حرف می‌زند.

NEVER EVER
EVER
GIVE UP!

۱۳۷۹. خیلی وارد نیستم ولی به سعی کردن ادامه می‌دم.

۱۳۸۰. هیچگاه تسلیم نشو. فقط به سعی کردنت ادامه بده.

۱۳۸۱. او تمام مدت روز را همینطور کار کرد. (وِرْکِیْنِگ)

۱۳۸۲. چرا اینقدر مزاحم من می‌شی؟^۱ (باذِرِیْنِگ)

1377. I hope I haven't kept you from your work.

1378. The play was so boring, I could hardly keep myself from falling asleep.

1379. I'm not very good but I keep trying.

1380. Never give up. Just keep on trying.

1381. He kept on working all day long.

1382. Why do you keep bothering me?



^۱ Bother (باذِر) یعنی زحمت دادن، به زحمت افتادن و اذیت کردن: Do you want me to

'No, don't bother. wait for you?' (می‌خواهی منتظرت بمونم؟ نه زحمت نکش)،

Don't bother Ellen while she's studying (مزاحم اِلن نشو هنگامی که داره مطالعه می‌کنه)

۱۳۸۳. او همش حرف منو قطع می‌کنه.^۱ (اینترآپتینگ interrupting)

۱۳۸۴. او به صحبت کردن ادامه داد، هر چند مادرش ازش خواست که بس کند.

۱۳۸۵. چرا همینطور می‌ری و میای؟ من نمیتونم تمرکز کنم.



Try to keep your mind open to possibilities and your mouth closed on matters that you don't know about. Limit your 'always' and your 'nevers'.

کالکیشن‌های *keep*

Keep secret/ word/ promise: نگه‌داشتن راز/ حرف/ قول

۱۳۸۶. من یه قولی به شما دادم و قصد دارم سر قولم بمونم. (پرامس، اینتند)

۱۳۸۷. چطور بدونم که سر حرفت می‌مونی؟ (ورد word)

۱۳۸۸. لطفاً این رو مخفی (بصورت یک راز) نگه‌دار. (سیکرت)

۱۳۸۹. می‌تونم به شما اعتماد کنم که یک راز رو نگه‌دارید. (تراست)

۱۳۹۰. تو نخواهی توانست برای همیشه این رو یک راز نگه‌داری.



1383. He keeps on interrupting me.

1384. He kept on talking although his mother asked him to stop. (آلد)

1385. Why do do you keep walking back and forth? I can't concentrate. (فُرت، کانسنتریت)

1386. I made a promise to you and I intend to keep it.

1387. How do I know you'll keep your word?

1388. Please keep it secret.

1389. Can I trust you to keep a secret?

1390. You won't be able to keep it secret for ever.



^۱ Interrupt (اینترآپت) یعنی قطع کردن سخن کسی: I am sorry to interrupt you, but I

need to ask you to come downstairs. (ببخشید که حرفتون رو قطع می‌کنم ...)

۱۳۹۱. تو همیشه قول می‌دی ولی هرگز نگهشون نمیداری (سر قولت نمی‌مونی)!

۱۳۹۲. چیز شگفت‌آور اینه که چنین مدت طولانی بصورت راز باقی ماند. (میزینگ)

۱۳۹۳. می‌خوام به رازی رو بهت بگم ولی باید قول بدی مخفی نگهش‌داری.^۱

۱۳۹۴. می‌تونم این رو مخفی نگه‌داری (زیر لحاف نگهش‌داری)؟^۲ (رَبْ)

۱۳۹۵. اینو پیش خودت نگه‌دار. اونا دارن بهم می‌زنن (جدا می‌شن).^۳ (بری‌کینگ آپ)

۱۳۹۶. من قولی نمی‌دم که نتونم نگهش‌دارم. (پرامس)



Keep an eye on: مواظب بودن

۱۳۹۷. لطفاً چند دقیقه چشمت به کودک من باشه. (بی‌بی)

1391. You always make promises but you never keep them.

1392. The amazing thing is that it was kept secret for so long.

1393. I wanna tell you a secret but you must promise me to keep it under cover.

1394. Can you keep it under cover/ wraps.

1395. Keep it to yourself. They are breaking up.

1396. I don't make a promise I can't keep.

1397. Please keep an eye on my baby for a few minutes.

I'M
GONNA DO
WHAT I
WANNA DO

^۱ در اسپیکینگ معمولاً عبارت‌های "want to" و "want a" بصورت wanna (وان) تلفظ می‌شود، و برخی مواقع نیز به همین صورت نوشته می‌شود تا نحوه تلفظ آن نشان داده شود:

I wanna (=want a) hamburger. ، همچنین عبارت "going to" بصورت "gonna" (گانا)

تلفظ می‌شود: What are you gonna (=going to) do? (قصد داری چکار کنی؟)

^۲ Cover (کاور) یعنی پوشاندن و پوشش: Dan covered his face with his hands.

^۳ Break up یعنی جدا شدن. Jenny and George have broken up. make up یعنی

آشتی کردن: They kissed and made up. (رکُنسایِل) یعنی آشتی دادن: How

do I help two angry persons reconcile? (چطور کمک کنم دو آدم عصبانی آشتی کنند)



Keep
your eye on
the
ball.

۱۳۹۸. چشم ازش برنمی‌دارم (مواظبش هستم).

۱۳۹۹. چشمت به جاده باشه. (رُد road)

۱۴۰۰. ممکنه وقتی من در تعطیلاتم، حواست به خونه من باشه؟ (ویکی‌کیشِن)

سایر کاربردهای Keep

۱۴۰۱. ممکنه یه کم سروصدا رو کمتر کنید (پایین نگاه‌دارید)؟ (نوئیز، اِ بیت)

۱۴۰۲. از بچه‌ها دور نگاه‌دارید.

۱۴۰۳. خارج از دسترس بچه‌ها نگاه‌دارید.^۱ (ریچ)

۱۴۰۴. می‌تونم مشغول نگهشون داری (سرشون رو گرم کنی)؟

۱۴۰۵. سرت رو پایین نگه دار. (هد)

۱۴۰۶. بعضی وقت‌ها مجبورم خانه‌داری هم کنم.^۲



Keep away
from children.



1398. I'll keep an eye on him.

1399. Keep your eyes on the road.

1400. Will you keep your eye on my house
while I'm **on** vacation?

1401. Would you keep the noise down a bit?

1402. Keep away from children.

1403. Keep out of reach of children.

1404. Can you keep them busy?

1405. Keep your head down.

1406. Sometimes I have to keep house, too.



Reach^۱ (ریچ) یعنی رسیدن و دسترس: We won't reach Miami until 5 or 6 o'clock.

The temperature is expected to reach 30°C today. (دما انتظار میره امروز به...)

Housewife یعنی زن خانه‌دار و Housekeeper یعنی کسی که شغلش کار منزل دیگران است.^۲

You can hire a better housekeeper (استخدام کردن= hire). My wife is a housewife.

۱۴۰۷. طرفدارهای فوتبال اغلب در جریان همه تیم‌های لیگ هستند. (فَنزُ، تُرْكُ)
 ۱۴۰۸. مشکله که ردپای همه دوستای قدیمی رو پیدا کنم. (دیفیْکُلْتُ difficult)
 ۱۴۰۹. در مدتی که در انگلستان هستیم باید آمار مخارجمون رو داشته باشیم.
 ۱۴۱۰. در خاطر داشته باش (یادت باشه) که به من قول دادی که اگه در امتحان



قبول شم، اون دوچرخه رو می‌خری.

۱۴۱۱. از چمن‌ها دور بمونید (وارد چمن نشوید).

حرف اضافه Off در لغت به معنای "از محلی بسوی خارج، دورتر، خارج از" می‌باشد. به عنوان مثال در صنعت نفت و گاز، به چاه‌هایی که دور از ساحل (وسط دریا) هستند offshore (آفْ شُرْ) می‌گویند (shore به معنای ساحل می‌باشد) و به چاه‌هایی که در خشکی هستند onshore گفته می‌شود و همچنین به بادی که از ساحل دور می‌شود offshore wind می‌گویند. در افعال هم Off مفهوم دور شدن را به فعل می‌دهد. مثلاً در جمله زیر fell off به این معناست که خودکار از لبه میز به سمت خارج دور شد: The pen fell off the table. همچنین see off یعنی بدرقه کردن، come off یعنی کنده شدن، take off یعنی لباس درآوردن و بلند شدن هواپیما و Off به تنهایی به معنی مرخصی نیز می‌باشد. می‌بینید که در همه این افعال مفهوم دور شدن وجود دارد: I saw her off at the station (بدرقه‌اش کردم)، One of my buttons has come off. (یکی از دکمه‌هام کنده شد)، Take off your jacket (ژاکتت رو دربیار)، I'm off now, see you tomorrow. (الان مرخصی‌ام)

۱۴۱۲. اگر من بجای تو بودم، در شب از اون ناحیه دور می‌موندم. (اِریَا)



1407. Football fans often keep track of every team in the league.
 1408. It's difficult to keep track of all my old friends.
 1409. We have to keep track of our expenses while we are in England. (ایکسپِنْسِزْ)
 1410. Keep in mind that you promised me to buy that bike, if I pass the exam.
 1411. Keep off the grass. (کُرسْ)
 1412. If I were you, I'd keep away from that area at night.



Track (تُرْك) به معنای مسیر، ردپا و شیار می‌باشد:

Police found tyre tracks in the mud. (پلیس رد لاستیک‌ها را در گل پیدا کرد).

۱۴۱۳. اون رو از دردسرخارج نگه‌دار. (تِرابِلْ)

۱۴۱۴. تو دخالت نکن (بیرون بمون)! این به تو ارتباطی نداره، بنابراین سعی نکن

خودتو قاطی کنی.^۱ (بِیْزَنِیسْ، اِیْثْوَالُوْدْ)



۱۴۱۵. ما رو بیشتر از این معلق (بلاتکلیف) نگه‌ندار.^۲

۱۴۱۶. سعی کن آتش را روشن نگه‌داری.

۱۴۱۷. در تماس باش. (تاچْ)

۱۴۱۸. او با همه در اداره خوب بود ولی حدودشو (فاصله) نگه‌می‌داشت. (دِیْسِتِنْسْ)

۱۴۱۹. خونسرد باش.^۳ (کولْ)

TAKE IT EASY



1413. Keep him out of trouble.

1414. Keep out of this! It's not your business, so don't try to get involved.

1415. Don't keep us in suspense any longer.

1416. Try to keep the fire going.

1417. Keep in touch.

1418. He was nice to everyone in the office, but he kept his distance.

1419. Keep (your) cool.

**This Account
Has Been
Suspended**



^۱ برای بیان عبارت "به شما ارتباطی ندارد یا به تو چه!" بجز عبارت It's not your business می‌توان از عبارت It has nothing to do with you نیز استفاده کرد. مثلاً برای عبارت "آیا این

به شما ارتباطی دارد؟" می‌گوییم "Does it have anything to do with you?". برای بیان

"این موضوع به من ارتباط داره" می‌گوییم "It has something to do with me" و یا برای

بیان "این چه ربطی به ازدواج داره" می‌گوییم "What does it have to do with marriage"

^۲ Suspense (بِسْپِنْسْ) به معنای "معلق" می‌باشد: She kept him in suspense for

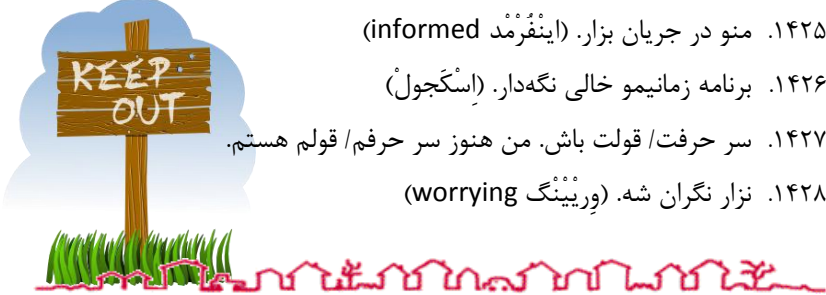
several days before she said that she would marry him.

^۳ Cool یعنی خونسرد و خونسردی: He was very cool when we broke the window:

(وقتی ما شیشه رو شکستیم او خیلی خونسرد بود) He lost his cool او خونسردیشو از دست داد.

۱۴۲۰. من دوست ندارم عصبی شم. من همیشه خونسردیم رو حفظ می‌کنم.^۱
 ۱۴۲۱. باید در خاطر داشته باشی (یادت باشه) که او مثل گذشته ضعیف نیست.
 (اونطور که در گذشته بود نیست)^۲
Keep me Posted!
 ۱۴۲۲. من از خانه‌داری خوشم می‌آد.

۱۴۲۳. نمی‌بینی اینجا چی نوشته، "سگ‌ها رو بیرون نگه‌دارید".
 ۱۴۲۴. من تعجب می‌کنم تو چطور حساب مخارجت رو نگه‌میداری. (واندِر، ایکسپِنسِز)
 ۱۴۲۵. منو در جریان بزار. (اینْفَرْمَد informed)
 ۱۴۲۶. برنامه زمانیمو خالی نگه‌دار. (اِسْکَجُولِ)
 ۱۴۲۷. سر حرفت/ قولت باش. من هنوز سر حرفم/ قولم هستم.
 ۱۴۲۸. نزار نگران شه. (وَرِیْنِگ worrying)



1420. I don't like to get nervous. I always keep my cool.
 1421. You should keep in mind that he is not as weak as he used to be.
 1422. I like to keep house.
 1423. Don't you see what is written here, "keep the dogs out".
 1424. I wonder how you keep track of your expenses.
 1425. Keep me informed/ posted.
 1426. Keep my schedule free.
 1427. Keep your word/ promise.
 I am still keeping my word/ promise.
 1428. Keep him from worrying.



nerve^۱ (نرُو) یعنی "عصب، رشته عصبی" "You really get on my nerve!" (تو واقعاً می‌ری رو اعصابم!)، It gets on my nerve! (رو اعصابمه!) و nervous (نرُوس) یعنی "عصبی".
^۲ "as" صفت/ قید "as" برای مقایسه بکار می‌رود: You are as big as an elephant (تو به بزرگی یک فیلی)، Do it as soon as possible (هر چه زودتر/ در اسرع وقت) این کارو انجام بده)



۱۴۲۹. شما باید ساکت بمونید. (سایلنت)

۱۴۳۰. من در طول جلسه ساکت ماندم. (دورینگ، میتینگ)

۱۴۳۱. با افراد بی کلاس همنشینی نکن. (کامپنی، لُ کلس)

۱۴۳۲. خیلی امیدت رو بالا نگه‌دار (دلت رو خوش نکن).

۱۴۳۳. همینطور به من گیر می‌ده. (پیکینگ)

Keep silent

۱۴۳۴. چه مدت ما باید همینطور اینجا بشینیم؟ (سیتینگ)

۱۴۳۵. تو همینطور داری حواس منو پرت می‌کنی! (دیسترکتینگ)

۱۴۳۶. دارم سعی می‌کنم روحیه‌اش رو بالا نگه‌دارم (به او روحیه بدم). (اسپیرت)

۱۴۳۷. تعادلت رو نگه‌دار (تعادلت رو حفظ کن). (بلنس balance)



silence
SPEAKS

WHEN WORDS CAN'T

1429. You must keep silent.

1430. I kept silent during the meeting.

1431. Don't keep company with low class people.

1432. Don't keep your hopes too high.

1433. He keeps picking on me.

1434. How long should we keep sitting here?

1435. You keep distracting me!

1436. I am trying to keep her spirit up.

1437. Keep your balance.



۱ Company (کامپنی) علاوه بر "شرکت" به معنای "همراهی و همنشینی" نیز می‌باشد:

He works for a software company ، I just enjoy his company همچنین فعل

accompany (اکامپنی) به معنای "همراهی کردن و همراه بودن" بکار می‌رود:

Would you like me to accompany you to your room? (دوست دارید تا اتاقتون

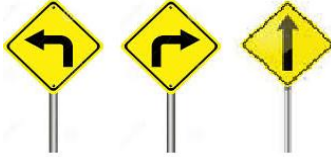
همراهیتون کنم)، This course book are accompanied by four CDs. (این کتاب

درسی همراه ۴ سی دی می‌باشد). She accompanied her husband to the door.

۲ Spirit (اسپیرت): روح و روحیه. My spirit is very high/ low. (روحیم خیلی بالا/پایینه).



فعل turn (تُرُن) به معنای "چرخیدن، پیچاندن، تبدیل کردن و نوبت" می‌باشد و قسمت دوم و سوم آن عبارتند از: turned و turned.



turn left turn right go straight

Turn به معنای پیچیدن و چرخیدن

۱۴۳۸. چراغ راهنمایی بعدی بپیچ سمت چپ.

۱۴۳۹. زمین به دور خورشید می‌چرخد. (اِرتْ)

۱۴۴۰. او سرش را برگرداند و به عقب نگاه کرد.

۱۴۴۱. من اشتباهاً / عمدی به سمت راست پیچیدم.

۱۴۴۲. فکر کنم اشتباه پیچیدید. (رانگْ wrong)



Sadness is

...knowing that

you can't turn back time. Turn به معنای تبدیل کردن و تغییر یافتن

۱۴۴۳. موفقیت او را از یک انسان مهربان و نجیب به یک کارفرمای حریص و

کشیف تبدیل کرده‌است. (سِکْسِسْ، کاینْد، جِنْتِل، پَرْسِن، نَسْتی، گیریدی، اِیْمپایِر)



1438. Next traffic light, turn left. (تَرْفِیکْ)

1439. The earth turns around the sun. (سَانْ)

1440. He turned his head and looked back.

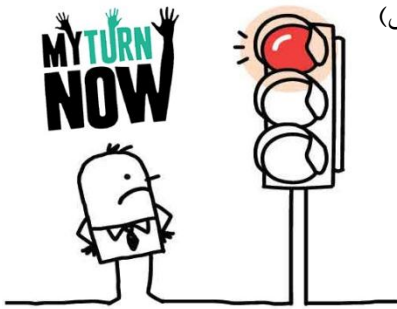
1441. I turned right by mistake/on purpose. (پَرِپْسْ)

1442. I think you made a wrong turn.

1443. Success has turned him from a kind gentle person into a nasty greedy employer.



Greed (گُریدد) یعنی "حرص و طمع". They are greedy for more profits.



۱۴۴۴. موهاش خاکستری شده است. (گری)

Turn به معنای نوبت

۱۴۴۵. نوبت کیه؟ نوبت منه. (هووز)

۱۴۴۶. همه چی به نوبته. (اوری ثینگ)



Turn down : کم کردن (رادیو، تلویزیون و ...)

Turn up : زیاد کردن (رادیو، تلویزیون و ...)

Turn on : روشن کردن (رادیو، تلویزیون و ...)

Turn off : خاموش کردن (رادیو، تلویزیون و ...)



۱۴۴۷. ممکنه یه ذره کمش کنید؟ خیلی صداس بلند. (لُود)

۱۴۴۸. من اون آهنگ رو دوست دارم. لطفاً رادیوتون رو زیاد کنید.

۱۴۴۹. می‌تونم لامپ رو روشن کنم؟ (لایت light)

۱۴۵۰. ممکنه لطفاً تلویزیون رو روشن کنید؟

۱۴۵۱. می‌دونی چطور باید اون رو خاموش کرد؟



Gray hair is hereditary.

1444. His hair has turned grey.

We get it from

1445. Whose turn is it? It's my turn.

our children

1446. Every thing is in turn.

1447. Would you please turn it down a little? It's too loud.

1448. I love that song, please turn your radio up(or: turn up your radio).

1449. May I turn on the light?

1450. Would you please turn the TV on?

1451. Do you know how to turn it off?



**IT'S MY TURN, TO
TAKE A LEAP INTO
THE DARKNESS!**



NO



۱۴۵۲. قبل از اینکه بری مطمئن شو اجاق رو خاموش کردی. (آون)

Turn down: نپذیرفتن، رد کردن، نپذیرفتن

۱۴۵۳. آن‌ها در خواست مهاجرت مرا رد کردند (نپذیرفتند).

۱۴۵۴. درخواست من (ویزا، کار، دانشگاه و ...) رد شد.

۱۴۵۵. وقتی برای کار رد شدم ناامید شدم. (دیسپینتید، جاب)

۱۴۵۶. رونالد از جنیفر خواستگاری کرد (پیشنهاد ازدواج داد) اما او نپذیرفتش.

۱۴۵۷. آن‌ها شغل خوبی به او پیشنهاد دادند ولی او رد کرد.

Take turns: به نوبت کاری را انجام دادن، نوبت گرفتن

My turn



۱۴۵۸. سارا و مینا به نوبت به مادرشان کمک می‌کنند.

۱۴۵۹. ما به نوبت تلفن رو جواب می‌دیم. (انسرینگ)

۱۴۶۰. هر کدام از ما به نوبت استراحت می‌کنیم. (بریگ)

1452. Make sure that you turn off the oven before you leave?

1453. They turnrd down my immigration request. (ایمیگریشن ریکوئست).

1454. My application was turned down. (آپلیکیشن).

1455. I got disappointed when I got turnrd down for the job.

1456. Ronald proposed to Jenifer but she turned him down. (پرپزُد).

1457. They offered her a good job but she turned it down.

1458. Sarah and Mina take turns helping their mother.

1459. We take turns answering the phone.

1460. Each of us takes a break in turn.

rejection
people
decline
reject

^۱ Apply (آپلای) به معنی "درخواست دادن" بکار می‌رود. مثلاً وقتی شخصی برای دانشگاه (یا

شغلی) درخواست می‌کند می‌گوید برای آن دانشگاه (یا شغل) آپلای کرده‌ام: I've applied for a

new job. I applied to four universities and was accepted by all of them.



از کار درآمدن، مشخص شدن: Turn out

۱۴۶۱. دستور غذا چطور از کار درآمد؟ (نتیجه‌اش چی بود؟) (رِسِپی)

۱۴۶۲. سخت گذشت، اما سرانجام همه چیز روبه‌راه شد.

۱۴۶۳. مشخص شد که آلیس او را می‌شناخته است.

۱۴۶۴. در کمال تعجب، مشخص شد که من اشتباه می‌کردم.

THINGS

TURN OUT BEST
FOR THE PEOPLE

WHO MAKE THE BEST
OUT OF THE WAY
THINGS TURN OUT

تحویل دادن: Turn in

۱۴۶۵. وقتی دارید اتاق رو ترک می‌کنید برگه امتحانتون رو تحویل بدهید.

۱۴۶۶. دانشجویان گزارش جالبی رو تحویل دادند.^۱ (اینترِستینگ)

۱۴۶۷. اگر بجای شما بودم خودم رو تحویل می‌دادم.



1461. How did the recipe turn out?

1462. It was a difficult time, but eventually things turned out all right. (دیفیکلت، اونچوئلی.)

1463. It turned out that Alis had known him.

1464. To my surprise, it turned out that I was wrong. (سپرایز، رانگ.)

1465. Turn in your exam paper as you leave the room. (اگزم پیپر.)

1466. The students turn in an interesting report.

1467. If I were you, I would turn myself in.



1 Interest (اینترست) یعنی "علاقه، علاقمند کردن و سود و بهره" و interested یعنی "علاقمند" و همچنین interesting یعنی "جالب". این فعل با حرف اضافه in بکار می‌رود:

Show a little interest in your children. (به بچه‌ها کمی علاقه نشون بده)

Here's an article which might interest you. (اینجا یک مقاله هست که ممکنه تو رو

علاقمند کنه.) I'm interested in music and physics. (من به موسیقی و فیزیک علاقه دارم.)

How interesting! (چقد جالب) It's a very interesting question. (سوال خیلی جالبیه.)

Interest rates have come down (نرخ بهره‌ها پایین آمده است).



سایر کاربردهای Turn

۱۴۶۸. لباس قشنگیه. بچرخ و بزار ببینم چطور به نظر می‌رسه.

۱۴۶۹. نامه شما یک کم تنده، پیشنهاد می‌کنم تعدیلش کنید.^۱ (فُرسُفَل)

۱۴۷۰. هر وقت پشتمو برمی‌گردونم (برمی‌گردم)، تو داری یه خرابکاری می‌کنی.^۲

۱۴۷۱. برگه امتحانتون رو تا من نگفتم برنگردونید.

۱۴۷۲. ماشین چپ کرد و آتش گرفت.

۱۴۷۳. لطفاً خارج از نوبت وارد نشوید. (اِنْتِر)

۱۴۷۴. بخاطر برف مجبور شدیم برگردیم.

۱۴۷۵. وقتی دارم باهاش صحبت می‌کنم پشتتو به من نکن.

۱۴۷۶. دوستان واقعی هیچگاه پشتشون رو به من نمی‌کنند.



1468. It's a nice dress. Turn round and let me see how it looks.

1469. Your letter is a little forceful. I suggest you turn it down.

1470. Every time I turn my back, you are pulling something.

1471. Don't turn your exam paper until I say.

1472. The car turned over and caught fire.

1473. Please don't enter out of turn.

1474. Because of snow we had to turn back.

1475. Don't turn your back on me when I am talking.

1476. Real friends never turn their back on me.



**You are pulling my leg!
(You are joking!)**

^۱ Suggest (سَجِسْت) یعنی پیشنهاد کردن و suggestion (سَجِسْتِن) یعنی پیشنهاد: She made some very helpful suggestions but her boss rejected them all.

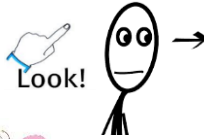
May I make a suggestion? Do you have any suggestions?

^۲ Pull (پول) یعنی کشیدن و اصطلاح pull somebody's leg یعنی سربه سر کسی گذاشتن و کسی را دست انداختن (پای کسی را کشیدن): Don't pull my leg. Stop pulling his leg.

LOOK!

فعل
Look

فعل look به معنای "نگاه کردن، به نظر آمدن و قیافه" می‌باشد. این فعل جزء افعال باقاعده بوده و در نتیجه قسمت دوم و سوم آن عبارتند از: looked, looked



Look به معنای نگاه کردن

۱۴۷۷. به چی داری نگاه می‌کنی؟

۱۴۷۸. بزار ماشین جدیدت رو یک نگاه بندازم.

۱۴۷۹. به اطراف نگاه کن و ببین چیزی گم نشده.

۱۴۸۰. من نگاه کردنش رو دوست ندارم.

۱۴۸۱. هر بار که نگاهت می‌کنم نمی‌تونم تحسینت نکنم. (ادماپرینگ)

I can live for two months



on a good compliment.



116 days without a compliment

1477. What are you looking at?

1478. Let me take a look at your new car.

1479. Look around and see if anything is missing.

1480. I don't like the way he looks at me.

1481. I can't help admiring you whenever I look at you.



Can't help برای بیان جملاتی مانند نمی‌تونم نخندم، نمی‌تونم نرم و ... بکار می‌رود. یعنی

برای منفی کردن جملات منفی: I can't help falling in love, I can't help laughing



Compliment people, Magnify their strengths not their weakness

Admire (ادماپر) یعنی "تحسین کردن"! I really admire people who work in such

difficult conditions (من واقعاً افرادی که در چنین شرایط سختی کار می‌کنند را تحسین می‌

کنم). Compliment (کامپلیمنت) یعنی "تعریف، تعریف کردن": My husband never pay

me any compliment (شوهرم هیچگاه از من تعریف نمی‌کند). Bob complimented

me on my new hairstyle (باب از من بخاطر مد جدید موی سرم تعریف کرد).

Thank you for your compliment (ممنون از تعریفتون).



۱۴۸۲. ببین کی اینجاست! کجا داری میری اینقدر تیپ زدی؟

Look به معنای به نظر آمدن

۱۴۸۳. خوب به نظر میام؟ نه، خنده دار به نظر می رسی. (الرایت)

۱۴۸۴. آیا خسته به نظر می رسم؟ (تایرد tired)

۱۴۸۵. موضوع چیه؟ داغون به نظر میای (تو خودتی)!^۱ (مدر، پریدی)

Smile It Looks

۱۴۸۶. تو این لباس عالی به نظر می رسی.

۱۴۸۷. این لباس خیلی بهت می آد.



۱۴۸۸. دست دومه ولی خیلی نو به نظر میاد. (سکند هتد)

۱۴۸۹. چرت نگو! بیشتر از ۸۰ سال بهت نمی آد. (نانسنس)

۱۴۹۰. او ۳۵ سالشه ولی خیلی جوانتر به نظر می رسه.

Good On You!

1482. Look who is here! Where are you going all dressed up?

1483. Do I look allright? No, You look funny.

1484. Do I look tired?

1485. What's the matter? You look pretty down.

1486. You look great in this dress.

1487. This dress looks great on you.

1488. It's second-hand but it looks pretty new.

1489. Nonsense! You don't look more than eighty.

1490. She is 35 but she looks much younger. (یانگر)



BEAUTIFUL



HANDSOME

^۱ بجای What's the matter می توان از عبارات What's wrong with you (مشکلت

چیه؟) و یا What's up (چه خبر) نیز استفاده نمود.

Pretty (پریدی) بجز معنای "قشنگ" به معنای "تا حدی زیاد" نیز می باشد:

They have a pretty little girl. (دختر کوچولوی خوشکلی دارن).

The house has four bedrooms, so it's pretty big. (... بنابرین خیلی بزرگه)



۱۴۹۱. اینقدرها هم پیر به نظر نمی‌رسی.^۱

۱۴۹۲. آشنا به نظر می‌رسی! (فَمِیْلِیْتِرِ familiar)

۱۴۹۳. از چیزی که هست پیرتر به نظر می‌رسه.

۱۴۹۴. من نمی‌ترسم. آیا به نظر می‌آد ترسیده باشم؟^۲ (اِسْکَرْد)

۱۴۹۵. امشب چقدر زیبا به نظر می‌رسی! (بِیوتِیْفَل)

۱۴۹۶. حالت خوبه؟ یه کم نگران به نظر می‌آیی. (وَرِیْد)

۱۴۹۷. او از ظاهر ژنده و فقیرانه‌اش خجالت زده به نظر می‌رسید.^۳ (شَبِی، اِپِیْتِرِنَس)



1491. You don't look that old.

1492. You look familiar!

1493. He looks older than he is.

1494. I am not scared. Do I look scared?

1495. How beautiful you look tonight!

1496. Are you Okey? (are you alright?) you look a little worried!

1497. He looked ashamed of his shabby appearance.



^۱ با استفاده از *that* می‌توان جملات مشابهی ساخت:

Getting divorce is not that easy. (طلاق گرفتن اینقدرها هم آسان نیست، دُورَس)

He is not that stupid. (اینقدر هم احمق نیست) (اِستِیوِیْد)

Was it that disappointing? (آیا اینقدر ناامید کننده بود؟) (دِیْسِپِیْنِیْنِگ)

^۲ Scare (اِسْکَر) یعنی ترساندن و ترسیدن: He scared me. (او مرا ترساند)

I am very brave, I don't scare easily. (من خیلی شجاع هستم. من براحتی نمی‌ترسم)

^۳ Shame (شِیْم) یعنی شرم و ننگ: Shame on you! (شرم بر تو باد)، Such a shame (چه

شرم‌آور)، Ashamed (اِشِیْمِد) یعنی شرمسار، خجل و شرمنده: You must be ashamed of

yourself (تو باید از خودت خجالت بکشی)، Don't make me feel ashamed (نزار احساس

شرمندگی کنم)، Embarrass (اِمْبَرَس) یعنی خجالت دادن: I didn't want to embarrass

her by asking this questions. She asked a lot. embarrassing یعنی خجالت‌آور: She asked a lot

This is embarrassing for the government. .of embarrassing questions.



کالکیشن های *Look*

Look for: دنبال چیزی گشتن:

۱۴۹۸. دارم دنبال کلیدم/ یک شغل می گردم. (کی)

۱۴۹۹. دنبال چی می گردی؟

۱۵۰۰. پلیس در رابطه با آن دزدی داره دنبال او می گرده.

۱۵۰۱. این ماشین دقیقاً همون چیزیه که دنبالش می گشتم اما قیمتش خیلی

بالاست. (اگر کتلی، پرایس، های)

۱۵۰۲. تو دقیقاً همونی هستی که دنبالش می گشتم.^۱



Look after: مراقبت کردن:

۱۵۰۳. می شه لطفاً از بچه‌ی من مراقبت کنید؟

۱۵۰۴. من به آن‌ها علاقه دارم ولی وقتی ندارم که ازشون مراقبت کنم. (فاند)



1498. I am looking for my key/ a job.

1499. What are you looking for?

1500. The police is looking for him in connection with that robbery. (کنگشِن، رآبری)



1501. This car is exactly **what** I was looking for, but its price is too high.

1502. You are exactly **who** I was looking for.

1503. Would you please look after my child?

1504. I am fond of them but I have no time to look after them.



^۱ از **what** برای اشیاء و از **who** برای انسان‌ها استفاده می‌شود (این جمله را با جمله قبل مقایسه کنید).



۱۵۰۵. من از شما بسیار سپاسگذارم برای مراقبت از پسر من.^۱

مشتاقانه منتظر بودن: *Look forward to*

۱۵۰۶. بی‌صبرانه (مشتاقانه) منتظر دیدن شما هستم. (فُرُود)

۱۵۰۷. مشتاقانه منتظر یک مرخصی/ تعطیلات خوب و آرام هستم.

۱۵۰۸. مشتاقانه منتظر شنیدن از شما هستم (مشتاقانه منتظر جواب شما هستم).

۱۵۰۹. مادرم را مدت طولانی است که ندیده‌ام و مشتاقانه منتظر دیدن او هستم.



شبيه بودن: *Look like*

۱۵۱۰. این شبیه نمکه ولی نمک نیست. (سالت)

۱۵۱۱. مرده چه شکلی بود؟

1505. I am very grateful to you for looking after my son. (گُریْتْفُل)

1506. I am looking forward to seeing you.

1507. I'm looking forward to a nice relaxing vacation/ holyday.

1508. I'm looking forward to hearing from you.

1509. I haven't seen my mother for a long time and I'm looking forward to seeing her.

1510. It looks like salt but it isn't.

1511. What did the man look like?



۱ Appreciate (اِپْرِیْشِیْت) یعنی "درک کردن، قدردانی کردن، قدر چیزی را دانستن":

I appreciate that it's a difficult decision for you to make. (درک کردن)

We really appreciate all the help you gave us last weekend. (قدردانی کردن)

I hope Tom appreciates all my help. (قدر چیزی را دانستن)

۲ این عبارت معمولاً هنگام خداحافظی و همچنین در پایان نامه‌ها و پیام‌ها بکار می‌رود. To حرف اضافه این عبارت فعلی بوده و طبق قاعده‌ای که قبلاً بیان نمودیم (صفحه ۱۲۰) هرگاه فعل دیگری بعد از یک حرف اضافه بیاید، حتماً ing می‌گیرد.

Look up : (مانند لغت یا اطلاعات)

۱۵۱۲. می‌شه لطفاً در دفترچه تلفن جستجو کنی. (فُن بُک)

۱۵۱۳. جواب رو نمی‌دونم. بیا تو دایره‌المعارف بگردیم. (اِنْسائیکَلِپِیدیا)

**سایر کاربردهای Look**

۱۵۱۴. وقتی به زمان کودکی‌م نگاه می‌کنم، هنوز می‌تونم خیلی اتفاقات جالب رو

بیاد بیارم. (چایلدُهود، ریممِبر، اینترِستینگ، اِیوِنْتَس)

۱۵۱۵. بستگی داره چطور بهش نگاه کنی. (دِپِنْدُنْز)

۱۵۱۶. او خیلی عصبی به نظر می‌رسید. سعی کردم آرومش کنم.

۱۵۱۷. تو اصلاً سِنِت نشون نمیده (خوب موندی). (اِیچ)

۱۵۱۸. آیا دنبال دردسر می‌گردی؟ (تُرابل)



1512. Would you please look it up in the phone book?

1513. I don't know the answer. Let's look it up in an encyclopedia.

1514. When I look back on my childhood, I can still remember many interesting events.

1515. It depends on how you look at it.

1516. She looked very nervous. I tried to calm her down. (نرُوس، کام)

1517. You don't look your age at all.

1518. Are you looking for trouble?

Trouble maker



Depend (دِپِنْد) یعنی "بستگی داشتن، وابسته بودن" و dependance (دِپِنْدِنْس) یعنی

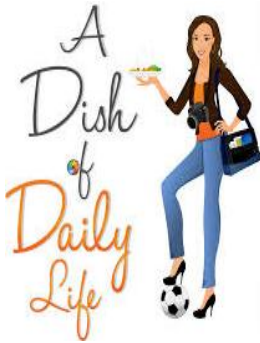
"وابستگی" و dependent (دِپِنْدِنْت) یعنی وابسته. با حرف اضافه on معمولاً بکار می‌رود:

Will you go to Mexico for your holiday? It depends on many things.

Our dependence on oil is not good at all. (وابستگی ما به نفت اصلاً خوب نیست)

He has three dependent children. (او سه فرزند وابسته دارد)

How long are you staying? I don't know; it depends. (چقدر می‌مونی؟ نمی‌دونم، بستگی داره)



فصل سوم: جملات موضوعی

در این فصل سعی شده است لغات و اصطلاحات کاربردی مربوط به برخی موقعیت‌های رایج ارائه گردد.



دانشگاه:



۱۵۱۹. من در دانشگاه دولتی / آزاد تحصیل می‌کنم. (استیٲیت)

۱۵۲۰. او دانشجوی دوره کارشناسی / تحصیلات تکمیلی می‌باشد.

۱۵۲۱. وقتی ما کلاس سوم بودیم او نورچشمی معلم بود. (پٲت)

۱۵۲۲. با مدیر گروه مشورت کردم و این درس رو حذف نمودم. (کنسالت، دراپد)

۱۵۲۳. می‌خوام یه درس دیگه بردارم. ریاضی چطوره. (آد، کُرس، مٲمَدِکُس)

۱۵۲۴. چند واحد برای مدرک فوق دیپلم / لیسانس / فوق لیسانس نیاز است.



1519. I study at a state/ Azad university.

1520. She is an undergraduate/a graduate student. (آندرِگِرِجوٲت، گِرِجوٲت)

1521. When we were in third grade, she was the teacher's pet. (ٲرذ گِرِید)

1522. I consulted the head of our department and dropprd this course.

1523. I am going to add one more course. What about mathematics?

1524. How many credits is needed for an associate's degree / a

bachelor's degree/ a master's degree. (آسُسیٲتس دِگری، بٲلرز، مَسٲرز)

¹ Pet علاوه بر سوگلی و نورچشمی به معنای حیوان خانگی هم می‌باشد: سگ خانگیش او را گاز گرفت و دستشو خون انداخت. His pet dog bit him and made his hand bleed.

۱۵۲۵. امتحانات میان‌ترم من از دوشنبه گذشته شروع شده‌اند و دیروز میان‌ترم شیمیام رو دادم. (میدترم، کِمِستری)
۱۵۲۶. معلم جدیدمون بدجوری به من گیر داده. (پیکد آن)
۱۵۲۷. او استاد سخت‌گیریه. ترم گذشته ۵۰٪ کلاسو انداخت. (استرکت پرفیسر، فیل)
۱۵۲۸. وقتی دارم درس می‌دم حواستون جمع باشه و به من توجه کنید. (فوکست)
۱۵۲۹. امتحان حقوق رو خوب دادم ولی امتحان ادبیاتم رو خراب کردم. (لا، بلو)
۱۵۳۰. امتحان ریاضی حالمو گرفت. (مَث، موود)



رستوران:

۱۵۳۱. اشتهامو از دست دادم. (اسپیلد، آپتایت)
۱۵۳۲. بوی این غذا اشتها آورده. (آپتایزینگ)
۱۵۳۳. معمولاً قبل از غذای اصلی پیش‌غذا سرو می‌شود. (آپتایزرز، سروود، مین‌کُرس)
۱۵۳۴. دفعه پیش تو منو به ناهار مهمون کردی، حالا نوبت منه. (تیریئد)



125. Our midterm exams have started since last Monday and I took my chemistry midterm yesterday.
126. Our new teacher has picked on me badly.
127. He is a strict professor. He failed %50 of the class last term.
128. Stay focused and pay attention to me while I am teaching. (اِتَنَشِن)
129. I did alright on the law test but I blew my literature test. (لیدرچر)
130. The math test blew my mood.
131. I spoiled my appetite.
132. The smell of this food is appetizing.
133. Appetizers are usually served before main course.
134. You treated me to lunch last time, now it's my treat.



۱۵۳۵. چگونه دانگی حساب کنیم. (داچ dutch)
۱۵۳۶. یک نوشیدنی خنک در یک روز داغی مثل امروز می چسبه. (دَرینک، وُلکِم)
۱۵۳۷. اول بهمش بزن و بعد بنوشش. (اِسْتِر)
۱۵۳۸. من غذای چرب و تند دوست دارم ولی کمی هم اضافه وزن دارم. (گیرِیسی)
۱۵۳۹. هشت کیلو اضافه وزن دارم بنابراین باید وزن کم کنم. ^۱ (لوز)
۱۵۴۰. این غذا خیلی مزه خوشمزه‌ای داره ولی من رژیم دارم. (تِیستَس، دِلِیشِیْس)
۱۵۴۱. رژیم بگیر و فقط ماست کم چرب بخور. (فَت، یوگُرت yoghurt)
۱۵۴۲. او کلی سعی کرد وزنشو زیاد کنه ولی هنوز لاغر نشون میده. (گِین وِیت)
۱۵۴۳. این غذا هم شوره هم ترش. (تِیستَس، سالتی، سَوْتِر) **Separate bills please**
۱۵۴۴. این چای خیلی پر رنگه، لطفاً کم رنگش کنید
۱۵۴۵. نان تازه نیست، بیاته. (بِرْد، فَرِش، اِسْتِیل)



1535. How about going dutch?
1536. A cool drink is welcome on a hot day like today.
1537. First stir it and then drink it.
1538. I like greasy and hot foods but I'm a little overweight. (اَوْرُویت)
1539. I am 8 killos overweight, so I have to lose weight.
1540. This food tastes delicious but I am on diet. (دَاْیْت)
1541. Go on a diet and just use low fat yoghurt.
1542. She tried a lot to gain weight but she still looks slim. (اِسْلِم)
1543. This food tastes salty and sour.
1544. This tea is too strong, please make it weak.
1545. The bread is not fresh. It's stale.



^۱ کلمه over (اَوْر) پیشوندی است به معنی زیاد:

I overenjoyed The children got over-excited (بچه‌ها خیلی هیجان‌زده شدند)،
(خیلی لذت بردم)، Don't overcomplicate the situation. (اوضاع رو پیچیده‌تر نکن)



۱۵۴۶. شیر داره گرم میشه. (میْلک، وُرْمینگ آپ)

خانه:

۱۵۴۷. اجاره چقدر است؟ (رِنْت)

۱۵۴۸. ماهی ۲۰۰ دلار بعلاوه ۴۰۰۰ دلار پول پیش. (دَالِرْز، پلاس، دِپازِت)

۱۵۴۹. این خانه یک حیاط جلویی بزرگ و یک حیاط پشتی کوچک دارد. (فِرانت)

۱۵۵۰. اتاق خواب‌های کوچک و یک اتاق پذیرایی بزرگ دارد. اما توالت کنار

آشپزخونه است و حمومش روبروی اتاق خوابه. (دایْنینگ روم، تُیْلِت، بَث روم)

۱۵۵۱. اجاره‌نامه کنونی ما هفته بعد منقضی می‌شه. (پِرزنْت لیس، اِکسپایِرْز)

۱۵۵۲. او لیز خورد و قهوه تماماً ریخت روی فرش. (اِسْلپِد، واین، اِسپیلِد، کارپِت)

۱۵۵۳. خاکستر سیگار روی فرش نریز. (دُر آپ، سیگِرِت اَش)



۱۵۵۴. کی قهوه ریخته روی فرش؟ (کافی)

۱۵۵۵. فرش رو پهن کن. (اُنرل)



1546. The milk is warming up.

1547. How much is the rent?

1548. 200 dollars a month plus a deposit of 4000 dollars.

1549. This house has a large front yard and a small back yard. (یاَرْد)

1550. It has small bedrooms and a large dining room. But the toilet is next to the kitchen and the bathroom is across the bedroom. (اِکِراس)

1551. Our present lease expires next week.

1552. He slipped and the wine spilled all over the carpet.

1553. Don't drop cigarette ash on the carpet.

1554. Who has spilled coffee on the carpet?

1555. Unroll the carpet.



۱۵۵۶. صاحب‌خونه قول داده بود که اتاق خواب‌ها رو رنگ کنه قبل اینکه مستاجر بیاد.
 ۱۵۵۷. کرایم عقب افتاده است.

در چنین مواردی معمولاً بجای استفاده از ساختار مجهول از جملات معلوم استفاده می‌شود:
 دستم شکست: I broke my hand. (بجای My hand was broken)
 برق گرفتش: She electrocuted herself. (بجای She was electrocuted)
 انگشتم سوخته است: I burnt my finger. (بجای My finger has been burnt)
 دستمو بریدم: I cut my hand. (بجای My hand was cut)



Signs & Symptoms

دکتر:

۱۵۵۸. امروز حالم خوب نیست!
 ۱۵۵۹. حالت تهوع دارم. چند بار امروز صبح بالا آوردم. (ثرو)
 ۱۵۶۰. سرما خوردم. درد شدیدی در سینه‌ام دارم. (شارپ، چست)
 ۱۵۶۱. صدام گرفته و آب بینی‌ام می‌آد. (وئیس، هُرس، نوز، رانی)
 ۱۵۶۲. رنگت پریده، لطفاً پیراهنتو بکش بالا. (پیل، پول، شرت)

1556. The landlord had promised to paint the bedrooms before the tenant moved in. (لندلرُد، پرامِسُد، تِنِنَت)

1557. I have fallen behind my rent.

1558. I am not feeling well today.

1559. I feel sick. I threw up a few times this morning.

1560. I have a cold. I have a sharp pain in my chest.

1561. My voice is hoarse and my nose is runny.

1562. You look pale. Pull up your shirt please. I need HELP when I feel sick



Feeling well¹ برای بیان سلامت جسمی بکار می‌رود، اما Feeling good یعنی خوشحالم.



۱۵۶۳. نبضتو گرفتم، حالا بزار فشار خونتو بگیرم. (پالس، بلاڈ پِرشِر)

۱۵۶۴. تشخیص شما چیه دکترا؟ (دایگنوسِس، داکتر)

۱۵۶۵. دکترا تشخیص اولیه را داده است. تشخیص چی بود؟ (اینیشِل)



۱۵۶۶. فشار خونتون خیلی بالا/ پایین است. (های، لَو)

۱۵۶۷. شما باید عمل کنید. (آپرِیشِن operation)

۱۵۶۸. او باید بستری شه. (هاسپیتالیز)

۱۵۶۹. سه روز بعد عمل مرخص شد. (دیسچارجِد)

۱۵۷۰. بیماری شما جدی (حاد) نیست. این قرص ها رو بخورید و دراز بکشید. (لای)

۱۵۷۱. چه مدت باید پام تو گچ باشه؟ (پَلَسْتِر، لِگ)

۱۵۷۲. پای شکستت هنوز جوش نخورده. برای مدتی از عصا استفاده کن. (فیوزِد)

۱۵۷۳. آیا به پنی سیلین حساسیت داری؟ (اَلرْجِیک، پِنِسیلِن)



1563. I took your pulse, now let me take your blood pressure.

1564. What is your diagnosis doctor?

1565. The doctor has made an initial diagnosis. What was his diagnosis?

1566. Your blood pressure is too high/ low.

1567. You should have an operation.

1568. He must be hospitalized.

1569. He was discharged three days after operation.

1570. Your illness is not very serious. Take these tablets and lie down.

1571. How long should my leg be in plaster?

1572. Your broken leg is not fuzed yet, use a crutch for a while. (کراچ، وایل)

1573. Are you allergic to penicillin?



۱ فعل diagnose (دایگنُز) یعنی تشخیص دادن: Her illness was diagnosed as breast

cancer (برسْتُ کَنسِر: بیماری او سرطان پستان تشخیص داده شد).

۱۵۷۴. یک پنی سیلین به شما تزریق می‌کنم، ممکنه یه کم بسوزه. (اینجکشن، شات)

۱۵۷۵. او قرص بارداری نخورد بنابراین باردار شد.



۱۵۷۶. چی برای سرفه شما تجویز کرد؟ (پریسکرایب، کاف)

۱۵۷۷. این شربت سرفه رو هر وقت سرفه کردی بخور.

۱۵۷۸. غذاهای چرب و شور را کنار بزار. (فتی، سالتی)

۱۵۷۹. این دارو تلخه ولی معجزه می‌کنه. (بیدر، میرکل)

۱۵۸۰. یک لیوان را پر از آب کن و این دارو را در آن حل کن. (دیزالو، مدیسن)

۱۵۸۱. کمی از این پماد روی پوست اطراف آن کیودی بمال. (رآب، اینتیمنت، برور)

۱۵۸۲. زخم عفونت کرده، بیشتر ورم کرده و چرک زرد رنگ ترشح می‌کنه. (وونڈ)



Coughing

ماشین:

۱۵۸۳. این نزدیکی‌ها پمپ بنزین هست؟ (گس استیشن، نیربای)

1574. I'll give you a penicillin injection (shot), it may sting a little. (استینگ)

1575. She didn't take birth control pills (contraceptive pills) so she got pregnant. (برث کنترل پیلز، کانترسپتیو، پرگننت)

1576. What did he prescribe for your cough?

1577. Drink this cough syrup whenever you cough. (سیرپ)

1578. lay off fatty and salty foods. (توجه مجدد: صفحه ۱۹۶) (الی آف)

1579. This medicine tastes bitter but works miracles.

1580. Fill a glass with water and dissolve this medicine in it.

1581. Rub some of this ointment on your skin around that bruise.

1582. My wound is infected, more swollen and is oozing yellow pus.

1583. Is there a gas station nearby?



^۱ Swell (اسول) یعنی باد کردن (قسمت دوم و سوم آن عبارتند از: swelled, swollen).

infect (اینفکت) یعنی عفونی کردن، ooze (اوز) یعنی تراوش کردن و pus (پاس) یعنی چرک.



roll up sleeves

۱۵۸۴. پُرش کردم. درجه بنزین رو پُره. (فیلد، گِیج، قُل)

۱۵۸۵. یک لیتر بنزین چقدره؟ (لیتر، پترُل)

۱۵۸۶. پاتو بزار روی پدال گاز و کمی سرعت رو زیاد کن.^۱ (پدَل)

۱۵۸۷. دستم موند لای درب ماشین. (شَات)

۱۵۸۸. میشه لطفاً شیشه رو بدید بالا.^۲ (رُل آپ)

۱۵۸۹. روشن نمیشه. یک هُل نیاز داره. (پُش)

۱۵۹۰. اول از همه کمر بند ایمنیت رو ببند و آینه بغلها رو تنظیم کن. سپس

ماشینو روشن کن و ماشینو بزار تو دنده یک.^۳ (فَسِن، پِلَت، اجَاسْت، سَآیْد، مِیرِر)

۱۵۹۱. ماشین تو دنده است. از تو دنده درش بیار (خَلاصش کن).

۱۵۹۲. پلیس به ما علامت داد و شماره ما رو برداشت. (سِیگْنَلد، نامِیر)

Luck, like a Russian car, generally only

1584. I filled it up. The gas gauge is on full.

works if you

1585. How much is a liter of petrol?

push it

1586. Step on the gas pedal and speed up a bit.

1587. I shut my hand in the car door.

1588. Would you please roll up the window.

1589. It doesn't start. It needs a push.



1590. First of all fasten your seat belt and adjust the side mirrors.

Then start the car and put the car in first gear. (گِیر)

1591. The car is in gear. Take it out of gear.

1592. The police signaled to us and took down our number.

Speed up^۱ به معنای تسریع کردن نیز می‌باشد:

Roll up your sleeves^۲ یعنی غلطاندن: Roll up یعنی آستینت رو بالا بده.

Gear^۳ یعنی دنده. حتماً سر گردنه‌ها تابلوی "Use low gear" یعنی

"با دنده سنگین حرکت کنید" را دیده‌اید.

TRUCKS
USE LOWER
GEAR



Release



۱۵۹۳. لطفاً منو سر نبش پیاده کنید. (دُرآپ، کُرُنر)
۱۵۹۴. ماشین با برف پوشیده شده بود. (کاورِد، اِسِن)
۱۵۹۵. ماشین بدجور آسیب دیده بود ولی سرنشینان آن صدمه ندیده بودند. (دَمِجْد)
۱۵۹۶. بزنم به تخته ماشین خوبی داری. (تاچ وود touch wood)
۱۵۹۷. بزن کنار! کارت بیمه و گواهینامه رانندگی لطفاً! (اینشُرِنس، لایسنس)
۱۵۹۸. با جک ماشینو ببر بالا و لاستیک پنچر رو دربیار.^۲ (ریموو، فُلْت تایر)
۱۵۹۹. کلاچ رو آهسته رها کن. (ریلیس، کُلاچ)
۱۶۰۰. اول ترمز دستی رو آزاد کن.^۳ (هِنْدِبریک)
۱۶۰۱. ترمز دستی رو بالا ببر.



1593. Please drop me off at the corner.

1594. The car was covered with snow.

1595. The car was badly damaged but its occupants were unhurt. (اکیوِنْتَس، اَنِهَرْت)

1596. Touch wood, you have a nice car.

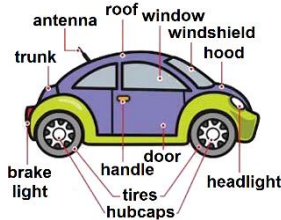
1597. Pull over! Insurance card and driving licence please.

1598. Jack up the car and remove the flat tire.

1599. Release the clutch slowly.

1600. Release the handbrake first.

1601. Put on the handbrake.



1 Insure (اینشُر) یعنی بیمه کردن: Our company didn't insure us.

licence (لایسنس) یعنی مجوز، پروانه: He applied for an export licence (صادرات)

2 Remove (ریموو) یعنی برداشتن، حذف کردن: به عنوان مثال خیلی مواقع شما در کامپیوتر خود برنامه یا فایل را ریموو می کنید. It'll remove the red stains (لکه های قرمز)

3 Brake (بریک) یعنی ترمز و ترمز کردن: The driver suddenly put on the brakes.

(راننده یهو زد روی ترمز)، She had no brakes on her bicycle (او روی دوچرخه اش هیچ ترمزی نداشت)، When it's icy, brake gently (وقتی جاده یخ زده است، آرام ترمز بگیر).

۱۶۰۲. چراغ بالا/ پایین بزن. (بیمزُ beams)

۱۶۰۳. وسایل نقلیه موتوری کلی دود در جو آزاد می‌کنند و هوا را آلوده می‌کنند.^۱

۱۶۰۴. همیشه قبل از اینکه سبقت بگیری (از ماشین دیگه) آینه پشتت رو چک کن.^۲

۱۶۰۵. هیچگاه سعی نکن سر پیچ سبقت بگیری. (اُورْتِیک، بِنْد)



مغازه :

۱۶۰۶. فروشنده به ما روی این هیچ تخفیفی نداد.

۱۶۰۷. اتاق پروف کجاست؟ می‌خوام این پیراهن راه‌راهی رو امتحان کنم.



1602. Put on high/ low beams.

1603. Motor vehicles release a lot of smoke into the atmosphere and pollute the air. (وئِیکَل، اِسْمُک، اَتْمِسْفِیئر، پُلوت)

1604. Always check your rear mirror before you overtake (another car).

1605. Never try to overtake on a bend.

1606. The seller didn't give us any discount on it. (دیسکونْت)

1607. Where is the changing room. I'm going to try on this striped shirt. (چینجینگ روم، اِسْتِرَایپت، توجه مجدد: صفحه ۱۴۳)

^۱ Pollute (پلوت) به معنی آلوده کردن، pollution (پلوشِن) به معنای آلودگی و polluted به معنی آلوده می‌باشد: ماشین‌ها منبع اصلی آلودگی هستند: Cars are the main source of pollution. This water is polluted, (این آب آلوده است)، Air pollution is the main problem of our city. (آلودگی هوا مشکل اصلی شهر ما می‌باشد).

^۲ Overtake یعنی "سبقت گرفتن، جلو زدن": "Jack has overtaken me in the world tennis rankings (جک در رنکینگ (رتبه‌بندی) جهانی تنیس از من جلو زده). هم‌چنین کلمه rear (ریئر) یعنی "پشت، عقب": "The horse injured one of its rear legs." (یکی از پاهای عقب اسب آسیب دید).



۱۶۰۸. بخاطر مرگ پدرم، این مغازه تا اطلاع ثانوی بسته است.^۱

blouse ۱۶۰۹. اجناس ما ضمانت دارند. (گودز، گرنٹی)

۱۶۱۰. این محصول برای یک سال کاملاً گارانتی می‌شود. (پراداکت، فلی گرنٹید)



۱۶۱۱. چه اندازه‌ای می‌پوشی؟ (سایز، ور)

۱۶۱۲. آیا این تی‌شرت فیت منه؟ (فیت)

۱۶۱۳. اندازه‌ی ولی بهت نمی‌آد. (سوت)

۱۶۱۴. همیشه لطفاً اینو برام عوض کنید؟ (اکسچینج)

۱۶۱۵. می‌شه لطفاً این هدیه‌ها رو برام ببیچید؟

۱۶۱۶. این گل‌ها بدون آب پژمرده می‌شن و ممکنه خشک شن. (فلوئر، ویدر)

۱۶۱۷. لطفاً برید به صندوق. (کشیئر)



1608. Due to my father's death, this shop is closed until further notice. (دو، دث، شاپ، فرڈر، نوٹس)

I'm sure that conducting **further** research will enable me to swing

1609. Our goods are under guarantee.

further on my web ropes.

1610. This product is fully guaranteed for a year.

1611. What size do you wear?

1612. Does this T-shirt fit me?

1613. It fits you but it doesn't look good on you (it doesn't suit you)

1614. Would you please exchange it for me?

1615. Would you please wrap up these presents for me? (رپ، پرزنت)

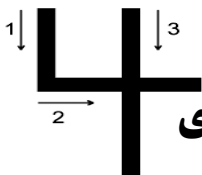
1616. These flowers will wither without water and might die.

1617. Go to the cashier please.



^۱ Farther (فاردِر) یعنی دورتر و برای مسافت‌های قابل اندازه‌گیری استفاده می‌شود درحالی‌که further (فردِر) یعنی بیشتر و برای چیزهایی غیر قابل اندازه‌گیری است: من توپ رو ۱۰ متر دورتر از بیل پرتاب کردم: I threw the ball 10 meters farther than Bill. هر روز او بیشتر و بیشتر در

افسردگی غرق می‌شود: Every day she sinks further and further into depression.



فصل چهارم: افعال، عبارات و الگوهای کلیدی

در این فصل سعی شده برخی افعال، کلمات و الگوهای گفتاری مهمی که در اسپیکینگ مورد استفاده قرار می‌گیرد، تقدیم حضور زبان‌آموزان گرامی شود. در فصل‌های قبل، جهت بسط محدوده شناخت زبان‌آموزان پیرامون برخی کلمات و یا عبارت‌های جدید و همچنین برقراری ارتباط معنایی بین این کلمات و اصطلاحات، سعی شد هر جا مقدور بود بصورت مختصر اطلاعات تکمیلی در پاورقی صفحات ارائه گردد، لذا توصیه می‌شود همگام با مطالعه کتاب، اطلاعات ذکر شده در پاورقی‌ها را نیز مطالعه نمایید.

Bother به معنای زحمت دادن، مزاحمت ایجاد کردن و به زحمت افتادن:

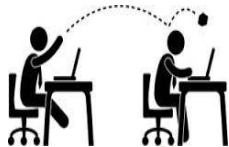
۱۶۱۸. ببخشید که مزاحمتون شدم. (ساری، بادر)

۱۶۱۹. می‌خواهی برات بیمارم؟ نه، زحمت نکش (خودتو به زحمت ننداز). (بیرینگ)

۱۶۲۰. لطفاً زحمت نکشید که بلند شید (به زحمت نیفتید).

۱۶۲۱. به من بگو چی داره اذیتت می‌کنه.

۱۶۲۲. خودت رو با در زدن اذیت نکن، یک‌راست برو داخل.



1618. Sorry to bother you.

1619. Shall I bring it for you? No, don't bother (yourself).

1620. Don't bother to get up.

1621. Tell me what is bothering you.

1622. Don't bother to knock on the door,
go right in. (ناک)



۱۶۲۳. چطور می‌تونم لطفتون رو جبران کنم؟ زحمت نکشید، وظیفم بود. (فیور)^۱
۱۶۲۴. نزار ناراحتت کنه. ارزششو نداره. (ورث)^۲
۱۶۲۵. منو اذیت نکن.
۱۶۲۶. او هیچ‌وقت خودشو تو زحمت نمیندازه که پیرانشو اتو کنه. (آیرن، شرت)^۳
۱۶۲۷. خودتو برای ظرفها به زحمت نداز، من ترتیبشونو می‌دم. (دیشز)^۴



Count به معنای شمردن:

۱۶۲۹. از یک تا بیست بشمار. (کوئت)
۱۶۳۰. همشون رو شمردی؟

1623. How can I repay your favor? Don't bother, it was my job.
1624. Don't let it bother you, it isn't worth it.
1625. Stop bothering me.
1626. He never bothers (himself) to iron his shirt.
1627. Don't bother(yourself) with the dishes. I'll take care of them
1628. It's no bother/ trouble at all.
1629. Count from one to twenty.
1630. Did you count all of them?

**I am
surrounded
by God's
favor**



- Job^۱ علاوه بر شغل به معنای وظیفه نیز می‌باشد: What kind of job do you have? (شما چطور شغلی داری؟)، It's not my job to tell you how to do it. (وظیفه من نیست که...)
- Worth^۲ (ورث) یعنی "ارزش" و "worthy" یعنی "ارزشمند، شایسته و لایق" و همچنین عبارت be (am/ is/ are/ was/ were) worth it به معنای "ارزش چیزی را داشتن" بکار می‌رود:
- Our house is worth £200,000. (خانه ما ۲۰۰ هزار پوند می‌ارزه)
- It was a hard work, but it was worth it. (کار سختی بود، اما می‌ارزید)
- Is this film worth seeing? (آیا این فیلم ارزش دیدن داره)
- It's a very old machine so I think it's worth nothing.



۱۶۳۱. چندتا گرفتی؟ نشمردمشون.

Count on به معنای حساب کردن روی:

۱۶۳۲. روی من حساب کن.

۱۶۳۳. روی او حساب نکن. او شخص مطمئنی نیست.^۱

۱۶۳۴. من روی کمکت حساب کردم. چه اتفاقی افتاد؟ (هپند)

۱۶۳۵. می‌شه روش حساب کرد؟ آره، همیشه روش حساب کرد.

۱۶۳۶. قصد دارم ماشینی بخرم که بشه برای سفرهای طولانی روش حساب کرد.

۱۶۳۷. فکر می‌کردم همیشه روی شما حساب کرد ولی در اشتباه بودم. (ثات، رانگ)

۱۶۳۸. اگر بجای تو بودم روی گرفتن اون پول حساب نمی‌کردم.



Out به معنای بیرون، تمام کردن، از روی:

۱۶۳۹. دوست دارم امشب بیرون غذا بخوریم.

1631. How many did you get? I haven't counted them.

1632. Count on me.

1633. Don't count on him. He is not a reliable person. (ریلایپیل)

1634. I counted on your help. What happened?

1635. Can it be counted on? Yes, it can be counted on.

1636. I am going to buy a car that can be counted on for long trips

1637. I thought you could be counted on, but I was wrong.

1638. If I were you, I wouldn't count on getting that money.

1639. I like to eat out tonight.

^۱ Rely (ریلای) یعنی "تکیه کردن، اعتماد کردن" و با حرف اضافه on یا upon (اپان) به معنی "بر، بر روی" بکار می‌رود. You can rely on David. (تو می‌تونی به دیوید تکیه کنی).



۱۶۴۰. بیا امشب بریم بیرون.

۱۶۴۱. از اینجا ببرش بیرون.

۱۶۴۲. تا یک دقیقه دیگه بیرونم. (مِیْنِت)



Take the
trash out

۱۶۴۳. معلم اونو بخاطر پرسروصدا بودن با لگد انداخت بیرون.^۱

۱۶۴۴. بنزین تمام کردم.^۲ (رَن اَوْت، گَس)

۱۶۴۵. بَجُنَب! وقتمون داره تموم می شه. (کام آن)

۱۶۴۶. شکر دارید؟ متاسفم، تمام کردیم. (شوگر)

۱۶۴۷. از جلو چشمم (صورتم) برو بیرون. (سایت)

۱۶۴۸. تو هیكلت مناسبه (رو فرمه)، آیا وقتی می دوی نفس کم نمیاری؟



1640. let's go out tonight.

1641. Take him out of here.

1642. I'll be out in a minute.

1643. The teacher kicked him out for being noisy. (کِیْکد، نِیْزی)

1644. I ran out of gas.

1645. Come on! We are running out of time.

1646. Do you have any sugar? Sorry, we are out of it.

1647. Get out of my sight/ face.

1648. You are in shape, don't you get

out of breath when you run? (شِیْپ، پِرت)

GET OUT OF YOUR OWN WAY



۱ Kick (کِیک) به معنای "لگد زدن" می باشد: I kicked the ball as hard as I could.

He kicked a man in the face (او با لگد تو صورت یک مرد زد).

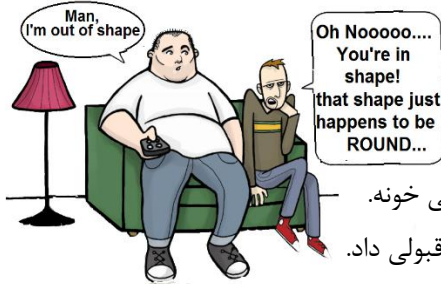
۲ Run out یعنی تمام کردن و run short یعنی کم آوردن:

I've run out of milk/money/patience. (شیر/ پول/ صبرم تموم شده)،

I am short of money/ time/ breath. (زمان/ پول/ نفس کم آوردم)،

We are running short of money. (داریم پول کم می آریم).

۱۶۴۹. ولی من از لحاظ فیزیکی رو فرم نیستم زیرا از تمرین دورم. (پُرکِتس)



۱۶۵۰. از سر رام برو کنار. (اِسْتی، وی)

۱۶۵۱. این از دست من خارجه.

۱۶۵۲. او خارج از شهره. (تُون)

۱۶۵۳. ترجیح می‌دی بری بیرون یا بمونی خونه.

۱۶۵۴. از روی ارفاق (ارفاقاً) به من نمره قبولی داد.

۱۶۵۵. من کار رو از روی نیاز قبول کردم، زیرا پولی برامون باقی نمونه بود. (نِسِیدی)

۱۶۵۶. من اونو فقط از روی ادب دعوت کردم (جهت احترام). (اینوآیت، کِرْتسی)

۱۶۵۷. آتش از کنترل خارج شد و ما مجبور شدیم به آتش‌نشانی زنگ بزنیم.

۱۶۵۸. می‌خوام دانشگاه رو ول کنم. مگر عقلت رو از دست دادی؟^۱ (مَآیْنْد)

۱۶۵۹. از روی کنجکاوی اومد تا ببینه ما چکار می‌کنیم. (کیورِیاسِتی)



1649. But I'm out of shape because I am out of practice.

1650. Stay out of my way.

1651. This is out of my hand.

1652. He is out of town.

1653. Do you prefer to go out or stay at home?

1654. He gave me the passing mark out of leniency. (لینِیْنَسِی)

1655. I took the job out of necessity because we had no money left.

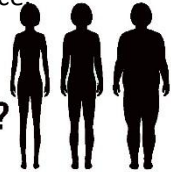
1656. I just invited him out of courtesy.

1657. The fire got out of control and we had to call the fire station

1658. I want to quit university. Are you out of your mind?

1659. He came to see what we were doing out of curiosity.

What Happens When You Fall Out Of Shape?



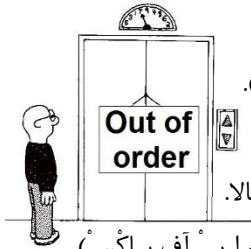
۱ Quit (کوئیْت) یعنی "ترک کردن"، quite (کوآیْت) یعنی "کاملاً، تماماً"

و quiet (کوآیْت) یعنی "آرام، ساکت": Quit smoking.

Be quiet. They are quite different

**Quit
Smoking**

۱۶۶۰. شرط می‌بندم قبل اینکه برسیم خونه، بنزینمون رو تموم خواهیم کرد.
۱۶۶۱. آسانسور خرابه. شما مجبورید از پله‌ها استفاده کنید. (الویدر، استرژ)
۱۶۶۲. آسانسور خراب بود و ما مجبور شدیم همه راه رو تا طبقه دهم پیاده بریم.
۱۶۶۳. آیا این هنوز خرابه؟ چرا درستش نمی‌کنی؟ (فیکس fix)
۱۶۶۴. او اسلحشو کشید بیرون و به یک افسر پلیس تیراندازی کرد. (گان، آفسر)
۱۶۶۵. صبرم داره تموم می‌شه. (پیشنس)
۱۶۶۶. نزار از دیدت خارج شه (نزار از جلو چشمات دور شه).
۱۶۶۷. از اینجا بزن به چاک (گورتو گم کن).^۱
۱۶۶۸. من از رختخواب پریدم بیرون و دویدم طبقه پایین/ بالا.
۱۶۶۹. او کِشو رو باز کرد و یک جفت جوراب درآورد. (درائر، اِپِر آف ساکس)



1660. I bet we will run out of gas before we get home.
1661. The elevator is out of order, you have to use the stairs.
1662. The elevator was out of order and we had to walk all the way to the tenth floor. (اُردِر، تِنْت)
1663. Is this still out of order? Why don't you fix it?
1664. He pulled his gun out and shot a police officer.
1665. My patience is running out.
1666. Don't let him out of your sight.
1667. Get the hell out of here.
1668. I jumped out of bed and ran downstairs/upstairs. (دُونِسْتِرژ، اُپِسْتِرژ)
1669. He opened the drawer and took out a pair of socks.



^۱ همانطور که توضیح دادیم، hell به معنی جهنم می‌باشد و در گفتگوهای پرخاشگرانه و بی‌ادبانه استفاده می‌شود. جملات و اصطلاحاتی که با این کلمه ساخته می‌شوند در صفحه ۶۸ ارائه گردیده است.

Be sure to taste your words before you spit them out. **Because** they can hurt more than you think they can...



۱۶۷۰. کجا درد می‌کنه؟^۱ (هَرْتُ)
 ۱۶۷۱. دقیقاً اینجا درد می‌کنه.
 ۱۶۷۲. وقتی افتادم پام صدمه دید.
 ۱۶۷۳. ببین! همون کاری رو که می‌گم انجام بده، وگرنه ممکنه صدمه ببینی. (اَدِرْوَايُزُ)
 ۱۶۷۴. من هیچوقت کاری نمی‌کنم که به شما صدمه‌ای برسه.
 ۱۶۷۵. چرا تعارفش رو نپذیرفتی؟ تو احساساتش رو جریحه‌دار کردی. (رِیْجِکْت، آفِرُ)
 ۱۶۷۶. من قصد نداشتم ناراحتتون کنم. (مِیْن، فِیْئِلِیْنِگْزُ)



Mean به معنای معنی داشتن، منظور داشتن و پست:

۱۶۷۷. ببخشید، معنی "suitor" چیه؟ (مِیْنِیْنِگ، سَوِترُ)
 ۱۶۷۸. "Suitor" یعنی مردی که به یک زن پیشنهاد ازدواج می‌دهد. (پِرِیْزُ)

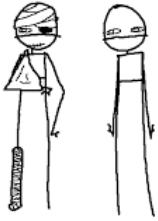


1670. Where does it hurt?
 1671. It hurts right here. (رَايْتْ هِیْتِرُ) **What the hell did you mean?**
 1672. When I fell, I hurt my leg.
 1673. Look! Do as I say otherwise you may get hurt.
 1674. I would never do anything to hurt you.
 1675. Why did you reject his offer. You hurt his feelings.
 1676. I didn't mean to hurt your feelings.
 1677. Excuse me, what does "suitor" mean? (or: What is the meaning of suitor?)
 1678. "suitor" means a man who propose to a woman.



^۱ برخی مواقع از ضمیر it بجای اسم استفاده می‌شود. در اینحالت خود مخاطب می‌داند ضمیر it به چه چیزی برمی‌گردد، مثلاً در جمله It is sunny (هوا آفتابیه) یا It rains (بارون می‌آد) شنونده می‌داند که it به وضعیت هوا برمی‌گردد.

۱۶۷۹. آیا این به این معنیه که تو نمی خواهی با او ازدواج کنی؟ (مِری)



۱۶۸۰. آیا این عکس برای شما مفهومی داره؟ (پیکچر)
 ۱۶۸۱. منظورم این نبود که شما رو بترسونم. (اسِکِر)
 ۱۶۸۲. منظورت چیه؟
 ۱۶۸۳. منظورم همونیه که گفتم.
 ۱۶۸۴. قصد جسارت نداشتم. ^۱ (دیسِرِسیپْت)

sorry,
I never
mean to
hurt you

۱۶۸۵. منظورم این نبود که شما رو برنجونم، شما اونو خیلی

no

Harm

شخصی برداشت کردی. (اِفِنْد offend، پرسِنالی)

۱۶۸۶. قصد اذیت ندارم. فقط می خواستم با او حرف بزنم.

۱۶۸۷. من فقط داشتم شوخی می کردم. منظوری نداشتم.

۱۶۸۸. او اینقدر آدم پَسْتیه که نمی تونم دیگه تحملش کنم.



1679. Does it mean that you don't want to marry him?

1680. Does this picture mean anything to you?

1681. I didn't mean to scare you.

1682. What do you mean?

1683. I mean what I said.

1684. I meant no disrespect.

1685. I didn't mean to offend you, you took it so personally.

1686. I mean no harm. I just wanted to talk to her. (هَارْم)

1687. I was just kidding. I didn't mean anything. (کیدینگ)

1688. He is so mean that I can't tolerate him anylonger/anymore. (تالِرِیْت)

Respect
your
Elders



^۱ Respect (رِسپِکْت) یعنی "احترام، احترام گذاشتن، رابطه":

Respect your father + I have great respect for your idea.

I am writing **with respect** to your letter of 15 June. (در رابطه با = عطف به)

Mind به معنای اشکال داشتن، مراقب بودن، اعتنا کردن، فکر و ذهن:

۱۶۸۹. اشکالی نداره سیگار بکشم؟ نه، بفرمایید. براتون یک جای سیگاری می‌آرم؟^۱



Warning
Mind your head



Caution
Mind the step

۱۶۹۰. اشکالی نداره یه نگاهی به اون بندازم؟

۱۶۹۱. میشه اینقدر سریع صحبت نکنید؟

۱۶۹۲. ممکنه مدادتون رو اینقدر روی میز

نزنید؟ ببخشید متوجه نشدم (حواسم نبود).^۲

۱۶۹۳. مراقب رفتارت / حرف زدنت باش.

۱۶۹۴. سرت به کار خودت باشه. (بی‌زنیس)

۱۶۹۵. چی تو سرت داری؟ چیز خاصی نیست.

WHO IS MINDING your MENTAL HEALTH?



1689. Would you mind if I smoked? No, go ahead. I'll get an ashtray for you. (اسمُکد، گُ اِهْد، اَشْتِری.)

1690. Would you mind if I took a look at it?

1691. Would you mind not speaking so fast?

1692. Would you mind not tapping your pencil on the desk. Sorry, I didn't notice. (پَنسِل، نُوْتَس.)

1693. Mind your manners/ language. (لُنْگُوِج، مَنِر.)

1694. Mind your own business.

1695. What do you have in your mind? Nothing particular. (پِتْکِیُولِر.)



^۱ Ash (آش) یعنی "خاکستر" و tray (تری) یعنی "سینی" (به عنوان مثال در دستگاه پرینتر یا دستگاه کپی به محل قرار دادن کاغذ paper tray گفته می‌شود). در صفحه ۱۰۶ توضیحاتی در مورد استفاده از فعل mind آمده است.

^۲ Notice (نُوْتَس) به معنای "اطلاع، متوجه شدن" می‌باشد:

There was a large notice on the wall saying "No Parking".

The building is closed until further notice. (تا اطلاع ثانوی = آنتیل فُرْدِر نُوْتَس)

I noticed a crack in the ceiling. (متوجه یک تَرک در سقف شدم = کِرَک، سیلینْگ)



MIND THE GAP

۱۶۹۶. او همش سرش به کار خودشه. (ماینْدینگ)

۱۶۹۷. مواظب اون جعبه باش. تهش زیاد محکم نیست.

۱۶۹۸. این دقیقاً همون چیزیه که تو ذهن داشتیم.

۱۶۹۹. چرا همش تصمیمتو عوض می کنی؟

۱۷۰۰. ما تصمیممون رو عوض کردیم. بجای پاریس به لندن خواهیم رفت.



۱۷۰۱. نمی توئم تصمیم بگیرم اون ماشین رو بخرم یا نه. ^۱ (وِذِرْ)

۱۷۰۲. مواظب درب/ شکاف/ پلکان باش. (گِپْ)

۱۷۰۳. عقلت رو از دست دادی؟

۱۷۰۴. متاسفم، من اون کیفی رو که به من داده بودید گم کردم. مهم نیست. (وَأَلْتْ)



1696. He is just minding his own business.

1697. Mind that box. the bottom isn't very strong. (باتِم، اِسْتِرَانْگ)

1698. It is exactly what I had in mind. (اِغْزِکْتَلِی)

1699. Why do you keep changing your mind?

1700. We changed our mind, we will go to

Paris instead of London. (اِیْنَسْتِد، پَرِس، لَانْدِن)

1701. I can't make up my mind whether to buy that car or not.

1702. Mind the door/ gap/ step.

1703. Are you out of your mind?

1704. I'm sorry I lost that wallet you gave me. Never mind.



**My life,
My choices,
My mistakes,
My lessons,**



you
**MIND YOUR OWN
DAMN BUSINESS!**

^۱ Whether (وِذِرْ) به معنای "که آیا" می باشد و معمولاً مواقعی که تعداد گزینه ها و انتخاب های موجود ۲ و یا بیشتر باشد از آن استفاده می شود. I'm going, whether she likes it or not. (من میرم، چه او دوست داشته باشه چه نداشته باشه). I wasn't sure whether you'd like it. She didn't know whether to stay or leave (نمی دونست بره یا بمونه).

OUT OF SIGHT, OUT OF MIND!
 از دل برود
 هر آنکه از دیده رود

۱۷۰۵. یه چیزی همین الان از ذهنم گذشت.^۱

۱۷۰۶. اون ایده احمقانه رو از ذهنت خارج کن.

۱۷۰۷. نمی‌تونم او را از ذهنم خارج کنم.

۱۷۰۸. قصد (منظور) خاصی در ذهن نداشتم.^۲

۱۷۰۹. وقتتو تلف نکن. او تصمیمشو گرفته. کار زیادی نیست که بتونی درباره اون

انجام بدی.^۳ (وِیْسْت waste)

Pass به معنای پاس دادن، رد کردن (گذشتن)، گذراندن (درس)، سپری

شدن، وفات کردن و تصویب کردن:

۱۷۱۰. ممکنه لطفاً نمک رو به من بدید؟ (سألت)



1705. Something just crossed my mind. (کُرَاسُدْ)

1706. Get that stupid idea out of your mind. (اِسْتَوِیْد اَیْدِیَا)

1707. I can't get him out of my mind.

1708. I had no particular purpose in mind. (پِتِکِیُولِر پِرْپُوسْ)

1709. Don't waste your time. He has made his mind and there isn't much you can do about it.

1710. Would you please pass me the sault?



^۱ Cross (کُرَاسْ) به معنای "عبور کردن، قلم کشیدن روی، علامت صلیب، تقاطع کردن" می‌باشد:

It's not a good place to cross the road (اینجا جای خوبی برای عبور از جاده نیست)

I crossed out 'Miss' and wrote 'Ms'. (من "دوشیزه" را خط‌زدم و نوشتم "خانم")

Christians believe that Jesus died on a cross. (مسیحی‌ها عقیده‌دارند که حضرت مسیح روی

یک صلیب جان دادند). crossword یعنی جدول کلمات متقاطع Can you do this crossword? و

crossroad یعنی چهارراه (محل تقاطع دو جاده): Turn left at the next crossroads

^۲ همانطور که در پاورقی صفحه ۱۸۳ گفته شد، purpose یعنی قصد و منظور: What was your

purpose in telling us that false story (قصدت از گفتن اون داستان دروغکی به ما چی بود؟)

^۳ Waste (وِیْسْت) یعنی "هدر دادن، تلف کردن، ضایعات": Don't waste your time/energy

۱۷۱۱. فکر کنم ردش کردی (ازش گذشتی)، باید دور بزنیم. (پَسُد)
۱۷۱۲. باید خیلی کوشش کنی تا این امتحان رو پاس کنی (قبول شی)(اِفِرْت)
۱۷۱۳. آیا اون مرد رو دیدی که همین الان از جلوی ما گذشت؟ نه، متوجه نشدم.
۱۷۱۴. من قبلاً شیمی رو در تابستان گذرونده‌ام. (اَلرِدَى، کِمِسْتَرَى)
۱۷۱۵. آیا شیمی رو پاس کرده‌ای؟ نه، مطمئن نیستم بتونم پاسش کنم.

Pass away یعنی "فوت شدن، درگذشتن" و pass out یعنی "از حال رفتن، بیهوش شدن"

۱۷۱۶. او دو روز پیش فوت کرد و مراسم تشییع جنازه او فردا است.

WHAT THE HELL'S
THAT... LET ME OUT.
I'M DIZZY, I'M GOING
TO PASS OUT.



۱۷۱۷. پدر بزرگت کی درگذشت؟

۱۷۱۸. هوا اینقدر گرم بود که او از حال رفت.

۱۷۱۹. تو سرم ضربه خورد و بیهوش شدم.

Spoil به معنای لوس کردن، فاسد شدن و ضایع کردن (خراب کردن):
۱۷۲۰. لوسش نکن. دخترتون خیلی لوسه. (اِسپِیل، دَاَتِر)

1711. I think you passed it. We have to turn around.
1712. You have to make a lot of effort to pass this exam.
1713. Did you see the man who just passed us? No, I didn't notice.
1714. I have already passed the chemistry in summer.
1715. Have you passed the chemistry? No, I'm not sure I can pass it
1716. He passed away two days ago and his funeral ceremony is tomorrow. (فِیونَرُل سِرِمُونِی)
1717. When did your grandfather pass away?
1718. It was so hot that she passed out.
1719. I was hit on the head and passed out.
1720. Don't spoil her. Your daughter is too spoiled.





**Healthy
apple**

۱۷۲۱. اگر این غذا را درون یخچال نزاری زود فاسد خواهد شد. (فُرِجْ)

۱۷۲۲. برق رفت و جشنمون/خوشیمون رو خراب کرد. (الکتریسیتی، فان)

۱۷۲۳. با خوردن اون کیک اشتهامو از دست دادم (ضایع کردم). (آپتایت)



۱۷۲۴. شما دارید بچتون رو لوس می کنید.^۱

۱۷۲۵. بچه‌هاشون خیلی لوس هستند. بعلاوه کوچیکه خیلی لجباز هم هست.^۲

۱۷۲۶. فکر می کنم این غذا فاسده، بهتره نخوریمش.

۱۷۲۷. آیا او تنها فرزند در خانواده است؟ بله. پس باید خیلی لوس باشه.

۱۷۲۸. دفعه قبل او اوقاتمونو تلخ کرد حالا نوبت توه.

۱۷۲۹. نذاشتیم اون اتفاق روزمون رو خراب کنه.

۱۷۳۰. او تک فرزند ولی آن‌ها واقعاً او را لوس نکرده‌اند.



1721. This food will spoil if you don't keep it in the fridge.

1722. The electricity went off and spoiled our party/ fun.

1723. I spoiled my appetite by eating that cake.

1724. You are spoiling your child.

1725. Their children are very spoiled. In addition,
(ادیشین، یانگست، آبستنت) the youngest one is also very obstinate.

1726. I think this food is spoiled, we had better not eat it.

1727. Is she the only child in the family?

Yes. So she must be very spoiled then.

1728. He spoiled our mood Last time and now it's your turn.

1729. We didn't let the incident spoil our day. (اینسیدنت)

1730. She's an only child, but they didn't really spoil her.

I'm not spoiled, I'm just well taken care of

**Rotten
apple**



**The rotten apple
spoil his companion**



^۱ Child (چایلد) یعنی "بچه" و Children صورت جمع آن بوده و به معنای "بچه‌ها" می‌باشد.

^۲ Obstinate (آبستنت) یعنی "لجباز": Don't be so obstinate! (اینقدر لجباز نباش).



سایر افعال و الگوهای رایج در زبان انگلیسی:

۱۷۳۱. من طرف توام (از تو حمایت می‌کنم). (ساید)

۱۷۳۲. آیا تو طرف منی؟

۱۷۳۳. چرا همش طرف اونی؟

۱۷۳۴. تو طرف کی هستی؟^۱

۱۷۳۵. تا آخر کنار تو خواهیم ماند.

۱۷۳۶. کنار من باش.

۱۷۳۷. باقیمانده عمرت رو کنار همسرت بمون. **Be by my side forever**

۱۷۳۸. این خیالت رو راحت خواهد کرد. (ایز)

۱۷۳۹. اگر این خیالت رو راحت می‌کنه من تمام داستان رو به او میگم.^۲ (هُل)



**If the money we
donate helps one child
or can ease the pain of
one parent, those
funds are well spent.**

1731. I am on your side.

1732. Are you on my side?

1733. Why are you always on her side?

1734. Whose side are you on?

1735. We will be by your side till the end.

1736. Be by my side.

1737. Stay by your wife for the rest of your life.

1738. It will ease your mind.

1739. If it will ease your mind, I'll tell him the whole story.



^۱ Whose (هوز) یعنی مال چه کسی، مال کی: Whose car is it? (این ماشین کیه؟)،

Whose fault is it? (تقصیر کیه؟)

^۲ tell (تل) و say (سی) هر دو به معنی "گفتن" هستند. تفاوت اصلی آن‌ها در این است که بعد از tell می‌توان مستقیماً نام شخص یا ضمیر را آورد ولی بعد از say باید حرف اضافه to را آورد:

I will say to him. He said to me. He told me. I'll tell you. I told Jim



۱۷۴۰. من کاملاً با برنارد احساس راحتی می‌کنم. (کَمِپِلِیْتلی)

۱۷۴۱. من تا آخر غذا احساس راحتی نمی‌کردم. (مِیْتَل)

۱۷۴۲. من همیشه در خانه مادربزرگم احساس راحتی می‌کنم.

۱۷۴۳. خیلی خُب، راحت باشید (آزاد!). (أَلْ رَایْت)

۱۷۴۴. این آمپول (تزریق) درد رو آرام می‌کنه. (شات، پِین)

۱۷۴۵. دکتر خیالمون رو راحت کرد.

۱۷۴۶. به او یک آمپول مُرفین زده شد تا درد را تسکین دهد.^۱

۱۷۴۷. من فقط به یک کم آرامش ذهن (خاطر) نیاز دارم.^۲

۱۷۴۸. خدا رحمتش کنه.

**Be selective
in your battles.
Sometimes
PEACE**



**is better than
being right**

Silence & Smile

1740. I feel completely at ease with Bernard.

1741. I didn't feel at ease till the end of the meal.

1742. I always feel at ease in my grandmother's house.

1743. All right, stand at ease (at ease!).

1744. This shot will ease the pain.

1745. The doctor put our mind at ease.

1746. She was given a shot of morphine to relieve the pain. (ریلیو)

1747. I just need some peace of mind. (پیس آف ماینْد)

1748. May she rest in peace.



**are two powerful tools. smile is
the way to solve many problems
& Silence is the way to avoid
many problems.**



^۱ می‌دانیم که ease (ایز) به معنی "آسان کردن" و هم خانواده easy به معنای "آسان" می‌باشد. همچنین فعل relieve (ریلیو) به معنای "تسکین دادن" و هم خانواده relief (ریلیف) به معنای "تسکین" است: What a relief! (آخیش! راحت شدیم).

^۲ Peace (پیس) به معنای "صلح، صفا و آرامش" می‌باشد: Peace conference (کنفرانس صلح)
The police try to keep the peace (پلیس سعی داره آرامش را حفظ کند). همچنین peaceful به معنی "مسالمت آمیز، صلح آمیز، آرام" می‌باشد: Peaceful demonstrators (تظاهرات مسالمت آمیز). A peaceful afternoon/place (یک بعدازظهر/ مکان آرام).

۱۷۴۹. درود (صلوات) بر محمد و آل محمد. (اِپان)
۱۷۵۰. برای مهربانی به هر موجود زنده‌ای پاداشی وجود دارد (حضرت محمد-درود خدا بر او باد). (رِیُورْد، کایِنْدِنَس، سِیْنَت)
۱۷۵۱. محمد(ص) رسول (پیام رسان) صلح، عشق و رحم و شفقت است.^۱
۱۷۵۲. من به تو قبطه می‌خورم. (اِنُوْی)
۱۷۵۳. همه به دوستی شما قبطه می‌خوردند. (جِلیس)
۱۷۵۴. او به ما حسادت می‌کند.
۱۷۵۵. چرا اینقدر در مورد موفقیت او حسادت می‌کنی؟ (سِکِسیس)
۱۷۵۶. هرگاه زن دیگری به شوهرش نگاه می‌کند، او احساس حسودی می‌کند.



1749. Peace be upon Muhammad and his family.
1750. There is reward for kindness to every living thing (Saint Muhammad- peace be upon him).
1751. Muhammad (PBUH) is the Messenger of peace, love and compassion. (مِسْنِجِر، لاؤ، کِمِشِن).
1752. I envy you.
1753. Everyone envied your friendship.
1754. He is jealous of us.
1755. Why are you so jealous of his success?
1756. She feels jealous every time another woman looks at her husband. (هازینْد).

Jealousy =
Mistrust ÷ Self-Esteem

**SOME PEOPLE ONLY
HATE YOU
BECAUSE OF THE
WAY OTHER PEOPLE
LOVE YOU**

I ♥ Muhammad
The messenger of peace

^۱ Compassion (کِمِشِن) یعنی "رحم، شفقت" و compassionate (کِمِشِنِت) یعنی مهربان: In the name of God the compassionate the merciful (بنام خداوند بخشنده و مهربان). کلمه mercy (مِرْسِی) به معنی "رحمت و بخشش" می‌باشد.

۱۷۵۷. او خیلی بی‌رحمه. او هیچ رحمی از خودش نشون نداد و همشون رو کشت.
۱۷۵۸. هیچ رحم نکن.

۱۷۵۹. صدای موسیقیت رو کم کن و یک کم ملاحظه همسایه‌ها رو بکن.^۱

۱۷۶۰. یه کم بیشتر ملاحظه مستاجرت رو بکن. (تِنَنَت)


۱۷۶۱. او هیچوقت علاقه‌ای به بچه‌هاش نشون نمی‌ده. (اِیْنْتَرِست)

۱۷۶۲. بهش احترام بزار. (رِیسِپِکت)

۱۷۶۳. یه کم جَنَم (غیرت) از خودت نشون بده. (مِدل)


۱۷۶۴. او جَنَمش رو در دور پایانی نشون داد. (رَوْتَد)



۱۷۶۵. ما خیلی بدبختی‌ها داشتیم (از خیلی مشکلات گذشتیم). 

1757. He is very cruel. He showed no mercy and killed them all. (کُروئل)

1758. Show no mercy. *A little consideration, makes all the*

1759. Turn your music down and show a  difference

little consideration for the neighbours! (کِنْسِیدِرِشِن، نِیْبِرُز)

1760. Show a little more consideration for your tenant.

1761. He never shows any interest in his children.

GOD

1762. Show him respect.

IN THE NAME OF

1763. Show some mettle.

1764. He showed his mettle in the final round.

THE

1765. We went through so much trouble.

COMPASSIONATE

THE MERCIFUL

Consider (کِنْسِیدِر) یعنی "در نظر گرفتن، ملاحظه کردن": "All things considered, I'm

sure we made the right decision (همه چیز در نظر گرفته شده، مطمئنم تصمیم درستی

گرفتم). Have you considered my feelings? (آیا ملاحظه احساسات من را هم کرده‌ای؟)

We will take your recent Consideration (کِنْسِیدِرِشِن) یعنی "ملاحظه، مراعات": "illness into consideration when marking your exams.

(وقتی نمره امتحان شما را

می‌دهیم، بیماری اخیر شما را در نظر خواهیم گرفت).

۱۷۶۶. باید مراحل (رویه) قانونی رو طی کنی. (ثُرُو، لیگیل، پُرسیچِر)

۱۷۶۷. او کلی مخارج (هزینه‌ها) رو انجام داده. (ایکسپنَس)

REVIEW

**A BAD
MAY SPOIL YOUR
BREAKFAST, BUT YOU
SHOULDN'T ALLOW
IT TO SPOIL
YOUR LUNCH.**

۱۷۶۸. تو خیلی زحمت کشیدی.

۱۷۶۹. بیا یه بار دیگه با هم مرورش کنیم.

۱۷۷۰. غذاتون سرد شده.

۱۷۷۱. او در سن ۳۴ سالگی کور شد. (بلاَیند، اِیچ)

۱۷۷۲. متاسفم شما داری کور می‌شی^۱. (اِفرید)

۱۷۷۳. متاسفم نمی‌تونم شما رو معالجه کنم.

شما دارید ناشنوا می‌شید. (کُیور، دِف)

۱۷۷۴. آیا دیوانه شده‌ای؟ (زده به سرت؟)

۱۷۷۵. بیهوشی شد^۲. (کُرِیزی، سادَنلی)

۱۷۷۶. چرا اینقدر رنگت پریده؟ (پِیل)



1766. You have to go through legal procedure.

1767. He has gone through lots of expenses.

1768. You went through lots of troubles.

1769. Let's go over it one more time.

1770. Your food has gone cold.

1771. He went blind at the age of 34.

1772. I'm afraid you are going blind.

1773. I'm afraid I can't cure you,
you are going deaf.

1774. Have you gone insane? (اینسین)

1775. He went crazy suddenly.

1776. Why have you gone so pale?

**Don't try to play crazy
with me. I'm a lot
better at it.**



1 Cure (کیور) یعنی "علاج، علاج دادن". There's still no cure for cancer.

2 Crazy (کُرِیزی) و insane (اینسین) هردو به معنای "دیوانه" می‌باشند و crazy ملایم‌تر است.

go straight to
the point



۱۷۷۷. ما پارسال بر شکست شدیم. (بَنک رَآپْدُ)

۱۷۷۸. باتریش تموم شد. (بَدْرِی، دِدْ)

۱۷۷۹. مستقیم برو سر اصل مطلب. (اِسْتِرِیْت)

۱۷۸۰. اینجا چه خبره (چه اتفاقی داره اینجا می‌افته؟)

۱۷۸۱. (اینجا) خبری نیست.

۱۷۸۲. بین شما چه اتفاقاتی افتاد؟

۱۷۸۳. برو بخواب.^۱

۱۷۸۴. ادامه بده!



Go on به معنای "ادامه دادن، اتفاق افتادن" می‌باشد و اگر فعلی بعد از آن قرار گیرد، ing می‌گیرد:
Please go on with what you're doing. (لطفاً کاری که انجام میدی رو ادامه بده)

۱۷۸۵. خاموشی ۷ ساعت ادامه خواهد داشت (بطول خواهد انجامید). (بَلک اَوْت)

۱۷۸۶. برق رفت و خاموشی به مدت ۲ روز طول کشید.



1777. We went bankrupt last year.

1778. Its battery went dead.

1779. Go straight to the point.

1780. What's going on here?

1781. Nothing is going on (here).

1782. What went on between you.

1783. Go to bed.

1784. Go on.

1785. The blackout will go on for seven hours.

1786. The electricity went off and the blackout went on for two days.



**THE WORST
BANKRUPTCY
IN THE WORLD
IS THE
PERSON WHO HAS LOST HIS
ENTHUSIASM**



Bankruptcy

^۱ the TV یعنی دستگاه تلویزیون و the bed یعنی خودِ تخت‌خواب (چوب و تخته و ...). برای بیان مفهوم تلویزیون و رختخواب حرف تعریف The لازم نیست: Watch TV. On the TV.



۱۷۸۷. دوستی ما چهار سال طول کشید.

۱۷۸۸. نمی‌تونی تا ابد مردم رو فریب بدی! (دسیبوینگ)

۱۷۸۹. تو به زندگیت برس (تو زندگیت رو ادامه بده).

۱۷۹۰. ما هرگز نخواهیم دانست چه اتفاقاتی در دولت می‌افتد.

۱۷۹۱. نمی‌دونم چه اتفاقی داره می‌افته (چه خبره).

1787. Our friendship went on for four years. (فُرِنْدشِیپ)

1788. You can't go on deceiving people forever (for good). (فُرِ اَوْر)

1789. You go on with your life.

1790. We will never know what goes on in government. (گَاوْر نِمِنْت)

1791. I don't know what's going on.

۱ Good به معنی "خوب، نیکو و پسندیده" و همچنین به معنای "کالا و جنس" می‌باشد:

You have a good taste in clothes (تو سلیقه خوبی در لباس داری)

Your food smells good, I'm sure it tastes good too.

(غذای شما بوی خوبی می‌ده، من مطمئنم که مزه خوبی هم داره)

همچنین عبارت good for you به معنای "خوش بحالت"، عبارت for good به معنای "برای

همیشه"، عبارت good job به معنای "کارت عالی بود"، عبارت good at به معنای مهارت

داشتن در کاری و عبارت for your good به معنای "به نفع خودت" می‌باشند:

I bought a brand new car today. Good for you!

(امروز یک ماشین مدل جدید خریدم. خوش بحالت!)

I'm leaving for good. (من برای همیشه می‌رم)

It was for your own good. (این به نفع خودت بود)

What are you good at? I am good at playing piano.

(تو چی مهارت داری؟ در نواختن پیانو واردم)

ضمناً Good در معنای "خوب"، یک صفت است (یعنی یک اسم را توصیف می‌کند در نتیجه

همواره بعد از good باید یک اسم قرار گیرد) ولی well به معنای "به خوبی" بوده و یک قید است

(یعنی نحوه انجام یک فعل را توصیف می‌کند). پس می‌توان گفت He is a good teacher و

همچنین می‌توان گفت He teaches well اما نمی‌توان گفت He teaches good.

۱۷۹۲. شورش رو داری درمیاری (خیلی دور میری یا زیاده‌روی می‌کنی). (فأر)

۱۷۹۳. او شورش رو درآورده.

۱۷۹۴. یه کاری کنید این ازدواج/ معامله جلو بره (سر بگیره) (مِرِجْ، فُرُودْ)

معمولاً فعل go قبل از برخی فعالیت‌ها (مانند فعالیت‌های ورزشی) قرار می‌گیرد که در اینصورت آن فعل ing می‌گیرد: **We went skiing** (ما رفتیم اسکی‌بازی)

۱۷۹۵. بیا بریم خرید. (شَآپِیْنِگ)

۱۷۹۶. آن‌ها رفتند ماهیگیری. (فِشِیْنِگ)

۱۷۹۷. چطور مگه؟

۱۷۹۸. چطور شد که او نیامد؟

۱۷۹۹. مطمئنم این به درد خواهد خورد! (هَنْدِی)

۱۸۰۰. فکر می‌کنم این ابزار در آشپزخانه به درد خواهند خورد. (گِجِطْ، کِیْتِچِن)



1792. You are going too far.
 1793. He has gone too far.
 1794. Do something that this marriage goes forward.
 1795. Let's go shopping
 1796. They went fishing.
 1797. How come?
 1798. How come he didn't come?
 1799. I'm sure it'll come in handy.
 1800. I think that this gadgets will come in handy in the kitchen.

**PRACTICE YOUR
 Signature
 OVER AND OVER.
 IT MIGHT COME IN
 Handy
 WHEN YOU GET
 FAMOUS.**

Handy بجز معنی "سودمند و قابل استفاده" دارای معنای "دَم دست و آماده" نیز می‌باشد:

Keep it handy. (دَم دست نگهش دار = دم دستت باشه)

Keep a pencil and paper handy. (یک کاغذ و مداد دم دستت باشه)

۱۸۰۱. چند سال بعد همه رویاهاش به واقعیت پیوست (برآورده شد). (لیدر، دیریمز)

**EVERYDAY
IS ANOTHER CHANCE
TO MAKE YOUR
DREAMS
COME TRUE...**



۱۸۰۲. امیدوارم یک روزی رویاهات به حقیقت بپیوندد.

۱۸۰۳. رویام بالاخره به حقیقت پیوست!

۱۸۰۴. تو فقط سر عقل بیا. (سنس)

۱۸۰۵. او بالاخره سر عقل اومده.

۱۸۰۶. وقتی حرف کامپیوتر باشه، او یک متخصصه. (اکسپرت، کمپیوترز)

۱۸۰۷. وقتی حرف ماهیگیری در میون باشه، جان یک متخصصه.

۱۸۰۸. وقتی حرف عطروبوش در میون باشه، ورساچی بهترین عطره. (سنت، پرفیوم)

۱۸۰۹. قبض تلفن هنوز نیومده.



1801. A few years later, all his dreams came true. (ثورو)

1802. I hope your dremms come true one day.

1803. My dream have at last come true.

1804. You just come to your sense.

1805. She has come to her sense at last.

1806. He's an expert when it comes to computers.

1807. When it comes to fishing, John is an expert.

1808. When it comes to its scent, Versace is the best perfume.

1809. The phone bill hasn't come yet.



At last (آت لست) یعنی "در آخر" و at least (آت لیست) یعنی "حداقل": It will cost at

least \$100. (حداقل ۱۰۰ دلار می‌ارزه=کاست). You'll have to wait at least an hour.

!I've finished my essay at last! (بالاخره مقاله‌ام رو

تموم کردم=اسی). Sally earned her diploma at last (بالاخره سالی دیپلمش رو گرفت).



Come across

۱۸۱۰. امروز کاملاً شانسی درون شهر با جیم برخورد کردم.
 ۱۸۱۱. هرگز قبلاً با کسی شبیه او برخورد نکرده‌ام.
 ۱۸۱۲. درون میز به یک دفتر خاطرات برخورددم.
 ۱۸۱۳. به یک کلمه‌ای برخورددم که هرگز ندیده بودم.
 ۱۸۱۴. خدا رو شکر او به هوش آمد.
 ۱۸۱۵. من توی یک گوشه اتاق بهوش اومدم. (گُرُنر)
 ۱۸۱۶. وقتی بهوش اومدم سردرد شدیدی داشتم. (اِسپِلِدینگ هِدَاک)
 ۱۸۱۷. مجبورم قرارمون رو کنسل کنم، یه کاری پیش اومده. (اِپِیْنْتَمِنْت)
 ۱۸۱۸. نکات جالبی در جلسه امروز مطرح شد. (اِیْنْتِرِستینگ پُیْنْتِس)
 ۱۸۱۹. یک کتاب خوب هرگز به پایان نمی‌رسد.



1810. I came across Jim in town today quite by chance. (کوآیت، چَنَس)
 1811. I've never come across anyone like her before.
 1812. I came across an old diary in her desk. (دایری، کِیْم اِکِرَاسْ)
 1813. I came across a word I'd never seen before.
 1814. Thank God she came to.
 1815. I came to in a corner of the room.
 1816. When I came to, I had a splitting headache.
 1817. I have to cancel our appointment, something's come up.
 1818. Some interesting points came up at today's meeting.
 1819. A good book will never come to an end.

*There's nothing wrong with reading a
book you love over and over.*

"Gail Carson Levine"



سایر عبارات‌های کاربردی و تکمیلی در زبان انگلیسی:

۱۸۲۰. این تغییرات در دراز مدت وضع را بهتر خواهد کرد. (ایمپروو، مَدِرِز)
۱۸۲۱. آن‌ها کار را شروع خواهند کرد به شرط اینکه ما مقداری پول به آن‌ها دهیم
۱۸۲۲. پدر می‌گوید که شام خیلی زود (فوراً، بلافاصله) آماده خواهد شد، بنابراین بهتره دست‌هایمان را بشوییم و میز را بچینیم. (رأیتِ اوی)
۱۸۲۳. به دیود بگو که خیلی زود به دفتر من بیاید. من باید او را فوراً ببینم.
۱۸۲۴. اگر انگلیسی را بصورت جدی مطالعه کنی، دیر یا زود روان خواهی شد.
۱۸۲۵. من بهتره آن را بنویسم، در غیر اینصورت آن را فراموش خواهم کرد. (اَدِرْوَايز)
۱۸۲۶. در ابتدا انگلیسی برای او مشکل بود ولی بعداً خیلی پیشرفت کرد.
۱۸۲۷. ما برای ساعت‌ها منتظر ماندیم و در آخر (بالاخره) قطار رسید. (اَوْتِرْز، اَرَايُوْد)

1820. These changes will improve matters **in the long term**.

1821. They will start to work **on the condition** that we pay them some money. (وَرْک، کِنْدِيشِن)

1822. Dad says that dinner will be ready **right away**, so we'd better wash our hands and set the table.

1823. Tell David to come to my office **right away**. I must see him immediately. (اَفْس، ايميدِيئْتلی)

1824. If you study English seriously, **sooner or later** you'll become fluent. (سیريئْسلی، فُلُوئْنْت، لِيْدِر)



1825. I'd better write it down, **otherwise** I'll forget it.

1826. **At first** English was difficult for him, but later he made great progress. (دیفیکْلْت، پُرَاغْرَس)

1827. We waited for hours and then the train arrived **at last**.

۱۸۲۸. طبق معمول جورج برای کلاس دیر میاد. به نظر می‌رسد که این هر روز اتفاق بیفتد. (یوژوئل، سیمز، هپن)

۱۸۲۹. طبق معمول دورا جایزه اول را در مسابقه شنا دریافت کرد. این سومین سال متوالی است که او برنده شده است. (ریسیوڈ، پرائیز، کانتست، کنسکیتو)

۱۸۳۰. وقتی او نوشیدنی خود را روی کتف ریخت، من گفتم "اهمیتی ندارد (بیخیال). بهر حال نیاز داره تمیز شه." (سپیلد، مآیند، انیوی)

۱۸۳۱. او به تنهایی تا خانه پیاده رفت، اگرچه خطرناک بود. (آلڈو، دینجرس)

Although
My Life is Hard
My Heart
Remains Soft



۱۸۳۲. تمام طول هفته/ روز باران می‌باریده است. ما خورشید را از دوشنبه گذشته ندیده‌ایم.

۱۸۳۳. فرنسیس آن رمان فرانسوی را خودش به

تنهایی ترجمه کرد. کسی او را کمک نکرد. (ترنسلیت، فرنج ناؤل)

۱۸۳۴. پاول دوست دارد که به تنهایی در میان جنگل قدم بزند، برعکس، برادرش

ترجیح می‌دهد با یک همراه قدم بزند. (وودز، پریفیر، کانترری، کمپینن)



1828. George is late for class **as usual**. This seems to happen every day.

1829. **As usual**, Dora received first prize in the swimming contest.

It's the third consecutive year that she has won. (ثرد، وان)

1830. When he spilled his drink on my coat, I said, "Never mind. It needs to be cleaned **anyway**."

1831. She walked home by herself, **although** it was dangerous.

1832. It's been raining all **week/ day long**. We haven't seen the sun since last Monday.

1833. Francis translated that French novel **by himself**. No one helped him.

1834. Paula likes to walk through the woods by herself, **on the contrary** her brother prefers to walk with a companion.


Just
Do It
Anyway!

۱۸۳۵. لاری اصلاً (به هیچ وجه) درباره بیان اعتقاداش خجالتی نیست. (شأی)
۱۸۳۶. من حداقل دو ساعت هر شب برای درس‌هایم صرف می‌کنم. (آت لیست)
۱۸۳۷. تا حالا (تا کنون) امسال برای تجارت سال خوبی بوده است. (اکسلینت)
۱۸۳۸. او همیشه صبح‌ها عجله دارد که بچه‌ها را به مدرسه برساند. (رآش)
۱۸۳۹. بطور ناگهانی اد جلوی در ظاهر شد. ما انتظار نداشتیم او بیاید.
۱۸۴۰. "زمان تمام شد"، معلم در انتهای زمان آزمون گفت. (پیریئند)
۱۸۴۱. ما باید زمین تنیس رو ترک کنیم زیرا ساعتمون (وقتمون) تموم شده. برخی افراد دیگر می‌خواهند از آن استفاده کنند. (کرت، اوئر)

عبارت "to be up" تنها برای بیان تمام شدن زمان بکار می‌رود. برای بیان تمام شدن فعالیت‌ها و رویدادها از عبارت "to be over" استفاده می‌شود.

۱۸۴۲. بعد از اینکه مهمانی تمام شد، ما همگی به یک رستوران رفتیم.
۱۸۴۳. جلسه ده دقیقه زودتر تمام شد نسبت به چیزی که همه انتظار داشتند.



1835. Larry isn't **at all** shy about expressing his opinions.
1836. I spend **at least** two hours every night on my studies.
1837. **So far**, this year has been excellent for business.
1838. She's always **in a rush** in the morning to get the kids to school.
1839. **All of a sudden** Ed appeared at the door. We weren't expecting him to come. (اپیرد، ایکسپکتینگ)
1840. "The time is **up**," the teacher said at the end of the test period. 
1841. We have to leave the tennis court because our hour is **up**; some other people want to use it now.
1842. After the party was **over**, we all went to a restaurant.
1843. The meeting was **over** ten minutes earlier than everyone expected. (ارلیئر، ایکسپکتند)

۱۸۴۴. من فکر کردم که مارگارت دیر خواهد رسید، اما او دقیقاً به موقع رسید.



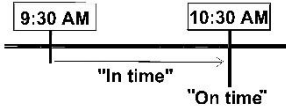
۱۸۴۵. آیا امروز صبح به موقع سرکار رسیدی یا ترافیک

ساعت شلوغی تو را به تاخیر انداخت؟ (رَأْسُ أَوْثَرِ تَرْفِیکْ)

عبارت "on time" یعنی دقیقاً به موقع و دقیقاً در زمان درست. برای انجام دادن عملی قبل از زمان مورد نیاز از عبارت "in time to" استفاده می‌شود.

۱۸۴۶. ما به موقع به تئاتر داخل شدیم تا ابتدای فیلم را ببینیم. (ثیئِدرْ)

۱۸۴۷. کامیون قادر نبود به موقع نگه‌دارد تا از تصادف جلوگیری کند. (پِرُونْتْ)



۱۸۴۸. می‌خواستم برم وقتی که تو زنگ زدی.

۱۸۴۹. همین الان می‌خواهیم شام بخوریم.

۱۸۵۰. کودکان در بخاطر آوردن قوانین مشکل دارند، بنابراین اغلب لازمه که آن‌ها را



بارها و بارها تکرار کنیم. (رِیمِیْر، رُوْلْز، نِسیْرِی، رِپِیتْ)

۱۸۵۱. به محض اینکه برف شروع شد، بچه‌ها با لبخندهای

بزرگی روی صورتشان بیرون دویدند. (اِسْنُ، اِسْمَایْلْزْ)

1844. I thought that Margaret would arrive late, but she was right

on time. (ثات، اِرايُو، رَأیتْ اَنْ تايم)

1845. Did you get to work **on time** this morning, or did rush hour traffic delay you?

1846. We entered the theater **in time to** see the beginning of the movie.

1847. The truck was not able to stop **in time to** prevent an accident.

1848. I was just **about to** leave when you telephoned.

1849. We're just **about to** eat dinner.

1850. Children have difficulty remembering rules, so it's often necessary to repeat them **over and over** again.

1851. **As soon as** it started to snow, the children ran outside with big smiles on their faces.

I'll Love

You

Unconditionally

as Soon as

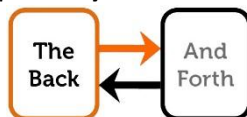
You

Shape Up!

۱۸۵۲. مَک گفت که خیلی سریع برای رفتن آماده خواهد شد. (رِدی)
۱۸۵۳. او می‌تونه با ما بیاد، به شرط اینکه هزینه غذاهاش رو خودش پرداخت کنه.
۱۸۵۴. ما فکر کردیم که جلسه دو ساعت طول خواهد کشید، اما خیلی سریع تموم شد.
۱۸۵۵. شیر بی‌قرار همین‌طور در امتداد جلوی قفسش جلو عقب می‌کرد.
۱۸۵۶. برای مادر بزرگ این آرامش‌بخشه که بشینه در صندلی گهواره‌ای خود و به جلو و عقب حرکت کنه. (ریلکسینگ، راکینگ، چِر، فُرْت)
۱۸۵۷. غذایی که در آن رستوران چهار ستاره سرو می‌شود واقعاً درجه یکه.
۱۸۵۸. هتل جانسون خدمات درجه یکی رو برای مهمان خود فراهم می‌کند.
۱۸۵۹. او خیلی متن‌ها از شکسپیر را از حفظ است. (پَسِجِر، هَارْت)
۱۸۶۰. آیا همه ایدیِم‌هایی که در این کتاب مطالعه کردی رو از حفظی؟
۱۸۶۱. بیایید از این به بعد انگلیسی صحبت کنیم.



1852. Mac said that he'd be ready to leave **in no time**.
1853. He can come with us, **provided that** he pays for his own meals. (پروآیدد، میل)
1854. We thought that the meeting would take two hours, but it was over **in no time**.
1855. The restless lion kept pacing **back and forth** along the front of its cage. (رِسلِس لاین، پِیسینگ، فُرْت، الِانگ، کِیج)
1856. To grandmother it is relaxing to sit in her rocking chair and move **back and forth**.
1857. The food served in that four-star restaurant is truly **first-rate**. (سِرود، فُر استار، تورولی فِرست ریت)
1858. The Johnson Hotel provides **first-rate** service to its guests.
1859. He knows many passages from Shakespeare **by heart**.
1860. Do you know all the idioms you have studied in this book **by heart**? (ایدیَمز)
1861. Let's speak English **from now on**.



۱۸۶۲. متاسفم که بد موقع سر زدم. از این به بعد اول با شما تماس خواهم گرفت.
 ۱۸۶۳. رئیس جمهور اصرار داشت که شرکت، تجهیزات قدیمی‌اش را به روز کند.
 ۱۸۶۴. این کاتالوگ به روز نیست. چندین سال قبل منتشر شد. (کتلگ، پابلیشند)



۱۸۶۵. خیلی افراد وقتی ماشین‌های قدیمیشون از مد افتاده می‌شود ماشین‌های نو می‌خرند.
 ۱۸۶۶. نمی‌دونم چرا دیوید دوست دارد لباس‌های از مد افتاده بپوشد. لباس‌هایش چنان منسوخ هستند که حتی همسرش تردید دارد با او دیده شود. (ور)
 ۱۸۶۷. مطمئن نیستم که آیا او این هدیه را دوست خواهد داشت یا خیر. (وذر)
 ۱۸۶۸. در خصوص هوش او هیچ شکی نیست. او باهوش‌ترین در کلاس است.
 ۱۸۶۹. یکبار برای همیشه جان سیگار کشیدن را ترک کرد. (وآنس، کویت، سیگرت)



1862. I'm sorry that I dropped by at a bad time. **From now on** I'll call you first. (دراپد بآی)



1863. The president insisted that the company bring its aging equipment **up to date**.
 (اینسیستد، کامپنی، ایجینگ ایکوئپمنت)

TELL A LIE

1864. This catalog is not **up to date**.

It was published several years ago.

ONCE AND ALL YOUR

1865. Many people buy new cars when their old cars become **out of date**.

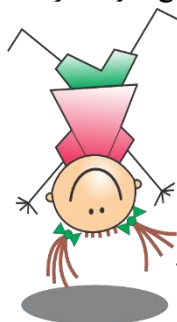
TRUTHS BECOME QUESTIONABLE

1866. I don't know why David likes to wear **out-of-date** cloth. His clothes are so outdated that even his fiance' hesitates to be seen with him. (ایون، فیانسِی، هیزتیتس)

1867. I am not sure **whether** he will like this present or not.

1868. There is no doubt **as for** her intelligence; she's the smartest one in the class. (دوت، اینتلیجنس، اسمارت)

1869. **Once and for all**, John has quit smoking cigarettes.



۱۸۷۰. دخترم یک‌بار برای همیشه به خواستگارش گفت که با او ازدواج نخواهد کرد.

۱۸۷۱. من خیلی (مدت طولانی) اینجا نبوده‌ام. در واقع من

همین دیروز از هواپیما پیاده شدم. (أَزِ اِ مَدْرٍ أَوْ فَكْتُ، پِلین)

۱۸۷۲. هنس فکر می‌کند انگلیسی را خوب می‌داند اما، در واقع،

او خیلی ضعیف صحبت می‌کند. (پورلی)

۱۸۷۳. یکی باید به بابی کوچولو بگه که پیراهنش پشت و رو است.

۱۸۷۴. او لباسش را پشت و رو پوشید.

۱۸۷۵. یکی از دانش‌آموزان داشت وانمود می‌کرد که کتاب درسی‌اش را می‌خواند،

اما کتابش وارونه بود. (پُریْتِنْد، تِکْسْتْ بُکْ، بُکْ)

۱۸۷۶. شیشه را وارونه کن و تگونش بده. (جَارْ)

۱۸۷۷. صرف نظر از اینکه او چقدر پول برای لباس‌هایش

خرج می‌کند، او هیچگاه خوش پوش (خوش لباس) به نظر نمی‌رسد. (کِلُوْزْ)

YOU CAN'T PRETEND FOREVER.

1870. My daughter told her suitor **once and for all** that she wouldn't marry him. (دَا تَر، سَوْتِر، مَرِی)

1871. I haven't been here long. **As a matter of fact**, I just got off the plane yesterday.

1872. Hans thinks he knows English well but, **as a matter of fact**, he speaks very poorly.

1873. Someone should tell little Bobby that his shirt is **inside out**.

1874. She put on her dress **inside out**. (شِرْتْ)

1875. One of the students was pretending to read her textbook, but his book was **upside down**.

1876. Turn the jar **upside down** and shake it.

1877. **No matter** how much money he spends on his clothes, he never looks well dressed.

**NO MATTER
WHAT HAPPENS
IN YOUR LIFE,
ALWAYS FACE IT
WITH A SMILE.**



۱۸۷۸. صرفنظر از اینکه آن زندانی فراری کجا سعی دارد پنهان شود، پلیس دیر یا

JUST FOR ONCE, I WANT SOMEONE TO BE AFRAID OF LOSING ME (اسکیپد پریزیر، هایڈ، پلیس) زود او را پیدا خواهد نمود.

۱۸۷۹. برای یکبار من یک بازی گلف رو در مقابل استیو که

بازیکن بسیار بهتری نسبت به من است، برنده شدم. (وآن)

۱۸۸۰. پدر، برای یک بار لطفاً به من اجازه می‌دهی ماشین نو رو بروم. (فر وآنس)

۱۸۸۱. شوهرم موسیقی سنتی دوست دارد. از طرف دیگر من پاپ دوست دارم.

۱۸۸۲. خواهرم در ظاهر به پدرم برده است. از طرف دیگر من به مادرم می‌برم.

۱۸۸۳. کاندید ریاست جمهوری یک شانس ۵۰ درصدی برای بردن انتخابات دارد.

۱۸۸۴. دانش‌آموزان در تیم فوتبال بر طبق بلندی رتبه‌بندی شدند، از کوتاهترین

به بلندترین. (رنکد، اگردینگ، هایٹ)

۱۸۸۵. طبق دیکشنری من، شما آن لغت را اشتباهی در مقاله خود بکار می‌برید.



1878. **No matter** where that escaped prisoner tries to hide, the police will find him **sooner or later**.

1879. **For once** I won a game of golf against Steve, who is a much better player than I am. **LET'S GO**

1880. Dad, **for once** would you please let me drive the new car?

1881. My husband likes classical music, **on the other** hand I like pop. (هازیند، کلسیکل میوزک، پاپ)

1882. My sister takes after my father in appearance. **On the other** hand, I take after my mother. (اپیئرئس)

1883. The presidential candidate has a **fifty-fifty** chance of winning the election. (پریزیدنشل کئددت، چئس، وینینگ، الکشئ)

1884. The students on the football team were ranked **according to** height, from shortest to tallest.

1885. **According to** my dictionary, you are using that word in your essay incorrectly. (دیکشنری، ایسی، اینکرکتلی)

۱۸۸۶. مطابق این اسناد شما هنوز ۲۰۰۰ پوند به ما بدهکار (مدیون) هستید. (او)
۱۸۸۷. در تاریکی من نتوانستم بصورت قطعی ببینم که آیا پلی بود یا سارا که شلیک می کردند. (شُر، وِذِر، شوتینگ)
۱۸۸۸. من بصورت قطعی می دانم که جین ماه بعد به واشنگتن برخواهد گشت.
۱۸۸۹. جیمز برخی مواقع کاملاً غیر دوستانه به نظر می رسد، اما قلباً آدم خوبی است.
۱۸۹۰. چند مشکل وجود داشت، اما روی هم رفته سمینار بخوبی سازمان یافته ای بود.
۱۸۹۱. لئونارد نمره پایینی در یک درس گرفت، ولی روی هم رفته دانش آموز خوبی است.
۱۸۹۲. سارا نتوانست از میان تقاطع (چهار راه) شلوغ رانندگی کند زیرا یک کامیون بزرگ راه را بسته بود. (ثُرُو، اینرِسِکِشِن، تُرَاک)
۱۸۹۳. بچه کوچک ما سعی کرد ما را کمک کند تا خانه را رنگ کنیم، اما در واقع او فقط جلوی دست و پای ما را گرفت. (اَکچوئلی)



1886. **According to** these documents, you still owe us £2,000.
1887. In the dark, I couldn't see **for sure** whether it was Polly or Sarah who were shooting.
1888. I know **for sure** that Gene will move back to Washington next month.
1889. James sometimes seems quite unfriendly, but **at heart** he's a good person. (کَوَايْتْ اَنْفِرِنْدَلِي، هَارْت)
1890. There were a few problems, but **all in all** it was a well-organized seminar. (وَلْ اَرْگِنَايَزْد سِمِنَار)
1891. Leonard got a low grade in one subject, but **all in all** he's a good student. (لَو گَرِيْد، سَابَجِكْت)
1892. Sarah couldn't drive through the busy intersection because a big truck was **in the way**.
1893. Our small child tried to help us paint the house, but actually he just got **in our way**.

All in



**TRUST
ME NOT
AT ALL,
OR
ALL IN
ALL.**

۱۸۹۴. همه تلاش دکترها برای نجات دادن زن مجروح بیهوده بود. او سه ساعت بعد از پذیرش شدن در بیمارستان مرد. (اِفْرُتْسُ، اِیْنِجْرُدُ، وِیْنُ، دَايِدُ، اِدْمِیْتِدُ)



BRUCE LEE

**I AM NOT IN THIS
WORLD TO LIVE
UP TO YOUR
EXPECTATIONS
AND YOU'RE NOT
IN THIS WORLD TO
LIVE UP TO MINE.**



۱۸۹۵. تمام تلاش‌های پلیس برای یافتن او بیهوده بود.

۱۸۹۶. هیچ تعجبی نیست که بخاری قابل حمل

کار نمی‌کند. آن به پریز برق وصل نیست.

۱۸۹۷. جک برای چندین هفته خارج از شهر بوده است.

هیچ تعجبی نیست ما او را اخیراً ندیده‌ایم. (رِیْسِنْتَلِی)

۱۸۹۸. واضح بود که دانش‌آموز تنبل هیچگاه انتظارات

خانواده‌اش را برآورده (عملی) نخواهد کرد. (کَلِیْر، لِیْزِی، اِکْسِپِکْتِیْشِنِزُ)

۱۸۹۹. این ما را متعجب کرد که فروشنده ماشین همه قول‌هایی را که داده بود را

عملی (برآورده) ساخت. (سِیْپَرَايِزْدُ، سِیْلِزْ پِرْسِنِ، پُرَاْمِسُ)

۱۹۰۰. اگر سخت تلاش کنی و به اصول خودت بچسبی (پایبند باشی، دنبال

کنی)، سپس قادر خواهی بود آن‌ها را عملی سازی. (پِرِیْنْسِیْپُلُ)



1894. All the doctors' efforts to save the injured woman were **in vain**. She died three hours after being admitted to the hospital.

1895. All the police's efforts to find him were **in vain**.

1896. **No wonder** the portable heater doesn't work. It's not plugged into the electrical outlet! (اَوْتَلِیْتُ، پُلَاگْدُ، اَوْتَلِیْتُ)

1897. Jack has been out of town for several weeks. **No wonder** we haven't seen him recently.

1898. It was clear that the lazy student would never **live up to** his family's expectation

1899. It surprised us that the car salesperson **lived up to** all the promises he made.

1900. If you try hard and **stick to** your principles, then you'll be able to live up to them.



STICK TO

YOUR

PLAN

۱۹۰۱. همه سازمان‌ها انتظار دارند کارمندانشان به قواعد کاری پایبند باشند.

STICK

TO! 7

۱۹۰۲. در کل سخنرانی کاملاً خوبی بود. (هَلْ، کوآیتْ، اسپِیچْ)

۱۹۰۳. تد کم و بیش با تصمیم ما موافقت کرد که جلسه را به تعویق بیندازیم تا
اعضاء بیشتری بتوانند حضور یابند. حداقل او قویاً اعتراض (مخالفت) نکرد.



۱۹۰۴. آیا کسی به سیگار کشیدن من اعتراض کرد؟

۱۹۰۵. او قصد داشت از دست تو شکایت کند ولی من

نگذاشتم این کار را انجام دهد. (کِمِپِلِینْ اِگِنَسْتْ)

۱۹۰۶. او همیشه از (در مورد) داشتن کار زیاد شکایت می‌کند.

۱۹۰۷. کمک خلبان بیسیم زد که هواپیما را تحت کنترل دارد و

به هیچ کمکی نیاز ندارد. (کُپایِلْتْ، رِیدِیوْدْ، پِلِینْ، رِیکوآیِرْ، اِسِیْسْتِنْسْ)

۱۹۰۸. من همیشه کمی پول اضافی دم‌دست نگه‌می‌دارم برای مواقعی که فراموش

می‌کنم از بانک پول نقد بگیرم. (اِکْسْتِرَا، کِیْسْ، فُرِگِتْ، کَشْ، بَنَکْ)



1901. All organizations expect their employees to **stick to** work rules. (اَرِگِنِزِشِنَزْ، اِیکسِپِکْتْ، اِمپلوییزف رولزْ)

1902. **On the whole**, it was quite a good speech.

1903. Ted **more or less** agreed with our decision to put off the meeting until more members could show up. **At least** he didn't object strongly. (اِگْرِی، دِسیژِنْ، میدینگْ، مِمبِرَزْ، اُبجِکْتْ)

1904. Did anybody **object to** my smoking?

1905. He was going to **complain against** you, but I didn't let him do that.

1906. He always **complains of (about)** having much work.

1907. The copilot radioed that he had the plane **in hand** and didn't require any assistance.

1908. I always keep some extra money **on hand** in case I forget to get cash from the bank.



**UNDER
CONTROL**

۱۹۰۹. سازمان‌دهندگان کنسرت ترتیبی دادند تا برخی ماموران را امنیتی دم‌دست داشته باشند برای مواردی که هرگونه مشکلی در طول اجرا وجود داشته باشد.

۱۹۱۰. نمایندگان کارگران یک ملاقات مستقیم (چهره به چهره، رو در رو) با

مدیریت داشتند تا مسئله حقوق را حل نمایند. (رِپِرِزَنْتِیو، مَنجِمَنْت، رِزَالُو)

۱۹۱۱. فیلم‌ها (سینما) شکل مورد علاقه سرگرمی من هستند. اوه، ضمناً فیلم اخیر

در سینما بیجو عالی است. (فِیوَرْت، اِنْتِرْتِیْمَنْت، رِیْسَنْت)

۱۹۱۲. ورا الان سه سال است که طلاق گرفته است. ضمناً او به من گفت که او

هرگز قصد ازدواج مجدد ندارد. (دُورَسَدْ، پُلَنْز، رِیْمَرِی)

☺ Excellent

۱۹۱۳. او به من بدهکار است. (دِت، او)

☹ Average

۱۹۱۴. آن‌ها قرار بود به اینجا بیایند اما هنوز نرسیده‌اند.

☹ Poor

۱۹۱۵. ما از معلم خود راضی هستیم. (سِتِسْفَایِد)

CUSTOMER SATISFACTION

۱۹۱۶. او از حقوقش محروم شد. (دِپِرَایوُد، سَلِرِی)

1909. The concert organizers arranged to have some security guards **on hand** in case there were any problems during the performance. (کانسِرْت اَرگَنایِزِرْز، اَرینجِد، سِیکِیورِدِی گاردز، پُرْفَرْمَنْس)

1910. The workers' representatives had a **face-to-face** meeting with management to resolve the salary issue. (سَلِرِی ایشِیو)

1911. Movies are my favorite form of entertainment. Oh, **by the way** the recent film at the Bijou is great.

1912. Vera's been divorced for three years now. She told me, **by the way**, that she never plans to remarry.

1913. He is **in debt** of me/ He owes me.

1914. They **were supposed to** come here but they haven't arrived yet. (سِپِزْد، اَر آیوُد)

1915. We are **satisfied with** our teacher.

1916. He was **deprived of** his salary.



۱۹۱۷. یکی از دانش‌آموزان جوک گفت و بعد همه کلاس ناگهان زدند زیر خنده.



**I
WARN
YOU...**

۱۹۱۸. در کمال تعجب من، او ناگهان زد زیر آواز

/ گریه/ خنده. ^۱(سپرایز، سانگ، تیئرز، لفتِر)

۱۹۱۹. آقای براون واقعاً از بچه‌هایش مایوس است.

۱۹۲۰. من به توانایی او شک دارم. (دوتفل، ایلدی)

۱۹۲۱. آن‌ها نسبت به امور سیاسی بی تفاوت هستند. (ایندیفرنٹ، پلیدیکل، افرز)

۱۹۲۲. آن‌ها ما را از آن خطر آگاه ساختند. (ورند، دنجر)

۱۹۲۳. دزد داشت از ترس می‌لرزید. (ثیف، شیکینگ، فیئر)

۱۹۲۴. بستگی به نظر رئیس جمهور دارد که تصمیم بگیرد چند نفر اعزام شوند.

۱۹۲۵. کاری ندارم که انجام دهم. در حد مرگ خسته‌ام (خیلی کسلم).

۱۹۲۶. مامان به من گفت که بهت بگم که تو نباید تا دیروقت بیرون بمونی. شوخی

می‌کنی^۲. من ۳۰ سالمه. (کیدینگ)



1917. One of the students told a joke and then the whole class **burst out** laughing. (جوک، هل، برست، لفینگ)

1918. Much to my surprise, he suddenly **burst into** song/tears/laughter.

1919. Mr. Brown is really **disappointed with** his children. (دیسپینتد)

1920. I am **doubtful of** his ability.

1921. They are **indifferent to** political affairs.

1922. They **warned us of** that danger.

1923. The thief was **shaking with** fear.

1924. It is **up to** the president to decide how many troops will be sent.

1925. I have nothing to do. I'm **bored to death**. (بُرد، دث)

1926. A: Mom told me to tell you that you shouldn't stay out too late. B: "You must **be kidding**. I'm 30 years old."



^۱ بعد از **Burst out** فعل **ing** دار و بعد از **Burst into** یک اسم قرار می‌گیرد.

^۲ **Kid** و **kidding** به معنی دست انداختن و مسخره کردن می‌باشد.

۱۹۲۷. پاتریک در انتخابات مدرسه با ۲۰۰ رای برنده شد. شوخی می‌کنی! او اینقدر محبوب نیست. چطور این اتفاق افتاد؟ (وآن، ایلکشن، وُتسُف پاپیولر)

PRESIDENTIAL ELECTION ۱۹۲۸. شوهر من یک کوچ پتیتو^۱ است. او همه طول روز را جلوی تلویزیون می‌نشیند. (هآزبند، کوچ پتیتو)

۱۹۲۹. تو یک شکم بزرگی داری زیرا تو یک کوچ پتیتو است. (هیوچ بلی)

۱۹۳۰. یک دلار داری؟ من حتی یک سکه ده سنتی هم ندارم، چه برسه به یک دلار.

۱۹۳۱. من جان را دعوت نکردم چه برسد به بقیه خانواده‌اش. (اینوآیت)

۱۹۳۲. به عقیده (نظر) من شما اشتباه می‌کنید. (اپینین، رانگ)

۱۹۳۳. بدون شک آن یک شک بزرگ برای او خواهد بود. (آندودلی، شاک)

۱۹۳۴. تقریباً همه مسافران در قطار فرانسوی بودند. (پسنجرز، فرنج)



1927. A: "Patrick won the school election by 200 votes.

B: "You're kidding! He's not that popular. How did this happen?" (هپین)

1928. My husband is a **couch potato**.

He sits in front of the TV all day long.

1929. You have a huge belly because you're a **couch potato**.

1930. Do you have a dollar? I don't even

have a dime, **let alone** a dollar. (دالر، ایون، دایم، لت آلن)

1931. I didn't invite John, **let alone** the rest of his family.

1932. **In my opinion (view)** you are wrong.

1933. **Undoubtedly** it will be a huge shock for him.

1934. **Almost** all the passengers on the train were French.



In
MY
Opinion

^۱ کوچ پتیتو به کسی گفته می‌شود که خیلی زیاد تلویزیون تماشا می‌کند. couch به معنای مبل و potato به معنای سیب‌زمینی می‌باشد (در بسیاری کشورهای غربی افراد هنگام تماشای تلویزیون چیپس سیب‌زمینی می‌خورند که ریشه پیدایش این اصطلاح بوده است).

۱۹۳۵. آن فیلم خیلی تاثیرگذار (متاثر کننده) بود. آنقدر توسط آن متاثر شدم که



موهای سراسر بازو هام سیخ شد. (تاچت، ایمپرسنت، گوس پامپس)

۱۹۳۶. هر وقت می ترسم مو هام به تنم سیخ می شود. (اسگرد)

۱۹۳۷. تا حدی من با شما روی این موضوع موافقم. (اکستنت، اگری، ایشو)

۱۹۳۸. تا حد زیادی موفقیت او به نگرش های ما بستگی خواهد داشت. (دپیئد، اتود)

۱۹۳۹. امیدوارم که با من در تماس بمانی. اطلاعات تماسم رو به تو می دهم.

۱۹۴۰. آیا با او در تماس هستی یا شما بچه ها دیگر با هم صحبت نمی کنید. (گایز)

۱۹۴۱. از آنجا که تو داری به انگلستان نقل مکان می کنی، من واقعاً دلم برای تو

RAIN OR SHINE



تنگ خواهد شد. قول بده که در تماس خواهی بود. البته،

ما همیشه در تماس خواهیم بود. (پرامس، آف کرس)

۱۹۴۲. به هوا اهمیت نمی دم. زمین بره آسمون ما این هفته

می ریم کمپینگ. (کر، وذر، کمپین، رین ازشاین)

1935. That movie was very touching. I was so touched (impressed) by it that I started **getting goose bumps** all over my arms.

1936. I **get goose bumps** anytime I'm scared.

1937. **To some extent**, I agree with you on this issue.

1938. **To a large extent**, his success will depend on our attitudes.

1939. I hope you stay **in touch** with me. I'll give you my contact information. (استی این تاچ، کانتکت اینفرمیشن)

1940. Are you staying **in touch** with her, **TO SOME EXTENT**, or you guys not talking any more? **PROTECTS YOU FROM AGE**

1941. Since you are moving to England, I'm really going to miss you. You promise that you'll stay **in touch**?

Of course. We'll always keep **in touch**.

1942. I don't care about the weather.

We're going camping this weekend **rain or shine**.



**STAY
IN TOUCH!**

keepintouch

۱۹۴۳. این خیلی سخت تر از اونه. گفتنش راحت تره از انجام دادنشه. (تاف، سد)
۱۹۴۴. بیا معاملات سهام انجام بدهیم؟ ما فقط نیازه بخریم وقتی پایین می آد و بفروشیم وقتی بالا می آد. گفتنش راحت تره از انجام دادنش. (ستاک تریڈینگ)
۱۹۴۵. علاوه بر آپارتمانش، او یک ویلا در ایتالیا دارد. (ایدیشِن، اپارتمِنْت، ایدلی)
۱۹۴۶. بجای شکایت کردن به من، تو باید با رئیس صحبت کنی. (اینسِتِد، کمپلین)
۱۹۴۷. نمی تونیم خط خرچنگ قورباغت رو بخونیم! (چیکن سکرچ)

اصطلاح عامیانه **on the house** یعنی "مجانی، به حساب فروشنده" و معمولا در رستوران ها و هتل ها بکار می رود، مثلا: **Your first drink is on the house**

۱۹۴۸. من دیشب به یک رستوران رفتم. من مشتری ده هزارم بودم، بنابراین شامم رایگان بود. (تُوژنْدُتْ کاسْتِمِر)
۱۹۴۹. او زن ذلیل نیست. (هِنِپِکْت)
۱۹۵۰. کی چقولی منو کرده؟
۱۹۵۱. هر از چند گاهی به پیاده روی می روم. (هایک)

Wifi
is on
the house



1943. It's a lot tougher than that. That's **easier said than done**.
1944. Let's do stock trading? We just need to buy when it goes down and sell when it goes up. It's **easier said than done**.
1945. **In addition to** his apartment, he has a villa in Italy.
1946. **Instead of** complaining to me, you should talk to your boss.
1947. We can't read your **chicken scratch**.
1948. I went to a restaurant last night. I was the ten thousandth customer, so my dinner was **on the house**.
1949. He is not **henpecked**.
1950. Who **told me on**?
1951. I go on a hike **every now and then**.



**MEN ARE
EITHER
PECKED OR
LIARS**



- ON THE DOT** ۱۹۵۲. این چیزی نیست که من بتونم همیشه انجام بدم، اما من هر از چند گاهی آن را انجام می‌دهم.
۱۹۵۳. بهتره قبل از ۱:۳۰ اینجا باشی، زیرا ما راس ساعت ۲ می‌رویم. (دآت)
۱۹۵۴. علیرغم همه تلاش‌های ما، مقامات تصمیم گرفتند که مدرسه را ببندند.
۱۹۵۵. چشمات ورم کرده به نظر می‌رسند. چه اتفاقی افتاده است؟ من دیشب چشم روی هم نذاشتم. مجبور بودم برای امتحان مطالعه کنم. (سُولُن، وینک)
۱۹۵۶. واضح بود که انگشت پای او شکسته زیرا فوراً شروع به ورم کردن نمود. (سُول)
۱۹۵۷. کِلر بدجوری کتف راستش کبود شد و زود (در اوایل) نیمه دوم مسابقه بیرون آمد. (بُرُوذ، شُلْدِر، اِرْلِی، سِکِنْد هَف، مَج)
۱۹۵۸. او چندتایی بریدگی و کبودی داشت ولی چیز جدی نبود. (کائس، بُروز)
۱۹۵۹. پوست من خیلی آسان کبود می‌شود. (سُکین، کوآیت ایزلی)



1952. It's not something I can do all the time, but I do it **every now and then**.
1953. You'd better be here by 1:30, because we're leaving at two o'clock **on the dot**.
1954. **Despite** all our efforts, the authorities decided to close the school. (دیسپایت، اِفِرْتَس، اِثاردیز)
1955. Your eyes look **swollen**, what's happened? I didn't sleep a wink last night, I'd to study for my math exam! (مَت اِکْزَم)
1956. It was obvious she had broken her toe, because it immediately started to **swell (up)**. (اَبُوئیس، ت، اِیْمیدِیْتلی)
1957. Keller badly **bruised** his right shoulder and came off early in the second half of the match.
1958. She had a few cuts and **bruises** but nothing serious. (سِیرِئِس)
1959. My skin **bruises** quite easily.

**HAPPINESS IS
TREATING
YOURSELF
EVERY NOW
AND THEN**





۱۹۶۰. من یک کبودی بزرگ ارغوانی (بنفش) رنگ دارم
جایی که پایم به گوشه میز خورد. (پِرِپِلْ، بَرُوژْ، اِگِنَسْتْ)
۱۹۶۱. آن یک حضور و غیاب معمول (همیشگی) اسامی بود. (یوژوئلْ)
۱۹۶۲. آن‌ها قبل از اینکه ما بلند شویم یک حضور غیاب کردند و وقتی
به آنجا رسیدیم یک حضور غیاب دیگر داشتیم (شدیم). (انادِرْ)
۱۹۶۳. این جاده در مقایسه با بزرگراه خیلی شلوغ است. (کوايْتْ، کِمپِرْدْ، هایْ‌وی)
۱۹۶۴. فیلم بی‌مزه‌ای بود در مقایسه با فیلم قبلی که او ساخت. (تِیْمْ، کِمپِرِسِنْ)
۱۹۶۵. این کوله فکری خواهد بود که به استقبال این تحولات (توسعه‌ها) نرویم.
۱۹۶۶. عموماً اکثر شاعرها و موسیقی‌دان‌ها روشن فکر هستند. (پوْتَسْ، میوزِیشِنزْ، بَرَادْ)
۱۹۶۷. نمی‌خواهم سربار شما باشم. (بِرْدَنْ)
۱۹۶۸. ما همیشه در یک زمان هر روز شام می‌خوریم.
The more we justify our beliefs, the more narrow-minded we become.
۱۹۶۹. دو دانش‌آموز بطور همزمان به سوال معلم پاسخ دادند. (سَايْمَلْتِیْنِیْسْلِی)



1960. I've got a big purple **bruise** where I hit my leg against the corner of the table.
1961. It was the usual **roll call** of names.
1962. They **did a roll call** before we took off and we had another roll call when we got there.
1963. This road is quite busy **compared to** the highway.
1964. It was a tame film **in comparison to** the previous film she made. (پِرِیُوئِیسْ)
1965. It would be **narrow-minded** not to welcome the developments. (نَرْ مَایْنِدِدْ، وُلْکِمْ، دُولِپِمِنْتَسْ)
1966. Generally most poets and musicians are **broad-minded**.
1967. I don't want to be a **burden** to you.
1968. We always have dinner **at the same time** every
1969. Two students answered the teacher's question **simultaneously**.

**OPEN
YOUR MIND
BEFORE**



**YOU OPEN
YOUR MOUTH**


**A Jack of
All Trades**





۱۹۷۰. چاپلوسی (تملق) من را نکن. از تو بعید است/ بود. (فَلْتَرُ، اَنلَايْكَ)
۱۹۷۱. از شما بعیده که ساکت باشید. آیا مشکلی هست؟ (کَوَايْتُ، رَاَنُكَ)
۱۹۷۲. بطور خلاصه، پروژه خیلی گران می‌باشد. (پَرَاَجِئْتُ، اِكْسِپِنْسِيُو)
۱۹۷۳. من در مورد سروصدا به پلیس شکایت کردم. (كِمِپِلِيْنْتُ) **in brief**
۱۹۷۴. ما یک شکایت از یکی از شنوندگانمان دریافت نموده‌ایم درباره زبان (کلام، سخن‌گویی) توهین آمیز (رنجاننده، اهانت‌آور). (رِیْسِيُوْدُ، لِیْسِنِرُزُ، اِنْفِنْسِيُو)
۱۹۷۵. دستیاران فروش آموزش می‌بینند که با شکایات مشتریان به شیوه‌ای دوستانه برخورد کنند (سر و کار داشتن). (سِیْلَزُ اِسِیْسْتِنْتِسُ، تُرِیْنْدُ، دِیْلُ)
۱۹۷۶. او از (علیه) برخی همکارانش شکایت کرده است (بصورت رسمی).
۱۹۷۷. باید به شما یادآوری کنم که شما قسم خورده‌اید. (رِیْمَايْنْدُ، اَوْتُ)
۱۹۷۸. من داشتم در فروشگاه به اطراف نگاه می‌کردم برای یک هدیه برای مامانم و این کتاب نظر من را جلب کرد. (اِرَوْنْدُ، سَتْرُ، پَرِزْنْتُ، کَاتُ مایِ آی)



1970. Don't flatter me. That is/ was **unlike** you. **Summary**
1971. It's **unlike** you to be quiet. Is something wrong. 
1972. **In short**, the project is too expensive. **SUMMARIZING**
1973. I've **made a complaint** to the police about the noise. **Tell me**
1974. We've **received a complaint** from one of our **what I need to know, but keep it brief** listeners about offensive language. (لُنْگُوئِجُ)
1975. The sales assistants are trained to deal with customer **complaints** in a friendly manner. (کَاسْتِمِرُ، فِرِنْدَلِی مَنِرُ)
1976. She has **made/ filed a complaint** against several of her colleagues. (فَايْلِدُ، کَالِيْجَزُ)
1977. I should remind you that you are **under oath**. **TAKE OATH**
1978. I was looking around the store for a present for my mom, and this book **caught my eye**.



۱۹۷۹. من سعی کردم توجه گارسون را جلب کنم تا بتوانیم سفارش دهیم.



۱۹۸۰. این رنگ غیر معمول (خارق‌العاده) ژاکتش بود که چشمم رو گرفت. (آئیوژوئل کالر، جِکْت، کات)

۱۹۸۱. او (آن) چشمم را گرفت.

۱۹۸۲. جان از وقتیکه ما ۱۲ ساله بودیم یک کینه علیه من می‌داشته است زیرا من او را جلوی یک دختری که دوست داشت خجالت‌زده نمودم. (گُرَاج)

۱۹۸۳. سام بقدری غفور (بخشنده: کسی که دیگران را می‌بخشد) است که من فکر نمی‌کنم او هیچگاه در زندگی‌اش کینه‌ای داشته است. (فُرْکیوین)



۱۹۸۴. اما هنوز از من کینه به دل دارد برای قبول نکردن (نپذیرفتن)

کے به او آن پول را قرض دهم. (ریفیوز، لِنْد) **ATTENTION**

۱۹۸۵. این بدیهی فرض می‌شود که زن‌ها در آشپزی بهتر هستند نسبت به مردها.

۱۹۸۶. من این رو بدیهی فرض کردم (مسلم گرفتیم) که شغل

تمام عیاری (کاملی) پیدا خواهم کرد. (گُرِنْتِد، پَرْفِکْت جَاب) **DON'T TAKE ME FOR GRANTED!**



1979. I tried to **catch** the waiter's **eye** (=attract waiter's attention) so we could order. (کَچ، وِیدِرز، اِترَکْت، اِتنِشِن، اُرْدِر)

1980. It was the unusual colour of his jacket that **caught my eye**.

1981. She (it) caught my eye. **Forgive as the lord forgives you...**

1982. John has been **holding a grudge against** me since we were 12 because I embarrassed him in front of a girl he liked. (ایمْبِرَسِد)

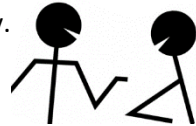
1983. Sam is so forgiving that I don't think he's ever **held a grudge** in her life!

Life's too short to hold grudges.

No it's not! You just need to organize your time better.

1984. Emma still **has/holds a grudge against** me for refusing to lend her that money.

1985. It is **taken for granted** that women are better at cooking than men.



1986. I **took it for granted** that I would find the perfect job.

۱۹۸۷. من این رو بدیهی فرض کردم که آن‌ها تعارف (پیشنهاد) خواهند کرد که



**POLAR BEAR
PLUNGE**

سه‌م‌شان را بپردازند، اما اشتباه می‌کردم. (آفر، شر، رانگ)

۱۹۸۸. سیاست‌مدارها به نظر می‌رسد که قدر رای‌دهندگان

را نمی‌دانند (وجود آن‌ها را بدیهی و همیشگی فرض

می‌کنند)، بجز زمانی که با چالش جدی مواجه می‌شوند.

۱۹۸۹. ما قدر خیلی چیزها را نمی‌دانیم، مانند داشتن

آب گرم هر موقع که به آن نیاز داریم.

۱۹۹۰. هیچگاه کسی را بدیهی فرض نکن، زیرا ممکن است روزی بیدار شوی و پی‌بری

که یک الماس را از دست داده‌ای، درحالی‌که مشغول جمع کردن سنگ‌ها بوده‌ای.

۱۹۹۱. ما در مقابل جامعه مسئولیت داریم همانطور که در مقابل خانواده‌هایمان داریم.

۱۹۹۲. آن‌ها فیلم جدید را در تلویزیون تبلیغ کردند، و همچنین در روزنامه‌ها.

۱۹۹۳. او دودل بود که آیا برای مسابقه داخل شود، اما تصمیم گرفت که دل به دریا بزند.



1987. I **took it for granted** that they'd offer to pay for their share, but I was wrong.

WRONG!

1988. Politicians seem to **take voters for granted**, except when they face a serious challenge. (پالتیشین، ووترز، ایکسپت، سیریئس، چلنج)

1989. We **take** so many things **for granted**, like having hot water whenever we need it. (هات، ون‌آور)

1990. Never **take someone for granted**, because you might wake up one day and realize you've lost a diamond, while you were busy collecting stones. (رینلایز، دایمند، بیزی، کلکتینگ، سنتز)

1991. We have responsibility to our society **as well as** to our families. (ریسپانسبیلدی، بسپادی)

1992. They advertised the new movie on television, and in newspapers **as well**. (ادورتایزد)

1993. She wondered whether to enter for the race, but decided to **take the plunge**. (واندر، ودر، اتر، ریس، دیساید، پلانچ)



SHARE

۱۹۹۴. آن‌ها بالاخره دل به دریا می‌زنند و ازدواج می‌کنند. (فاینلی، پلانچ، مرید)
۱۹۹۵. من تصمیم گرفته‌ام که دل به دریا بزنم و کار و کاسی خودم را راه بیندازم.
۱۹۹۶. من آلیس را دوست دارم اما والدینم با ازدواج ما مخالف هستند. خب، اگر من جای تو بودم با او ازدواج می‌کردم و مستقل می‌شدم. شما به اندازه کافی بزرگ شده‌اید تا روی دو پای خود بایستید. (اپوزد، مریج، مری، ایندیندنت)
۱۹۹۷. لطفا وقتی دارم با تو صحبت می‌کنم به من توجه کن. (اتنشن، وایل)
۱۹۹۸. تو مجبور خواهی بود در کلاس بیشتر توجه کنی اگر می‌خواهی نمره خوبی بگیری
۱۹۹۹. بن و سال در دبیرستان عاشق شدند، و بعد از فارغ‌التحصیلی ازدواج کردند.
۲۰۰۰. آن پیراهن راه راه به آن شلوار خاکستری خوب می‌آید، اما شلوار به آن کفش‌های چرمی نمی‌آید. (سترایپت، شرت، گری، پنتس، پرتی، لذر، شووز)
۲۰۰۱. خانم جانسون همیشه از بچه‌هایش عیب‌جویی می‌کند، اما آن‌ها واقعاً سعی می‌کنند مادرشان را خوشحال کنند. (فالت، چیلرن، ریثلی، پلیز، ماذر)



1994. They're finally **taking the plunge** and getting married.
1995. I've decided to **take the plunge** and **STAND FIRM** start up my own business. (دیساید، بیزنس)
1996. I love Alice but my parents are opposed to our marriage.
Well, if I were you, I'd marry her and become independent.
You're old enough to **stand on your own two feet**.
1997. Please **pay attention** to me while I'm speaking to you!
1998. You'll have to **pay more attention** in class if you want to get a good grade. (گرید)
1999. Ben and Sal **fell in love** in high school, and got married after graduation. (مرید، گرجویشن)
2000. That striped shirt **goes well** with the grey pants, but the pants **go poorly** with those leather shoes.
2001. Mrs. Johnson is always **finding fault with** her children, but they really try to please their mother.



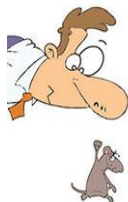
فصل پنجم: اصطلاحات ضروری و پر کاربرد انگلیسی

در این فصل سعی شده اصطلاحات مهمی که در زبان محاوره‌ای انگلیسی بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرند، تقدیم حضور زبان‌آموزان گرامی گردد.

لازم به ذکر است که اصطلاح چیزی تجملی یا زائد نیست که بتوان به دلخواه آن را یاد گرفت یا یاد نگرفت. اصطلاحات هر زبان بخش جدایی ناپذیر آن زبان می‌باشند. لذا برای کسی که می‌خواهد زبان انگلیسی و به خصوص شکل گفتاری و محاوره‌ای آن را یاد بگیرد، آموزش اصطلاحات انگلیسی ضروری است.

انگلیسی زبان‌ها در مکالمات و ارتباطات روزانه خود از اصطلاحات فراوانی استفاده می‌کنند. اگر فیلم‌های انگلیسی را تماشا کنید خواهید دید که اصطلاحات زیادی مرتباً مورد استفاده قرار می‌گیرند. اصطلاح عبارتی است که معنای کلی آن با معنای تک‌تک واژه‌های آن تفاوت دارد. به عنوان مثال، وقتی می‌گویید:

"Your name rings a bell" منظور آن است که "اسم‌تان به گوشم آشناست"، در حالی که ترجمه واژه به واژه این اصطلاح "اسم‌تان زنگی را به صدا در می‌آورد" می‌باشد. بنابراین حتی اگر معنای تک‌تک واژه‌های یک اصطلاح را بدانید شاید نتوانید معنای آن را درک کنید. پس باید هر اصطلاح را با معنای اصطلاحی آن یاد گرفت. به بیان دیگر، اصطلاحات انگلیسی تعدادی از کلمات



هستند که کنار هم می‌آیند و در کل دارای معنایی متفاوت با معنای تک‌تک کلمات تشکیل دهنده آن اصطلاح می‌باشند. به عنوان مثالی دیگر، اصطلاح "Smell a rat" در جمله‌ی: "I can smell a rat" به معنای "قضیه بوداره" یا "کاسه‌ای

زیر نیم‌کاسه هست" می‌باشد در حالی که معنای لغت به لغت آن "من می‌تونم بوی موش صحرایی رو حس کنم" می‌باشد. اصطلاحات موجود در زبان انگلیسی در یک دسته‌بندی به سه نوع می‌باشند:

اسلنگ‌ها (Slangs) یا گویش‌های خیابانی به اصطلاحاتی گفته می‌شود که مختص یک گروه، طبقه اجتماعی و یا ناحیه جغرافیایی خاص می‌باشند و نمی‌توان انتظار داشت که سایر انگلیسی‌زبان‌ها آن‌ها را بدانند و بکار ببرند. به عنوان مثال در زبان فارسی عباراتی مانند "دمت گرم"، "خفن"، "گلوله کن بریم" و "ایستگاشو گرفتیم"، "این که تابلو هستش" اسلنگ محسوب می‌شوند. اینگونه اصطلاحات از منطقه‌ای به منطقه دیگر و یا حتی از نسلی به نسل دیگر تغییر می‌کنند و لذا یادگیری آن‌ها در اولویت نمی‌باشد و در آزمون‌های استاندارد و بین‌المللی زبان (مانند تافل یا آیلتس) نیز مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرند. اسلنگ‌ها عموماً از قاعده خاصی پیروی نمی‌کنند و از این‌رو به خاطر سپاری آن‌ها نیز دشوار می‌باشد. بعنوان نمونه شاید تاکنون متوجه شده باشید که در فیلم‌های انگلیسی زبان، برخی مواقع بجای کلمه "دلار" و یا "پول" یعنی بجای کلمات "Dollar" و یا "Money" از کلمات دیگری مانند "Bucks" و یا "Dough" استفاده می‌گردد. در واقع این عبارات اسلنگ هستند که ممکن است ریشه تاریخی، فرهنگی و یا اجتماعی داشته باشند. مثلاً کلمه Bucks احتمالاً از Buckskin به معنای پوست‌گوزن گرفته شده است که زمانی به عنوان پول رایج جهت داد و ستد مورد استفاده قرار می‌گرفته است و کلمه Dough به معنای خمیر می‌باشد که ماده اصلی ساخت نان است. (در زبان فارسی نیز برخی مواقع از کلمه "مایه" بجای پول استفاده می‌شود، مثلاً "مایه‌اش چنده؟" یا "اون یارو مایه‌داره").

ایدیِم‌ها (Idioms) نوع دیگری از اصطلاحات انگلیسی می‌باشند. ایدیِم‌ها از گروهی از کلمات ساخته می‌شوند و معنی آن‌ها را نمی‌توان از معنی تک‌تک کلمات موجود در آن گروه حدس زد. ایدیِم‌ها بیشتر برای دادن رنگ و روح به زبان بکار می‌روند و اکثر انگلیسی‌زبان‌ها مفهوم آن را درک نموده و همچنین بصورت گسترده مورد استفاده قرار می‌دهند. شایان ذکر است که یادگیری ایدیِم‌ها بسیار مهم و ضروری بوده و در آزمون‌های استاندارد و بین‌المللی زبان نیز مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و به همین خاطر است که یادگیری آن‌ها برای افرادی که زبان انگلیسی زبان دومشان است لازم و ضروری می‌باشد و ما نیز در جلد دوم این کتاب سعی خواهیم نمود شما را با پرکاربردترین و رایج‌ترین ایدیِم‌های زبان انگلیسی و بصورت تولیدمحوری آشنا سازیم. بعنوان نمونه در جملات زیر اصطلاح **in the hole** که ترجمه واژه به واژه آن "درون چاله" می‌باشد در واقع به معنی "زیر قرض" و اصطلاح **chicken out** به معنای "جا زدن" می‌باشند:



I'm five thousand bucks **in the hole**.

I don't know what to do.

پنج هزار دلار زیر قرض هستم.

نمیدونم چکار کنم؟

John was going to go mountain climbing with us, but he **chicken out** at the last minute.

جان قرار بود با ما به کوهنوردی بیاید، اما در دقیقه آخر جا زد.



پر آوربها (Proverbs) یا ضرب‌المثل‌ها سومین دسته از اصطلاحات رایج در زبان انگلیسی می‌باشند و به گفتاری توده‌پسند و کوتاه گفته می‌شوند که موضوع و یا نصیحتی را با تشبیه و یا بصورت تلویحی در زمان گذشته بیان می‌کنند.

به عنوان مثال عبارت "No fish-seller cries stinking fish" که معنی آن "هیچ ماهی‌فروشی داد نمی‌زند ماهی متعفن" و معادل فارسی آن نیز "هیچ کس نمی‌گوید ماست من ترش است" می‌باشد، به این معناست که هیچ‌کس در مورد کار و یا محصول خود بد نمی‌گوید.

همانطور که دیده می‌شود پرآوربها جملات کاملی هستند و مفهوم آن‌ها را حتی اگر برای اولین بار شنیده باشیم می‌توان حدس زد (هرچند معمولاً مفهوم پرآوربها عمیق‌تر از معنی ظاهری آن‌ها می‌باشد).

با توجه به توضیحات فوق می‌توان اینگونه جمع‌بندی نمود که اسلنگ‌ها در گفتار غیر رسمی مورد استفاده قرار می‌گیرند و در آزمون‌های زبان نیز مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرند و لذا دانستن آن‌ها در مرحله نخست در اولویت نبوده و ما نیز تاکید و تمرکز زیادی روی آن‌ها نخواهیم داشت^۱. اما در خصوص ایدیم‌ها، با توجه به اهمیت و کاربرد فراوان این نوع اصطلاحات در زبان انگلیسی و همچنین مورد ارزیابی قرار گرفتن آن‌ها در آزمون‌های بین‌المللی زبان و جهت اجتناب از حجیم‌تر شدن کتاب پیش‌رو، سعی خواهیم نمود در مجالی دیگر و در قالب جلد بعدی کتاب ایزی اسپیکینگ^۲، ایدیم‌های مهم و پرکاربرد زبان انگلیسی، افعال عبارتی

^۱ البته از آنجا که در بسیاری از فیلم‌های زبان اصلی، اسلنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند، جهت درک بهتر اینگونه فیلم‌ها و سریال‌های انگلیسی و بهبود مهارت شنیداری زبان‌آموزان در مشاهده فیلم‌ها، در جلد دوم این کتاب برخی اسلنگ‌های رایج و پرکاربرد آمریکایی را ارائه خواهیم نمود.

^۲ جهت ارتباط با مولف و کسب اطلاع در خصوص تالیفات آینده ایشان می‌توانید از طریق ایمیل ph.eskandarian@gmail.com و یا شماره تلفن ۰۹۱۲۰۷۴۶۲۹۷ اقدام فرمایید.

(چندبخشی) ضروری و همچنین سایر کالکیشن‌های مهم انگلیسی را به همراه مثال‌های متنوع و کاربردی ارائه دهیم، ان‌شاء‌الله. در ادامه و به عنوان آخرین بخش این کتاب به بیان پرآورد‌های رایج زبان انگلیسی به همراه معادل فارسی آن‌ها خواهیم پرداخت. در این خصوص اشاره به دو نکته حائز اهمیت است:

اولاً ذکر پرآورد‌ها (ضرب‌المثل‌ها) به معنی تایید و یا درستی مفاهیم آن‌ها نیست. خواهیم دید که در برخی موارد، ضرب‌المثل‌ها پندها و حکمت‌های متناقضی را بیان می‌کنند. در واقع می‌توان گفت برخی از ضرب‌المثل‌ها در شرایطی خاص صادق بوده و ممکن است در بسیاری موارد و شرایط دیگر صحیح نباشند و بکار نروند.

دوماً از آنجا که در پشت بسیاری از ضرب‌المثل‌ها حقایق و معانی عمیقی قرار دارد، مفاهیم و مصادیق این ضرب‌المثل‌ها می‌توانند در کلاس‌های زبان و یا در جمع زبان‌آموزان مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته و در عمل هر کدام به عنوان موضوعی بحث‌برانگیز برای اسپیکینگ مورد استفاده قرار گیرند.

۲۰۰۲. فایده‌ای ندارد بر علیه سرنوشت جنگید (تقدیر را تدبیر نمی‌توان کرد).

با قضا کار زار نتوان کرد / که از روزگار نتوان کرد (تمثیل)

گفتم که فضا کرد در و تدبیر نه ایع بود / گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود (سداخ ساوهر)

خدا کستر آتجا که خواهد برد / اگر ناهدا جامه بر تن درد (سعدر)

قضا دگر نشود و هر زار نام و آه / به کفر یا به شکاریت بر آید از دهنر (تمثیل)

کلیم بفت کسر را که بافتند سیاه / به آتب کوئر و زرم سفید نتوان کرد (تمثیل)

۲۰۰۳. هر کسی معمار بخت خود می‌باشد. (آرکیتکت، فُرچَن)

چو خود یار بر بفت خود مرز نیم / چه طمع بر بفت و ابروخ ز نیم (جهانب)

به دست مع و تست نیک / فتر را اگر بد نهویم نیک / فتریم (تمثیل)



2002. No use striving against fate. (یوس، سترایو، اگنست، فیت)

2003. Every man is the architect of his own fortune.

۲۰۰۴. ما با پیکان (تیر) خود مورد هدف قرار می‌گیریم (از ماست که بر ماست).

ماییم که اصل شادر و کاخ و غمیم / سرمایه داریم و نهاد ستیم
بستیم و بندریم و کمالیم و کمیم / آیین زنگ خورده و جام صمیم (غیام)

۲۰۰۵. عمل بلندتر از کلمات صحبت می‌کند. (آکشین، لُودِر، وِرْد)

ضواهر که شور داخل ارباب نظر / از قال به حال، باریت کرد گنر
از گفتن توجیه، موهه نشور / شیریح نشود دهان ز بردخ نام شکر (تمیل)

۲۰۰۶. حرف‌ها حباب‌های صرف (محض، ناقابل، ناچیز) آب هستند اما اعمال

قطرات طلا هستند. (میثِر، بابلز، دیدز، دُر آپز، گُلْد)

بزرگر سراسر به گفتار نیست / دوهده گفته چو نیم کردار نیست (فروسر)

۲۰۰۷. اعمال خود را نشان خواهند داد و حرف‌ها در خواهند گذشت. (پَس اوی)

۲۰۰۸. عمل میوه مناسب (بجا) دانش است. (پُر آپر، فُروت، نَالِج)

رونده بی‌معرفت مرغ بی‌پر است، عالم بی‌عمل درخت بی‌پر و زاهد بی‌علم خانه بی‌در. عالم بی‌عمل

چو زنبور است لیکن بی‌عسل.

دعور مفتح که برترم از دیگران به علم / چو کبر کرد در از همه دوناخ فروتر
بار درضت علم ندانم مگر عمل / با علم لاگر عمل گفتن شایع بر برر (سعدر)

علم چند لنگه بیشتر ضوانرا / چو عمل در تو نیست نادانر

نه معقق بود نه دانشمند / چار یا بر او کتابر چند

کاخ شهر مغز را چه علم و ضمیر / که برو هیزم است یا دفتر (سعدر)

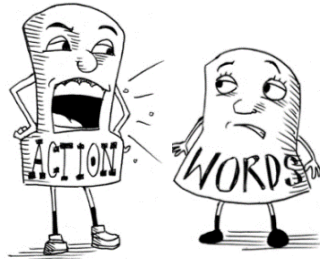
2004. We are shot with our
own arrow. (شات، اِر)

2005. Action speaks louder than word.

2006. Words are mere bubbles of
water, but deeds are drops of gold.

2007. Deeds will show themselves
and words will pass away.

2008. Action is the proper fruit of knowledge.



۲۰۰۹. وقتی چیزی انجام می‌شود، نصیحت خیلی دیر می‌آید. (ادوایس، لیت)
 روش رایج نیست که لب تشنه امسال را / بگذرانند که سال دیگر شراب دهند (نور در اصفهان)
 بعد از این لطف تو با من به چه ماند، دانرا / نوش در دلم که پس از مرگ به سهراب دهند (تمثیل)
۲۰۱۰. این خیلی دیر است که استبل را قفل کنی وقتی که اسب دزدیده شده است. (لاک، سنتیل، سنتلن)
 چه سود کنگه که ماهر مرده باشد / که باز آید به جور گرفته کبر (ابن سینا)
 در موسم فراخ چه سر صغ خلق را / ایام گل، مایست از باغخ خوشتر است (صائب)
۲۰۱۱. خشم (عصبانیت) هیچ چشمی ندارد. (انگر)
 ۲۰۱۲. خشم به بی‌رحمی منتهی می‌شود. (کرولتی)
 حقیقت سر بر است آراسته / هوا و هوسگر بر فرست
 نینر به جای که بر فرست گرد / نینر نظر گر چه بیناست مرد (صدر)
۲۰۱۳. خشم با نابخردی (حماقت) شروع می‌شود و با توبه (ندامت) تمام می‌شود.
 فشم و شهوت فصال صیوان است / علم و حکمت کمال انسان است (سنایر)
 ۲۰۱۴. ظواهر فریبنده هستند. (اپیپرنسز، دیسپیتو)
 ارسا ریش سفید و دل چو قیر / ارسا ریش سیاه و دل منیر (مولانا)
 نقد صوفیانه همه صاف بر غیر باشد / ارسا فرقه که مستوجب کتیر باشد (حافظ)
۲۰۱۵. تنها پاسخ به نادان (احمق) سکوت (خاموشی) است. (آنسیر، فول، سایلنس)
 نزد نادان پاسخ دندان شخخ خاموش است / کارسایر شد بسته لب بسته دندان را شکست (صائب)



2009. When something is done, advice comes too late.

2010. It is too late to lock the stable
 when the horse has been stolen.

2011. Anger has no eyes.

2012. Anger ends in cruelty.

2013. Anger begins with folly and
 ends with repentance. (فالی، ریپنتنس)

2014. Appearances are deceptive.

2015. The only answer to fool is silence.



پسر جواب او سکوت است و سکون / هست با ابد سنج گفتخ جنوخ (مولور)
مدعر گر به سرت تیغ زند هیچ مگور / بر شرم مصلر تیز تر از شمشیر است (تمثیل)

مده یاسغ به گفتار سفیهاخ / هماخ بهتر به خاموشر بکوشر
مگر نشنیده لاریغ نکتة نغز / جواب ابدیهاخ باشد خاموشر (تمثیل)

۲۰۱۶. هیچگاه از ظواهر قضاوت نکن. (جاج، اپیپیر نسیز)

در دل چوکبهر است روریر خاک چه سود / چون زهر به دل رسید تریاک چه سود
تو ظاهر خود به جامه آراسته / دل ها رسید و جامه پاک چه سود (ابوسعید ابوالخیر)

۲۰۱۷. تو نمی توانی یک کتاب را از روی جلدش قضاوت (داوری) کنی. (کاور)
اگر ساکرا که دعور سلیمانست لیقح / ظاهر ایشاخ سلیمان و دروخ اهریمخ است (اصفهانر)

ما بروخ زرا نقریم و قال را / ما دروخ زرا بنقریم و حال را
کاشا نیست به هم ظاهر و باطن ما را / فویترگیریم و سنج ها رسلمان دریم (واعظ)

۲۰۱۸. چیزها همیشه چیزی که به نظر می رسند نیستند. (سیم)

توانخ شناخت به یک روز در شمایل مردا که تا کجاشر رسیده است یا نگاه علوم
ولر ز باطنش ایمن مباشر و غره نشوا که خبت نفرنگردد به سال ها معلوم (تمثیل)

۲۰۱۹. سیب های آن طرف دیوار شیرین ترین هستند. (سایذ، سوییتست)
مرغ همسایه غاز است.

۲۰۲۰. یک هنرمند همه جا زندگی می کند. (آرتیست)

وجود مردم دان مثال زر چو طلاست / به هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند
بزرگ زاده نارادخ به شهر و اماند / که در دیار غربیتر به هیچ نستانند (سعدر)



2016. Never judge from appearances.

2017. You can't judge a book by its cover.

2018. Things are not always what they seem.

2019. The apples on the other side of the wall are the sweetest.

2020. An artist lives every where.



۲۰۲۱. هر صعودی نزول دارد (هر فرازی را نشیبی در پی است). (اِسْنَتْ، دِیْسِنَتْ)

هر حیاط را محاط در پی است / هر کمال را زوال در پی است

هر نقیصه را فراز در پی است / هر بهار را خزان در پی است (تَمَثِیل)

۲۰۲۲. هر تپه‌ای دره دارد. (هیل، وِلی)

چنان نماند و چنین نیز نخواهد ماند. در دنیا همیشه به روی یک پاشنه نمی‌گردد.

بصباح هرگز به صبح بر نیاید / پسر هر روز، روز دیگر آید

بصباح کم دوست باشد گاه دشمن / گهر بر تو بتابد گاه بر مع (اسعد گرگانر)

۲۰۲۳. زیاد بخواه تا کم گیرت بیاد (به مرگ بگیری تا به تب راضی شود).

۲۰۲۴. خروش کن و بارش کن. (اَسْ، لُؤدْ)

۲۰۲۵. حمله بهترین شکل دفاع است. (اِتَّکْ، دِقْنَسْ)

۲۰۲۶. اگر می‌خواهی (مایل هستی) یک انسان را بشناسی به او اختیارات (قدرت)

بده. (اِثْرَدِی)

باده پر فوردخ و هشیار نقش سبیل است / اگر به دولت برس، مست نگر در مردر (پوریا رسول)

۲۰۲۷. یک استادکار (کارگر) بد همیشه وسایلش را مقصر می‌داند (سرزنش می‌کند)

دابع مرد، کاهدر چو گرفت / گله از گردش زمانه کند (ابیح بیبح)

۲۰۲۸. بهتر است پا برهنه بروی تا اینکه در کفش تنگ. (بِرْفُوتْ، تَأِیْتْ، شووْزْ)

یا تهر کشتن به است از کفش تنگ / رنج غربت به که اندر خانه جنگ (مولانا)



2021. Every ascent has its descent.

2022. Every hill has its valley.

2023. Ask much to have little.

2024. Make an ass of him and load him.

2025. Attack is the best form of defense.

2026. If you wish to know a man give him authority.

2027. A bad workman always blames his tools. (وَرُكْمَنْ، بَلِیْمْ)

2028. Better go bare foot than in tight shoes.



Every worthy act is

difficult. Ascent is always

difficult. Descent is easy

and often slippery.

Mahatma Gandhi

۲۰۲۹. یک پا بهتر از دو عصا است. (کُرْأَچِرْ)
۲۰۳۰. سگ پارس کننده هرگز گاز نمی گیرد. (بار کینْگ، بآیتْز)
۲۰۳۱. سگی که قصد گاز گرفتن (گزیدن) دارد، پارس نمی کند. (میینْز، بآیتْ، بآرْک)
 از کَخ نترسکه هار و هور دلدرد / از کَخ بترسکه سر به تور دلدرد (تستیل)
۲۰۳۲. محجوبیت (حجب و حیا) یک دشمن به سمت فقر (بینوایی) است. (انمی)
 کَکَم بود شرم و حیا رهبرش / خلق ربانند کلاه از سرش (ایرع میزدا)
 ناز و نعمت به جهنم قسمت پر رویان است / خون دل مرزورد کَکَم که حیا دلدرد (تستیل)
۲۰۳۳. او رفت که یک ریش بدست آورد، اما سیبیلش هم از دست داد. (بیرْذ)
 آمد ابرویش را درست کند، زد چشمش را نیز کور کرد. خواست حضرت خضر را ببیند، حضرت خرس را دید.

تستیلر زیبا از ملاصیح کاشفر سیزده ولور:
 بوده است نمر که دم نبودش / روز رخم بردم فرودش
 در دم طبر قدم همزدا دم مر طلبید و دم نمرزد
 ناگه نه ز راه اختیار / بگذشت میخ کشتار
 دهقان مگرش ز گوشه دار دید / برصست و از او دو گوشه ببرد
 مسکین فرک کوزور دم کرد / نیافتد دم دو گوشه کم کرد
 کَکَم که ز حد بروخ نهد گام / ایخ است سزار او سرانجام

۲۰۳۴. نزد قانون برو برای یک گوسفند و ماده گاو را از دست بده. (لا، شیب، کوْ)
 رفت که درست کنر ابرویش / ابرو نشده درست چشمش شده کور (مفتوح همدانر)



2029. One foot is better than two crutches.
2030. Barking dag never bites.
2031. The dag that means to bite does not bark.
2032. Bashfulness is an enemy to poverty. (بَشْفُلْنِسْ، پاوردی)
2033. He went to get a beard, but lost his moustache. (ماسْتَشْ)
2034. Go to law for a sheep and lose your cow.

حکایت: زخ و مرد در برابر رفع مشکلات خود به دلاگاه رفتند. یکم از دوستان از زخ سوال کرد که نتیجه دلاگاه چه شد. زخ گفت: دلاگاه را بر سه جدایم ما دار. شصت دوبره سوال کرد تکلیف بچه‌ها، قرنها و خانه شصت شتا چه شد؟ زخ جواب داد: بچه‌ها را دلاگاه به مع حصول نمود، قرنها را به شوهرم و خانه شصت ما را هم وکیل برد.

۲۰۳۵. این ریش نیست که فیلسوف (اندیشمند) می‌سازد. (فلاسِفر)

لاگر از فرقه کمر درویش برادر رئیس فرقه پویش میسر بُد (تمثیل)

عَم شد در جهان فرهاد در جهان باز شیرین آن هر کس کوه کج شد در جهان فرهاد مرگردد (تمثیل)

۲۰۳۶. یکی به بوته‌ها می‌زند، و دیگری پرنده را می‌گیرد. (بیت، بوش، کج، بُرد)

چه گنج‌ها که نهند و دیگر برداشت / چه رنج‌ها که کشیدند و دیگر آسود (سعدی)

۲۰۳۷. احمق‌ها خانه می‌سازند و انسان‌های عاقل در آن‌ها زندگی می‌کنند.

بگاشته و بفوردم و کاشتم و خوردند / چو بنگر هم برزنگار یکدگریم (تمثیل)

۲۰۳۸. یکی می‌کارد، دیگری درو می‌کند. (سو، ریپ)

۲۰۳۹. خون سرباز شکوه ژنرال را می‌سازد. (بلاد، سلجور، گلری، جنرال)

چو رگل بدیل کشید و برگ گل را باد بُرد / بیستون را عشق کند و شهر تر فرهاد بُرد (تمثیل)

۲۰۴۰. سربازان می‌جنگند و پادشاهان قهرمانان هستند. (فایت، کینگز، هیرز)

رنج ما بردیم و گنج از باب دولت برده‌اند / خار ما خوردیم و ایشاخ گل به دست آلوده‌اند (کرمانس)

۲۰۴۱. زیبایی در چشم بیننده است. (بیودی، بیهلدر)

لیلی را باید از دریچه چشم مجنون دید. علف باید به دهان بزی شیرین باشه.



2035. It's not the beard that makes the philosopher.

2036. One beats the bush, and another catches the bird.

2037. Fools build houses and wise men live in them. (فولز، بیلد، وایز)

2038. One man sow, and another reaps.

2039. The blood of soldier makes the glory of the general.

2040. Soldiers fight and kings are heroes.

2041. Beauty is in the eye of the beholder.

تمثیل زیبا از وعشیر بافقر:

به مینوخ گفت روز ز عیب هویرا که پیدا کن به از لیلر نکویر
که لیلر گره در چشم تو هویرست / به هر عضو ز اعصابتر قصویرست
ز گفت عیبجو مینوخ بر کاشفت / در کآخ کاشفتگر فندان شد و گفت
اگر بر دیده مینوخ نشینرا به غیر از هویر لیلر نیینر

۲۰۴۲. زیبایی قابلمه (قوری) را به جوش نمی اندازد. (بیودی، پات، نیل)

صورت زیبار ظاهر هیچ نیست / ابررادر سیرت زیبا بیار

صورت زیبا نر آید بکار / صرفر از معنا اگر دلا ریبار (تمثیل)

۲۰۴۳. شخصیت (سیرت) خوب بهتر از صورت خوب است. (کیرکتیر)

به صورت آدمر کرده است نقاشرا اگر مردر به سیرت آدمر باشرا (پوریار ولس)

هیچ کسرا نتوان گفت حقیر / ظاهر اگر چه نموده است فقیر (تمثیل)

بر مال و جمال فویشتخ غره مباشر اکاخ را به شبر برند و ایغ را به تیر (فقرادریغ اصدگرگانر)

گر به صورت آدمر انساخ بدر / اصد و بوجهل خود یکساخ بدر (تمثیل)

۲۰۴۴. همچنانکه جای خود را می اندازی، بنابراین باید در آن دراز بکشی. (لای)

هر که خربزه می خورد پای لرزش هم می نشیند. خود کرده را تدبیر نیست.

گنه از دیگران چه کنم / اکانه هست به دست خود کردم (تمثیل)

۲۰۴۵. یک گدا را بر روی اسب بگذار، و او به سمت شیطان سواری خواهد کرد.

(یگر، رأید، دیول)

یارب مباد کنگه که گده معتبر شود / اگر معتبر شود ز خده بر ضرر شود (تمثیل)

گده ایغ چون به ثروت دست یابند / چو مستاخ سر ز صقم عقل تابند

بروخ یار از گلیم فویشر سازند / چو فرعون خانه از امار سازند (تمثیل)



2042. Beauty won't make the pot boil.

2043. A good character is better than a good face.

2044. As you make your bed, so you must lie on it.

2045. Set a beggar on horseback, and he will ride to the devil.

۲۰۴۶. کیف پول (کیسه پول) گدا ته ندارد. (بِگِرْ، پِرْسْ، بادِمِلْسْ)
 گدا صفت بودن بدتر از گدایی است. گدا گر همه عالم به او دهند باز هم گداست. مجال است اگر ریگ بیابان دَر شود چشم گدایان پر شود (سعدی).
- نقوای ز طبع شعله بروخ برداشتها / تا زنده هست هر مهر گدایم نرسود (صائب)
۲۰۴۷. هر آغازی سخت است. (بِیگینینگ)
 ارسا کاراکم اول صعوب گشت / بعد از آن بکشاده شد، سفر گذشت (تمثیل)
 مشکور نیست که کسرخ نشود / مرد باید که هر اسخ نشود (تمثیل)
۲۰۴۸. یک شروع بد، یک پایان بد. (ایل)
 فست اول چون نهه معار کج / تا ثریا مررود دیوار کج (تمثیل)
۲۰۴۹. باور کن هیچ چیز از آنچه می شنوی و تنها نیمی از آنچه می بینی. (بلیو)
 کرد مرد را ز سفخ دانر سوال / حق و باطل چیست امر نیکو مقال
 گوشه را بگرفت و گفت این باطل است / چشم حق است و یقینش حاصل است (مولانا)
- گماخ است در هر شنیدخ نفس / شنیدخ چو دیدخ نباده درست (اسدر)
- مخخ باور سفخ هار شنیده / شنیده کر بود مانند دیده (تمثیل)
۲۰۵۰. شکم از خطابه (موعظه) طولانی متنفر است. (بلی، هیتس، سِرْمِن)
 گشنه را شام و چاشت مر باید / بصت لقماخ به کار مع ناید
 بهر چون مع گرسنه ارناخ به / لقمه ارناخ ز پند لقماخ به (تمثیل)
۲۰۵۱. شکم گرسنه هیچ گوشتی ندارد. (هانگری بلی، ایتر)
 کخ گرسنه کاندرد پرناخ در بدر است / اگر پند دهیتر چارناخ بر ادر است
 با او ز حلال دم نزنخ یا ز حرام اکانجا که شکم گرسنه شد، گوشه کر است (تمثیل)

2046. A beggar's purse is bottomless.
 2047. Every beginning is hard.
 2048. An ill beginning, an ill ending.
 2049. Believe nothing of what you hear and only half of what you see. (ناینگ، هف)
 2050. The belly hates a long sermon.
 2051. The hungry belly has no ears.



**A hungry stomach
 an empty pocket
 and a broken**



**can teach the best
 lessons of life.**

۲۰۵۲. بهتره خوش شانس باشی تا عاقل. (لاکی، وایز)

کوشش چه سود گر نکند بخت یآوری.

هر که کوششگر فتنه از پیر بخت / بخت و دولت به کار دانه نیست

هر که راه جاه و مال و حشمت است / جز به تایید آسمان نیست (سعدی)

۲۰۵۳. یک آنس شانس به یک پوند عقل می‌ارزد. (اوتس، لاک، ورت، پوتد، ویزدم)

گر به هر سر مویت دو صد هنر باشد / هنر به کار نیاید چو بخت بد باشد (سعدی)

۲۰۵۴. سومین بار خوش شانس (است). (ثرد تايم، لاکي)

۲۰۵۵. سومین بار افسون (طلسم) است (تا سه نشود بازی نشود). (چارم)

۲۰۵۶. یک گاو خوب از یک گاو از نوع خوب بهتر است. (کو، کایند)

گیرم پدیر تو بود فاضل / از فضل پدیر ترا چه حاصل (تستیل)

میوه تا کز فور ز باغ کساک؟ چه فروخت دهر پراخ کساک؟

نام مردم فروخت تا چند؟ / چوب همسایه سوخت تا چند؟ (اوجدر)

جایر که بزرگ بایدت بود / فرزند من ندرت سود

چون شیر به خود سپه شهنش باشر / فرزند فضل خویش باشر (نظام)

۲۰۵۷. با بال‌های دیگران پرواز نکن. (فلای، وینگز)

همچو آیین مشو جمال دگران / از دل و دیده فرو شور خیال دگران

در جهان بال و پر خویش گشون آموز / که پریدن نتوان با پر و بال دگران (اقبال لاهور)

ایچ ناکساک که فخر بر اجداد مرکند / چون سگ به استفواخ دل خود شاد مرکند (صانب)



2052. It is better to be lucky than wise.

2053. An ounce (=28 grams) of luck is worth a pound (=453 grams) of wisdom.

2054. Third time lucky.

2055. Third time's the charm.

2056. Better a good cow than a cow of a good kind.

2057. Don't fly with others wings.



You
don't need
wings
to fly...

۲۰۵۸. پرنندگان از یک پر با همدیگر گله می‌شوند (کبوتر با کبوتر باز با باز).
 چه نیکو داستان زرد فرزند / هید با هید، قند با قند (نظام)
۲۰۵۹. هر کسی جفت (همدم) خود را می‌جوید. (سیکز، میت)
 پول پول را می‌جوید، آب گودال را. کوه کوه را می‌جوید، آب دریا را.
۲۰۶۰. یک پرنده در دست می‌ارزد به دوتا در بوته‌ها.
 نقد موجود به که نسبه موعود. گنجشکی در دست به که بازی در هوا. سرکه نقد به از حلوای نسبه.
 مده لایع نقد ره نسبه بر باد / که بر نسبه کسر نهاده بنیاد (عطار)
- نقد امروز مده نسبه فردا مستخ / که یقین ره ندهد مردم فرزانه به شک (ابیح یسین)
۲۰۶۱. یک امروز می‌ارزد به دو فردا. (تدی، تمارو)
 یک امروز است ما را نقد ایام / بر او هم اعتماد نیست تا کام (نظام)
- نقد امروز غنیمت شهر از دست مده / کور بخت است که اندیشه فردا دلدار (عبید زاکانی)
- پرا فکر بیسوده مالا کنیم / چو فردا شود فکر فردا کنیم (تمثیل)
- درد فوشتر یا شرفوغا را که دیده است / بفرور امروز فردا را که دیده است (عطار)
۲۰۶۲. من یک پرنده را بزرگ کرده‌ام تا چشمان خودم را درآورد.
 مار در آستین خود پروراند. گفتم قاتق (خورشت) نانم شود، قاتل جانم شد.
 به هر کسر دوستر کرد رشده کافر دشمن همانست / به خود گزینستر دشمن، به مردم دوستر کم کن (ملاصدرا)
۲۰۶۳. یک دزد را از چوبه‌دار نجات بده و او اولین خواهد بود که گلوی تو را می‌برد.
 دوستر با هر که کردم، خصم مادر زاد شد / آتشیاخ هر جا گرفتم، لانه صیاد شد
 سخ رفیق که با عهد فوخ دل پروردش را عاقبت ضهر کشید و بر سرم جلا شد (تمثیل)



2058. Birds of a feather flock together. (بِرْدُزْ، فِدِرْ، فُلاکْ، تِگِدِرْ)
2059. Everyone seeks his mate.
2060. A bird in the hand is worth two in the bush. (وَرْتْ، بُوْشْ)
2061. One today is worth two tomorrow.
2062. I have brought up a bird to pick out my own eye. (بِرَاتْ، پِیکْ)
2063. Save a thief from the gallows and he'll be the first to cut your throat. (ثِیْفْ، گِلُوْزْ، ثِرُوْتْ)

۲۰۶۴. من به تو شناکردن را یاد دادم و تو الان مرا غرق می‌نمایی. (تَأْتُ، سَوِّمُ، دَرُونَ) کار و ابرو کردن، آبیخ، جهان دیو فوست / بیشتر بیند بد / هر کس که نیکتر بیشتر کرد (امیر رفیر و زکوهر) با هر که بگفتم که غلامم به تو من / دستم بگیرفک و برد با زار فروشفک (مفتوح همدانر)

کسر نیاموففک علم تیر از من / که مرا عاقبت نشانم نکرد

یا وفا خود نبود در عالم / یا کسر اندر ایخ زمانه نکرد (سعدر)

۲۰۶۵. هیچگاه دستی را گاز نگیر که تو را غذا می‌دهد. (بَايْتُ، فَيَدُزْ)

زنهار دلا که عهد جانخ شقنر / بیمان بیسایر و بیسایر شقنر

از فوایخ کسر که مر فور رنایخ و نمک / انصاف نباشد که نمکدایخ شقنر (صابر همدانر)

ز کور حق گزارایخ رففک بستر / نمک خوردد نمکدایخ را شقنر (همانر)

۲۰۶۶. یک سنگ قدردان از یک انسان ناسپاس (قدر نشناس) بهتر است. (كُرِّيْتُفْلُ)

هر کس که نمک خورد، نمکدایخ شقند / در مذهب رندایخ جهان سنگ به از اوست (تمثیل)

زود بگیرد نمک، دیده کاشقنر که او / ناخ و نمک خورد و رففک، فوایخ نمکدایخ شقست (سداخ ساویر)

۲۰۶۷. بیشتر از آنکه می‌توانی بجوی گاز زن. (بَايْتُ، چَوُو)

پایت را به اندازه گلیم دراز کن. به اندازه دهانت لقمه بردار.

تیخ ستم ببین چه به زلف ایاز کرد / یا از گلیم صویر نباید دراز کرد (همانر)

ضفقاخ کورد لقمه که بیشتر از دهخ است / هر هر کم کج که ترا رنج فرولایخ نرسد (تمثیل)

صواب خود نه کم گیر و نه افزوخ / من یار از گلیم صویر بیروخ (پرویح اعتماسر)

۲۰۶۸. کتت را مطابق پارچه‌ات ببر. (اَكْرُدِيْنُكَ تُو، كَلَاثُ)

نضواهر که زیر افتد از جاس صویر / از اندازه بیروخ من یار صویر (امیر خسرو دهلور)



2064. I taught you to swim and you now would drown me.

2065. Never bite the hand that feeds you.

2066. A grateful dog is better than an ungrateful man. (اَنْكُرِيْتْفَلُ)

2067. Don't bite off more than you can chew.

2068. Cut your coat according to your cloth.

۲۰۶۹. موسی را برای گناه عیسی سرزنش نکن. (بَلِّیْمُ، مَوْزِسُ، سَیْنُ، جِیْزِسُ)
گنه کرد در بلف آهنگر را به شوستر زدن گردن مسگر (تمثیل)
۲۰۷۰. نابینا نمی تواند نابینا را رهبری (هدایت) کند. (بَلْأَیْنِدُ، لَیْدُ)
کج عساکتر که گزید در سفر با زیبع کو هست از تو کورتر
هر که پیر شرایع چنین گمره بود اگر مرید شرا به جنت ره بود (مولانا)
۲۰۷۱. همچون کشیشی، همچنین مردمی. (پَرِیْسْتُ)
جاهل بر ز مرشد بر معرفت چه فیض اکور که عساکتر کور دگر شود؟ (کلیم کاشغر)
۲۰۷۲. چنین تقصیری (عیبی)، چنان مجازاتی. (فَأَلْتُ، پَانِشْمِنْتُ)
آن را که چنان کند، چنین آید پیش.
۲۰۷۳. چنین پدری، چنان پسری.
پسر کو ندرد نضخ از پدر تو بیگانه ضولخ، مفلوانتر پسر (فردوس)
۲۰۷۴. چنین مادری، چنان دختری. (دَأْتَرُ)
در پادشاهی کوران، مرد یک چشم پادشاه است. (کَیْنُکَدِمُ، کَیْنُکُ)
در حوضی که ماهی نیست، قورباغه سپهسالار است. مه در شب تیره آفتاب است.
۲۰۷۶. وقتی گربه دور است، موش ها بازی خواهند کرد. (اَوِی، مَیْسُ)
هشم فور شید هو ینهاغ شود / شب پره بازیگر میدرخ شود (تمثیل)
۲۰۷۷. خیلی سخت است یک تخم مرغ را بتراشی (خر لخت را که پالان بر نمی دارند).



2069. Don't blame Moses for the sin of Jesus.

2070. The blind cannot lead the blind.

2071. Like priest, like people.

2072. like fault, like punishment.

2073. Like father, like son.

2074. Like mother, like daughter.

2075. In the kingdom of the blind, one-eyed man is king.

2076. When the cat is away, the mice will play.

2077. It is very hard to shave an egg. (شَیْوُ، اِگُ)



۲۰۷۸. تو نمی‌توانی از سنگ خون بدست آوری (بکشی، بیرون بکشی). (دُرْأ، بِلَاد)

گفت مست: ارمعتسب بگذارد و روا از برهنه‌گر تو باغ برنج گرو (بیروغ اعصام)

۲۰۷۹. لاف زدن بزرگ (زیاد)، نان تُست کم. (پوست، تُست)

پز عالی، جیب خالی، از برون عالی از درون خالی، آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی.

خانه ما از دروغ ابر است و بیروغ کفتاب / فنده مر بینر و لمر از گریه دل غافلر (رهر معیر)

۲۰۸۰. ما همه در یک قایقیم. (سبیم پوت)

به هر که بنگر به همیع درد مبتلاست / بر دلاغ نیست لاله باغ بشر هم (ایرج میرزا)

۲۰۸۱. میوه‌دارترین (پر ثمرترین) شاخه نزدیک‌ترین به زمین است. (فروتقل، برنج)

افتارگر آموز اگر طالب فیض / هرگز نفورد کاب زمین که بلند است (صائب)

در سر کتر ز هنرها عاریست / پشت ضم خاصیت پربار است

شاع بر میوه کشد سر به قیام / شاع بر میوه شود ضم به سلام (جماس)

فواهر که دوستدار تو گردد جولانج و پیر / چون نفل پرثمر به تو واضح فمیده باش (تمثیل)

۲۰۸۲. لاف‌زن‌های بزرگ کننده‌های کوچکی هستند. (برگرز، دوئرز)

در نزد کس قیامت و مقدر نباشد / کتر لکه سفح باشد و کردار نباشد

کتر لکه مرد به کار است نه گفتار / آخ به که عمل باشد و گفتار نباشد (معمود تندر)

واعظ پر حرف را شهید عمل در ظرف نیست / هر که شد پر حرف، کم ظرف است، حرفش صرف نیست

(طائر شمیرانر)

۲۰۸۳. نانش از دو طرف کره‌مالی شده است (نانش توی روغن است). (بُرد، بادرد)

چو عشق کلمه‌یز بر گرنج افتاد / دلا خوشتر باشر ناخ در روغن افتاد (تمثیل)



2078. You can't get (draw) blood out of stone. (ستن)

2079. Great boast, little toast.

2080. We are all in the same boat.

2081. The most fruitful branch is nearest the ground. (نیترست، گروند)

2082. Great braggers are little doers.

2083. His bread is buttered on both sides. (پوت، سایدز)



۲۰۸۴. شاخه‌ای را که روی آن ایستاده‌ای نبر (تیشه به ریشه خود مزن). (ستندینگ)

طبعِ لایح هم بر چرخِ صفا پیشه منخ / با دست و زبان و سنگ بر لایح شیشه منخ
عیب است مزمت جهان ز لاهل جهان / کافر که نسبت‌دار بر او تیشه منخ (تمثیل)

۲۰۸۵. اولین نفس آغاز مرگ است. (برث، دث)

سرانجام لایح زریسخت مردخ است / که بشکفتخ آغاز پر مردنست (نمراله فلسفر)

۲۰۸۶. اختصار (اجمال) روح قوه تعقل (لطافت طبع، بذله‌گویی) است.

ضوب مرگوید سفح هر کس که گفتار شرکم است / میوه نیکو پرورد هر ضاه‌ار بار شرکم است
کم اگر گویر سفح، صرفت به رغبت بشنوند / هر متاعر کو فراوانخ شد فریدار شرکم است (تمثیل)

۲۰۸۷. من می‌گویم "آن گاو نر است" اما او به من می‌گوید بدوشش. (بُل، مِلک)

۲۰۸۸. بچه سوخته‌شده از آتش می‌ترسد (مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد).

ز روسو مورسو، بر ضوبه خود نمر لرزم / اگزیده مارم و مر ترسم از سیاه و سفید (وصید دستگرد)

۲۰۸۹. تو نمی‌توانی کیکت را بخوری و آن را داشته باشی.

هم خر را می‌خواهی هم خرما را.

هم ضره ضواهر و هم دنیار دواخ / لایح ضیال است و معال است و جنوخ (ملاشاه قادر)

مکایک: مرگویند سه تیخ به ضواستگار دفتر آمدند. یکر صبح که دیندار بود اما مال و جمال
نداشت. دیگر عدل که جمال داشت اما نه مال داشت و نه دین. سومر جعفر که دارا بود اما دین و
جمال نداشت. پدر دفتر را ضواست و از او پرسید که کدامیک را مر ضواهر. دفتر در جواب گفت:

صنعدر صعفر را!

در مزرع دل دو دانه را نتوانخ کاشت / یا غصه خود یا غم دین باید داشت

یک مرد چگون مرورد زیر دو بار / با دست دو هندوانه نتوانخ برداشت (تمثیل)



2084. Don't cut the branch that you are standing on.

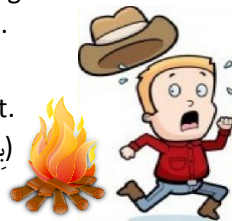
2085. The first breath is the beginning of death.

2086. Brevity is the soul of wit. (بِرودِی، سُل، ویت)

2087. I say "it is a bull" but he tells me to milk it.

2088. The burnt child dreads the fire. (بِرنت، دِرْدز)

2089. You cannot eat your cake and have it.



۲۰۹۰. شخص نمی تواند همزمان بنوشد (بیاشامد) و سوت بزند. (ذَرینک، وِیسِل)

نیاید ز یک دست کردن دو کار / نشاید به یک دل گرفتن دو یار (جامس)

یا میگذه یا کعبه، یا عشرت و یا زهد / اینها نتوان کرد به یک دل دو هوا (مقاسر)

۲۰۹۱. تو نمی توانی شمع را از هر دو سر آتش بزنی. (بُزَن، کَنَدِل، بُوْت)

رسم عاشق نیست با یک دل دو دبر داشتن / یا ز جانان یا ز جان باید که دل برداشتن

یا اسیر حکم جانان باشی در بند جان / از شک باشد نوع و سر را دو شوهر داشتن (حقیق قاکاسر)

با دو قبله در ره تو صد نتوان رفت راست / یا رضای دوست باید، یا هوای خویشتم (سنایس)

۲۰۹۲. کارت را بران، نگذار آن تو را براند. (ذَر آبُو، بیژنَس)

چندان منوش که شود میر تو سوار / چندان بنوش که شور سوار مر (طالب کاملر)

۲۰۹۳. کیک او خمیر است (دستش نمک ندارد). (کِیک، دَو)

سگر را لقمه هرگز فراموش انگردد و ز زهر صد نوبت سگر

وگر عمر نواز سفله را به کمتر تندر کاید با تو در جنگ (سعدر)

۲۰۹۴. شتر هرگز کوهان خود را نمی بیند (هیچ کس عیب خود را نمی بیند).

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مرد را نظر به خویشتم کج که همه گناه دار (تمثیل)

۲۰۹۵. آدم گوشت پشت قوز خودش را نمی بیند. (هانچَبک، هامپ)

اگر که جز عیب کمر نمر بیند / عیب خود را چرا نمر بیند؟ (تمثیل)

غافل اند این خلق از خود بر ضرب / لایم گویند عیب یکدیگر (مولانا)

آنرا که جلال ز یاد عادت دوست / عیب دیگران به چشم او خوب و نکوست

معیوب، همه عیب کس را مر جوید / از کوزه همان برون تراود که در دوست (بابا افضل)

2090. One cannot drink and whistle at the same time.

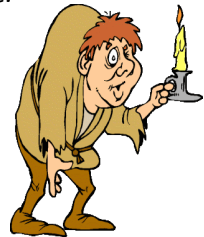
2091. You cannot burn the candle at both ends.

2092. Drive your business, don't let it drive you.

2093. His cake is dough.

2094. Camel never sees its own hump. (کَمِل، هامپ)

2095. The hunchback does not see his own hump.



۲۰۹۶. هیچ کس عیب خود را نمی بیند (آدمی به عیب خویش نابیناست). (فألتُ)
 چو کور کور کو نبیند کور ررضویشرا به صد گونه کشد عیب کساخ بیشر (نظاس)
 بیوشر هشتم خود از عیب تا شور بر عیب / که عیب یوشر کساخ عیب یوشر خود باشه (تمثیل)
۲۰۹۷. تعداد زیادی آشپز آبگوشت را ضایع می کنند (خراب می کنند). (کُک، سَیْلُ)
 آشپز که دوتا شد، آش یا شور می شود یا بی نمک.
 خاک بیشر ز یار تا زانو / خانه لاسر را که دو لاس کدبانو (سنایر)
۲۰۹۸. دو ناخدا کشتی را غرق می کنند. (کَپِتن، سینک، شِپ)
 ده درویش در گلیمی بخُسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند (سعدی)
 صد خورنده گنبد اندر گرد فواخ / دو ریاست جو نغصنند در صباخ (تمثیل)
۲۰۹۹. این ابریشم به روم حمل کردن است (زیره به کرمان بردن است). (کِری)
 مرفولاسم لردوست که باخ تا تو فرستم / شرمنده شدم زیره به کرمان هم فرستم (نظاس)
۲۱۰۰. این آب در آلك (غربال) حمل کردن است (آب در هاون کوبیدن است).
 مجاج صباخ هست باد رواخ / اگره بر زرخ باد را چوخ تولاخ؟ (امیر خسرو دهلوی)
 اندر بیخ جار سپنبر چوخ نهاد ردل / آکب کویس هم لاریبده در هاوخ (ناهر خسرو)
۲۱۰۱. یک گربه پیر را برای یک موش صحرائی پیر قرار بده.
 شغال بیسه مازندراخ را / نگفرد همز سگ مازندرانر (تمثیل)
۲۱۰۲. وقتی شمع دور (بیرون) است، همه گربه ها خاکستری هستند. (کُری)
 کاخ نه که چو صور مرنماید از دور / یک لعم نور مرنماید از دور
 گول فط و خال دفر بیشر نغفورید / شب گره سمور مرنماید از دور (مفتوح همدانر)

2096. No one sees his fault. (فألتُ)

2097. Too many cooks spoil the broth. (بُرآثُ)

2098. Two captains sink the ship.

2099. It is carrying silk to Rome. (سَیْلُکُ)


2100. It is carrying water in a sieve. (سِوُ)

2101. Put an old cat to an old rat. (رَتُ)

2102. When the candle is away, all cats are gray.



۲۱۰۳. کاسبی (کسب و کار) کاسبی است (حساب حساب است کاکا برادر).
۲۱۰۴. گربه گرسنه خواب چربی می‌بیند. (هانگری، ذریمز، قَت)
 شتر در فولاد بیند بیند دانه / گهر لپ لپ خورد که دانه دانه (تمثیل)
 برهنه فرقه سنجاب بیند اگر سنه ناخ سنگک فولاد بیند (نسیم شمال)
 همیشه تشنه نهر کتب بیند اگر سنه ناخ سنگک فولاد بیند (تمثیل)
 تشنگان را نماید اندر فولاد / همه عالم به چشم چشمه کتب (تمثیل)
- شیخ بیند بعد مردخ مُد و عاشق رور دوست / مایل هر چیز شد هر کس هماغ بیند به فولاد (لاهور)
۲۱۰۵. هر سگی دلاور است در خانه خویش (هر در خانه هر سگی شیر است).
 دروخ خانه خود، هر گدا شهینا هر است / قدم بروخ منه از هر خویش و سلطان باشر (هانب تیریز)
۲۱۰۶. کسی نمی‌تواند از پاپ کاتولیک تر باشد. (کِثَلِک)
 دایه مهربان تر از مادر بودن. کاسه داغ از آش بودن
 ارسنایر ولرهاخ خود را که نازیب بود / دلایه را بر شیر خواره مهر مادر دلشخ (سنایر)
۲۱۰۷. پلنگ نمی‌تواند لکه‌های خود را تغییر دهد. (لپِرْد، سِپَات)
 مار پوست می‌اندازد ولی خوی نیم‌اندازد.
 ز نا پاکیزه مەرلرید امید که زنگر به شستخ نگررد سپید
 ز بد گوهرانخ بد نباشد عجب / نشاید سیاهر زودخ ز شب (فردوس)
۲۱۰۸. صدقه (نیکوکاری) از خانه شروع می‌شود. (چِرِدِی)
 چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. اول خویش آنگه درویش.



2103. Business is business. (بیزنس)



2104. The hungry cat dreams of fat

2105. Every dog is valiant at his own home. (ولکینت) friendship,

2106. One cannot be more catholic than Pope. business is

2107. The leopard cannot change his spots.

2108. Charity begins at home.

۲۱۰۹. کسی که نزد تو پیچ می‌کند، از تو پیچ خواهد کرد. (چَدِرْ)
 هر که عیب دگرخ نزد تو آورد و ضرر را به یقین عیب تو پیشتر دگرخ خواهد برد (سعدی)
۲۱۱۰. اگر کسی یکبار مرا گول زد شرم بر او باد، اگر او مرا دو بار گول بزند شرم بر من باد (آدم عاقل از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود). (چیت، وآنس، شیم)
 کج که شد یقین زهر کلود از سوراخ ما را بار دیگر دگرخ سوراخ کرد گند (امیر معز)
۲۱۱۱. او که دوبار روی یک سنگ سکندری بخورد (تلوتلو بخورد، اتفاقی برخورد کند)، حشش است (سزاوار است) تا دندان‌هایش را بشکند. (ستامیل، ستن)
 راه است و جاه و دیده بینا و کتاب تا هر کس نگاه کند پیشتر با رفوستر
 چندین چراغ دارد و بیراهه مررود / بگذارد تا بیفتد و بیند سزای رفوستر (تمثیل)
۲۱۱۲. این یک ماهی احمق است که دوبار توسط طعمه یکسانی گرفته شود. (سیلی)
 بدیدر را ندانم دید از این پیرا همیج یک ره که دیدم مرا بر
 هر کنگاه هر که باشد مرد هوشیار / از سوراخ دو بار شکر کرد ما؟ (اسعد گرگانر)
۲۱۱۳. جوانی را خوب اداره کن، پیری (سن، عمر) خودش را اداره می‌کند.
 نفل تا باشد هوانج باشد موثر تربیت / روز پیر را ریسر، تغییر کردن مشکل است (طاهر شمیرانر)
۲۱۱۴. تنها یک بچه قشنگ در جهان وجود دارد و هر مادری او را دارد.
 همه کس عقل خویش به کمال نماید و فرزند خویش به جمال (سعدی). کلاغ را گفتند برو و زیباترین پرندگان دنیا را بگیر و ببار، رفت و بچه خود را آورد. بوزینه به چشم مادرش غزال است.
 هر چند که طفل زشت باشد / در چشم پدر بهشت باشد (ابریع میرزا)



2109. Who chatters to you, will chatter of you.

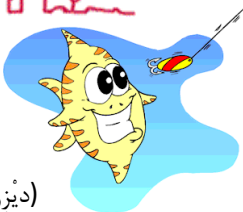
2110. If a man cheats me once shame on him, if he cheats me twice shame on me. (توآنس)

2111. He who stumbles twice over one stone, deserves to break his teeth. (دیزرؤ، بریک، تیث)

2112. It is a silly fish that is caught twice with the same bait. (بیث)

2113. Rule youth well and age will rule itself. (رول، یوث، ایج)

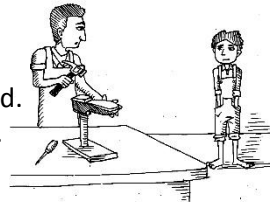
2114. There is only one pretty child in the world and every mother has him. (پرنیدی، چائلد)



۲۱۱۵. هرچه کلیسا نزدیک‌تر، دورتر از خدا. (نیپِترُ، چرچُ، فارِدِرُ)
کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد. پای چراغ همیشه تاریک است. سوزن همه را می‌پوشاند
خودش لخت است.
زیاده غیر مرگردد به دل یاد خدا کمتر / چو پر شد خانه مر باشد به صاحبخانه جا کمتر (واصل لاهیصر)
۲۱۱۶. پسر کفاش (کفش‌دوز) همیشه پا برهنه می‌رود. (شوَمِیکِرُ، پِرْفوتُ)
مع چو نورشید بهمان تا بم و بینر نورشید / خود برهنه است و لبر برهنه بفسه زیور (تمثیل)
تیره‌روز ز لازم طبع بلند افتاده است / یا رفود را چو خ تونده دانش روشن چراغ (مناجب)
۲۱۱۷. ادب هزینه‌ای ندارد (ادب خرجی ندارد ولی همه چیز را می‌خرد). (پِلایِتِنِسُ)
بر ادب راه به زر مگو که نکوست / ادب مرد به ز دولت اوست (مکتبیر)
جان در تن مرد بر ادب لرزان است / اگر زر بدهر ادب ضرر لرزان است
از برادر کسر به جایر نرسید / حقا که ادب تاج سر مردان است (تمثیل)
۲۱۱۸. نظافت (تمیزی) جنبِ عبادت است (ژولیده مو ژولیده خوست). (کِلِنِلِنِسُ)
گر جامه گلیم یا که دیباست / چو خ شسته و پاک بود زیباست (امیر میرزا)
۲۱۱۹. پله به پله، نردبان بالا رفته می‌شود. (لِدِرُ، کَلایِمْدُ)
نمرفواهر که زیر افتد چو سایه / مشو بر نردبان جز پایه پایه (مولانا)
۲۱۲۰. او که هرگز بالا نمی‌رود هرگز نمی‌افتد (املا ننوشته غلط ندارد). (فالُ)
کتره که هولاردانه بیتر است / رنج و فطر زمانه بیتر است (تمثیل)
نازیرورده تنعم نبرد راه به دوست / عاشق شیوه رنرمان بلاکتر باشد (حافظ)
۲۱۲۱. شخص نمی‌تواند ساعت را به عقب بکشد. (کَلاکُ)



2115. The nearer the church, the farther from God.
2116. The shoemaker's son always goes barefoot.
2117. Politeness cost nothing. (کاستُ)
2118. Cleanliness is next to godliness.
2119. Step by step the ladder is climbed.
2120. He that never climbed never fall.
2121. One cannot put back the clock.



هر آنچه رود ز دست انسان / شاید که به دست گاید کسان
 جز وقت که پیشتر کس نیاید / چون رفت ز کف به کف نیاید (ایرج میرزا)
 هلد شب عشق کج دل افزوز گذشت / روز غم ما نیز به صد سوز گذشت
 مانند سفید رو سیاهر در چشم / تا چشم به هم زدند شب و روز گذشت (هلد)
 غافل منشیخ نه وقت بازر است / وقت هنر است و سرفراز است
 دانستر طلب و بزرگر آموز / تا به نگرند روزت از روز (نظام)

گم وقت ز دست رود از رخ / با هیچ گهر فرید نتوان (ایرج میرزا)
 ۲۱۲۲. لباس‌ها انسان را نمی‌سازند. (کَلوز)

مرد سیرت را به صورت کار نیست / جامه گر چه وصله باشد عار نیست
 گفت صاحب جامه را بیع، جامه چیست / دید باید در دروغ جامه کیست (تمیل)
 از خود کرا طبع سیرت شایسته خطاست / که بروخ ساز دروغ ساز نگرده هرگز (صانب)
 تخ کادمر شریف است به جان کادمیت / نه همیخ لباس زیباست نشاخ کادمیت (سعد)
 ۲۱۲۳. اگر هیچ ابری نبود، ما نمی‌بایست از خورشید لذت ببریم. (کَلودز، اُنجی)

لگر خار و خشک در ره نباشد / گل و شمشاد را قیست که دانه
 ببااید داغ دورر روز کس چند / پس از دورر خوشتر آید مهر و پیوند (نظام)

۲۱۲۴. هر چه سکه بیشتر، مراقبت بیشتر (هر که بامش بیش برفش بیشتر)
 کاسیتر گیتراست که ز دوریتر مهر دست / دریا ز پرر یک نفر کرام ندرد (تمیل)
 فراوان خزینه فراوان غم است / کم است اندوه کج را که دنیا کم است (نظام)

۲۱۲۵. ثروت کمتر، مراقبت کمتر. (ولث، کِر)
 از زباغ سوسخ کزاده ام کدم به گوشراکاندر ایخ / در کج کار سبکبارخ خوشتر است (حافظ)
 کسوده کسر که فر ندرد / از گاه و جوشر ضبر ندرد (ایرج میرزا)



2122. Clothes do not make the man.

2123. If there were no clouds, we should not enjoy the sun.

2124. Much coin, much care. (کَین، کِر)

2125. little wealth, little care.

۲۱۲۶. همسایهات را قبل از خانه انتخاب کن و همراهت را قبل از جاده. (چووز)

همسایه ترا همیشه یاور باشد / همسایه شریک خیر و هم شر باشد
همسایه نیک پوخت برادر باشد / همسایه بد ز مار بدتر باشد (مفتوح کربلاسر)

۲۱۲۷. بهتره تنها بود تا با همراهی بد. (الون، کامپنی)

یار بد، بدتر بود از مار بد / تا توانر مرگزیز از یار بد (مولانا)

۲۱۲۸. به من همراهی که نگه‌میداری را (مصاحبتی که می‌کنی) بگو، و من به تو

خواهم گفت که چه کسی هستی.

تو اول بگو با کیخ دوسترا / پسرا کنگم بگویم که تو کیستر (تمثیل)

۲۱۲۹. مردانی که وجدانشان پاک است، از صدای درب در نیمه شب هیچ ترسی

ندارند. (هووز، کانشنس، گلپیر، ناک، میدنایت، فیپر)

کتر لاکه صواب پاک باشد / از مکتب لشر هم پاک باشد (اصد لاهور)

مصاب که نور پاک دلرد / از بانگ سگر چه پاک دلرد؟ (تمثیل)

۲۱۳۰. به همان مقدار بپز که بتوانی بخوری. (کک)

اندازه نگه دلرد که اندازه نکوست / هم در شور دشم است هم در شور دوست (تمثیل)

۲۱۳۱. هر آشپزی از آبگوشت خودش تعریف می‌کند. (کک، پریز، برآث)

۲۱۳۲. فسادِ بهترین، بدترین است. (کراپشین، ورست)

هر چه بگنرد نمکسر مرز نند / و لاسه روز که بگنرد نمک (تمثیل)

2126. Choose your neighbor before your house and your

companion before the road. (نپیرو، کمپنیین، رود)

2127. Better be alone than be in a bad company.

2128. Tell me the company you keep,
and I will tell you who you are.

2129. Men whose conscience are clear,
of a knock at midnight have no fear.

2130. Cook as much as you can eat.

2131. Every cook praise his own broth.

2132. The corruption of the best is the worst.

Praise the
LORD!



۲۱۳۳. مشورت با هزار نفر بکن، ولی راز خود را تنها نزد یک نفر فاش کن. (کُونْسِلْ)
 ۲۱۳۴. جوجه‌هایت را قبل از اینکه از تخم بیرون آیند بشمار. (کَوْنْتُ، چِکْنُ، هَجْدُ)
 جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.

۲۱۳۵. بزدل‌ها چندین بار قبل از مرگ‌شان می‌میرند، اما دلیر (شجاع) هرگز مرگ
 را نمی‌چشد بجز یک‌بار. (کَوْتَرْدُزْ، دِثْ، وَلِیْنْتُ، تِیْسْتُ، وَاَنْسُ)

نزد اهل عقل و ارباب ذکا، از بلا بدتر بود بیم بلا (تَمِیْلُ)

۲۱۳۶. بهتره یکبار با یک خطر مواجه شد تا همیشه در خطر بود. (دِیْنَجِرْ)
 مرگ یک بار شیون یک بار.

نشید سردیست فوجم بلغ / مرگ بهتر که زندگانه تلخ (سعدی)

۲۱۳۷. از بزدل هیچ تاریخی نوشته نشده است. (کَوْتَرْدُ، هِیْسْتِرِی، رِیْتِنْ)

۲۱۳۸. قبل از اینکه دردت بیاد (اذیت بشی) گریه نکن. (کُرَای، هِرْتُ)

۲۱۳۹. تا به یک پل نرسیدی از آن عبور نکن (تا کی غم نارسیده خوردن). (کُرَاسْ)
 مترساز کار نابوده، مفرور اندوه بیبوده / دل از غم دالر آسوده، به کام خود برخ گامر (عبدالواسع بهمدی)
 ۲۱۴۰. مکاری (حیله‌گری، زیرکی) از قدرت پیش می‌افتد. (کانین، سِرِیْسْ، سِتِرِنَجْثْ)
 آنچه با تدبیر توان کرد با زور شمشیر میسر نمی‌شود.

چو در طاس‌ریزنه افتاد مور / رهاننده را چاره باید نه زور (نظامی)

2133. Take counsel with a thousand person, but disclose your secret to only one. (تَوَزَنْدُ، پَرَسِن، دِیْسْکَلُوْزْ، سِیْکِرْتْ)

2134. Don't count your chicken before they are hatched.

2135. Cowards die many times before their death, but the valiant never taste death but once.

2136. Better face a danger once than be always in danger.

2137. Of coward no history is written.

2138. Don't cry before you are hurt.

2139. Don't cross a bridge till you come to it. (بُرْیَجْ)

2140. Cunning surpass strength.



The mind is like a

PARACHUTE

It doesn't work

unless it is

open

۲۱۴۱. چیزی را که نمی‌توان درمان کرد باید تحمل نمود. (کیور، ایندُر)
چو نتوان به افلاک دست کفخت / ضرور بست باگردش شرافتخ (سعدی)
۲۱۴۲. همیشه مشتری حق دارد. (کاستِمِر، رأیتُ)
۲۱۴۳. او قبل از اینکه موسیقی شروع شود می‌رقصد (نزده می‌رقصد). (دَنَس، میوزکُ)
۲۱۴۴. بعد از شب، سپیده‌دم می‌آید. (دانُ)
در نوید ریسر امید است / پایان شب سیه سفید است (نظامی)
۲۱۴۵. وقتی خورشید غروب می‌کند، ماه طلوع می‌کند (بالا می‌آید). (سِت، رأیْزُ)
نویید نباید رخ از گردش افلاک / شام به جهان نیست که او را سر نیست (مفرض)
۲۱۴۶. زنبور عسل مرده هیچ عسلی درست نمی‌کند. (دِد، بی، هآنی)
عاشق کشفان معشوقه / بر نیاید ز کشفان آواز (سعدی)
۲۱۴۷. تاریکی و نور همگی برای یک انسان نابینا یکسان هستند. (دارکنِس، لایتُ)
انسان‌های نادان فرق خوب و بد و انسان‌های نمک‌نشناس فرق خوبی و بدی را نمی‌دانند. نزد خرمهره و گوهر یکی است.
سر آمد رس و بعث و علم و طاق و رواج / چه سود چو دل دانا و چشم بینا نیست (حافظ)
- امروز بهار هیزم و عود یگر است / در چشم جهان خلیل و نمرود یگر است
در گوش کسان که در ایغ باز دارند / آواز خر و نغمه داوود یگر است (تمثیل)
۲۱۴۸. مرگ اقبال (شانس) خوبی است برای بدشانس. (دِث، لاک، آنلاکی)
هزار بار مرگ به از ایغ سفت است / برادر آدم بدبخت مرگ خوشبخت است (ایرج میرزا)

2141. What cannot be cured must be endured.

2142. The customer is always right.

2143. He dances before the music starts.

2144. After night comes the dawn.

2145. When the sun sets, the moon rises.

2146. Dead bee makes no honey.

2147. Darkness and light are all the same to a blind man. (بلاینْدُ)

2148. Death is a good luck for unlucky.

Death

is not the opposite of

LIFE

but a part of it.



۲۱۴۹. مرگ بهترین پزشک (طبيب) انسان فقیر است. (فیزیشن)
چاره بیچارگان مرگ است و بس.

دو چیز در این دنیا ندارد / ننگ نروستند و مردخ گده (تمثیل)

۲۱۵۰. مرگ با عزت (شرافتمندانه) بهتر از زندگی ننگین (با ذلت) است. (آیریل)

الفقه، در این زمانه بر نیرنگ / یک مرده بنام، به که صد زننه به ننگ (تمثیل)

۲۱۵۱. شش پا^۱ از زمین (خاک) همه انسان‌ها را برابر می‌کند. (فیت، آرث، ایکوئل)

عزت شاه و گده زیر زمین یکسان است / مرگند خاک برار همه کسرها غنر (طاهر غنر)

فک شد کنگر که در این خاک زیست / فک چه داند که در این خاک کیست؟ (نظامر)

۲۱۵۲. مرگ هم‌سطح‌کننده (برابر کننده) بزرگی است. (لؤلؤ)

به دروازه مرگ چو در شویم / به یک هفته با هم برابر شویم (سعدر)

۲۱۵۳. پایان همه را برابر می‌کند. (ایکوئل)

فواجم در ابریشم و ما در گلیم / عاقبت لردل همه ما در گلیم (اهلر شیرازر)

۲۱۵۴. هر دری ممکن است بسته شود بجز در مرگ. (شآت)

ما همه غافله پیش و پسیم، دیگران رفتند و ما هم می‌رویم.

چند لنگه در طریق حقیقت شناختم / کافر به غیر مرگ ندیدم حقیقت (امیر رفیروز کوهر)

در دفتر حیات بشر کسرت خوانده است / هر داستا مرگ، صریح مسلم (تمثیل)

هر که آمد در جهان پر ز شور / عاقبت مرید شرفتح به گور (تمثیل)



2149. Death is the poor man's best physician.

2150. Honorable death is better than an inglorious life. (اینکُلر بیس)

2151. Six feet of earth make all men equal. equal rights belief society

2152. Death is the great leveller. people gender men

2153. The end makes all equal. women

2154. Every door may be shut but death's door. equality

^۱ هر پا معادل ۳۰ سانتی متر می‌باشد.

۲۱۵۵. از حرف تا کردار (عمل) فاصله (فضای) زیادی است. (دید، اسپیس)
 فرقر که میخ لایح و کخ است / مایخ زبیح و کسماخ است (تمثیل)
 با حرف درد جمعه درماخ نمرشود / حرف از براسفاطمه تنباخ نمرشود (ابوالقاسم صامت)
۲۱۵۶. یک کار (عمل) خوب هیچگاه گم نمی شود (کار خوب بی نتیجه نمی ماند).
 تو نیکر مرکن و در دهه انداز که لیزد در بیابانت دهر باز (سعدی)
۲۱۵۷. مهربانی (محبت) پاداش (اجر، جایزه) خودش را می آورد. (کآیندیس، ریورد)
 ضل پذیر بود هر بنا که مرینرا مگر بنا مصبت که خاخر از فعل است (مناظر)
۲۱۵۸. عشق (محبت) همه قلبهای سخت را ملایم (نجیب) می سازد. (هآرت، جنتل)
 جهانرا توانر از مصبت یار خود سازر / مصبت کخ که دضع از مصبت یار گردد (مناظر)
 دوستر کخ که مصبت ز مصبت فیزد / دل به نیرنگ و فسوح از همه کمر نتوان برد (کمالر سبزه ولار)
۲۱۵۹. اول لایق شو (شایستگی داشته باش) سپس بخواه (آرزو کن). (دیزرو)
 نگیه بر چهاربزرگان نتوان زد به گراف / مگر اسباب بزرگر همه آماده کنر (مناظر)
 دلا تا بزرگر نیارر به دست / چهاربزرگان نشاید نشست (تمثیل)
۲۱۶۰. از شیطان صحبت کن (حرف بزن)، و او زود ظاهر می شود. (دول، اپیتر)
 انگار موی سرش را آتش زدند، فوری ظاهر می شود. حلال زاده است.
۲۱۶۱. او به شیطان درس می دهد (تعلیم می دهد).
۲۱۶۲. تو نمی توانی آن را با خود ببری، وقتی بمیری. (دآی)

2155. From word to deed is a great space.

2156. A good deed is never lost.

2157. Kindness bring its own reward.

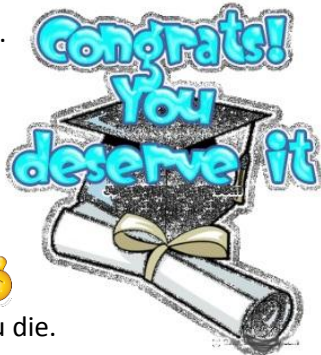
2158. Love makes all hard hearts gentle.

2159. First deserve, then desire. (دیزآیر)

2160. Speak of the devil, and he
 will soon appear.

2161. He teaches the devil.

2162. You can't take it with you when you die.



- رفتیم به سر شربت مصعود غنرا گفتیم که چه برده‌ام از دنیا بردنم؟
گفتا که دو گز ز میخ و ده گز کرباس را تو نیز هیچ بر را لگه صد چو من (بابا افضل)
۲۱۶۳. یک چیز بد هرگز نمی‌میرد (بادنجان بد آفت ندارد).
با برهنه‌ای اختر بدکار ندارد / ایخ سنگ بر آیین اهل هنر کاید (صائب)
۲۱۶۴. گله‌گاو از لعن (نفرین) کلاغ نمی‌میرند (به حرف گربه سیاه بارون نمی‌آد).
گر دعا جمله مستجاب شد / هر دمر عالم فراب شد (لوحصر)
۲۱۶۵. مردن به همان اندازه طبیعی است که زندگی کردن. (دآیینگ، نچرال)
جمله پوچ با در ز عالم مررویم / دیگرای رفتند و ما هم مررویم
هر که کند در جهنم پز شر و شور / عاقبت مراید شر رفتن به گور (عطار)
۲۱۶۶. بی‌اعتمادی مادر ایمنی است. (دیستر آست، سیفتی)
در ایخ باز لگه پز طر آه / هم کسر دزد دایخ کالا نگه‌دار (تستیل)
۲۱۶۷. تفرقه بینداز (تقسیم کن) و حکومت کن. (دیو آید، رول)
۲۱۶۸. دردناک‌تر است که هیچ چیزی انجام نداد تا اینکه چیزی انجام داد. (پینفل)
کوشش بیهوده به از خفتگی است (مولانا). بیگاری به که بیگاری.
بسر درد از غم دورای کشیدم / از بیگاری بر در در ندیدم (تستیل)
۲۱۶۹. بهتر است فرسوده شد تا زنگ زد. (وز آوت، رأست آوت)
به راه باریه رفتن به از نشستن باطل / و گر مراد نیابیم به قدر وسع بگویم (سعد)
۲۱۷۰. وقتی در روم هستی، همانطور که رومی‌ها عمل می‌کنند، عمل کن. (رمن)
در میقه بار نولای / سرمست هدایت شو / خواهی نشو رسوا / هرنگ جماعت شو (تستیل)

2163. A bad thing never die.

2164. Cattle do not die from crow's cursing. (کدیل، کُر، کُر سینگ)

2165. Dying is as natural as living.

2166. Distrust is the mother of safety.

2167. Divide and rule.

2168. It is more painful to do nothing
than to do something.

2169. It is better to wear out than to rust out.

2170. When you are in Rome, do as the Romans do.



۲۱۷۱. در میان گل‌های رز، رز و در میان خارها (تیغ‌ها) یک خار باش. (روز، امانگ)
با بدین بد با شویا نیکنان / با رگلف گل با شو با رفار، خار (معدس)

۲۱۷۲. اگر می‌خواهی کاری بخوبی انجام شود، خودت انجامش بده.

کسر نفاذ پشت مع / جز نافع انگشت مع (تمثیل)

تا خود نشورشان، به زلفش ز نرس چنگ / انگشت کسر کارگشا درگرنیست (فروغر بسطام)

هر چه کنر به خود کنر، گر همه نیک و بد کنر / کسر نفعده بهار تو، کتبه بهار خود کنر (تمثیل)

۲۱۷۳. جایی که اراده وجود دارد، راهی وجود دارد (خواستن توانستن است).

لاگر گویر که بتوانم، قدم درین که بتوانم / و گر گویر که نتوانم، برو بنشیح که نتوانم (تمثیل)

هر کس به قدر همت خود خانه ساخته است / بدیل به باغ و جغد به ویرانه ساخته است (تمثیل)

۲۱۷۴. برای یک قلب خواهان (راغب) هیچ چیز غیر ممکن نیست. (ایمپالسبل)

مریا شریه جد و همه در کار / دماغ طلب ز دست مگذار

هر چه در دل بر آید / اگر همه کنر به دست آید (مولان)

۲۱۷۵. آنچه‌ای که واعظ می‌گوید عمل کن، نه آنچه‌ای که می‌کنند. (پریچر، داز)

واعظ کعب جلود بر مصلاب و منبر مرکنده / چون به خلوت مرورند / آخ کار دیگر مرکنده (مافظ)

بندم چه دهر، نفسست خود را / معکم کمر ز بند دریند

چون خود نکند چنانکه گویر / بند تو بود دروغ و ترفند (ناصر خسرو)

ترک دنیا به مردم آموزند / ضویشتن سیم و غده اندوزند

عالم کانکسر بود که بد نکند / نه بگوید به خلوق و خود نکند (معدس)

واعظیم اما نه از بهر ضویشتن / از برادر دیگر / بر منبریم

خود سرایا غرور جرمیم و گناه / پرده هار عیب مردم مردیم (پروین اعتصام)



2171. Be rose among roses and a thorn among thorns. (ثُرْن)

2172. If you want a thing done well, do it yourself.

2173. Where there is a will, there is a way.

2174. Nothing is impossible to a willing heart.

2175. Do as the preacher says, not as he does.



سعد رهمه سالمه پند مردم / مرگوید و خود نمکنده گوش (سعدر)
 فقیه‌ی پدر را گفت: هیچ از این سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثر نمی‌کند بحکم آنکه نمی-
 بینم مرایشان را فعلی موافق گفتار (گلستان سعدی).

ز علم بر علم هیچ طرف نتوان بست / خوشتر است موعظه اما برار نشیند (غمام همدانر)
 از برادر دیگران علامه‌ها / بهر خود لیک ابد خود کامه‌ها (تمثیل)

۲۱۷۶. با دیگران چنان رفتار کن که دوست داری با تو رفتار شود. (ثروت)
 کج گوهر که طاقت جواهر در درازا گندم نبرسه خانه چون جو کار (تمثیل)
 بر کس مپسند، آنچه ترا نیست پسند.

۲۱۷۷. یک سگ زنده از یک شیر مرده بهتر است. (لایق)
 از حال سخن بگو نه از گذشته. این نقد بگیر و دست از آن نسیه بردار.
 ۲۱۷۸. دو سگ برای یک استخوان نزاع می‌کنند و سومی فرار می‌کند. (سُتر آیو)

دو نفر دزد فرزد زیدند / سر تقسیم به هم همگیرند
 کج دو بوندن چو گرم زد و خورد / سومر کدمه و ضرر از زد و برد (تمثیل)
 ۲۱۷۹. هر سگی روز خود را دارد.

هر مدرتر نظر به کسر مرکنده سپهر / هر نویتر زمیع به کسر مرده‌ها (تمثیل)
 ۲۱۸۰. یک سگ پارس نخواهد کرد اگر او را با یک استخوان بزنی. (بازگ، بیث)
 با برادر بیتر نادان هم نکویر کج / دهان سگ به لقمه دوفته به (تمثیل)
 ۲۱۸۱. اگر با سگ‌ها دراز بکشی، با مگس‌ها بلند خواهی شد. (لای دُون، فُلایز)
 هر که با دیگ نشیند، بکند جامه سیاه. با ددان کم نشین که دد نشوی.



2176. Treat others as (the way) you would like to be treated.

2177. A living dog is better than a dead lion.

2178. Two dogs strive for a bone
 and a third runs away. **FOR A LIVING
 DOG IS BETTER THAN A**

2179. Every dog has his day. **DEAD LION**

2180. A dog will not bark if you beat him with a bone. (بون)

2181. If you lie down with dogs, you will get up with flies.



هر که با دوناخ نشیند، عاقبت او دوناخ شود / با فردمندناخ تو بنشین تا فرد افزون شود
گر بند را سب تا ز سر راه زمان بر پیشتر فرارنگش از همگون نگرود، طبعش از همگون شود (تسئیل)

از مردم بدکار نمر آموز را جز ناکسر و پلید رو کیم تو ز سر
دور ز سر بدناخ کن که چو آگستر باشد / نزدیک به آگستر چو شور مر سوزر (تسئیل)

در صحبت سفد چوخ در آگیر / با طبع به سفنگر گرایر (ایرج میرزا)

۲۱۸۲. یک الاغ را به پاریس بفرست، او عاقل تر از چیزی که رفت برنخواهد گشت.

۲۱۸۳. دم یک سگ را قطع کن (ببر) و او همچنان یک سگ خواهد بود. (تیل)

بد بد است اریه نیکه ناخ باشد / سگ سگ است اریه پاسبان باشد (تسئیل)

۲۱۸۴. وقتی یک در می بندد، یک صد در دیگر باز می شود. (شآت)

صد در شود گشاده گر بسته شود دری.

فردا گر ز حکمت ببندد در را / ز رحمت گشاید در دیگر (سعدی)

۲۱۸۵. یک قفل بهتر است از شک. (لاک، دوت)

مال خودت را محکم بگیر، همسایهات را دزد نکن.

اگر فواهر که بر ریشک نغذند / بفرما تا فرست مصقم ببندند (تسئیل)

۲۱۸۶. اگر اعتماد کنی قبل از اینکه امتحان کنی (محک بزنی)، تو ممکنه پشیمان

شوی (توبه کنی) قبل از اینکه بمیری. (ترآست، ریپنت)

۲۱۸۷. هر کسی برای آسیاب خود آب می کشد. (ذرا، میل)

هر کسی سنگ خودش را به سینه می زند.



2182. Send a donkey to Paris, he will return **When life**
no wiser than he went. **shuts a door,**

2183. Cut off a dog's tail and he will be a dog still. **open it again.**

2184. When one door shuts, **It's a door.**
a hundred other door open. **That's how**

2185. Better a lock than doubt. **they work.**

2186. If you trust before you try, you may repent before you die.

2187. Everybody draws water to his own mill.



۲۱۸۸. به صق گرا تر تو را گر نه فوراً هر مع است / گذر ز فویض تو را نه جان اسیر تیخ است
 به هم بود متعلق وجود خلق ولرا در ایغ ستمکده هر کس بره کفر فویض تیخ است (جعفرزاده)
۲۱۸۹. آخرین قطره باعث می شود فنجان سرریز (لبریز) شود. (ذُرآپ)
 کوزه بریزد چو لبالب شود.
۲۱۹۰. تعداد زیادی قطره یک سیل را می سازند. (فَلَاذْ)
 تا شود فرغ میما فوشه چینر مرکم / قطره قطره جمع گردد وانگهر دریا شود (تمثیل)
 مدعرا از چشم گریخ دم غافل مباشرت قطره قطره رفته رفته موج طوفان مرشود (مضمر)
۲۱۹۱. قطره قطره طشت (وان) پر می شود. (تَابْ)
 ذره ذره پشم قالی می شود. اندک اندک خانه خالی می شود.
 قطره اسر قطره ز دریا، چو به ساحل هایرا / چو به دریا برسر قطره نثر، دریا بر آسمان فصدرا
۲۱۹۲. یک انسان در حال غرق شدن به هر نی (کاهی) چنگ خواهد زند. (دِرُونِیْنِگْ)
 یقیر نیقو مثل زد عاشق مست که غرقه بر همه چیز رزند دست (عطر)
۲۱۹۳. اعتبار بده، هر جا که اعتبار حق (مقتضی) است. (کُرْدِتْ، دوو)
 عیبها جمله بگفتی، هنرش نیز بگویی. (حافظ)
۲۱۹۴. عقابها مگس نمی گیرد. (ایگل، فَلَایْزْ)
 نکند باز موش مرده شکار. نکند شیر عزم جنگ شغال.
۲۱۹۵. زود خوابیدن و زود برخاستن، شخص را سالم، ثروتمند و عاقل می کند.
 (ارلی، رایز، هیلثی، ولثی، وایز)
 سر فیز باشید هر سال و ماه که گاه سعادت بود هبهگاه (تمثیل)
 مر باشیه عمر خود سر فیز / وز فوالب سر گهاخ بیر هیز (ایغ میرزا)

2188. The last drop makes the cup run over. Early to

2189. Many drops make a flood. early to


2190. Drop by drop fills the tub.

2191. A drowning man will makes a catch at any straw. (کچ، سترآ)

2192. Give credit, where credit is due.

2193. Eagles don't catch flies.

2194. Early to bed early to rise, makes a man healthy, wealthy and wise.



۲۱۹۵. دیوار گوش دارد (دیوار موش داره، موش هم گوش داره). (وَأَلْ، اِیْتْرُزْ)
 لب گفشا لریه در او نوشهاست / کز یر دیوار بسر گوشهاست (نظامر)
۲۱۹۶. شرق یا غرب، خانه بهترین است (هیچ جا خانه خود آدم نمیشه). (ایسْتْ)
 ولیقح: چو بینر سرانجام کار / به شهر خود است آکدر شهر یر
 فرومانرخ شهر خود با سخا / به از شهر یر به شهر کسرخ (تمثیل)
- پره نه در یر عزم یر خود باشم /؟ پره نه خاک سر کور یر خود باشم؟
 غم غریب و غربت چو بر سر تا بم / به شهر خود روم و شهر یر خود باشم (معاظ)
۲۱۹۷. خورنده‌های حریص قبر خود را با دندان‌هایشان می‌کنند. (گیویدی، دیگ)
 ز کم خوردن کسر ره تب نگیرد / ز یر خوردن به روز رسد بعید (نظامر)
۲۱۹۸. تعداد زیادی ظرف (بشقاب، غذا) موجب بسیاری بیماری‌ها می‌شود. (دیشیز)
 بر چه به غزه دست نریاید برد / و آنگاه فروخ ز حد نریاید خورد
 آتقدر که آکدر ز یر خوردن مرد / از گرسنگر هیچ کسر بهان نسپرد (ابوالقاسم صامت)
- لندروخ از طعام خالر دلر / تا درو نور معرفت بینر
 تهر از حکمت به عدت آخ / که یر سر از طعام تا بینر (مدر)
- کتاب لریه همه زلال فیزد / از خوردن یر ملال فیزد (نظامر)
۲۱۹۹. همه گربه‌ها ماهی دوست دارند اما تنفر دارند پنجه‌هایشان خیس شود.
 هر که را طاووسر فواهد جور هندوساخ کشد / هر که را معبوب باید صنعت زنداخ کشد (تمثیل)
۲۲۰۰. او که تخم مرغ می‌خواهد باید صدای قق‌ق مرغ را تحمل کند. (اینڈر، ککلینگ)
 کسر را کو انگلیع: جوید / چه باک از نیش زنبور شر (تمثیل)



2195. The wall has ears.

2196. East or west, home is best. (وستْ)

2197. Greedy eaters dig their graves with their teeth. (گُریو، تیثْ)

2198. Many dishes make many diseases. (دیزیزْ)

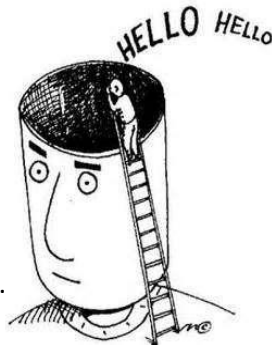
2199. All cat's love fish but hate to get their paws wet. (هیثْ، پاژ، وِثْ)

2200. He that would have eggs must endure the cackling of hens.


۲۲۰۱. ظروف خالی بیشترین صدا را ایجاد می کنند. (امپتی، دیشیز، سونڈ)
۲۲۰۲. او که کم می داند اغلب آن را تکرار می کند. (رپیت)
 هیچ ریگ ز خاطر است که در جوهر و ضرورت است / چون بفته شد و لذت دم یافت ضرورت است (صائب)
 صد لولولر دروغ گوید به کسر صرف / یک بیفته مرغ دارد و صد نعره مرزند (تمثیل)
۲۲۰۳. کسی بهترین خنده را دارد که آخرین خنده نفر بخندد. (لُفُز)
 شاهنامه آخرش خوش است. جوجه را آخر پاییز می شمارند.
۲۲۰۴. یک روز نسبتاً خوب (بدون ابر) را در شب تعریف کن (ستایش کن). (پُریز)
۲۲۰۵. بلندترین شب یک پایان دارد.
 دلا منال ز شامی که صبح در پی اوست. شب سمور گذشت و لب تنور گذشت.
۲۲۰۶. بزرگی شخص با تعداد دشمن های او اندازه گیری می شود. (گُریٹنس، میژرڈ)
۲۲۰۷. هیچ چیز بدتر از یک دشمن آشنا (خودی) نیست.
 سر بلبل حکایت با صبا کرد که عشق رورگل با ما چه ها کرد
 مع از بیگانگان هرگز نمانم که با مع هر چه کرد، کنج کشاکش کرد (مافظ)
 در دهر اگر تو را بود دشمن بد / بتوانی ادبتر نمود با گفتن بد
 با دشمن خانگرم چه فواهر کردی / صد دشمن فزونوار به از یک زب بد (مفتوح همدانر)
 بیگانه دزد را به کسیخ مرتوان گرفت / نتوانی رهید ز کفت دزد که کشاکش است (پروین اعصماس)
۲۲۰۸. هر انسانی بدترین دشمن خود است. (ورنست ینمی)



2201. Empty vessels make the most sound.
 2202. He that knows little often repeat it.
 2203. Who laughs best, who laughs last.
 2204. Praise a fair day at night. (فِرْ)
 2205. The longest night has an end.
 2206. A man's greatness is measured
 by the number of his enemies. (انمیز)
 2207. Nothing worse than a familiar enemy.
 2208. Every man is his own worst enemy.



- دشمن تو، نفس کافر کیست است / وایخ هوای طبع بداندیرت است
 دشمن تو، خود تویر لایر تیره رو / دیگر لایخ را بر سبب دشمن مگو (صفا نراق)
- هلاک نفس زور زشت نفس است / نکو زدایع مثل را هشیار
 کفخ بر تیغ تند هر کرم پیده / بر کرد کشتراز خود هر چنار (سعد)
۲۲۰۹. خدای من، مرا از دوستم محافظت بفرما (مصون بساز)، من می توانم خودم
 را از دشمنانم محفوظ بدارم (امانوئل کانت). (دیند)
- بیوسته دم ز نیش زویسوخ ریشت است / پر جور و جفا ز غصه و تشویشت است
 بیگانه به بیگانه نداد کار را زویشت است که در پیر شکست زویشت است (تمثیل)
- از دشمنان بریم شکایت به دوستان / چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم؟ (تمثیل)
۲۲۱۰. دشمن خود را دست کم نگیر (ناچیز نشمار)، هر چقدر حقیر (پست، فروتن)
 او ممکن است به نظر برسد. (آندریستیمیت، هواور، هامبل، سیم)
 آتش اگر اندک است، خوار نباید شمرد. سنگ کوچک سر بزرگ را می شکند.
- دشمن فرد است بلاسر بزرگ / غفت از کج است فطایر سترگ (نظاس)
۲۲۱۱. یک دشمن خیلی زیاد است و یک صد دوست خیلی کم است.
 هر چند تو را دوست و نصرت یار است / صد دوست کم است و دشمن بسیار است (قاهر صیغ میبدر)
۲۲۱۲. حسادت به دیگران شلیک می کند ولی خودش را مجروح می کند. (انوی)
 کج درد که در مان پذیرد حسد است / کینج حسد قاعده دیو و د است
 گویند حسود خصم مردم باشد / اگر زانکه نکو درنگر خصم خود اوست (تمثیل)
۲۲۱۳. حسود چیزی را نمی خورد مگر (بجز) قلب خودش را. (هآرت)



2209. My God defend me from my friend,
 I can defend myself from my enemies.

2210. Do not underestimate your
 enemy, however humble he may seem.

2211. One enemy is too many and a hundred friends are too few.

2212. Envy shoots at others and wounds herself. (شوتس، وونڈز)

2213. Envy eats nothing but its own heart.

Jealousy is just a lack of self-confidence.

- نیست سوز ریزتر از سوز حسد / مرگد از درد مرده را جان و حسد (صفا زنده‌اقر)
۲۲۱۴. حوادث پیش‌رو (آینده) سایه خود را پیشتر (جلو) می‌اندازند. (ایوئنت، کسنت)
 سار که نکوست از بهار شربید است / گلگونر چهره از عدل شربید است (تسئیل)
۲۲۱۵. همه در قایق یکسانی هستند. (بوت)
 آنکس که چو ما نیست در این شهر کدام است؟ بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست.
 تنها نه منم به درد غمت مبتلا شدم / هر کس به قدر ضویر گرفتار صفت است (تسئیل)
۲۲۱۶. برای هر چیزی زمانی وجود دارد (هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد).
 بهان چوخ فظ و خال و چشم و ابروست / که هر چیز به جان ضویر نکوست (تسئیل)
 با فرامات نشینان ز کرامات ملوف / هر سخن جانیر و هر نکته مکانر دارد (مافظ)
۲۲۱۷. چیزی که خود آشکار (بدیهی) است هیچ توضیحی نیاز ندارد. (سلف اودنت)
 آنچه عیانست چه حاجت به بیان است.
۲۲۱۸. طلوع خورشید اثبات (دلیل، گواه) خورشید است. (سانر آیز، پروف)
 پرسر که تسارخ از لعل لبست / کتاها که عیان است چه حاجت به بیان است (مجانب)
۲۲۱۹. او که خود را معذور می‌داند (معذرت می‌خواهد) خود را متهم می‌نماید.
۲۲۲۰. تجربه بهترین معلم است. (ایکسپیرینس)
 ۲۲۲۱. تجربه مادر تعقل (عقل) است. (ویزدم)
۲۲۲۲. هیچیک از دو منتهی درجه (مفرط، بی‌نهایت) خوب نیستند. (نیدر، اکستریم)



2214. Coming events cast their shadow before. (شَدو)

2215. Everyone is in the same boat.

2216. There is a time for everything.

2217. What is self-evident

needs no explanation. (اُکسپلینینشن)

2218. The sunrise is the proof of the sun.

2219. He who excuses himself accuses himself. (اُکسکوز، اُکیوز)

2220. Experience is the best teacher.

Maybe you have to

2221. Experience is the mother of wisdom. **know the darkness**

2222. Neither extreme is good. **before you can appreciate the light.**



معتدل شو که هر که اهل دل است / در جمیع امور معتدل است (جماس)

۲۲۲۳. اعتدال در همه چیز. (مادریشین)

۲۲۲۴. شرق خیلی دور غرب است. (ایست، وست)

هر چه از حد بگذرد، ناچار گردد ضد آن (مولانا).

۲۲۲۵. غم از خوشی بیش از اندازه (مفرط) به دنیا می آید. (ساز، بُرن، اِکسیسُو، جی)

هیچ شک نیست اندر این گفتار اگر به آید ز خنده بسیار (تمیّل)

۲۲۲۶. بی نهایت ها به هم می رسند. (اکستریمز)

زایل شود هر آنچه به کمر کمال یافت / چون بسنگ رسد به نهایت گشادگر است (سعد)

۲۲۲۷. وقتی دیگ (قابلمه، قوری) سر می آید، خودش را سرد می کند. (پات، ییل)

تا پریشاخ نشود کار به سانخ نرسد / شرط آنست که تا این نشود / آن نشود (میر عبدالباقر کرمانس)

۲۲۲۸. خارج از نظر (دید)، خارج از ذهن (فکر) (از دل برود هر آنچه از دیده رود).

در هجر تو این نکته به مع شد معلوم / از دل برود هر آنچه از دیده برفت (جلال الدین نیشابوری)

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد (بابا طاهر)

۲۲۲۹. چیزی که چشم نمی بیند، دل برای آن غصه دار (محزون) نمی شود. (گریو)

اگر دیده بیند دل نفلوهد / هم مهر ز نادیدن بکاهد (سعد گرگانر)

بسا عشق که نادیدن زوده است / چنان که اصل گویر خود نبوده است (سعد گرگانر)

ز دیدار باشد هوا فواست / ز چشم است دیدن ز دل فواست (سدرتوس)



2223. Moderation in all thing

2224. Too far east is west.

2225. Sorrow is born of
excessive joy.

2226. Extremes meet.

2227. When the pot boils over, it cools itself.

2228. Out of sight, out of mind. (سایت، مآیند)

2229. What the eye doesn't see, the heart doesn't grieve over.



ANYTHING IN LIFE
WORTH DOING
IS WORTH OVERDOING.
MODERATION IS
FOR (OWARDS).

۲۲۳۰. یک چشم برای یک چشم و یک دندان برای یک دندان. (توت)
 جواب این جفتک کج جفتک است / کج کج انداز را یادداشت است (تمثیل)
۲۲۳۱. همانطور که می کاری (بذر می پاشی)، همانطور درو خواهی کرد. (سیو، ریپ)
 در مزرع دهر هر آنچه کاری دروی. سخن هر چه گویی همان بشنوی. آنرا که چنان کند چنین آید پیش.
 از مکافات عمل غافل مشو / گندم از گندم بروید / جو ز جو (مولانا)
 کج گور که طاقت جوابش دراز گندم نبرد / خانه چوخ جو کار (تمثیل)
 نوسره نوسره آید از پر، نیش نیش / هر کس بیند سزا کار / ضویر (نظام وفا)
۲۲۳۲. آن ها که باد می کارند، گردباد درو خواهند کرد. (ویند، وزل ویند)
 مگو ناهوش که باغ ناهوش آید / به کوه آواز فوسره تا فوسره آید (تمثیل)
 این صباغ کوه است فعل ما نده / سور ما آید ندها را صده (مولانا)
- عیب زنده کج / از زاده پاکیزه سرشت / که گناه دگر سر تو نخواهند نوشت
 مع / اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باشا / هر کس کج درود عاقبت کار که کشت (حافظ)
۲۲۳۳. نام (شهرت) نیک بهتر از صورت نیکو است. (فیثم)
 نیرم از این سر که مع زنده ام / که تغم سفح را پر آکنده ام (فردوس)
 دولت جاوید یافت، هر که نگونام زیست / اگر عقبش ذکر فیر، زنده کند نام را (سعد)
 سعیا مرد نگونام نیرد هرگز / مرده آتست که نامش به نگویر نیرند (سعد)
 نیامد کسر اندر صباغ کو بماند / مگر کج کز او نام نیکو بماند (سعد)
۲۲۳۴. انسان از پیروزی کم یاد می گیرد، اما از شکست بسیار. (سیکسیس، فیلیپ)
 ۲۲۳۵. او که امروز می افتد، ممکن است فردا بلند شود. (فال، رایز)



2230. An eye for an eye, and a tooth for a tooth. **FAIL =**
2231. As you sow, so you shall reap.
2232. They that sow the wind, **[F] FIRST [A] ATTEMPT**
 shall reap the whirlwind.
2233. Good fame is better than a good face. **[I] IN [L] LEARNING**
2234. Man learns little from success, but much from failure.
2235. He that falls today, may rise tomorrow.

- گر سر کنتر شاه تو را بنده شود / گر صبر کنتر گریه تو فنده شود
هر کار رود به سر و کوشش از پیشتر / همت لاغر باشدت کوه ز جا کنده شود (مفتوح همدان)
۲۲۳۶. ایمان کوه‌ها را حرکت خواهد داد. (فَيْثُ، مَوْنِتِيْنُ)
۲۲۳۷. هر کسی نقص (عیب) خود را دارد (در عیب نظر مکن که بی عیب خداست).
در همه چیز هنر و عیب هست / عیب مینخ تا هنر آزر بر دست
در پر طاووس که زر بیکر است / سر زنتی یار کجا در صور است؟
زباغ که او را همه تنخ شد سیاه / دیده سپید است در کوخ نگاه (نظام)
- طاووس را به نقر و نگار که هست / ضلوع / تصعیح کنند و او فضل از یار فرودستخ است (سعد)
۲۲۳۸. او که مرتکب تقصیری می‌شود، فکر می‌کند همه از او صحبت می‌کنند. (کِبْت)
۲۲۳۹. ارزان تر است تا شکم کسی را غذا داد تا چشم شخص را. (چِیْپَر، بَلِي)
۲۲۴۰. چشم بزرگتر از شکم است.
روده تنگ به یک ناخ تهر بر گردد / نعمت روز زمین بر نهند دیده تنگ (سعد)
۲۲۴۱. انجیر بر روی بوته خار نمی‌روید (سبزه بر سنگ نروید چه گنه باران را).
زمین شوره سنبل بر نیارد / در او تضم عمل ضایع مگردان
به کوشش نروید گل از شاغ بید / نه زنگر به گرمابه گردد سپید (سعد)
- بندگفتخ با جهول فوایناک / تضم افکنده بود در شوره فاک (مولانا)
۲۲۴۲. او در هر کلوچه پای انگشتی دارد (او نخود هر آشی می‌شود). (فینگیر، پای)

2236. Faith will move mountains.

2237. Every man has his fault. (فألت)

2238. He that commits a fault, thinks
everybody speak of him.

2239. It is cheaper to feed one's belly than one's eye.

2240. The eye is bigger than belly.

2241. Figs don't grow on thistles. (فیک، گرو، تیسیل)

2242. He has a finger in every pie.

Believe in
Yourself.



۱ طاووس پرنده‌ای است دارای پرهای بسیار زیبا و پاهایی بسیار زشت.

رایج صریحاً که گهر زاهد و گه خود باشند / از پر وسعت روزر نفود هر کاشند (واعظ)

۲۲۴۳. اگر با آتش بازی کنی می سوزی. (بُرُن)

به کتشر هر که شد نزدیک بیم سوزخ دارد / بتسر از صحبت کتشر کرو خقرد در کتزلرند (تمثیل)

۲۲۴۴. آتش را نمی توان با آتش خاموش نمود. (ایکستینگویش)

با فشم ز فشم دیگر ننتواخ کاست / کاتشر ننتواخ کرد به کاتشر فاموش (ابولقاسم صامت)

۲۲۴۵. دو اشتباه یک درست را نمی سازد (بوجود نمی آورد). (رانگژ، رأیت)

صفاکیت: سگر یار مرد در راه گاز گرفت. وقت مرد در خانه مشغول مدولار یار خود بود، دفتر به کوه کتشر

او راه دید و عدت زضم شرح یار او راه پرسید. پدر گفت: سگر مرا گاز گرفت. دخترک دوباره پرسید:

ضبه شما هم او راه گاز مر گرفت! پدر بلفند سرزد و یاسغ داد: دختر عزیزم، مع هم مرتوانستم کتخ سگ

راه گاز بگیریم و در رایع کار در شرح مع نیست.

گر سگ گذرد در کتخ چه گویرا سگ راه به عولر تواخ کزیدخ؟ (تمثیل)

۲۲۴۶. ماهی ها از سر شروع به بدبو (متعفن) شدن می کنند. (ستینک)

ماهر از سر گنده گردد نیز دم / فتنه از نامه فیزد نیز زضم (تمثیل)

۲۲۴۷. ماهی و مهمان بعد از سه روز بدبو (متعفن) می شوند. (گست)

میهمان یک روز، نگفتند تا عید نوروز. میهمان شب اول با قر و ناز، شب دوم با نان و پیاز، شب سوم

با چوب دراز.

میهمان سفت عزیز است و در همچو نفر / صفقاخ کرد اگر آید و بیرون نرود (تمثیل)

چو پیش مردمان بسیار گردد / اگر چه بسر عزیز رفولر گردد (تمثیل)

۲۲۴۸. هیچ ماهی فروشی فریاد نمی زند که ماهی متعفن. (کرایز)

2243. If you play with fire, you get burn.

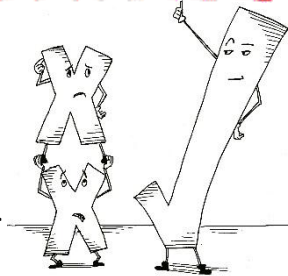
2244. Fire cannot be extinguished by fire.

2245. Two wrongs do not make a right.

2246. Fish begins to stink at the head.

2247. Fish and guests stink after three days.

2248. No fish-seller cries stinking fish.



۲۲۴۹. ماهی‌های بزرگ ماهی‌های کوچک را می‌خورند.
 برو قورشو لاکر راحت صیخ طلیبر / که در نظام طبیعت ضعیف یامال است (آزاد فرانس)
۲۲۵۰. نه هر کسی مناسب هر کاری است. (فیدیف وِرگ)
 مرا عشق و تو را بیداد دادند / به هر کس هر چه باید داد، دادند
 گراخ کردند گوشه‌گر، پسر کنگه / به بدبل رفعت فریاد دادند (آزاد بیگلر)
- کنگه هفت اقلیم را عالم نهاد / هر کس را هر چه لایق بود داد
 لایق که مسکین است لاکر قادر شود / بر فیانت‌ها کزو صبار شود
 گربه مصوم لاکر پر داشت / تغم گنیشک از زمین برداشتر (صدر)
۲۲۵۱. اگر گربه بال داشت، همه پرندگان را در هوا خفه می‌کرد. (وینگژ، چک، برن)
 خدا خر را شناخت شاخش نداد.
 کخ دو شیخ گاو لاکر فر داشت / یک شخم بر آدومر نگه داشت (صدر)
۲۲۵۲. مگس‌ها به سمت اسب‌های نحیف (ضعیف) می‌روند. (فلائیژ، لین)
 گمر در همه شهر یک سر نیست / در یار کسر رود که درویشتر است (تمیل)
 یار امید ما هم جا مر ضرور به سنگ / ستر است در معادله سنگ و یار رنگ (صبا)
 به گرد لاکر خود چند لنگه بینم / بلا انگشتر مع در نقیم (تمیل)
۲۲۵۳. اگر یک گوسفند بپرد، همه بقیه پیروی می‌کنند (دنبال می‌کنند). (لیپ)
 وقتی بزی از جویی جست، همه بزها به دنبال آن می‌جهند (از او تقلید می‌کنند).
۲۲۵۴. اگر احمق‌ها به بازار نمی‌رفتند، اجناس بد فروخته نمی‌شدند. (فولز، وِرژ)
 عاقل آسوده بود تا به جهان خر باقی است.
 تا که ایله باقر است اندر جهان / مرد مفلس کز شود محتاج ناخ؟ (مولانا)

2249. Big fish eat little fish.

2250. Not every one is fitted for every work.

2251. If the cat had wings she would choke
 all the birds in the air.

2252. Flies go to lean horses.

2253. If one sheep leaps, all the rest follow.

2254. If fools went not to market, bad wares would not be sold.



۲۲۵۵. تو می‌توانی برخی از مردم را برای همه زمان‌ها (همیشه) گول بزنی، ولی تو نمی‌توانی همه مردم را برای همه زمان‌ها گول بزنی (آبراهام لینکلن).

۲۲۵۶. احمق دوست دارد مورد ستایش (تعریف) قرار گیرد. (پِرِیُژْد)
احمق را ستایش خوش آید.

۲۲۵۷. احمق‌ها بهترین شانس را دارند (فلک به مردم نادان دهد زمام مراد). (لاک)

ابله‌ها را همه شریک ز گلاب و قند است / قوت دانا همه در ضحک جگر مریمین (مناظر)
بهاصل را قهر مراید ز جهل خود که دهر / انتقام بزم نادران را ز دانا مر کشد (علیم کاشانی)
دوست به فراع داد و نعمت به سخا / پسر ما به تماشا صبح آمده‌ایم؟ (تمثیل)

۲۲۵۸. بخشش رضایت‌بخش‌تر از انتقام است. (فَرِگِیُونَس، سَدِسْفَایِنِگ، ریُونِج)
هر چند انتقام ز دشمن مرام نیست / در عفو لذت‌تر است که در انتقام نیست (تمثیل)

دشنام ضلوق را ندهم جز دعا جواد / ابرم، که تلغ‌گیرم و شیرین دهم عوف / (طالب آمدن)

۲۲۵۹. پیش‌اندیشی راحت است، توبه (ندامت) سخت. (فَرُوات، رِپِنْتِنَس)

گنه ناکردن و بری‌اک بودن / بسر آساز تر از پوزش نمودن (اسعد گرگانر)

۲۲۶۰. روباه خیلی می‌داند، ولی بیشتر او که می‌گیردش. (فَاکْس، کِچِز)

گر به شیر است در گرفته موثر / ایک موثر است در مصاف بیلگ (تمثیل)

۲۲۶۱. بهترین آینه یک دوست قدیمی است. (میرز)

دوست آتس کو معایب دوست / همچو آئینه روبرو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان / در قفا رفته مو به مو گوید (تمثیل)

2255. You can fool some of the people for all the time, but you cannot fool all the people for all the time. "Mirror is

2256. The fool loves to be praised. my best friend.

2257. Fools have the best luck. Because when I cry

2258. Forgiveness is more satisfying than revenge. it never

2259. Forethought is easy, repentance hard. laughs"

2260. The fox knows much, but more he that catches him.

2261. The best mirror is an old friend. Charlie Chaplin



۲۲۶۲. در زمان کامیابی دوستان فراوان خواهند بود. در زمان بدبختی نه یکی از میان بیست تا. (پُراسپِردی، پِلندی، اَدورسیدی، اِمانگ، توئنی)
عزیزو تا که دلازر زور و دینار / چو دینار نماند گنگه شور زور (سنایر)
۲۲۶۳. یک دوست دروغی و یک سایه تنها تا موقعی حضور دارند که خورشید می-درخشد. (فالس، شدو، اِتند، شائنز)
کها رفتند یارانر که بودند / چنان رفتند، پندارر نبودند (باباکوهر)
ایخ دغل دوستخ که مرینر / مگسانند به دور شیرینر (معدر)
۲۲۶۴. کامیابی دوست بوجود می آورد، بدبختی (فلاکت) آن ها را می آزماید.
دوست مشمار گنگه در دوست زند / لاف یارر و برادر خولاندر (معدر)
۲۲۶۵. دوست همه افراد دوست هیچکس نیست.
گمخ مبر که بجارتو هیچ کس بیسندم / کسر که هر نفسر با کسر است هیچ کس نیست (جلال غفند)
منخ هر دم قدم در سنگلاخر / از شاهر هر زمانخ منشیخ به شاهر (جامر)
۲۲۶۶. یک دوست در زمان نیاز به راستی (همانا) یک دوست است. (ایندی)
دوست مشمار گنگه در نعت زند / لاف دوستر و برادر خولاندر
دوست کانه باشد که گیرد دست دوست / در پریشاخ حالر و درماندر (معدر)
مرا در روز معدت یار باید / وگر نه روز راحت یار کم نیست (جامر)
۲۲۶۷. دوستی بناشده است بر یاری و مهربانی دوطرفه (متقابل). (فریندشیپ، پیسند)
چم خوشتر مهربانر هر دو سر بر / که یک سر مهربانر در دسر بر
اگر معنوخ دل شوریده / ابرداشت / دل لیلر از کانه شوریده تر بر (بابا طاهر)
تا که از جانب معشوق نباشد کشف / اکوشتر عاشق بیچاره به جایر نرسد (تشیل)



2262. In time of prosperity friends will be plenty. In time of adversity not one among twenty.

2263. A false friend and a shadow attend only while the sun shines.

2264. Prosperity makes friend, adversity tries them.

2265. Every body's friend is nobody's friend.

2266. A friend in need is a friend indeed.

2267. friendship is based on mutual help and kindness. (میوچوئل، کآیندنیس)

۲۲۶۸. یک شخص سیر یک انسان گرسنه را درک نمی کند. (فُلْ، اُنْدِسْتَنْدْ، هَا نْگَرِی)

سیر را غم گرسنه نیست. سواره از حال پیاده خبر ندارد.

کَنگَه در راحت و تنعم زیست / او چه داند که حال گرسنه چیست (مصدر)

حال درماندگان کسر داند / که به احوال ضعیف درماند (تضمین)

صیبت از زنبور بر حاصل بود / با کسر در عمر خود نافرورده نیست (تضمین)

در نیاید حال یفته هیچ فام / پسر سفح کوتاه باید و السلام (تضمین)

۲۲۶۹. یک شکم پر نه خوب می جنگد و نه خوب فرار می کند. (نِیذِرْ، فَا یَنْتَسْ)

۲۲۷۰. هیچ کس نمی داند آینده چه چیزی را پیش خواهد آورد. (فِیوچِرْ، بُرِیْنِگْ، فُرْتْ)

که داند که فردا چه خواهد رسید / ز دیده که خواهد شرح ناپدید

کِرَه رَضت از خانه بر در نهی / اگر تاج اقبال بر سر نهی (نظاس)

۲۲۷۱. هیچ باغی بدون علفهای هرز، هیچ زمینی بدون سنگ، هیچ گوشتی بدون

استخوان و هیچ گل رزی بدون خار (تیغ) وجود ندارد. (وِیذْ، مِیْتْ، بونْ، ثُرْنْ)

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به همنند. همه دانند که در صحبت گل خاری هست.

مَهاظ از بار خزان در صبح دهر مربع / کفر معقول بفرما گل بر فرار کجاست (مَهاظ)

کَفْتاب از نور و کوه از سایه که گردد جدا؟ / دولت او کَفْتاب و نور و کوه سایه اند (سماخ ساوهر)

ماه بر نقصان و زر بر عیب و گل بر فرار نیست / اگر دم بر عشق تو دیوانه شد عیبش کج (مصدر)

دست بر دامخ هر کس که زدم رسوا بود / کوه با سخن عظمت کج طرفش صفا بود (تضمین)

۲۲۷۲. زنبورهای عسل که در دهانشان عسل دارند، در دمشان نیش دارند. (اِسْتِیْنِگْ)

نوشتر سبک ها و صلبتر نیست بر نیش فراوان / هیچ ضرر بر ضرار و هیچ گل بر ضرار نیست (تضمین)

2268. A full man doesn't understand a hungry man.

2269. A full belly neither fights nor flees well. (فُلْیَزْ)

2270. No one knows what the future will bring forth.

2271. There is no garden without weeds, no land without stones, no meat without bones and no rose without a thorn.

2272. Bees that have honey in their mouths have stings in their tails.



۲۲۷۳. هیچگاه دهان یک اسب پیش کش (هدیه) را نگاه نکن. (گفت، مَوْتُ)
اسب پیش کشی دنداناش را نمی‌شمارند.

۲۲۷۴. دنیا مانند یک دختر رقاصه است، برای هر کس کمی می‌رقصد. (ورژلد)
دل بر لایح پیرنخ عشوه‌گر دهر میند اکایح عروسیست که در عقد بسر داماد است (تمثیل)
۲۲۷۵. او با یک دست می‌دهد و با دیگری پس می‌گیرد.

با دست پس می‌زند و با پا پیش می‌کشد.

بنوازدم به ناز و بیندازدم به رنج / در خواندم ز بام و بروخ راندم ز در (ظرافت تبریز)
به صد جان لرزد کج ساعت که جانخ / نغواهم گوید و فواهد به صد جان (نظاس)

۲۲۷۶. شیشه شکسته نمی‌تواند رفو شود (مرمت شود، بهبود یابد). (مِنْد)

دل که رنجد از کسر نشنود کردن مشکل است / شیشه بشکست را بیوند کردن مشکل است
راه ناهموار را هموار کردن سخت نیست / حرف ناهموار را هموار کردن مشکل است (صائب)
۲۲۷۷. خداوند گناهان را می‌بخشد، و گرنه (درغیر اینصورت) بهشت خالی خواهد بود.

(فِرْگِیُوژ، سِینز، آدرو آیز، هیون، اِمِیتی)

گویند مرا که روزی باشد مست / قولر است خلاف، دل بر کج نتوانی بست
گر عاشق و بیفواره به دوزخ باشد / بینر بهشت فردا همچون کف دست (خیام)

۲۲۷۸. خدا را داشته باش، و همه را داشته باش.

از جور زمانه در امان است / هر کوی به خرد پناه دارد

هرگز نشود اسیر فولر / کج را که خردارشه دارد (تمثیل)

با خرد باشو یادش هر کج / بر خرد باش هر چه فواهد کج (تمثیل)

2273. Never look a gift horse in the mouth.

2274. The world is like a dancing girl,
it dances for a little to everyone.

2275. He gives with one hand and takes
back with the other.

2276. Broken glass cannot be mended.

2277. God forgives sins, otherwise heaven would be empty.

2278. Have God, and have all.



۲۲۷۹. برای یک خرج کننده خوب خداوند یک گنجینه است. (تِرِژ)
 غم روز رفور تا روز ماند / که خود روز سرسرخ روز رساند (نظم)
 به رندلخ مر ناب و معشوق مست / خدا مر رساند ز هر جا که هست (تمثیل)
۲۲۸۰. درختی که خدا بکارد، هیچ بادی به آن آسیب نمی‌رساند. (ویند، هِرْتِس)
 چراغ را که ایزد بر فروزد / هر کنگسریف کند ریشتر مسوزد (صیدر هرور)
 روده از خود نه طغیان مر کنند / آنچه مر گوئیم ما، آخ مر کنند
 ما، بد دریا حکم طوفان مر دهیم / ما، به سیل و موج فرماخ مر دهیم
 نقش هسرت، نقش از ایوانخ ماست / خاک و باد و کاب، سرگردانخ ماست
 نظره لاکر جویبار مر رود / از پر انجام کار مر رود
 سونخ ما دوفک هر جا هر چه دوفت / ز کسرت ما سوفک هر شعرت سوفت
 ناضد ایوانخ راه کیم است اندر کاست / ناضد لاکسرت لکاخ بقر است
 ایوانخ سفن، پروین، نه از روز هور است / هر کجا نور است ز انوار خداست (پروین اعتماد)
 ۲۲۸۱. میهمان توسط خدا دوست داشته می‌شود (محبوب خداست). (گِست)
 زوق ما آید به یار میهمانخ از فوانخ غیب / میزبانخ ماست هر کس مر شود میهمانخ ما (جهانب)
۲۲۸۲. خداوند به ملوان (دریانورد) کمک می‌کند، اما او باید پارو بزند. (سیلور، رُ)
 از تو حرکت از خدا برکت.

- راه جستج ز، تو هدایت از او / جهد کرخ ز تو و عنایت از او (تمثیل)
 لاکر هم زوق مقسوم است، لیکن / زر از معدن به کانه کدخ آید (تمثیل)
۲۲۸۳. به خدا توکل کن (اعتماد داشته باش) و پودر (گرد) خود را خشک نگه‌دار.
 صاحب خانه اگر باز نیندد در فویتر / نه عجب باشد لاکر دزد در آید از در
 هر که او از خود و از خانه مر است / نبود حارس او نیز خدا لاکر (تمثیل)

2279. To a good spender God is the treasure. **Generosity**
2280. The tree that God plants, no wind hurts it.
2281. A guest is loved by God. **changes**
2282. God helps the sailor, but he must row. **everything**
2283. Trust in God and keep your powder dry. (تُر آست، پودر، ذُر آئی)

۲۲۸۴. خداوند خودش کمک (یاری) درماندگان (بیچارگان) است.
 خداوند به فریاد دلم رسوا کسیر کسرتویر؛ مو مونده بر کسر
 همه گویند طاهر کسرتویر / خدا یار منم، چه حاجت کسر (باباطاهر)
۲۲۸۵. کسی که خدا دوست دارد جوان می میرد! (دآی)
 هر گل که بیشتر به پشم مرده صفا / گلپنخ روزگار امانت نرسده (تمتیل)
۲۲۸۶. انسان چیزی را انجام می دهد که می تواند و خدا چیزی را که اراده می کند.
 سحر تو کلید قفل مشکل نشود / تقدیر به تدبیر تو باطل نشود
 گر هر دو جهنم خواسته باشند چه سود / چیزیکه خدا نخواست حاصل نشود (بابا افضل کاشانی)
۲۲۸۷. یک کلید طلایی هر دری را باز می کند. (گلدین، کئی)
 لاسر زرتویر کتکه جامع لذات را مصوب جهنمیاخ به هر او قاتر
 بر شک تو خدا نتر و لیکن به خدا / ستار العیوب و قاضی العاجز (تمتیل)
۲۲۸۸. یک کلید نقره ای می تواند یک درب آهنی را باز کند. (سیلور، آیرین)
 کسب کمال (اهل جهنم) کسب زر بود / علامه کتخ بود که زرش بیشتر بود (کلیم کاشانی)
 به زرت کنند زیور؛ به زرت کشند در بر / مع بینوای مفضل؛ چه کنم که زر ندارم (حافظ)



2284. God himself is the help of helpless.
 2285. Whom the God love die young.
 2286. Man does what he can and God what he will.
 2287. A golden key open any door.
 2288. A silver key can open an iron door.



۱ Who یک ضمیر پرسشی به معنای "چه کسی" است که در جمله جایگزین فاعل می شود:

Who helped you? چه کسی کمکت کرد؟

Whom نیز یک ضمیر پرسشی به معنای "چه کسی" است، اما جایگزین مفعول می شود:

Whom did they tell? به چه کسی گفتند؟

With whom are you talking? با چه کسی صحبت می کنی؟

۲۲۸۹. هر چیز که برق می زند (می درخشد) طلا نیست. (گَلِیْتِرْ، گُلْدْ)

هر گردی گردو نیست. هر که ریش دارد بابا نیست. هر کسی به کلیسا می رود مقدس نیست.

مگو هر کس رفیع گوید سفنگوست / به هر گردر نشاید گفت گردوست (تمثیل)

زهد در عمامه و در ریش نیست / هر که گوید یا علم درویش نیست (تمثیل)

نه هر سر برود مریحان نه هر سبز بود مینا / نزیبده تفت را هر تیغ، نشاید تاج را هر سر (تبریز)

۲۲۹۰. وقتی من نیستم، بزار هر چه ممکن است اتفاق افتد.

با بطر مرگفت ماهر در تب و تاب / باشد که به جور رفته باز کاید کتب

بطگفت که چون مع و تو گشتیم کباب / دنیا پسر مرگ ما چه دریا چه سراب (کمال الدین راز)

زماخ چو تو را از جهان کرد دور / پسران تو جهان را چه ماتم چه سور (فردوس)

۲۲۹۱. عشق یک مادر هیچگاه پیر نمی شود. (ایچز)

در مسابقه‌ای مابین ملک الشعراء بهار، ایرج میرزا و دولت آبادی با موضوع مادر، شعر ایرج میرزا بنام "قلب مادر" برنده شد که اینگونه است:

دل معشوقه به عاشق پیغام / که کند مادر تو با مع تنگ

هر کجا بینم از دور کنده / چهره پر صبح و صبح پر کز تنگ

ضواهر لرتا به مرادم بر سر / باید ایغ ساعت بر صوف و درنگ

رو سو سینه او بشکاف / دل بروخ کز سر از ایغ سینه تنگ

گرم و رنگین به منتر باز / کز سر تا برد ز کاینه قلبم رنگ

عاشق بر فرد و ناهنهار / نه بل کنج حرمت بر عصمت و تنگ

رفت و مادر شریف کند به خاک / سینه پذیرد و دل آورد به چنگ

قصه سمرنزل معشوق نمود / دل مادر به کفتر چون نارنگ

از قضا خورد دم در به زمیغ / اندر کز رنج شد او را کز تنگ

کنج دل گرم که جان داشت هنوز / او فتاد از کف کنج بر فرهنگ

از زمیغ باز چو بر فاست نمود / پسر برداشتخ دل کاهنگ

دید کز کنج دل کاشته به فوخ / آید کنج لطف بروخ ایغ کاهنگ

گاه دست پسر یافت فراشر / اولار یار پسر خورد به سنگ

2289. All that glitters is not gold.

2290. When I'm not, let happen what may.

2291. A mother's love never ages.



۲۲۹۲. خوبی مادر از دریا عمیق تر است و نیکی پدر از کوه بلندتر است. (سی، هایر)

نیست شوهر بازر مادر شدن / بازر بگذشتن است از جان و تن (تمثیل)

۲۲۹۳. آسان می آید، آسان می رود (باد آورده را باد می برد).

هر که ارزناخ فرد، ارزناخ دهد / گوهر طفلریه قره ناخ دهد (مولانا)

۲۲۹۴. حریص همیشه نیازمند است. (گریدی)

کاخ شنید ستر که در اقصا غور / بار سالار بیفتاد از ستور

گفت هشتم تنگ دنیا دوست را / یا قناعت پر کند یا خاک گور (سعدی)

کاس هشتم حریصان پر نشد / تا صدف قانع نشد پر در نشد (مولانا)

۲۲۹۵. او به اندازه کافی غنی (ثروتمند) است که هیچ چیزی نخواهد.

حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر. آن را که از نیست به شاهان نیاز نیست. قناعت هر که کرد آخر غنی شد.

ز پیر جهان دیده کردم سوال را که بهر معیشت ز مال و بضاعه

چه سرمایه سازم که سودم دهد گفت / اگر مر توانر قناعت، قناعت (سماخ ساویر)

هر چه در دین پرده نشانک دهند / اگر نپسند ریه از کتک دهند (نظامی)

۲۲۹۶. هر چه بیشتر بدست آوری (داشته باشی)، بیشتر می خواهی.

از تنگ هشتم فیل معلوم شد / کتا که غنر ترند مصتاج ترند (تمثیل)

تنج رها کن تا نغواهر پیرهنج / چند فواهر پیرهنج از بهر تنج (فاکتر)

۲۲۹۷. هر چه تپه مرتفع تر باشد، چمن ها (علف ها) پست تر اند. (هیل، لوتز، گرس)

آید سخا ز مردم درویش بیشتر



2292. A mother's goodness is deeper than sea and a father's goodness is higher than mountain. (مونتین، گودنس)

2293. Easy come, easy go.

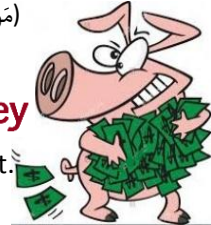
2294. Greedy is always needy.

2295. He is rich enough that wants nothing.

2296. The more you get (have), the more you want.

2297. The higher the hill, the lower the grass.

greedy
profit
money



گدا را کند یک درم سیم سیرا فریدوخ به ملک عجم نیم سیر (معدر)
 کرم دلارخ عالم را درم نیست / درم دلارخ عالم را کرم نیست (تمثیل)
 هر کس که غنتر است درویشتر است / هر زشت تر بازر او بیشتتر است (مفتوح کربلاسر)
 ۲۲۹۸. خیلی دیر است که غصه دار شد وقتی فرصت گذشته است. (گریو، چُنس)
 کار چو از دست رفت، آه ندامت چه سود. آب رفته دگر به جوی باز نمی گردد.

رفت از برم چنانکه به گردش نمر رسم اگر عمر رفته را به دویخ توای گرفت؟ (تمثیل)
 ضایع مکع رفیق، تو وقت عزیز ضویرا عمر که رفته است نیاید دگر به دست (تمثیل)
 از کج اکثر بر آمد دودت آکنوخ / پشیمانر ندرارد سودت آکنوخ (نظاس)
 گذشته خود گذشت از بود و نابود / پشیمانر ندرارد کنوخ سود (تمثیل)
 نیاید دوستان را دل شکست / که چون شکست نتوان باز بستن (اسعد گرگانر)
 گر تفرع کنر و گر فریادا جوهره را گریه پسر نغواهد داد (تمثیل)

۲۲۹۹. عادات‌های قدیمی به سختی می‌میرند. (هَبیت، دآی)

ترک عادت موجب مرض است. علت برود ولیک عادت نرود.

۲۳۰۰. گرگ ممکن است دندان‌هایش را از دست بدهد، اما هرگز فطرت (طبیعت،

ذات) خود را (از دست نمی‌دهد). (وُلْف، لوز، تیب، نیچر)

ضوریدر در طبیعت که نشست / نرود تا به وقت مرگ از دست (معدر)

۲۳۰۱. انسان‌ها بیشتر چیزها را از به واسطه عادت می‌کنند تا به خاطر علت. (ثرو، ریزن)

مهر تو در درونم و عشق تو در سرم / با شیر اندرون شد و با جان بدر رود (حافظ)

۲۳۰۲. موهای خاکستری (سفید) شکوفه‌های مرگ هستند. (گری، هیر، دث، بلاسیم)

هر کنگه که مورسید شد سید / به بودن نماند فراوان امید (فردوسر)



2298. It's too late to grieve
when the chance is past.

OLD HABIT

NEW HABIT

2299. Old habits die hard.

go to bed

→ read a book

2300. The wolf may lose his
teeth, but never his nature.

brush teeth

→ floss

2301. Men do more things through habit than through reason.

2302. Grey hairs are death's blossoms.

۲۳۰۳. قبل از اینکه از جنگل (درختستان) خارج شوی سوت نزن. (ویسِل، ووڈ)
بگذار خرت از پل بگذرد بعد. به بهلول گفتند ریش تو بهتر است یا دم سگ؟ گفت: اگر از پل صراط
گذشتم ریش من وگرنه دم سگ!

از برادر صلعت مرد حکیم / دم فر را بوسه زد خواننده شریف حکیم (مولان)

۲۳۰۴. اگر به دنیا آمده‌ای که به دار آویخته شوی (اعدام شوی) بنابراین هرگز غرق
نخواهی شد. (بُرُن، هَنگُذ، دَرُونْد)

قصه‌نویسته نشاید سردا که کار خدا بر نه کار بست فرد (تمثیل)

صیاد بر روز در درجه ماهر نگردد / و ماهر بر اهل در فکھر نمیرد (مصدر)

۲۳۰۵. غیر منتظره همیشه اتفاق می‌افتد (از هر چه بدم آمد سرم آمد). (اِنکِسِپِکِنْد)
گفتم که فراق را نینم، دیدم / آمد به سرم از کتفه مرتزیدم (تمثیل)

۲۳۰۶. هر چیزی اتفاق افتد برای بهترین است

هر چه شود خیر است. هر چه پیش آید، خوش آید.

۲۳۰۷. هیچ شادی در خانه نیست وقتی مرغ مانند یک خروس بانگ می‌زند.

فروغر نماند در کج خانه‌ای که بانگ فرورس آید از مایک (تمثیل)

۲۳۰۸. شادی واقعی عبارت است از شاد کردن دیگران. (ترو، کِنسِیسْتَس)

این قانون طبیعت است که هیچ‌کس به تنهایی نمی‌تواند خوشبخت باشد، بلکه خوشبختی و سعادت
را باید در سعادت‌مندی دیگران جستجو کرد (شکسپیر).

شنیده‌ام که بهشت کج کسر تواند یافت / که کارزو برساند به کارزومند (تمثیل)

ور تو خوشتر باشه به کام دوستخ / ایچ بهمان بنمایدت چون بوستخ (تمثیل)



2303. Don't whistle before you are out of the wood.

2304. If you are born to be hanged then you'll never be drowned.

2305. The unexpected always happens.

2306. Whatever happens is for the best.

2307. There is no happiness in the house

when the hen crows like a cock. (کَرَز، کاک)

2308. True happiness consists in making others happy.



۲۳۰۹. کسی که خانه خود را در جستجوی خوشبختی رها می‌کند، یک سایه را

دنبال (تعقیب) می‌کند. (پُرسو)

ی‌راخ به صغ رفت، کبایه کبایه / معشوقه همیج هاست، بیایه بیایه (مولانا)

۲۳۱۰. این مقایسه است که انسان‌ها را خوشبخت یا سیاه‌بخت می‌کند^۱. (کِمپِرسِن)

یسرید مطلق نباشد در جهان / بد به نسبت باشد این را هم بدراخ (مولانا)

چون تو برگردد و برگردد سرت / خانه را گردنده بیند منظر (مولانا)

۲۳۱۱. معلم خشن بهتر از پدر لطیف است (جور استاد به ز مهر پدر). (هاژش، تِنْدِر)

گفت استاد میر در سراز یاد / یاد باد کج هم مرا گفت استاد

یاد باد کج که مرا یاد کموضت / کادمر ناخ خود از دوست یاد

هیج یادم نرود این معنی / که مرا مادر مع، نادراخ ز یاد

پدرم نیز هو استادم دید / گشت از تربیت مع کز یاد

یسر مرا منت از استاد بود / که به تعلیم مع استاد، استاد

هر چه مردانست کموضت مرا / غیر یک اصل که ناگفته نهاد

قدر استاد نگو دانستخ / صیف استاد به مع یاد نرود (ایرج میرزا)

2309. He who leaves his house in search of happiness pursues a shadow

2310. It is comparison that makes men happy or miserable. (مِزْرِیل)

2311. Harsh teacher is better than tender father.

^۱ درک شادی و غم بیشتر به نحوه دیدن و سنجیدن ما مربوط است تا واقعیت موجود. زیر آفتاب سوزان در کوه کار کردن سخت است اما فرهاد در زیر آفتاب کوه را می‌کند و از این کار لذت می‌برد چون با هر تیشه که می‌زند خود را به شیرینش نزدیک‌تر می‌بیند و شور و اشتیاقش بیشتر می‌گردد. عزیزی را در جلوی چشمان از دست دادن سخت است اما در واقعه کربلا، بعد از اینکه همه یاران و خانواده امام حسین(ع) به طرز جانسوزی در جلوی دیدگان حضرت زینب(س) پرپر می‌شوند، ایشان می‌فرمایند که جز زیبایی در کربلا ندیدم (ما رایت الا جمیلا). تنها دید و جهانبینی انسان است که تعیین می‌کند از یک رویداد لذت ببریم یا رنج. با داشتن هدف می‌توان حتی از مشکلات و دردهایی که در مسیر زندگی وجود دارد لذت برد بجای رنج و ما بجز برای لذت بردن نیامده‌ایم. انسان‌های هوشمند و هدف‌دار در ثانیه ثانیه‌های عمر خود جز شادی و زیبایی نمی‌بینند. در هر جایگاهی که باشیم اگر برای ما غیر از این باشد، حتماً یک‌جای کار ما می‌لنگد و یا شاید چند جای کار...

- علم به قیمت ز گوهر بیشتر / قدر معلم ز پدر بیشتر (تمثیل)
۲۳۱۲. هیچ انسانی را خرسند (شاد) نخوان تا وقتیکه می میرد.
مع از ایغ هستر ده روزه به تنگ کآمده لام / ولار بر نغسر که عمر ایدر یافته است (تمثیل)
افسانه حیات صرفر جز ایغ نبود / یا مرگ کازنو یا کازنو مرگ (تمثیل)
۲۳۱۳. یک انسان عجول چای خود را با یک چنگال می خورد. (هیستی، فُرک)
۲۳۱۴. یک دست عجول بجای ماهی قورباغه می گیرد. (فُرآگ)
۲۳۱۵. عجله مادر نقص (عیب) است. (هیست، ایْمپُرْفِکْشِن)
آدم دستپاچه دو تا پا را می کند در یک پاچه. تند میری فلانی، ترسم به ره بمانی.
۲۳۱۶. شاهین ها چشم شاهین ها را در نخواهند آورد. (هاک)
- چاقو دسته خودش را نمی برد. اگر گوشت یکدیگر را بخورند استخوان یکدیگر را دور نمی اندازند.
۲۳۱۷. اگر یک دکتر هستی خودت را شفا بده. (هیئل)
- کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی. اگر بیل زنی باغچه خودت را بیل بزنی. تو که لالایی بلدی چرا خوابت نمی برد؟
- اگر دانه که ناخ داغ ثواب است / خودت مر فور که بغدادت فراب است (تمثیل)
هکسیر که خود با شتر زرد رور / از او داور سرغ رویر بهور (تمثیل)
۲۳۱۸. سلامتی از ثروت بهتر است. (هَلْث، وُلْث)
۲۳۱۹. قدر سلامتی دانسته نمی شود تا اینکه بیماری بیاید.
قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید (سعدی)
قدر یار مهربان کردانه / کج گم که به دست ناکساح درمانر (نظامی)

2312. Call no man happy till he dies.
2313. A hasty man drinks his tea with a fork.
2314. A hasty hand catches frog for fish.
2315. Haste is the mother of imperfection.
2316. Hawks will not pick out hawks eyes.
2317. If you are a doctor, heal yourself.
2318. Health is better than wealth.
2319. Health is not valued till sickness comes.



۲۳۲۰. ما هرگز ارزش آب را نمی‌دانیم تا اینکه چاه خشک شود. (ورژت)
قدر نان را گرسنه می‌داند. تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.
۲۳۲۱. زیاد بشنو، کم صحبت کن.
صرفاً سخن بگو و کمتر سخن بگو / چیز را که نپرسند تو از پیشتر بگو (سعدی)
سخن بسیار داند و اندک بگوید / بگوید هر چه بگوید (نظامی)
دل‌درد و گوشه‌ریزی زیاده‌اند / یعنی که دو بشنو و بگو پیشتر بگو (سعدی)
۲۳۲۲. حرف‌هایت را نه با تعداد بلکه با وزن برسان (تحویل بده). (دیوید، وردز)
کم بگو و گزیده‌گوشه‌گو / در اکثر زندگی تو بهانه شود (نظامی)
صاحب هر دو بهانه را به سخن بدهند / گفتند لب چه توان یافت به از خاموشی (کلیف)
ز گفتن پیشین بپسندیده‌ام / نپندم پیشین کس را ز خاموشی (ایضاً: سبب)
۲۳۲۳. از گوش دادن حکمت (خرد، عقل) می‌آید، از صحبت کردن ندامت (توبه).
کدام فریب شود از راه گوش / اسب و فریب شوند از راه نوشتن (مولانا)
صرف زان سبب گشت گوهر فروشی / که از یار تا سر همه گشت گوشت (امیر خسرو)
بر لبش قفل است و در دل رازها / لب خاموشی دل پر از آوازها (تسلی)
کدام از زبان خود به بلاست / مرد خاموش در امان خداست (مقتدر)
بلبلان خاموش خر عرعرا کند. دانا یان ساکت و گمنامند، بی‌هنران نادان استاد کلام.
۲۳۲۴. افرادی که سکوت تو را نمی‌فهمند، هرگز سخن تو را نخواهند فهمید.
دل‌درد بر هر کس سخن آواز سخن / راز دل خود به کس لب‌راز سخن
با بر فردا سخن ساز سخن / گوشه‌نوا چو نیست لب باز سخن (همایون)
چون که گوشه‌نوا / یعنی مجلس کس است / در چنین مجلس خاموشی بهتر است (صفای نراقی)



2320. We never know the worth of water until the well runs dry.

2321. Hear much, speak little.

2322. Deliver your words not by number but by weight. (وِیْت)

2323. From hearing comes wisdom, from speaking repentance.

2324. People who don't understand your silence will never understand your words.

۲۳۲۵. صحبت کن وقتی با تو صحبت می‌شود.
تا از تو نپرسند تو از خودت بگو / هر با دل خود راه دل ریشتر بگو (بابا افضل)
۲۳۲۶. سکوت به معنای رضایت است (سکوت نشانه رضاست). (کِنْسِنْتْ)
۲۳۲۷. سکوت به رضایت دلالت دارد (اشاره می‌کند). (ایمپلای)
۲۳۲۸. دل (قلب) با دل صحبت می‌کند (دل به دل راه دارد).
دل را به دل ره است در ایع گنبد سپهر / از سوز کینه، کینه و از سوز مهر، مهر (تمثیل)
گر در دل کج که هست دانا / داند که ز دل به دل بود راه (نظاس)
۲۳۲۹. بهشت و جهنم درون قلب هستند. (هون، ویدن)
بهشت و دوزخ با توست در پوست / پره بیرون ز خود مر هویر اردوست (پوریا روبر)
۲۳۳۰. هر ذره کوچکی کمک می‌کند (هرچه که خوار آید، روزی بکار آید).
۲۳۳۱. کسی که درنگ می‌کند (با به پا می‌کند، مردد است) می‌بازد. (هزیتیت)
یا سفت چو سنگ باش یا نرم چو موم / یا زنگر زنگ باش، یا رومر روم (تمثیل)
۲۳۳۲. ایماهای (اشاره‌های) بسیاری بین یک جفت عاشق وجود دارد. (هینت، پیر)
میخ عاشق و معشوق رمزهاست بسرا / صلاح نیست بداند به غیر دوست کسر (صائب)
۲۳۳۳. شخصی را که از کار افتاده (به زیر) است نزن.
گر بر سر نفس خود ایستد / مردد اگر بر دگر فرده بگیرد / مردد
مردد نبود فتاده را / سازدخ اگر دست فتاده را بگیرد / مردد (رودکس)

2325. Speak when you are spoken to. **LIVE FOR EACH**

2326. Silence means consent. **SECOND**

2327. Silence implies consent. **WITH**

2328. Heart speaks to heart. **out**

2329. Heaven and hell are within the heart. **HESITATION**

2330. Every little bit helps.

2331. He who hesitate is lost.

2332. There are many hints between a pair of lovers.

2333. Don't hit a man who is down.



۲۳۳۴. صداقت (درستکاری) بهترین سیاست است. (آنستی، پالیسی)
 زنبهار مگو سفخ بجز راست / هر چند تو را در کج ضررهاست
 تا پیشه نشت راست گویرا هرگز نبر سیاه رویر (جاسر)
- راستر موجب رضار خداست اکسر ندریم که گم شد از ره راست (معدر)
 به گیتر کیمیا جز راستر نیست / که عز راستر را کاستر نیست (امعدر گرانر)
 سعدیا راست روانر گور سعادت بردند / راستر کن که به منزل نرود کج رفتار (معدر)
۲۳۳۵. جایی که زنبورهای عسل وجود دارند، عسل وجود خواهد داشت. (بیز، هانی)
 مره از زلف و خالگشت معلوم / که هر جا دلام باشد دانه لمر هست (قاسم انوار)
۲۳۳۶. عسل شیرین است اما زنبور عسل نیش می زند. (سوییت، ستینگ)
 ۲۳۳۷. عسل به این نیش نمی آزد. (ورث)
 آن نوش به این نیش نمی آزد. عطایش را به لقایش بخشیدم.
- از طلا گشتن / پشیمان گشته ایم / مرصت فرموده ما را مریکنید (تمتیل)
 ۲۳۳۸. هیچ زنبور عسلی نباشد هیچ عسلی نیست، هیچ کاری نباشد هیچ پولی نیست.
 لاکر کارر کنر مزد ریتانر / چو بیکار ریقین بر مزد مانر (ناصر فسرو)
۲۳۳۹. اگر به خاطر امید نبود، قلب می شکست. (هوب، بریک)
 ۲۳۴۰. در سرزمین امید، هرگز هیچ زمستانی وجود ندارد. (ویندر)
 ۲۳۴۱. شوق بیشتری در امید وجود دارد تا در برخورداری (لذت). (دیلایت، إنجویمنت)



NEVER LOSE

2334. Honesty is the best policy.

2335. Where there are bees, there will be honey.

2336. Honey is sweet but the bee stings.

2337. The honey is not worth this sting.

2338. No bees no honey, no work no money.

2339. If it were not for hope, the heart would break.

2340. In the land of hope, there is never any winter.

2341. Three is more delight in hope than in enjoyment.

HOPE



۲۳۴۲. تو می‌توانی یک اسب را نزد آب ببری، اما نمی‌توانی او را مجبور کنی بنوشد. دوزخی را سوی جنت نتوان برد به زور (سعدی). عشق و محبت را با میخ و چکش به دل کسی نمی‌توان وارد کرد.

زهر سو نیاز و عجز مر فواهد عشق اکسر را نقولع به زور یار خود نمود (مصابر استرآبادی)

۲۳۴۳. سوار اسب بلند (مرتفع) نشو. (راید)

پیاده شو تا با هم بریم. از اسب غرور و نخوت پیاده شو. از خر شیطان پیاده شو.

کاشکسر که فروتخ است گیرند سردست / کارند فراتر شرز هر پایه که هست

و کج کو ز غرور و سرکش باشد مست / از یار در افتد آفر او گردد پست (ابوالقاسم صاعد)

۲۳۴۴. فایده‌ای ندارد اسب مرده را تنبیه کرد (تازیانه زد). (یوسئیس، فلاگ، دد)

۲۳۴۵. ساعت‌های دلپذیر (خوشایند) سریع پرواز می‌کنند. (پلزننت)

عمر اگر خوشگذرد، زندگی نوع کم است / و به سفتی گذرد، غنیمت بسیار است (تمیل)

۲۳۴۶. تاریک‌ترین ساعت درست قبل از سپیده است. (دان)

نومید مشو مگو که امید نماند / کس در غم روزگار جاوید نماند (تمیل)

۲۳۴۷. آن‌هایی که در خانه‌های شیشه‌ای زندگی می‌کنند نباید سنگ پرتاب کنند.

کسی که سرآپا عیب است از دیگران عیب‌جویی نمی‌کند.

۲۳۴۸. کسی که دامنی از جنس گاه دارد نیاز دارد از آتش بترسد. (سکرت، سترآ)

تو که بر بام خود کاینم داری چرا بر بام مردم مرز نسنگ (تمیل)



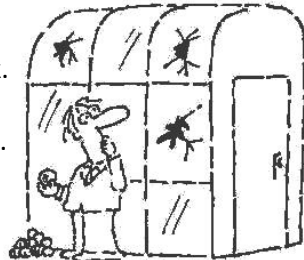
2342. You can take a horse to the water, but you cannot make him drink.

2343. Don't ride the high horse.

2344. It is useless to flog a dead horse.

2345. Pleasant hours fly fast.

2346. The darkest hour is just before the dawn.



2347. They who live in glass houses should not throw stones. (ثرو)

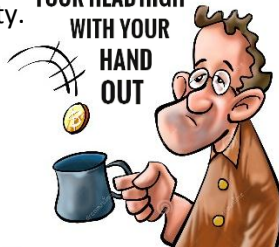
2348. Who has skirts of straw needs fear the fire. (فییر)

۲۳۴۹. آدم باید با گرگ‌ها زوزه بکشد. (هول، وُلُوژ)
- در شیخ در مزارع، از کعب عبادت شو / خواهر نشور رسوا هم رنگ جماعت شو (تمثیل)
۲۳۵۰. انسان باید انسانیت داشته باشد. (هیومین، هیومیندی)
- کدرم راه کدرمیت لازم است / خوب صندل بو ندرلد هیزم است (تمثیل)
۲۳۵۱. هر چه نجیب تر (خوش ذات تر)، افتاده تر (متواضع تر). (نوبل، هامپیل)
- فقط شاخه‌های خشک (انسان‌های نادان) هستند که می‌شکنند ولی خم نمی‌شوند.
۲۳۵۲. گرسنگی شیر را رام خواهد کرد. (هانگر، تیم، لاین)
۲۳۵۳. ضرورت (نیاز) هیچ قانونی نمی‌شناسد. (نسییدی، لا)
- کجه شیراز را کند روبه مزارع / احتیاج است، احتیاج است (مولانا)
۲۳۵۴. گرسنگی گرگ را از جنگل بیرون می‌راند. (وُلْف، وود)
- گر جور شکم نبودی، هیچ مرغی در دام صیاد نیفتادی، بلکه هیچ صیاد خود دام ننهادی.
۲۳۵۵. گرسنگی دیوارهای سنگی را می‌شکند. (وال)
۲۳۵۶. آدم گرسنه هیچ ایمانی ندارد (کسی که معاش ندارد، معاد ندارد). (فیث)
۲۳۵۷. گرسنگی بهترین سس (چاشنی، خورش) و خستگی بهترین بالش است.
- (سأس، فیتینگ، پیلو)
- کوفته بر سفره مع گو مباشر اگر سنه راه ناخ تهر کوفته است (سعدی)
۲۳۵۸. گدایان نمی‌توانند انتخاب‌کننده باشند. (بگرز، چوزرز)



2349. One must howl with the wolves.
2350. A human being should have humanity.
2351. The more noble, the more humble.
2352. Hunger will tame lion.
2353. Necessity knows no law.
2354. Hunger drives the wolf out of wood.
2355. Hunger breaks stone walls.
2356. A hungry man has no faith.
2357. The hunger is the best sauce and fatigue is the best pillow.
2358. Beggars can't be choosers.

**YOU CANNOT HOLD
YOUR HEAD HIGH
WITH YOUR
HAND
OUT**



ترصم بر پلنگ تیز دندلاخ / ستم کار بود بر گوسفندلاخ (تمثیل)
 نقوسر با بدلاخ کردن چنانخ است که بد کردن به چار نیک مردلاخ (سعدر)
 سر گرگ باید از اول برید / نه چوخ گوسفندلاخ مردم درید (سعدر)
 ۲۳۵۹. او به خوبی (نیکی) آسیب می زند، کسی که از بدی چشم پبوشد. (سپیر)
 ۲۳۶۰. زندگی گرگ، مرگ بره است. (لم)

مفشار بر هر کجا ظالمیست / که رحمت بر او جور بر عالمیست
 جفا پیشگاه برده سر به باد / ستم بر ستم پیشه عدل است و داد (سعدر)

تا نیرد یگر به ناکمرا / دیگر شاد کام کیر گردد؟ (سعدر)

۲۳۶۱. غذای (خوراک) یک نفر سمّ شخص دیگری است. (پیزن)

کار عالم چنین تواند بود / زو یگر را زیان یگر را سود
 یار از تشنگر هلاک شود / یار دیگر غریق آب شود (نظام)

۲۳۶۲. ضرر یک نفر سود یک نفر دیگر است. (الاس، کُین)

چه فوشرگت کخ نپاوند بر به طوسرا / که مرگ فر بود سگ را عروسر (نظام)

۲۳۶۳. یک قطره جوهر ممکن است باعث شود یک میلیون نفر فکر کنند. (دراپ، اینک)

عالم را یک صفح ویران کند / روبه صحنه فحفت را شیران کند (مولانا)

۲۳۶۴. قلم (خودکار) از شمشیر قوی تر است. (مایتیر، سُرْد)

بسا سپاه گرانگ که در زمانه شدنند / ز جنبش قلمر تار و مار و زیر و زبر

قلم به ساعت کخ کارها تواند کرد / که عاجز آید از کخ کارها قفا و قدر (فرض)

قلم گفتا که مع شاه جهانم / قلمنخ را به دولت مرسام (تمثیل)



2359. He hurts the good, who spare the bad.

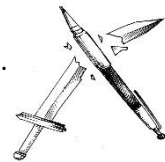
2360. The life of the wolf is the death of the lamb.

2361. One man's food is another man's poison.

2362. One man's loss is another man's coin.

2363. One drop of ink may make a million people think. (میلیئن)

2364. The pen is mightier than sword.



۲۳۶۵. به او یک اینچ بده، او یک یارد^۱ خواهد برد. (اینچ، یارد)
- گدا را که رو بدهی صاحب‌خانه می‌شود. تا بفرما زدم سفره را به دوش گرفت.
- تواضع گر چه معيوب است و فضل بر كراخ دارد / نشاید كرد بيستر از حد كه هيبت را زيان دهد (سعدی)
۲۳۶۶. اولین اثر (احساس، خاطره) با دوام‌ترین هستند. (ایمپرسیو)
- سعدی به روزگار مهربانست بر دل / بیرون نمرتوان کرد لقا به روزگار (سعدی)
۲۳۶۷. کمی بی‌صبری طرح‌ها بزرگ را ضایع خواهد نمود. (ایمپرسیو، سنپیل)
۲۳۶۸. هیچ‌گاه از یک مرده بد نگو.
- گفته‌اند که هیچ‌گاه باید گفت / از سر مرده بد نباید گفت (امیر خسرو)
۲۳۶۹. بد بدست آمده بد مصرف می‌شود (پول و اوپلا خرج و امصیبتا می‌شود).
۲۳۷۰. برای یک ملت غیر ممکن است که هم نادان باشند هم آزاد. (ایمپرسیو، نیشین)
۲۳۷۱. هیچ نابینایی مانند نادانی نیست. (بلائیندنس، ایگنرنتس)
- در جهات فریب پر ز ضرر / از جهالت مدایح تو هیچ بتر (سناپس)
- فقط بیدار کردن آسوخ است / غافل و مرده هر دو یکسوخ است (نظامی)
۲۳۷۲. یک دشمن دانا بهتر است تا یک دوست نادان (ابله). (وآیز، فولیش)
- دشمن دانا که غم جان بود / بهتر از آسوخ دوست که نادان بود (نظامی)
۲۳۷۳. او که چیزی نمی‌داند، به چیزی شک نمی‌کند. (دوتس)

2365. Give him an inch, he'll take an yard.

2366. First impressions are the most lasting.

2367. A little impatience will spoil great plans.

2368. Never speak ill of a dead.

2369. Ill got, ill used.

2370. It is impossible to a nation

to be both ignorant and free. (ایگنرنت)

2371. There is no blindness like ignorance.

2372. A wise enemy is better than a foolish friend.

2373. He that knows nothing, doubts nothing.

DONT EVER MISTAKE

MY SILENCE FOR

IGNORANCE, MY CALMNESS FOR

ACCEPTANCE, OR MY KINDNESS

FOR WEAKNESS.

BE SO GOOD

they cant

ignore you

^۱ یک یارد معادل ۹۱ سانتی‌متر است.

بیماره کادمر که گرفتار عقل شد / خوشتر آن کس که کوه فر آمد و الاغ رفت (ارباب السانک فراهانر)
خوش آنکس که هر از بر ندراند / نه صر فر در نویسنه و نه خوانند (باباطاهر)
عالم بر ضرر صفت و فردوس برین است / صیف و صد صیف که ما دیر خبر دار شیم (تمثیل)
۲۳۷۴. کسی که بسیار می داند، بسیار رنج خواهد برد. (سأفِرُ)
هر که فهمش بیش، دردش بیشتر.

از خلق جهان هر که خبر دار تر است / ناپیتر و مغلس و بیگار تر است
در باغ زمانه باغبانر مرگفت: / خوشتر میوه ترین درخت کم بار تر است (تمثیل)
غم مغور مگر نبود کار جهانت به مراد / کار دنیا به مراد دل دانا نشود (ایرج میرزا)
برگناه است کساح در تیره بقترها / افتخار ما را فروغ شعده لدراک سوخت (جهانب)
کارگشاده نبود چشم مع و گوهر مع / اکافت جان مع است، عقل مع و هوش مع (تمثیل)
فلک به مردم نادان ده زمام مراد / تو اهل دانش و فضل همی گناهت بسر (حافظ)
۲۳۷۵. جهالت مادر گستاخی (چشم سفیدی) است. (ایگنرِئِس، ایمپیو دِنِس)
۲۳۷۶. تنبلی (بیکار و تنبلی) ریشه تمام بدیها (شرها) است. (أیدلِنِس، رووت)
هر که را فتم کاهدر کرد / کاهدر کافریشتر کرد

هر که با صهل و کاهدر پیوست / پایتر از جار رفت و کار از دست (سنایر)
۲۳۷۷. کلید کار کرده (استفاده) همیشه درخشان (تابان) است. (کی، ئر آیت)
کلیدی که کار می کند درخشان است و وقتی که بیکار می ماند زنگ می زند (بنجامین فرانکلین).
۲۳۷۸. انسان همه کاره خود را در روزهای یکشنبه گدایی می کند. (ئرئید، بگ، برڈ)
همه کاره و هیچ کاره. آدم هزار پیشه، کم مایه میشه. خاله همه کاره، همه کارش نیمه کاره.
۲۳۷۹. دیگ (قابلمه، قوری) شراکت (مشاع، مشترک) نمی جوشد. (جئنت، پأت)

2374. Who knows much, will suffer much.
2375. Ignorance is the mother of impudence.
2376. Idleness is the root of all evil. (ایول)
2377. The used key is always bright.
2378. A man of all trades, begs his bread on Sundays.
2379. A joint pot doesn't boil.



نه یک کسرتواند که سازد دو کار که تاج را پسندند (برای باغ هوش)
 دو کسرتیز در یک عمل ضایع‌اند که دیگر شراکت نیاید به هوش (تمثیل)
 ۲۳۸۰. او که یک شریک قبول می‌کند (برمی‌دارد) یک از باب برمی‌گزیند.
 ۲۳۸۱. پایان (هدف) روش (وسیله) را توجیه می‌کند! (جاستیفایز، مین)
 طاعت از دست نیاید گنهر باید کرد / در دل دوست به هر حید ره‌ر باید کرد (تمثیل)
 ۲۳۸۲. تو نمی‌توانی یک مسخره‌کننده را دست‌بیندازی. (کید)
 پیش قاضی و ملق بازی.

به درگاه اشک پوشیدن میاموز / به ابر تیره باریدن میاموز
 هوسریز طاقت‌ر را خوب داند / به سرما خورده لرزیدن میاموز (صائب)

دم مزخ در نزد استاد هنر / پیش‌مها اینوس نام طب مبر (صفایر)
 در بر لوطر تو ر قاهر مکن / با نهنگ بحر خواهی مکن (صفایر)

۲۳۸۳. کسی که خودش را بشناسد، دیگران را می‌شناسد.^۱



2380. He who takes a partner takes a master. (پارتنر، مَسْتِر)

2381. The end justifies the mean.

2382. You can't kid a kidder.

2383. Who knows himself, knows others

Niccolò
Machiavelli
(1469, 1527-Italy)

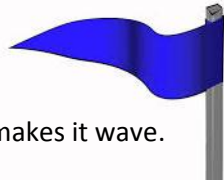


^۱ هدف وسیله را توجیه می‌کند" از پندهای ماکیاولی و بیش از هفتاد سال شعار ملی کمونیست‌ها بود.
^۲ مسیر زندگی بسیاری افراد مانند یک گلوله‌برفی است که از بالای کوهی به پایین می‌غلطد و به هر سنگی برخورد می‌کند مسیر خود را تغییر می‌دهد و هیچ هدفی ندارند جز پایین آمدن! اینگونه افراد بعد از سال‌ها وقتی به عقب نگاه می‌کنند، می‌بینند که مسیر مشخصی را به سمت هدف معینی طی نموده‌اند و همواره در صحنه روزگار سرگردان و حیران بوده‌اند. با کمی تأمل می‌توان دریافت که تنها کسانی برنده امتحان زندگی خواهند بود که خود، جایگاه خود و هدف خود را شناخته‌اند و به سمت آن حرکت کرده‌اند. با داشتن هدف است که آدمی وحدت وجود می‌یابد، یعنی تمام ارکان و اجزای وجودی‌اش در رسیدن به آن هدف مشخص، هماهنگ می‌شوند. به هر چیز و به هر کس که او را به آن هدف نزدیک‌تر کند نزدیک و از هر آنچه و از هر آنکس که او را دور سازد دور می‌شود. اینگونه انسان‌ها هر چند ممکن است نام و نشانی از آن‌ها بر زبان‌ها و در دیده‌ها نباشد ولی زیبا زندگی نموده‌اند و برندگان واقعی امتحانی به ظاهر طولانی بنام زندگی هستند.

- کأنکف خود را شناخت نتواند / کافریننده را کجا داند؟ (تمثیل)
 بگشایر برده چشم حقیقت نما سر را / خود را شناسی تا بشناسی خدا سر را (فیفس)
 ۲۳۸۴. کسی که می داند او چیزی نمی داند، زیاد می داند.
 گر لرسطو و گر سلیمانم / از همه گفته ها پیشیمانم
 تا بدانها رسید دانستم / که بدانم همس نادانم (ابوشکور بلفس)
 دل گریه در این باره بسیار شتافت / یک مور نداشت و لور مور شتافت
 اندر دل خود، هزار شورید بتافت / و آفر به کمال زره لور راه نیافت (ابیح سینا)
 ۲۳۸۵. دانش کم خطرناک است. (نالیج، دینجریس)
 کأنکف نداند رقمس بهر نام / به ز فقیهر که بود ناتمام
 بفواخ هر هم فولانس و لیقح تمام / که نیافت نکوتر بود از نیم فام (امیر خسرو)
 نیم حکیم خطر جان و نیم ملا خطر ایمان است. انسان های پرمدها و مغرور که با خواندن چند کتاب
 و تکرار چند حرف تکراری در خیال خود علامه دهند و بالاتر از دیگران، بسی خطرناکند.
 ۲۳۸۶. هیچگاه خیلی دیر نیست تا رفو کنی (مرمت کنی، درست کنی). (مید)
 یک عمر اگر طاعت شیطان کردی / برگرد از این راه اگر خود مردی
 همدار که گفته اند لرباب سفح / نفع است ز هر جار ضرر برگردی (صابر همدانی)
 ۲۳۸۷. بخند و جهان با تو می خندد. (لف، وړلڈ)
 شفته باش، صباخ راه شفته گر فولاهر / که برگشاده دلاخ صرغ روزگار فندلاخ است (صانب)
 ۲۳۸۸. قانون یک پرچم است و طلا بادی است که موجب می شود موج بزند. (لا،
 فُلُک، گُلْد، ویند، وِیو)
 ۲۳۸۹. قانون گذاران نباید قانون شکن باشند. (لا بَریکِرْز)
 حرمت امامزاده را متولی اش نگه می دارد.



2384. Who knows he knows nothing, knows much.
 2385. Little knowledge is dangerous.
 2386. It's never too late to mend.
 2387. Laugh and the world laughs with you.
 2388. Law is a flag and gold is the wind that makes it wave.
 2389. Law makers shouldn't be law breaker.



۲۳۹۰. یک وکیل خوب باید دروغگوی بزرگی باشد (اسلحه وکیل دروغ است).

۲۳۹۱. تنبلی آنقدر آهسته می‌رود که فقر از آن سبقت می‌گیرد. (لِئِزِیْنِسْ)

ز کاسنر نیاید نیکنامرا / ز بر رنبر نیاید شکاکمرا (اسعد گرگانر)

به کار اندر که، ایچ چه پزمر دگست / که پایخ بیگار ر افسر دگر است (نظامر)

۲۳۹۲. اگر یک مرغ یاوه‌گویی (وراجی) نکند تخم نمی‌گذارد. (پِرِیْت، لِیْ)

۲۳۹۳. این خوب است که با هزینه سایر انسان‌ها یاد بگیریم. (کَاسْتْ)

از تجربه آن‌ها استفاده کنیم.

چو برگشته بفتقر در افتد به بند / از او نیک بفتاخ بگیرند بند

پند گیر از معاصب دگر / تا نگیرند دگر / از تو پند (سعدر)

۲۳۹۴. اگر چیزها قرار بود دوبار انجام شوند، همه عاقل (خردمند) بودند. (تَوَآیْسْ)

مرد خردمند و هنرمند / را / عمر دو بایست در ایچ روزگار

تا به یکر تجربه / با دگر تجربه / برنخ به کار (سعدر)

۲۳۹۵. سه چیز را نباید اعتماد کرد: شاخ یک گاو، دندان‌های یک سگ و سُم یک

اسب. (تُرَاسْتِیْدْ، کُوفْ هُرْنْ، توتْ، هُفْ)

۲۳۹۶. چیزی که در گهواره یاد گرفته می‌شود، تا مقبره (مزار، گور) دوام می‌آورد

(طول می‌کشد). (کُرِیْدِلْ، تومْ)

نفل تا باشد جوانخ / باشد موئر تربیت / روز پیر / اریسر تغییر کردن / مشکل است (طائر شیرانر)

چوب تر را چنانخ / که خواهه بیچ / نشود خشک / هر به کاسنر است (سعدر)

2390. A good lawyer must be a great liar. (لَیْزِ، لَایْزِ)

2391. Laziness goes so slowly that poverty over takes it. (پاوژدی)

2392. If a hen does not prate, she will not lay. **HARD WORK**

2393. It is good to learn at other man's cost. **will pay off later,**

2394. If things were to be done

LAZINESS

twice all would be wise. (وَأَیْزِ)

pays off now.

2395. Three things are not to be trusted;

a cow's horn, a dog's tooth, and a horse's hoof.

2396. What is learnt in the cradle, lasts till the tomb.



۲۳۹۷. چقدر آسان است که یک کشیش شد، چقدر سخت است که یک انسان بود.

اردل نفسر مطیع فرماخ نشدر / از کرده ضویر شیمیان نشدر

صوفرو فقیه و زاهد و دانشمند / ایغ جمله شد رویک انسان نشدر (امید ستر لانس)

۲۳۹۸. یک دروغگو وقتی راست می گوید باورش نمی کنند. (لایر، پلیوڈ، تروث)

به گرد دروغ کنگم گردد بسر / از او راست باور ندر لدر کسر (تسئیل)

۲۳۹۹. دروغگو باید حافظه خوبی داشته باشد (دروغگو کم حافظه است). (مِمری)

میفروز هرگز پرخ دروغ / پرخ دروغ است بسر بر فروز (فاتر)

۲۴۰۰. او که قسم می خورد، دروغ خواهد گفت و او که دروغ می گوید دزدی خواهد کرد.

ضخ شدره و سنبیده گور و برسوگنده / که شهده سفناخ دروغ، سوگنده است (هانب)

۲۴۰۱. بهتر دروغی که التیام دهد (شفا دهد) تا راستی که مجروح کند (زخم زند).

جز راست نباید گفت، هر راست نشاید گفت. دروغ مصلحت آمیز بهتر از راست فتنه انگیز است.

دروغ که مانده باشد به راست / به از راستر کز درستر جد است (نظاس)

۲۴۰۲. مادامی که (تا موقعی که) یک زندگی وجود دارد، یک امید وجود دارد.

گر بر ندهد نفل وفا، چشم تر رهست / تا ریشم در آب است امید تر رهست (تسئیل)

بشر وقتی امید و آرزویی نداشته باشد مرده ای بیش نیست و ارزش هر کس به اندازه رویاها و

آرزوهای اوست (سقراط)

۲۴۰۳. زندگی بدون یک دوست، مرگ است بدون یک شاهد. (ویذوت، دِث، ویتنس)

گر مفر بکنندم به قیامت که چه ضواهر؟ / دوست ما را و همه نعمت فردوسر ما را (عدر)

در چشم بامد لادخ به بهشت برگشودخ / نه چنانخ لطیف باشد که به دوست برگشایر (عدر)



2397. How easy is to be a priest, how difficult to be a man. (پریست)

2398. A liar is not believed when he tells truth.

2399. A liar must have a good memory.

2400. He that swears, will lie, and he that lies, will steal. (سوئر، لای)

2401. Better a lie that heals than a truth that wounds. (وونڈز)

2402. While there is a life, there is a hope. (وایل)

2403. life without a friend is death without a witness.

۲۴۰۴. زندگی یک نبرد (مبارزه) است نه یک میهمانی (جشن، ضیافت).

زندگی جنگ است جانا، بهر جنگ آماده شو. دنیا جای آزمایش است نه آسایش.

۲۴۰۵. زندگی کوتاه است و زمان چابک (سریع) است. (سوئفت)

ایع غافله عمر عصب مرگزرد / دریاب دمر که با طرب مرگزرد

سافر غم فردا در صرافان چه صور را بیشتر آگر بیاید / را که شب مرگزرد (قیام)

زندگی چون تیر رفت از دست مع / آلب پاک ریفت رو دست مع / صهریا

ا دردست بییا تا غم فردا نصوریم / اوع یکدم عمر را غنیمت شمیریم

فردا که از اوع در کعب درگزیریم / با هفت هزار ساکاخ سر به سریم (قیام)

۲۴۰۶. هیچ بیماری وجود ندارد، مانند بیماری عشق. (سیکنس)

دردست درد عشق که همیشه طیب نیست / اگر دردمند عشق بناله غریب نیست

داندن عاقلان که معانیع عشق را / پروا قول ناهم و پند ادریب نیست

هر کو شراب عشق نغورده ست و درد در / آتست کز حیات بهانتر نصیب نیست

گر دوست واقفست که بر مع چه مرود / باک از جفا درسخ و جور رقیب نیست

بگریست چشم درسخ مع / بر صریت مع / افضل از غریب هست و وفا در قریب نیست (سعدی)

با زلف بتاخ بیع لردل / اوع رشته سر دراز دلد (امیر خسرو)

گویند که هر چیز به هنگام بود خوشتر از عشق / چه چیز که خوشتر در همه هنگام (ادریب صابر)

۲۴۰۷. چیزهای کوچک (اندک)، ذهن‌های کوچک را خوشحال می‌کند. (پلینز)

بزد هر کس بار در صور زور / اگر اراغ است پارمغ در بیشتر مور (سعدی)

۲۴۰۸. چیزهای کوچک برای انسان‌های کوچک بزرگ هستند.

سرمایه سفره فقیران ناخ است / در خانه مور شبنم طوفان است (تمثیل)

2404. Life is a battle, not a feast. (تیتل، فیست)

2405. Life is short, and time is swift.

2406. There is no sickness like love sickness.

2407. little things please little minds.

2408. Little things are great to little men.



۲۴۰۹. زندگی کن و بگذار زندگی کنند.

هر بدر که به خود نمر بسند را با کسر مکنج / سر برادر من
گر مادر فویسر دوست دار را دشنام مده به مادر من (تمثیل)

کاسایتر گیترا تفسیر ایچ / دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (حافظ)
چست دانر سر دلداریو دانشمند را کج بروا دار که گر بر تو رود پیشند (حافظ)

۲۴۱۰. زندگی نکن تا بخوری، بلکه بخور تا زندگی کنی.

فوردخ از بهر زندگانر است / زندگانر بهر فوردخ نیست (تمثیل)

نخ از برار کتج عبارت گرفته اند / صاحب دلان، نه کتج عبارت برار نمان (سعدی)

۲۴۱۱. قبل از اینکه خیز برداری (بپری) نگاه کن (بی گذار به آب نزن). (لیپ)

مکنج آهنگ ره با چشم بسته / زبنا مگشایر گفتار بیچار
بکنج ثابت برادر بودند را / پسر آنگه دعوی میراث بنمار (اصغر اصفهانی)

هر که راه چشم مصلحت بیخ است / ننهد یار تا نبیند چار (سعدی)

تا نکفر چار قدم استوار / یا من در طلب هیچ کدر (تمثیل)

۲۴۱۲. تو نمی توانی چیزی که هرگز نداشتی را از دست بدهی (گم کنی، ببازی).

ندارم گنج کز سلطان بترسم انه ایمانر که از شیطان بترسم (صاحب)

جز غم به جهان هیچ نداریم، بکنج / اگر هیچ نداریم، غم هیچ نداریم (فولجو)

۲۴۱۳. هیچ ضرر بزرگی بدون کمی سود (نفع، بهره) وجود ندارد. (آلاس، گین)

۲۴۱۴. مرا کم دوست بدار، طولانی دوست بدار.

۲۴۱۵. عشق گلی است که در ازدواج به میوه تبدیل می شود. (فروت، مریج)



2409. Live and let live.

FAILURE is

2410. Live not to eat, but eat to live. **SUCCESS**

2411. look before you leap.

if we learn

2412. You can't lose what you never had. **from it.**

2413. There is no great loss without some gain.

2414. Love me little, love me long.

2415. Love is a flower which turns into fruit at marriage.



۲۴۱۶. عیش (خوشی) بیشتری در دوست داشتن است تا دوست داشته شدن.
عشق، عاشق را پویاتر، زنده و شاداب‌تر نموده و انسان را به تکاپو و تلاش وامی‌دارد.
زیفا یافت عمر رفته را از صعبت یوسف / ز سودا صعبت هیچکس مرغوب نخواست (مهاجر)
۲۴۱۷. خوشی بیشتری در دوست داشته شدن وجود دارد تا دوست داشتن.
عشق مرگوبه به گوشت هر دم که هست / صید بودخ فوشر از صید راست (تمثیل)
۲۴۱۸. عشق بدون علت (دلیل) است. (ویدآوت، ریزن)
فرد ما را به دانش رهنمون است / حساب عشق از ابع دفتر برون است (نظاس)
۲۴۱۹. آن‌هایی که خیلی عمیق دوست دارند، خیلی عمیق متنفر می‌شوند. (هیئت)
در دل صبور باشریه سفت که گفته اند / فولره چون بندن شود سرنگون شود (تمثیل)
۲۴۲۰. عشق پر از دردسر (زحمت، مزاحمت) است. (فُل، تُرَابِل)
عشق غالباً نوعی عذاب است، اما محروم بودن از آن مرگ است (شکسپیر)
در زلف چون کمنه در دل میبج کانه / سرها بریده بینر بر جرم و بر جنایت (مناظر)
۲۴۲۱. عشق قدیمی زنگ نمی‌زند (نمی‌پوسد). (رَأَسْت)
رفتر ز چشم و نقش از دل نمرود / از شیشه گر گلاب رود بو نمرود (تمثیل)
- نقش کرد مرغ زبهار تو در خانه دل / خانه ویران شد و کس نقشه دیوار بساند (رحمت عدل‌شاه)
۲۴۲۲. عشق از دیوارهای سنگی عبور خواهد کرد. (ثرو، وَاَلز)
۲۴۲۳. عشق قلمرو پادشاهی (کشور) خود را بدون یک شمشیر اداره می‌کند.
(رولز، کینگدِم، سَرْد)

2416. There is more pleasure in loving than in being loved. (پِلِز)

2417. There is more pleasure in being loved than in loving.

2418. Love is without reason.

2419. They that too deeply
love too deeply hate.

2420. Love is full of trouble.

2421. Old love doesn't rust.

2422. Love will go through stone walls.

2423. Love rules his kingdom without a sword.

LIFE without LOVE is no life at all...

۲۴۲۴. همه چیز در عشق و جنگ منصفانه است. (فیر، وُر)
 در هماغویر دشنام مده، پسر چه دهم؟ / مرغ بریخ دهم و بره و صلوه و صیر؟ (سوزنر سرقدنر)
۲۴۲۵. عشق صحبت می کند حتی وقتی که لب ها بسته اند. (ایون، لیپز)
 گرم مجال نگاهر بود، زبنا چه کنم / بجاکتر که نگه مرکنه، زبناخ نگه (وصسر باقتر)
 اظهار عشق ره به زبناخ اصتیاج نیست / چندانکه شد نگه به نگه آشفنا، بر راست (صانرب)
 چندانکه مرتواخ سفح دل به ما بقوا عاشق به صوت و صرف تکلم نمرکنه (کمال فجندر)
۲۴۲۶. عیبها ضخیم (غلیظ، انبوه) هستند وقتی عشق نازک (لاغر) است. (فالت)
 وقتی که آفتاب عشق افول می کند، ستارگان عیوب پدیدار می شوند.
۲۴۲۷. عشق شیرین است در ابتدا اما ترش در انتها. (سوییت، سوتز)
 آغز عشق حسرت و آفر ملامت است / بیچاره آنگه، عاشق آغز کنه (همایون)
۲۴۲۸. هیچگاه به عشق و آبوهوا تکیه (اعتماد نکن). (رلای، وِز)
 هیچ گیاه دارویی (گیاه، رستنی) عشق را درمان نخواهد کرد. (ارب، کیوز)
 هر کجا در راست، درمانیتر هست / درد عشق است، آنگه درمانیتر نیست (تمیل)
 هر بلایر فرصر دارد و هر غم فرصر / درد عشق است که هرگز به دوا نرسد (عماد کرمانر)
۲۴۳۰. عشق هیچ عیبی را نمی بیند. (فالتس)
 گر ز عشق اندک اثر مر دیده ام / عیبها جمله هنر مر دیده ام (عطار)
 هو باشد مرد عاشق در بر دوست / هم ز شتر به چشم سرفست نیکوست (اسعد گرگانی)
۲۴۳۱. شخص نمی تواند دوست داشته باشد (عشق داشته باشد) و عاقل باشد.



2424. All is fair in love and war.

2425. Love speaks even when the lips are closed.

2426. Faults are thick when love is thin. (ثینک، ثین)

2427. Love is sweet in the beginning,
but sour in the end.

2428. Never rely on love and weather. **is not finding someone**

2429. No herb will cure love. **to live with it's finding someone**

2430. Love sees no faults.

2431. One cannot love and be wise. (وآیز) **WITHOUT**



نیست از عاشق کسر دیوانه ترا عقل از سوداگر او کور است و کز (مولانا)
 عاتق نغمه پرگار و چون در و لرا عشق داند که در این دایره سرگردانند (حافظ)
 با عقل آنگاه عشق به یک جو نمرود / بیهوده منع که ساخته از کتب و آگشتم (شهریار)
 داستاخ عقل و عشق از هم جداست / هر متاع را به باز از ریاست (مولانا)
 نصیحت عشق و فرد ساز نگرده هرگز / بدین و جفا هم آواز نگرده هرگز (صائب)
 عقل مرگفت که دل منزل و ماوایم است / عشق خندید که یا جارتو یا جارتو است (تمتیل)
 ۲۴۳۲. عشق طول می کشد تا زمانی که پول دوام آورد.

مکالمات: پسر نزد پدرش از درد عشق و عاشق مرغانید. پدر او را نصیحت کرد که عشق به مرض هوایر نیست و بهتر است آنرا از سر بدر کنی. پسر گفت: پدر جان، کافر تو غزه فویان ندیده ام که ترک عشق را کساح مرندارند پدر در جوابش گفت: پسر جان تو هم سفره برنایخ ندیده ام و کز سنگر نهشیده ام را عاشق را از سر بدر کنی.

۲۴۳۳. وقتی فقر در می زند، عشق از پنجره به بیرون پرواز می کند. (پاوردی، ناک)
 ۲۴۳۴. عشق و سرفه و نادانی را نمی توان پنهان نمود. (کاف، ایگنرینس، هاید)
 کتب چشم را از دل یک یک به مردم باز گفت / عاشق و مستر و دیوانگر نتوان نصیحت (تمتیل)
 عشق بورمشک دارد، زان سبب رسوا بود / مشک را کز چاره باشد، از چنین رسوا شد (مولانا)
 ۲۴۳۵. عشق به هیچ تدریسی نیاز ندارد.

شمعیست دل مراد افروختن / چاکبست ز هجر دوست برافروختن
 لاسر فبر از سوختن و ساختن / عشق آگدنر بود نه آموختن (مولانا)

۲۴۳۶. بزرگترین نفرت از بزرگترین عشق سرچشمه می گیرد. (هیئت، سنپینگ)
 ۲۴۳۷. هیچ بهشتی مانند عشق دوطرفه (متقابل، دوسره) وجود ندارد. (هون)



2432. Love lasts as long as money lasts.
 2433. When poverty knocks at the door, love flies out of window.
 2434. love and cough and ignorance cannot be hid.
 2435. Love needs no teaching.
 2436. The greatest hate springs from the greatest love.
 2437. There is no heaven like mutual love. (میوچونل)

مع نمرگویم تو با کس رفو مقیر / هرکه بهرت تب کنده، بهر شریمر (نظام و ف)
 هرکه تب کرد از برادر تو برادر او بییرا ورنه بر حاصل مکفخ خود را فدرادرنگر (جهانب)
 ۲۴۳۸. سخن چینی و دروغ با هم اتفاق می افتند (به هم می آیند). (گاسپیٹنگ)
 ۲۴۳۹. خدمتکارها (کلفت‌ها، دوشیزه‌ها) چیزی جز شوهر نمی‌خواهند و وقتی به
 آن‌ها رسیدند، آن‌ها همه چیز را (از شوهرانشان) می‌خواهند. (میڈز، هازبند)
 ۲۴۴۰. بداندیشی (بدخواهی، کینه‌توزی، بدجنسی) به خودش بیش از همه آسیب
 می‌زند. (میلِس، هرتس)

برفواده کسوخ هیچ به مقصد نرسد / یک بد نکلند تا به خود شریمر نرسد (تسین)

مادرسد بهیخ راه هرکه بد کرد / نه با بهیخ کسر با بهیخ خود کرد
 مگر نشنیده از فرانسویخ راه / که هرکه چاه کند افتاد در چاه (نظاس)

۲۴۴۱. انسان خوب بیشتر رنج می‌برد. (سأفِر)

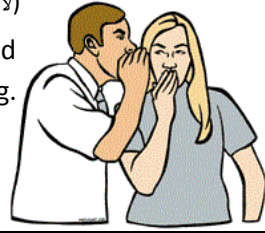
فلک راه عادت دریرنه ایخ / است / که با کز لاوکاخ دازم به کیخ / است (میرزا نصیر اصفهانر)

2438. Gossiping and lying go together. (لایینگ)

2439. Maids want nothing but husbands, and when they have them, they want everything.

2440. Malice hurts itself most.

2441. Good man suffer much.



۱ کالکیشن go together به معنی "به هم آمدن" و "با هم روی دادن" می‌باشد:

آیا فکر می‌کنی لباس کرم و ژاکت آبی به هم می‌آیند؟

Do you think the cream dress and the blue jacket go together?

آن پیراهن واقعاً به آن شلوار نمی‌آید.

That shirt doesn't really go together with those trousers.

توسعه (گسترش) جدید به بقیه ساختمان نمی‌آید.

The new extension goes together with the rest of the building.

خرد (عقل، فرزاندگی) و بلوغ لزوماً به هم روی نمی‌دهند.

Wisdom and maturity don't necessarily go together.

- گفت با بلبل قفسر، زاغرا / از چه افتاده، دور از باغبر
 تو که کار نرنداشتت به کسر / پسر چه یاریند لایح قفسر؟
 گفت: چون مرعشر هفر مندم / دست گردوخ کفنده در بندم
 لایح صنیع است شیوه لایم / زاغ در باغ و بلبل در دام (عباس صحریاری)
۲۴۴۲. هیچگاه برای پول ازدواج نکن، تو آن را ارزان تر قرض خواهی گرفت. (میری)
 بنده بزغ شخ به شهوت و مال / پسریر او صقم کردن است مهال
 زست باشد که در زنا شویر / بنده باشرو خواهر شویر (سنایر)
۲۴۴۳. شخص باید یک خدمتکار خوب باشد قبل از اینکه بتواند یک ارباب خوب باشد.
 ز فرمان پذیری آموز فرماندهی. انسان تا کوچکی نکنند، بزرگ نمی شود. (بیر و نوت، مستر)
 لایر فبر بگوشتر که صاحب فبر شور / تا راهرو نباشر کر راهبر شور (حافظ)
- تقره هیچ مریرد بگونه مراد شور / پسر نبوده کسر را، پسر بگونه شور؟ (تمیل)
۲۴۴۴. برای یادگرفتن فرمان دادن (فرماندهی کردن) شخص باید اطاعت کردن
 (فرمانبرداری کردن، مطیع شدن) را یاد بگیرد. (کیمند، اوبی)
 هر کس که گردخ به فرماخ نهاد / بسر دیر نیاید که فرماخ دهد (سعدر)
 مزد لگر مر طلبیر خدمت استاد بیر / سر ناکرده در لایح راه به جایر نرسر (حافظ)
 بود هر کار بر استاد دشوار / نفس استاد بایر، وانگهر کار (نظامر)
۲۴۴۵. اطاعت (فرمانبرداری، حرف شنوی) مادر موفقیت است. او که نتواند اطاعت
 کند، نمی تواند فرمان دهد. (اوبیدینس، سیکسیس، اوبی، کیمند)
 هر کس نه مریر شد مرادش رنگند / هر کس نه کم گشت زیادش رنگند
 در هر کار بر هر دیر بر هر کسرا شگرده گشته اوستادش رنگند (مفتوح همدانر)

2442. Never marry for money, you'll borrow it cheaper. (بارو، چپیر)

2443. One must be a good servant
before he can be a good master.

**If you love me
obey me!**

2444. To learn to command one must learn to obey.

2445. Obedience is the mother of success.

He that cannot obey cannot command.



۲۴۴۶. انسان‌ها نباید (قرار نیست) که بر حسب اینچ اندازه‌گیری شوند. (مِژرْد)

کاخ شنیدم که لاغر دانا / گفت بار بره ابله فریه

اسب تاز روگر ضعیف بود / همهنخ از طویلدم افریه به (تمثیل)

۲۴۴۷. قدرت (زور) اکثر مواقع بر حق چیره می‌شود (غلبه می‌کند). (مَآیْتُ، اَفِنْ)

زورت بیش، حرفت پیش. اگر سنگ به شیشه بخورد وای بر شیشه، اگر شیشه به سنگ بخورد باز هم وای بر شیشه.

۲۴۴۸. یک انسان چیست بجز ذهنش (اندیشه‌اش)؟

در برادر تو همه اندیشه‌ها / مابقر خود استخوان و ریشه‌ها

گر گل است اندیشه تو گلشنرا / و بر بود خار تو هیم گلشنرا (مولانا)

۲۴۴۹. یک بدشانسی (بدبختی) بر گردن دیگری می‌آید. (میسفُر چُن، نِک)

چون بد آید، هر چه آید بد شود / یک بلا ده گردد و ده صد شود

کاستر از گرم فتنه، مهر از فروغ / فلسفه باطل شود، منطق دروغ

پهلوان را بغلطانند / پشه را غاب شود بر کرکسر (مولانا)

۲۴۵۰. بدشانسی (سیاه بختی) سوار بر اسب می‌رسد، اما پیاده عزیمت می‌کند

(روانه می‌شود). (میسفُر چُن، دِپَارْت)

زود زود و گرم گرم و بیسریبتر آید / در دیر و نرم نرم، از طبع کم کم بگذرد (مصور شبستان)

۲۴۵۱. تحمل کردن بدبختی دیگران آسان است. (بِر)

کاخ شنیدم که رفت نادانرا / به عبادت به درد دندانرا

گفت: باد است زین: مباشر غمیع / گفت: اگر بر در است ای نهینیع

بر مع ایغ درد کوه فولاد است / چون تو ز کاخ فارغ تر باد است (عطار)

تو را که دیده ز خواب و ضار باز نباشد / ریاضت مع شب تا صفر نسته چه دانرا؟ (سعدی)

2446. Men are not to be measured in inches. **DO NOT EXPECT**


2447. Might too often overcomes right. **JUSTICE WHERE**

2448. What is a man but his mind? **MIGHT IS RIGHT**

2449. One misfortune comes on the neck of another.

2450. Misfortune comes on horseback, but departs on foot.

2451. It is easy to bear the misfortune of others.



۲۴۵۲. بدبختی‌ها به ندرت تنها می‌آیند. (میسْفَرُ چَنْزُ، سِلْدِمُ، اِلْنُ)
 سیلست کاید و زخ زاید و مِصاخ برسد / عمه از قم برسد، خانه ز کاشخ برسد
 تیگراف فبر مرگ عمو از تبریز اکاغذ مردخ دایم، ز فراساخ برسد
 هر بلایریم زمیع میرسد از دور سپهر / بهر ماتم زده بر سرو سامان برسد (روهانر فراسانس)
 اقبال ضم هر چه فروخ تر شود نکوست / فولره پوچ بلندر شود سرنگوخ شود (تمثیل)
 نروید هیچ تضر تا نگند / نه کار سرکشاید تا نبند (نظامر)

۲۴۵۳. هیچگاه نمی‌بارد بلکه می‌ریزد (وقتی بد آید از چپ و راست می‌آید). (پور)
 نارفتم بکرفتم، بلار دگر کامه / ننستم بکرفتم، کاشوب دگر فاست (تمثیل)
 ز در اغیار و از دیوار سنگ مریدار / بلار در مندهاخ از در و دیوار مر کاید (ضعندر)
 ۲۴۵۴. پول روی درخت‌ها رشد نمی‌کند (عمل نمی‌آید). (گروف تریز)
 پول علف خرس نیست.

۲۴۵۵. یک انسان بی‌پول سریع از میان بازار عبور می‌کند.
 ۲۴۵۶. هر چه کوه مرتفع‌تر، فرود بزرگ‌تر. (ه‌آیر، مونتین، دیسیند)
 نزدیخ ایغ جهان ما، و منراست / عاقبت ایغ نزدیخ افتادنراست
 لاهرم هر کس که بالاتر نشست / استفوانتر سفتر فواده شکست (مولان)
 ۲۴۵۷. کج (ناراست) فطری (ذاتی) هیچگاه توسط آموزش راست نمی‌شود.
 (گروکید، نیچر، سنتریت، اچکیشین)

پوچ بود اهل گوهر قابل / تربیت را در او اثر باشد
 فر عیسر گرشیم مکه برند / پوچ بیاید هنوز فر باشد (سعدر)

تربیت ناهل را پوچ گردان بر کنید / یرتو نیکان نگید هر که بنیادش بر است (سعدر)

2452. Misfortunes seldom come alone. **Every one**

2453. It never rains but pours. **has BAD LUCK**

2454. Money doesn't grow on trees. **but the best**

2455. A moneyless man goes fast **one is always**

through the market. **with me...**

2456. The higher the mountain, the greater descend

2457. Crooked by nature is never made straight by education.



در فتر که تغف است و ر را سرشت / اگر سر بر نشانس به باغ بهشت
 و ر از جور شد سر به هنگام آسب / به بیغ، انگشیر ریزر و شهید ناب
 سرانجام گوهر به بار آورد / همان میوه تغف به بار آورد (سعدی)
 ۲۴۵۸. ذات (فطرت، سرشت) یک انسان توسط عمل او شناخته می‌شود. (نیچر)
 هر که نقش فریتر مریند به کاب / قمر، مهتاب و خورشید، آفتاب (تمثیل)

۲۴۵۹. گفتار آینه روح است. (سپیچ، میوز، نسل)
 تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد (سعدی)

کاخ کمر که بدم گفته / بدر سیرت دوست / و کاشکمر که مرا گفت نگو، خود نیکوست
 حال منگم از کلامش بیدار است / از کوزه همان تر او که در دوست (شیخ بهایس)

۲۴۶۰. طبیعت هیچ چیزی را بیهوده انجام نمی‌دهد. (وین)

روسو طبیعت را آموزگار راستین همدلی‌ها، همنوایی‌ها و هارمونی‌ها دانسته و تمامی بدی‌ها و شقاوت‌ها را ناشی از تمدن اجتماعی امروز می‌داند. او معتقد است که سعادت بشر در بازگشت به صفای اولیه طبیعت است و باید در محیط طبیعی و با سادگی زیست و از نفوذ تمدن به دور بود.

۲۴۶۱. نو همیشه جایگزین کهنه می‌شود.^۱ (ریپلیس)

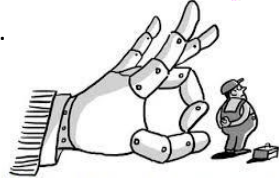


2458. A man's nature is known by his act.

2459. Speech is the mirror of the soul.

2460. Nature does nothing in vain.

2461. The new always replaces the old.



When will robots replace us ?

ا فعل replace به معنای "جایگزین کردن، تعویض کردن و جایجا کردن" می‌باشد:
 کارخانه بیشتر کارگانش را با ربات جایگزین نمود.

The factory replaced most of its workers with robots.

شورا طرح ریخته است تا کتابخانه را خراب کند و آن را با یک هتل جایگزین کند.

The Council has planed to knock the library down and replace it with a hotel

دکترها قسمت بالای استخوان لگنش را با یک کره فلزی تعویض کردند.

Doctors have replaced the top of his hip bone with a metal sphere.

لیخند سارا با یک اخم جایگزین شد.

Sarah's smile was replaced by a frown.

۲۴۶۲. بعد از شب سپیده دم می آید، بعد از غم شادی (لذت) می آید (دآن، سآر، جُی)
 بنیاد غم و شاد بر سرِ سر میاید / هر صبح زیر شام، هر شب سر سردارد (صغیر اصفهانی)
 اردل صبور باشو مفور غم که عاقبت / این شام صبح گردد و این شب سر شود (همایون کرمانس)
 ۲۴۶۳. اصیل ترین (شریف ترین) انتقام بخشیدن است. (نوبل، ریونج، فرگیو)
 اگر می خواهی لحظه ای خوشحال باشی انتقام بگیر و اگر می خواهی همیشه خوشحال باشی عفو نما
 (لاکودر)

عفو فرمودن مبارک فصلتر است / هر که دارد عفو صاحب دولتتر است
 دوست دارد عفو را پروردگار / آنچه ایزد دوست دارد، دوست دارد (تمتیل)
 ۲۴۶۴. اقدام به هیچ کار مخاطره آمیزی نکنی، هیچی بدست نمی آوری. (وِنچِر)
 بر صبر به عالم معنا نرس / زنده به حیات جاودانتر نرس
 تا هیچو خلیل کتشر اندر نشورا چون خضر به کاب زندگانتر نرس (مولانا)

مرد که در کار نباشد جسور / او بود از همه لذات دور (ایرج میرزا)
 با زبان بسته آسریوسته مرگوید صدف / هر که مرخواهد گهر باید که دل دریا کند (قدردمشهد)
 ۲۴۶۵. یک ضرب المثل (گفته) قدیمی هست که می گوید: "انسان ها برای (در
 مقابل) هیچی، هیچی نمی دهند." (سینین)

هیچ گریه ای محض رضای خدا گریه نمی گیرد. بی مایه فطیر است.

کنج بگر گفت: انگبین دارم بسرا مرفروشم سفت از زانج کو کسر؟
 شیخ صوفی گفت از مرد صبور / مرد هر هیچ به هیچ گفت دور
 تو مگر دیوانه ای را ندیده ای کس به هیچ مرد هر چیز به کس
 بر طمع نشنیده ام از خالو و عام / مع سلام از برادر و السلام (عطار)

Forgive & Forget
 2462. After night comes dawn, after sorrow comes joy.

2463. The noblest revenge is to forgive.

2464. Nothing venture, nothing gain. (گینین)

2465. There is an old saying which goes: "People give nothing for nothing".



۲۴۶۶. یا زین اسب را ببر یا اسب را بباز^۱. (اِیْذِرْ، وِیْنْ، سَدَلْ، لَوْزْ)

غولهرگر اندرشم کند کام نهنک / هرگر نهنک درگرانمایه به چنگ (سدرس)
دست از طرب ندرم تا کام مع بر آید / یا تیغ رسد به جانخ یا جانخ ز تیغ بر آید (مناظر)



2466. Either win the saddle or lose the horse.

در زبان انگلیسی برای بیان عبارت "یا ... یا ..." از "either... or ..." و بجای عبارت "نه ... نه ..." از "Neither... nor ..." استفاده می‌شود:

I want **either** this book **or** that book. من یا این کتاب را می‌خواهم یا آن کتاب را

I want **neither** this **nor** that. من نه این را می‌خواهم نه آن را.

همچنین **Either** به معنی "هر کدام از دو" و **Neither** به معنی "هیچکدام" به تنهایی به کار می‌رود: می‌توانیم به هر کدام از رستوران‌ها برویم، من اهمیتی نمی‌دهم (برای من فرقی ندارد).

We can go to **either** restaurant, I don't care.

کدام کتاب را خریدید؟ من هیچ کدام را نخریدم.

Which book did you buy? I bought **neither**.

بعد از **Either** و **Neither** اسم و فعل بصورت فرد می‌آید ولی در مورد ساختارهای **Either/or** و **Neither/nor** اگر عناصری که بعد از آن‌ها می‌آیند، هر دو فرد باشند فعل نیز بصورت مفرد بکار می‌رود ولی اگر یکی از آن‌ها یا هر دو جمع باشند فعل نیز بصورت جمع بکار می‌رود:

Neither book **is** mine. هیچ کدام از دو کتاب مال من نیست.

Either day **is** fine for me. هر یک از دو روز برای من خوب هستند.

یا پدر یا مادر باید در جلسه حضور یابند.

Either the father **or** the mother **has** to attend the meeting.

نه لیلا و نه نانسی قرار نیست که گزارش را بنویسند.

Neither Leila **nor** Nancy **is** going to write the report.

نه علی و نه بهرام هیچ کدام روزهای جمعه به آن جا نمی‌روند.

Neither Ali **nor** Bahram **goes** there on Friday.

یا سو یا دخترها قرار است امشب شام آماده کنند.

Either Sue **or** the girls **are** going to prepare dinner tonight.

نه معلم و نه دانش‌آموزان امروز صبح در کلاس نبودند.

Neither the teacher **nor** the students **were** in the classroom this morning.

همچنین برای بیان عبارت "هم ... هم ..." از "Both ... and..." استفاده می‌گردد و **Both** به تنهایی به معنای "هر دو" می‌باشد و مسلماً فعل بعد آن باید بصورت جمع بکار رود:

Both John **and** Tom **were** late. هم جان و هم تام دیر کردند.

Both restaurants **are** good. هر دو رستوران‌ها خوب هستند.

۲۴۶۷. هیچ چیز مسلم (قطعی) نیست بجز مرگ و مالیات. (سِرْتَن، دِث، تَکْس)
۲۴۶۸. بهترین شراب (باده، می) از یک ظرف کهنه (قدیمی) بیرون می آید. (دود از کنده بلند می شود). (وَأَیْنُ، وَسِیل)
- بوهه علم همو زر باشد / که پوهه کهنه تازه تر باشد (اوصدس)
۲۴۶۹. همان داستان قدیمی است به همان روش قدیمی.
- همان آتش است و همان کاسه. همان هلو و همان گلو. همان داستان همیشگی، همان قصه قدیمی.
- مطرب و ساقه عوفه سدرت و لبر باز / نغمه هماغ نغمه است و ساز هماغ ساز (تمثیل)
۲۴۷۰. فرصت به ندرت دو بار در می زند. (آپرتیوندی، سیلدم، ناکس، توآیس)
۲۴۷۱. هر چیزی به اصل (منشاء، مبدا) خود برمی گردد. (أریجن)
- هر کسر کو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش (مولانا)
۲۴۷۲. بدون درد (رنج) هیچ چیز قرار نیست بدست آید بجز (به استثنای) فقر. (پین، ایکسیت، پاوردی)
- نوش خواهی نیش می باید چشید. خرمی می بایدت تخمی بکار (سعدی).
۲۴۷۳. هیچ رنج، هیچ سود (نابرده رنج گنج میسر نمی شود). (پین، گین)
- مخ ز رنج شایسته که در طریق ادب / به راهت نرسید، گنگم ز صمتر کشید (تمثیل)
۲۴۷۴. هیچ شیرینی بدون عرق (عرق ریزی) (وجود ندارد). (سوییت، سوت)
- سعی نابرده چه امید عطا می داری؟ (حافظ). مقام عیش میسر نمی شود مگر به رنج. هر که میل گنج دارد رنج می باید چشید.

2467. Nothing is certain but death and taxes.

2468. The best wine comes out of an old vessel.

2469. It is the same old story in the same old way.

2470. Opportunity seldom knocks twice.

2471. Everything goes back to its origin.

2472. Nothing is to be got **Endure the PAIN** without pain except poverty.

2473. No pain, no gain. **Enjoy the**

2474. No sweet without sweat. **GAIN**

pain
no
gain



۲۴۷۵. صبر (شکیبایی) تلخ است، اما میوه آن شیرین است. (پیشینس، بیدر، فُروت)
 چه خوشگفت آنج مرد دلمو فروشرا شفا بایدت دلمو رستغ نوشر (تمثیل)
 گویند که سنگ لعن شود در مقام صبر / آزر شود ولیک به فوج جگر شود (مناظر)
۲۴۷۶. رنگ پریدگی خلبان علامت (نشانه) یک طوفان است. (پینلنس، پائِلِت،
 سائِن، سَترَم)
 از پریدخ هارنگ و از تیدبخ هاردل / عاشق بیچاره هر جا هست رسوا مرشود (تمثیل)
۲۴۷۷. چیزی که گذشته، گذشته. گذشته.
 بگفت ایغ: و شد روزگار شرب سرا / زماخ گذشته نیاید به بر (فردوس)
۲۴۷۸. چیزی (کاری) که انجام شد، انجام شد. (دآن)
 گذشت آنچه گذشت و رفت آنچه رفت. کاری است گذشته و سبویی است شکسته.
۲۴۷۹. صبر همه درها را باز می‌کند. (پیشینس)
 صبر و ظفر هر دو همزادند / ناصبورانچ چو خاک و چوخ بازند (نظاس)
 صبر و ظفر هر دو دوستان قدسند / بر اثر صبر نوبت ظفر آید (مناظر)
 چو بر رشته کارت افتد گره / شکیبایر از صبر بیبوده به (نظاس)
 صبر هزاران کیسای حق آفرید / کیسایر همچو صبر آدم نرید (مولان)
۲۴۸۰. برای بهترین‌ها امیدوار باش و برای بدترین‌ها آماده باش. (پریپر، وِرنِست)
۲۴۸۱. اگر صلح (آرامش) می‌خواهی، برای جنگ آماده شو. (پیس، پریپر، وُز)
 حاضر به جنگ باش اگر صلحت آرزوست.
۲۴۸۲. مرواریدها را جلوی خوک نریز (خر چه داند قیمت نقل و نبات). (پرل، سُوآین)



2475. Patience is bitter but its fruit is sweet. **Be careful who you share your weakness with.**
2476. The paleness of the pilot is a sign of a storm.
2477. What is past is past. **Some people can't wait for the opportunity to use them against you...**
2478. What's done is done.
2479. Patience opens all doors.
2480. Hope for the best and prepare for the worst.
2481. If you want peace, prepare for war.
2482. Don't cast pearls before swine.



۲۴۸۳. داخل برای یک پنی (یک سنت، یک صدم دلار)، داخل برای یک پوند.

آب که از سر گذشت چه یک وجب چه صد وجب. ما که در جهنمیم، حالا یک پله پایین تر.

۲۴۸۴. هیچ همراهی مانند پنی وجود ندارد. (کَمِپَنین)

مَنعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست / هر جا که رفت فیم زد و خوابگاه ساخت

و کج راه که بر مراد جهان نیست دسترس را در زراد و بوم فویر غریب است و ناشناخت (سعدی)

۲۴۸۵. استقامت (پشت کار، مداومت) بر همه چیز غلبه می یابد. (پرسنیورنس)

در انجمن شعرا مسابقه ای درباره استقامت و پایداری ترتیب دادند. در میان شاعران استاد محمد تقی بهار (ملک الشعرا) حضور داشت و بلافاصله این دوبیتی را در مورد استقامت سرود:

پایدار رو استقامت میغ / سیزد ار عبرت بشر گردد

بر سرش هر چه بیشتر کوبند / یادش را بیشتر بیشتر گردد

۲۴۸۶. تنها پوشنده (کفش، لباس، عینک و ...) می داند کفشش کجا نیشگون می گیرد.

که هر بیمار مردانه در این دنیا / دوا سرد خود را بهتر از غیر (تسلی)

۲۴۸۷. تو نمی توانی همه را خوشحال کنی. (پلیز)

خاطر سر چند لگ از تو شود شد بر است / زندگانی به مراد هم کس نتوان کرد (تسلی)

۲۴۸۸. عیش های (خوشی های) زورمندان اشک های فقرا می باشد. (پلژرز، مآی، تیئر)

خانه ظالم به آه مظلوم بریاست. بهشت اغنیاء از دوزخ فقرا ساخته می شود.

۲۴۸۹. قصه (داستان) انسان فقیر نمی تواند شنیده شود. (پور، تیل، هرد)

نبض تهیدست نگیرد طیب. درد فقیران همه جا بی دواست.



2483. In for a penny, in for a pound. (پنی، پونڈ)

2484. There is no companion like the penny.

2485. Perseverance overcomes all things.

2486. Only the wearer knows where his

shoe pinches. (پینچ، شو، پینچ)

2487. You cannot please everyone.

2488. The pleasures of the mighty are the tears of the poor.

2489. A poor man's tale cannot be heard.



۲۴۹۰. میز (سفره) آدم فقیر زود پهن می شود. (تیبیل، سپرد)
 در کعبه صدق جز صفا چیز نیست / در چنته فقر، جز فنا چیز نیست
 همدار که در کاس و کشتول فقیر / جز مهر و مصبت و وفا چیز نیست (تمثیل)
 دریا دلیم و دیده ما معرّخ در است / اگر دست ما تهر است و لبر چشم ما پر است (ولر جلایر)
۲۴۹۱. گفت کتری به ماهیتابه: "کنار بایست، مرد سیاه". (سید، کیدل، پن، اساید)
 دیگ به دیگ می گوید رویت سیاه. دنیا ببین چه فنده، کور به کچل می خنده.
 ۲۴۹۲. فقر جرم نیست ولی مادر جرم است. (پاوردی، کرایم)
 ۲۴۹۳. قدرت زیاد دشمنان بیشتری را ایجاد می کند. (پاوره، اینمی)
 زر را دوست فراوان است و زردار را دشمن بسیار.
 مرد دشمخ و دوست بر دشمخ است / بزرگ کنگه، او را بسر دشمخ است (تمثیل)
۲۴۹۴. تمرین کامل می کند (کار نیکو کردن از پُر کردن است). (پُر کتس، پُر فکت)
 کج علم که از مدرسه ما را یاد است / اگر کار نیندریم همه لاشر بر یاد است
 از بهر فرا گرفتن هر کار را تمرین زیاد، بهترین استاد است (ابوالقاسم صامت)
۲۴۹۵. تعریف (تحسین) انسان خوب را خوب تر می کند و انسان بد را بدتر. (پُر یز، ورس)
 کج کسر که به مدح خود بیاند خام است / هر یفته فیال در صیاح گنم است
 فرسند مشو به هرب گفتار کسر / تعریف زیاده بدتر از دشنام است (تمثیل)
 کسی که به خود اطمینان دارد به تعریف کسی احتیاج ندارد (گوستاو لوبون)
 ۲۴۹۶. تعریف و تمجید شکم را پر نمی کند. (پُر یز، پلی)
 بارک الله برای کسی نان و آب نمی شود.



2490. Poor man's table is soon spread. **HUNGER**

2491. Said the kettle to the pan: **Knows**

"stand aside, black man".

NO

2492. Poverty is not crime

Season

but is the mother of crime.

2493. Much power makes more enemy.

2494. Practice makes perfect.

AND

2495. Praise makes good man

better and bad man worse. **Has NO**

2496. Praise fill not the belly. **Religion**



۲۴۹۷. یک اونس از جلوگیری (پیشگیری) به یک پوند درمان می‌ارزد. (اُنس، کیوز)

بلا ندریده دعا را شروع باید کرد / علاج واقع قبل از وقوع باید کرد (تمثیل)

۲۴۹۸. خیلی آسان‌تر است که خراب کرد (پایین آورد) تا ساخت. (بیلد آپ)

مرتواح کشت زنده راه لیفخ / کشته راه زنده کرتواح کردن (تمثیل)

۲۴۹۹. هیچگاه تا فردا موکول نکن چیزی را که تو می‌توانی امروز انجام دهی.

کار امروز به فردا مکنج تا بتوانی که مع لکندم و بنشانند بدین روز سیاهم (تمثیل)

۲۵۰۰. چیزی برای روز مبدا نگه‌دار. (رینی دی)

منه بر روشنایردل به یقبار / چراغ از بهر تاریکتر نکه‌دلر (سعدر)

بفشمرو بیوشرو بنوشرو بده / برادر دگر روز چیز رینه (فردوس)

۲۵۰۱. یک انسان بدون دین مانند یک اسب بدون افسار است. (ریلیجن، بُر آیدل)

۲۵۰۲. توبه (پشیمانی، ندامت) خوب است ولی بی‌گناهی (بی‌تقصیری) بهتر است.

گنه ناکردن و بریاک بودن / بسر کساکتر از یوز شرنودن (السعدر گرانر)

۲۵۰۳. شهرت اغلب بدون شایستگی (لیاقت، استحقاق) بدست می‌آید و بدون جرم

از دست می‌رود. (رپیوتیشن، میرت، کُر آیم)

۲۵۰۴. همانطور که سلام می‌دهی (احترام نظامی می‌گذاری)،

به تو سلام (احترام نظامی) خواهد شد. (سلوت)

کم خود نغواهر، کم کمر مگیر / میره‌کسر راه و هرگز میر (نظامس)



2497. An ounce of prevention is worth a pound of cure. (پریونشین)

2498. It's much easier to pull down than to build up.

2499. Never put off until tomorrow what you can do today. (تِمارو)

2500. Keep something for a rainy day.

2501. A man without religion is like a horse without a bridle.

2502. Repentance is good but innocence is better. (رپینتنس، اینسینس)

2503. Reputation is often got without merit and lost without crime.

2504. As you salute, you will be saluted.

۲۵۰۵. پول عسل است پسر کوچکم و چوک یک انسان ثروتمند همیشه خنده‌دار است.
بر احوال کنه‌ریباید گریست / که دغلمر بود نوزده، فرج بیست (تمثیل)
۲۵۰۶. جاده به جهنم با نیت‌های (قصدهای) خوب آسفالت (سنگ‌فروش) شده است. (پیژ)
اگر کنه تو را نه عقل باشد نه شعور / نه مار ز دست تست آسوده نه مور
رفتگر که کنر درست ابرویشرا / ابرو نشده درست چشمشرا کور (مفتوح همه‌ان)
۲۵۰۷. سنگ غلطان هیچ خزه‌ای جمع نمی‌کند. (زُلینگ، گذر، مأس)
سبزه بر سنگ نروید، چه گنه باران را.
سکونر بدست کار، ابرویشات / که بر سنگ غلطان نروید نیات (سعدر)
۲۵۰۸. روم در یک روز ساخته نشد.
شعب آورد بندها را کلید / شگینه را کسریشیمان ندره (نظام)
۲۵۰۹. تو ممکن است (قادر هستی) بوسیله یک مشت (تعداد انگشت‌شماری) کلی
(تمام) گونی را بشناسی (مشت نمونه خروار است). (هَنْدَقْلُ، هُل، سَكْ)
یک کف گندم ز خروار بر بیخ / فهم کف کاخ جمله باشد همچون (مولان)
۲۵۱۰. آهسته و پیوسته (استوار، پایا) مسابقه را می‌برد. (سُتدی، وینز، ریس)
اگر که مشتاق منزلت مشتاق / پند مع کار بند و صبر آموز
اسب تاز رو تک رود به شتاب / شتر آهسته مررود شب و روز (سعدر)
رهرو کاخ نیست که گم تندر و گهر فست رود / رهرو کاخ است که آهسته و پیوسته رود (تمثیل)

2505. Money is honey, my little sonny, And a rich man's joke is always funny. (هانی، سانی، ریچ، چوک، فانی) **I will win not**

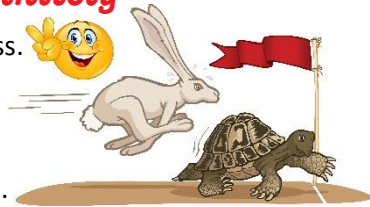
2506. The road to Hell is paved **immediately** **BUT** with good intentions. (اینْتِنَشِنز) **definitely**

2507. A rolling stone gathers no moss.

2508. Rome was not built in a day.

2509. You may know by a hadful the whole sack.

2510. Slow and steady wins the race.



۲۵۱۱. هیچ دودی بدون آتش نیست (تا نباشد چیزی کی مردم نگویند چیزها). (سُمُوک)
۲۵۱۲. اگر بگویی نبینم، چشم‌هایم را خواهم بست. اگر بگویی نشنو، در گوش‌هایم پنبه خواهم گذاشت، اما اگر بگویی نفهمم، این غیرممکن است. (کاذن، اینز، اینپاسیبل)
- مرتواخ پوئید هشم از هر همره مرتکید به هشم / کتبه نترناخ هشم از او پوئید بیدر رلاست (صانب)
۲۵۱۳. گفتن و انجام دادن دو چیز متفاوت هستند.
- کار مریاید، ز حرف و صوت ناید هیچ کار / از ولر گفتم کسر هرگز نسر گردد ولر (واعظ)
۲۵۱۴. هر ادیب (محقق، دانشور) خوبی، معلم مدرسه خوبی نیست. (سکالر)
- نه هر که پهره برافروخت دبر مردانه / نه هر که آینه سازد سکندر مردانه
هزار نکته باریکتر ز مویع جاست / نه هر که سر برآورد قلندر مردانه (حافظ)
۲۵۱۵. علم (دانش) هیچ دشمنی ندارد بجز نادان. (ساینس، نالیج، اینگیرنت)
- دل بر علم هشم بر نور است / مرد نادان ز مردم دور است (تسلی)
- کدر بر فرد ستور بود / گرچه دلرد دو دیده، کور بود (سنایر)
۲۵۱۶. در یک دریای آرام، هر کسی یک ناخدا (خلبان) است. (کام، سی، پایلت)
۲۵۱۷. تنها رازی که یک زن می‌تواند نگاه‌دارد سنش است. (سیکرت، اینج)
۲۵۱۸. سه (نفر) ممکن است یک راز را نگاه‌دارند اگر دوتا از آن‌ها مرده باشند.
- گرچه دوست عزیز است راز خویش مگور / که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز (تسلی)
- مگو ناگفتن در پیشر اغیار / نه با اغیار نه با هر مترع یار (نظامی)



2511. There is no smoke without fire.

2512. If you say "don't see", I will close my eyes.

If you say "don't hear", I will put cotton in my ears, but if you say "don't understand", this is impossible.

2513. Saying and doing are two different things.

2514. Every good scholar is not a good schoolmaster. (سکول مُستَر)

2515. Science (Knowledge) has no enemy but the ignorant. YAK! YAK!

2516. In a calm sea, every man is a pilot.

2517. The only secret a woman can keep is her age.

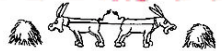
2518. Three may keep a secret if two of them are dead.



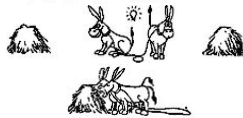
۲۵۱۹. پوست را نفروش قبل از اینکه خرس را گرفته باشی. (سکین، کات، پُر)
چنین داد یاغ که ایغ گفت دوست / چو ناکشته ارفر فرس فروش پوست (ایغ میرزا)
۲۵۲۰. برای ماهی‌هایی چانه نزن (قرارداد معامله نبند) که هنوز در آب هستند.
۲۵۲۱. تو پشت من را بخارون، من مال تو را خواهم خاروند. (سُکَرچ)
تو گرد کسر گرد که او گرد تو گردد / تو یار کسر باش که او یار تو باشد (سماخ ساوهر)
قدر کسر بدلاغ که بداند بهار عشق / تب کن بر لاکنگه بمیرد بر لرتو (تمیل)
۲۵۲۲. بعضی وقت‌ها شدت (سخت‌گیری) بهتر از ملایمت است. (سپوردی، چنیلینس)
نه چندان درشتی کن که از تو سیر شوند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند (سعدی).
پُر فام مباشر مریزندت / پُر یفته مباشر مرزوندت (تمیل)
۲۵۲۳. خودت را موش نکن یا اینکه گریه تو را خواهد خورد. (موس)
شبانر یا پدر گفت ارفر مندا / مرا تعلیم ده پیرانه یک پند
بگفت نیک مرد کن نه چندان / که گردد فیره گرگ تیزدندلاغ (سعدی)
۲۵۲۴. مراقبت کردن از بیمار از بیماری بدتر است. (ورس)
ز بیماری بتر، بیمار داری است. راحتی نیست در آن خانه که بیماری هست.
شفسر هم شب بر سر بیمار گریست / چو صبح شد او ببرد و بیمار بزیست (سعدی)
۲۵۲۵. او که در کیف پول (کیسه پول) خود نقره (سیم) ندارد، باید در زبان خود
ابریشم (حریر) داشته باشد. (سیلور، پرنس، سیلک، تانگ)
گرفتم که سیم و زررت چیز نیست / چو سدر زبانه فوشت نیز نیست؟ (سعدی)



2519. Don't sell the skin
before you've caught the bear.



2520. Don't bargain for fish
which are still in the water. (بارچین)



2521. You scratch my back, I'll scratch yours.



2522. Sometimes severity is better than gentleness.



2523. Don't make yourself a mouse, or the cat will eat you.

2524. Taking care of the sick is worse than sickness.



2525. He that has not silver in his purse,

should have silk in his tongue. **rec·i·proc·i·ty**



- چون واه نمکننر گره لرفود گره مباشر ابرو گشاده باشر چو دست گشاده نیست (هائنب)
۲۵۲۶. نزدیک آب نرو تا وقتی که یاد بگیری چگونه شنا کنی. (سوئیم)
سمنر نفر کرد لاکشرف کرد اکه مردانقر باید لرخ گم نبرد (سعدر)
- مع نمرگویم سمنر باشریا پروانه باشرا چون به فکر سوئخ افتاده لرمردانه باشر (تمثیل)
مع نمرگویم که عاقل باشریا دیوانه باشرا گر به جانخ لاکشایر از صباغ بیگانه باشر (فروغر بسطاس)
۲۵۲۷. خواب تصویر مرگ است (خواب برادر مرگ است). (ایمیج)
در خواب بدم مره فرمندر گفست اکز خواب کسر را گل شادر نشگفت
کارر چه کنر که باهل باشه جفت / مر ضرر که به زیر خاک مر باید جفت (ضیام)
۲۵۲۸. یک نشست (تراوش، سوراخ) کوچک یک کشتی بزرگ را غرق خواهد نمود.
بسا شیر درنده سهمناک اکه از نوک خارر در آید به خاک (نظاس)
۲۵۲۹. امور بزرگ را به افراد کوچک نسپار (واگذار مکن). (اینترآست، ایفیز)
به فرداخ مفرمار کار درشت اکه سنداخ نشاید شکستع به مشت (سعدر)
- کارهای بزرگ به مردم خرد و کارهای خرد را به مردم بزرگ نباید سپید که مردم خرد کار بزرگ را نتوانند و مردم بزرگ از کارهای خرد عار دارند و در پی نروند و هر دو کار تباه گردد و نقصان و فساد در حکومت فراگیر.
- نفولاهر که ضایع شود روزگار ا به ناآزموده مفرمار کار (تمثیل)
۲۵۳۰. هر شخصی به پیشه (داد و ستد) خود. (تریڈ)
هر کسر را کار فویشو هر ددر را یار فویشو صیرفر بهتر شناسد قیست دینار فویشو
هر قلم را بهر تصریر فطر سر کرده اند اکار باز از بط نیاید، لحن طوطر از زغن (تمثیل)
کار هر بز نیست فرمع کوفتح اگلو زر مر فواهد و مرد کهن (تمثیل)

2526. Don't go near the water until you learn how to swim.

2527. Sleep is the image of death.

2528. A small leak will sink a great ship. (لیک، سینک)

2529. Don't entrust great affairs to the small people.

2530. Every man to his trade.



Beware of little expenses. A small leak will sink a great ship.

- Benjamin Franklin

۲۵۳۱. فایده‌ای ندارد بالای سر شیر ریخته‌شده گریه نمود. (سپیلد، مِلک)
 از تاسف کار نگشاید چه فرصت رفت، رفت / هر دم انگشت پشیمانر گزیرن بهر پیست؟ (آملر)
 کار چه از دست رفت، که ندامت چه سود؟ تیر چه جست از کماخ باز نیاید به سست (تمثیل)
 ۲۵۳۲. کسی که برخلاف باد تف می‌اندازد، در صورت خودش می‌افتد. (سپیت)
 ۲۵۳۳. استخرهای (برکه‌های) ایستاده کثافت (پلیدی) جمع می‌کنند. (پول، فیلت)
 پاکیزه‌تر از کب نبارد پیزر / یکها که کند مقام گنبدیده شود (تمثیل)
 ۲۵۳۴. یک شروع خوب نصف نبرد است. (هف، بتل)
 ۲۵۳۵. هنگامی که (مادامی که) علف (چمن) رشد می‌کند (می‌روید)، گاو ماده
 گرسنگی می‌کشد. (گرس، گو، ستاروژ)
 گوساله تا گاو شود، دل صاحبش آب شود. بزک نمیر بهار میاد، کمبزه با خیار میاد.
 ۲۵۳۶. او که یک سنجاق (گیره سر، میخ کوچک ساعت) خواهد دزدید، یک گاو نر
 خواهد دزدید. (پین، آکس)
 تخم مرغ دزد شتر دزد می‌شود.

۲۵۳۷. وقتی درخت می‌افتد، هر کسی با تبرش به سوی آن می‌دود. (آکس)
مکایه: مرد را از دولت به تکب افتاده بود. روز را عطسه‌امریز، اطرافیاخ گمان بردند مگر یاد را از او
 جدا شده، او را دشنام دادند و ناسزا گفتند. کخ مرد در کخ حال فحشگیخ بفرید و گفت عجب روزگار
 است، در ایام دولت اگر بادرتنه از مع جدا مرشد مردم کخ را عطسه مرشردند و عافیت باشد مر-
 گفتند و لکنوخ که در تکبیم عطسه مرا تیز مریندازند و لعنت مر فرستند.



2531. It is no use crying over spilled milk.
 2532. Who spits against the wind, it falls in his own face. (اگنست)
 2533. Standing pools gather filth.
 2534. A good start is half the battle.
 2535. While the grass grow, the cow starves.
 2536. He that will steal a pin will steal an ox.
 2537. When the tree is fallen everyone runs to it with his axe.



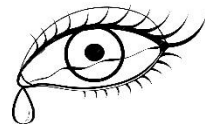
۲۵۳۸. پله به پله نردبان بالا رفته می‌شود (پایه پایه برتوان رفتن به بام). (لَدِرْ)
 نسر فواهر به زیر افتر چو سایه / مشو بر نردبان هیز یایه یایه (مولان)
۲۵۳۹. این چوب بلند شده است که باعث می‌شود سگ اطاعت کند. (رِئِزْدَه، اَبِی)
 تا نباشد چوب تر، فرمان نبرند گاو و خر. مردم نادان و گمراه تا زور بالای سر خود نبینند، مطیع قوانین نمی‌شوند.
۲۵۴۰. یک تکان سر (با سر اشاره کردن) برای عاقل، یک میله برای احمق.
 از بهر عاشق غزله عاشقانه بسرا بهر صریح فرغ: جان یک زبانه بسر
 تاریب روزگار کفایت کند تو را / اسب نصیب را همه یک تانریانه بسر (تمثیل)
۲۵۴۱. یک ارتش روی شکمش قدم رو می‌رود (پیشروی می‌کند). (اَزْمِی، مَآرِچ)
 سپاه که کارش نباشد به برگ / پرا دل نه روز هیبه (= جنگ و نبرد) به مرگ (سعدی)
۲۵۴۲. بازویت (دستت) را کش بده نه بیشتر از آنچه آستینت خواهد رسید. (سْتِرِچ، فِرْدَرَه، سَلِیو، ریچ)
 مکن ترک تاز مکن ترک کنز / به قدر گلیست مکن یا دراز (تمثیل)
 نفلوهر که زیر افتر از چهار فویشر / فروخ از گلیست منه یار فویشر (امیر خسرو دهلوی)
 هر که پا از حد خود برتر نهی / سر دهم بر باد و تن بر سر نهی (عطار)
۲۵۴۳. در حالیکه (مادامیکه) آهن داغ است بزن. (سْتِرِآیک، وَاَیْل، اَیْرِن)
 تا تنور داغ است بچسبان. فرصت غنمیت است، نباید ز دست داد. تا گرم بود تنور نان باید بست.
۲۵۴۴. هیچ آفتاب صبحگاهی یک روز تمام دوام نمی‌آورد. (هَلْ)
 اسرار از دل را نه تو دلانر و نه مع / و مع حرف معانه تو فوانر و نه مع
 هست از سر برده گفتور مع / و تو / چون پرده در افتر نه تو مانر و نه مع (ابوسعید ابوالخیر)
 اسر دل غمیع بهاسر که ایغ نیز بگذرد / دنیا چو هست بر گذر، ایغ نیز بگذرد (ایغ یسین)
-
2538. Step by step the ladder is ascended (climbed). (اِسِنْدِدْ)
 2539. It is the raised stick that makes the dog obey. **Dream**
 2540. A nod for a wise, and a rod for a fool. (نَاذ، وَاَیْز، رَاذ، فُول) **+**
 2541. An army marches on its stomach. (اِسْتَامِیک) **Work**
 2542. Stretch your arm no further
 than your sleeve will reach.
 2543. Strike while the iron is hot.
 2544. No morning sun lasts a whole day.



۲۵۴۵. خورشید چیزی را از دست نمی‌دهد با تابیدن به درون یک گودال (چاه فاضلاب).
سنگ بدگوهر لاغر کاس زرمغ / بشکست / قیمت سنگ نینفزاید و زر کم نشود (سعدی)
۲۵۴۶. یک پرستو یک تابستان را نمی‌سازد (با یک گل بهار نمی‌شود). (سؤال)
بیکس از یک نفر چه کار آید / از بیکر گل کجا بهار آید (شهریار)
۲۵۴۷. شناگرهای خوب اغلب غرق می‌شوند. (سئونمیر، ذرون)
مرغ زیرک همیشه پایش در دام است. پهلوان ز پر فنی زمین می‌خورد.
مرغ زیرک که مرمره از دام / با هم زیر کمر به دام افتد (تمثیل)
۲۵۴۸. هیچ چیز زودتر از اشک زن‌ها خشک نمی‌شود. (تیتیر)
فخور هرگز فریب اشک زن‌ها / که باشد مره بیکار زن‌ها (تمثیل)
۲۵۴۹. زن‌ها می‌خندند وقتی آن‌ها بتوانند و اشک می‌ریزند وقتی اراده‌کنند. (ویپ)
۲۵۵۰. دزدهای کوچک به دار آویخته می‌شوند، اما بزرگ‌هایشان فرار می‌کنند.
(ثیوز، هنگد، سکیپ)
۲۵۵۱. یک قانون برای ثروتمندان وجود دارد و یکی دیگر برای فقرا. (لا)
قانون دقیقاً شبیه تار عنکبوت است که ضعیف را شکار می‌کند ولی از قوی می‌گریزد. (سولون)
۲۵۵۲. یک دزد یک دزد را می‌شناسد همچنانکه یک گرگ یک گرگ را می‌شناسد.
دزد به دزد می‌رسد، چماغ خود را می‌دزدد. اسب و استر به هم لگد زنند.
سیاست پیشگاه در هر باسند / به ضویر بیکر گر را مر شناسند (ایریع میرزه)



2545. The sun loses nothing by shining into a puddle. (شاین، پادل)
2546. One swallow does not make a summer.
2547. Good swimmers are often drowned.
2548. Nothing dries sooner than women's tear.
2549. Women laugh when they can and weep when they will.
2550. Little thieves are hanged, but great ones scape.
2551. There is one law for the rich, and another for the poor.
2552. A thief knows a thief as a wolf knows a wolf. (ثیف، ولف)





۲۵۵۳. همه دزد نیستند که سگ برای آن‌ها پارس می‌کند. (بَارْک)

۲۵۵۴. به پایان کار فکر کن قبل از اینکه تو شروع کنی.

عقل آنست که اندیشه کند پایان را.

هر که اول بگردد پایاخ کار / اندر آهرد او نگردد شرمسار (مولانا)

هکایت: شصترشتاباخ به دکان زرگر رسد آمد و گفت: زر دردم و مر فواهم ترانویر به مع دهر تا کنج را توزیع کنم. زرگر در جواب گفت: غربال ندارم! کنج مرد دوباره تکرار کرد و ترانو فواست زرگر ایخ بار گفت: جاره ندارم! مرد خشکیخ شد و گفت: مسفرگر تکبخ و خود را به کرر نزنف مع ترانو فواستم نه غربال و جاره! زرگر یاسف داد: سفنت را شنیدم و فصدیم اما مرینم تو را شتاباخ و دست از پیرو ناتوانر لرزان و مردانم که چون زر به ترانو کنر به زمین فواهر ریفت و کنگاه از مع جاره فواهر فواست که کنج را بر ویرو و غربالر تا غربال کنر که زر از خاک جدا نمایر. مع پایاخ کار را از همان لفظ نفسک دانستم.

۲۵۵۵. دوبار فکر کن قبل از آنکه یکبار صحبت کنی. (توآیس)

اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی بردن که چرا گفتم.

نفسک اندیشم کن کنج گاه گفتار که نا معقم بود بر اصل دیوار (نظام)

۲۵۵۶. زبان با هزینهای سر حرف می‌زند (سخن می‌گوید). (تان، کآست)

به پارشع شنیدم ز قیصر فولاد / زبان سف سر سبز مردهد بر باد (ناصر خسرو)

زبان کادمیزاد با کادمیزاد / کند کار که با خسر مر کند باد (تمثیل)

کادمیزاد از زبان خود به بلاست / مرد خاموشردر اماخ خداست (تمثیل)

۲۵۵۷. اجازه نده زبانت گلویت را ببرد. (ثُرْت)

زبان بسیار سر بر باد داده است / زبان را سر عمور فغانر زار است (وحشر باققر)

لاغر طوطر زبان مر یست در کام / نه خود را در قفسر دیدر نه در دام (وحشر باققر)



2553. All are not thieves that dogs bark at.

2554. Think on the end before you begin.

2555. Think twice before you speak once.

2556. The tongue talks at the head's cost.

2557. Let not your tongue cut your throat.

THINK BEFORE YOU SPEAK,
BECAUSE YOUR REPUTATION
IS LINKED TO YOUR WORDS



از زبان هم آتش هم فرزند / چند از این آتش در این فرغ زهر (مولان)

بسر سر که فتاده زبان است / با یک قطه زبان زبان است (ایرج میرزا)

آتش که زبان بیست دانا دانتر / آتش که زنده لاف بدان نادانتر

فاموش رویاه رها ندر / فریاد شغال شد و بال جانتر (تمثیل)

۲۵۵۸. یک زبان بلند نشانه یک دست کوتاه است. (تان، سآین)

کسی که در گفتار زبانش دراز است در کردار دستش کوتاه است. در هر نزاعی بین جماعتی آنان که صدایشان بلندتر است معرفتشان کمتر است.

۲۵۵۹. حرف‌های خوب از آب سرد خنک‌تر می‌کنند. (ورژد، کول)

زبان خوش مار را از سوراخش بیرون می‌آورد.

شنیدم که باشد زبان سفح / چو الماسر بر این و تیغ کهن

سفح بنگنه منبر و دانه را / ز سوراخ بیرون کشد مار را (ابوشکور بلغر)

چو کاس بر آید به لطف و خوش / چه حاجت به تند رو گردنکشر (تمثیل)

به صبح خلق تو را کرد صید اهل نظر / به دلم و دانه بگیرند مرغ دانا را (تمثیل)

اسیر که صفیرش ز زهر منور آید / نه مرد کم از اسب و نه میر کمتر از آهکست (منوچهر)

۲۵۶۰. کلمات بیشتر از شمشیر می‌بُرد. (سُرْد)

زخم زبان از زخم سنان بدتر است، زخم سنان بر تن نشیند و زخم زبان بر جان.

آنگه زخم زبان کند با مرد / زخم شمشیر جان ستان نکند (تمثیل)

۲۵۶۱. یک دندان لق آرام نخواهد گرفت تا زمانی که آن بیرون کشیده شود. (لوس)

یار رقیب ریده علاصت زدیخ است / دندان کرم خورده علاصت کشیدن است

قطع نظر کنیز ز فرزند نافذ / عضو که فاسد است سزایسر بریدن است (تمثیل)

۲۵۶۲. سفر یک انسان عاقل را بهتر می‌کند، اما یک احمق را بدتر. (وآیز، وِرْس)



2558. A long tongue is a sign of a short hand.

2559. Good words cool more than cold water.

2560. Words cut more than sword.

2561. A loose tooth will not rest until it's pulled out.

2562. Travel makes a wise man better, and a fool worse.



هر کس که سفر کند پسنده شود / دارا رکمال و نور هر دیده شود
 پاکیزه تر از کتب نباشد چیزی را / یک جا که کند مقام، گندیده شود (تمثیل)
 ۲۵۶۳. بسی (بسیار) سفر نیاز است تا خامی شخص رسیده شود (کامل گردد).
 بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

سفر برون کند از طبع مرد، خاطر را / کتاب یافته نگردد مگر به گردن (تمثیل)
 ۲۵۶۴. ما نباید با همه به یک روش رفتار کنیم. (تُریت)

نه هر کس را به چوبس راند باید / نه هر کس را به نامر فولاند باید (اسعد گرگانر)
 بارگون گونست بر پشت فراخ / هیچ به یک چوب ایخ فراخ را تو مراخ (مولان)
 ۲۵۶۵. تو داری برای درخت اشتباهی پارس می کنی. (بازگ)

گفت خوب و در در سر زبان آورده / یک سوراخ دعا گم کرده / (مولان)
 ۲۵۶۶. یک درخت بوسیله میوه آن شناخته می شود. (نون، فُروت)

شجرات را از ثمرات می شناسند. تولد هر کس به میزان برکاتی که وجود آن شخص داشته مبارک
 است در غیر این صورت تعارفی بیش نیست (تولد و وجود برای افراد حتی برای خودشان هم برکتی
 نداشته است و نمی توان به آن ها گفت که تولدشان مبارک).

مقدار هر درخت پدید آید از سر / معیار هر وجود عیان گردد از صفات (فاکس)
 کاسه چینی که صده مر کند / خود صفت ضویر لاده مر کند (تمثیل)
 ۲۵۶۷. دردسر (زحمت) را نیمه راه ملاقات نکن. (تُر ابل، هف وی)

نکبت نیامده را استقبال نمی کنند. سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند.
 سر شکسته نیست ایخ سر را میند / یک دو روزر چه کخ باقر بندن (مولان)

۲۵۶۸. با همه منصف (با عدالت) باش، اما به همه اعتماد نکن. (جاست، تُر آست)

2563. Much travel is needed to ripen a man's rawness. (رأیین، رأین)

2564. We should not treat every
 one the same way.

2565. You are barking up the wrong tree.

2566. A tree is known by its fruit.

2567. Don't meet trouble half-way.

2568. Be just to all but trust not all.



چو فواهر که میزند ز دزد کسرا جهان راه همه دزد پندارو بسرا (اسرار)

بهر نفس مباشر و بدگمان مباشر از فتنه خلق در مانع مباشر (نظام)

۲۵۶۹. حقیقت (راستی، درستی) هیچ جوابی ندارد. (ثروت)

حرف حساب جواب ندارد. حق حبیب خداست.

۲۵۷۰. بهترین زینت (زیور) حقیقت عربانی (برهنگی) است. (أُرْنِمْتُ، نِيكَدُنْسُ)

حقیقت نیازی به آرایش و آرایش ندارد.

۲۵۷۱. تمام حقیقت نباید (قرار نیست) در تمام زمان‌ها گفته شود.

نه هر که هر چه تواند بگفت، باید گفت / نه هر که هر چه تواند بکرد، باید کرد (تمثیل)

بجز راست نباید گفت / هر راست نشاید گفت (تمثیل)

۲۵۷۲. وقتی شراب داخل می‌شود، حقیقت خارج می‌شود. (وَأَيْنُ)

راز دروغ ز رند باغ مست پر سر اکایع حال نیست ز راهد عاصم مقام راه (حافظ)

۲۵۷۳. چیزی را که هوشیاری (مست نبودن) پنهان می‌کند (پنهان کردن)، مستی

فاش می‌کند. (سُوبِرْسُ، كِنْسِيْلُزُ، ذُرْأَنِكِنْسُ، رِيُوِيْلُزُ)

کفح مستر میخ بزم او مباشر که مست مرکند لاسر راه فاشر (تمثیل)

۲۵۷۴. او که ناخوانده (خوانده نشده) می‌آید، سرویس داده نشده (بدون پذیرایی)

می‌نشیند. (أَسْرُوْدُ)

۲۵۷۵. متحد (با اتحاد) ما می‌ایستیم، مجزا (تقسیم شده) ما می‌افتیم. (يُونَايِيدُ)

آن‌ها دو نفر بودند همراه و ما صد نفر بودیم تنها. دست خدا با جماعت است.



2569. Truth has no answer.

2570. Truth's best ornament is nakedness.

2571. All truth is not to be told at all times.

2572. When the wine is in, the truth is out.

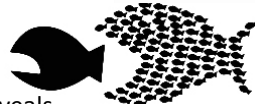
2573. What soberness conceals, drunkenness reveals.

2574. He who comes uncalled sits unserved.

2575. United we stand, divided we fall. (دو آیدد)



SOLIDARITY



**Helping others
Helping
yourself**

IS

- دولت همه ز اتفاق فیزدا / بر دولت از نفاق فیزد (نظام)
- گفتند در اربع سراپه پست / بالا نرود صده ز یک دست (جامس)
- هیچ بانگ کف ز رخ آید به در / از یگر دست تو بر دست دگر (مولانا)
- مورچه‌خا را چو بود اتفاق / شیر زیاخ را بدرانند پوست (سعدی)
۲۵۷۶. هیچ چیزی که شدید (قاهرانه) است دائمی نیست. (وَأَیْلَنُتْ، پَرْمِیْنُتْ)
۲۵۷۷. هر چه جنگ داغ‌تر، صلح زودتر. (وُزْ، پِیْسْ)
- نیبیر ابرکو تندر نماید / بگریه صفت و کتفه برگشاید (تمثیل)
۲۵۷۸. یک داوطلب می‌ارزد به ده انسان مجبور. (وَأَلْتِیْثِرْ، فُرْسُدْ)
۲۵۷۹. یک داوطلب می‌ارزد به دو انسان تحت فشار. (وُورْثْ، پُرْسُدْ)
۲۵۸۰. این بد است که برای کفش‌های انسان مرده انتظار کشید. (دِدْ، شووژ)
۲۵۸۱. برای نداشتن (کسر داشتن، لازم داشتن) یک میخ، پادشاهی از دست رفت^۱.
برخی مواقع عدم توجه به چیزهای کوچک می‌تواند پیامدهای بسیار بزرگی را ایجاد نماید.
۲۵۸۲. جنگ شیرین است برای آن‌هایی که هرگز ننگیده‌اند. (وُزْ، سویتْ، فَاَتْ)
اگر در راه ما به گرداب اندریم / و کتفه ننگت مرکز بر مصلحت است (تمثیل)

2576. Nothing that is violent is permanent.
2577. The hotter war, the sooner peace.
2578. One volunteer is worth ten forced men.
2579. One volunteer is worth two pressed men.
2580. It's ill waiting for dead men's shoes.
2581. For want of a nail the kingdom was lost.
2582. War is sweet to those who have never fought.



^۱ بنجامین فرانکلین در تمثیلی زیبا بیان می‌کند که ممکن است یک پادشاهی به خاطر نبودن یک میخ نعل اسب از بین برود:

For want of a shoe the horse was lost. For want of a horse the rider was lost. For want of a rider the battle was lost. For want of a battle the kingdom was lost. And all for the want of a horseshoe nail.

- مگر نشنیده‌ام از گیتیر شناساخ که باشد بر نظاره جنگ کاساخ (اسعد گرگانس)
 لکنگه مشت کساخ نفورده بود / تکیه بر مشت ضویسر کرده بود (تستیل)
۲۵۸۳. ما آب را در دریا می‌جوییم (جستجو می‌کنیم). (سیک، سی)
 غده در فرمخ و ما در یرناخ مرگردیم / کلب در کوزه و ما تشنه لبناخ مرگردیم
 عصب اینست که دلدلر جدا نیست ز ما / یار در خانه و ما گرد بهناخ مرگردیم (مفتوح همدانر)
- دوست نزدیکتر از منج به منج است / وینج عصب بینج که منج از و سردورم
 چه کنم با که تو لاج گفت که لوا / در کنار منج و منج مهجورم (اسعدر)
- سال‌ها دل طلب جام هم از ما مرکرد / آکنجه خود داشت ز بیگانگه تننا مرکرد (مافظ)
 کلب در کوزه و ما تشنه لبناخ مرگردیم / یار در خانه و ما گرد بهناخ مرگردیم (اسعدر)
۲۵۸۴. یک زن خوب و سلامتی بهترین ثروت یک مرد است. (وآیف، هِلْث، وِلْث)
 زنج خوب و فرمانگر پارسا کند مرد درویشرا پادشاه (اسعدر)
 بهناخ را نعمتر بهتر ز زنج نیست / از زنج مطبوع تر گل در چمن نیست (تستیل)
۲۵۸۵. زن‌ها تور (شبکه، دام) شیطان هستند. (ویمین، دیولز، نِت)
 هر حادثه‌ای که در بهناخ است / معصوم فیانگ زناخ است
 شیطان که بود به حیلد مشهور / گیرد ز زناخ همیشه دستور (تستیل)
 الهبر در کسند زنج نیفترا / اگر افتد به روز منج نیفترا (رهر معیرر)
- زنج منج بهتر منج زنج‌ها ردر است / و لربا اینج همه زنج عینج زهر است (تستیل)
۲۵۸۶. شمشیر یک زن زبان اوست و او نمی‌گذارد (اجازه نمی‌دهد) که آن زنگ بزند.
 (وُمین، سُرْد، تان، رآنْشْت)
- زنج مظهر مکر و خودپرست است / زنج کاذب بهناخ و مال و هستر است
 با لکنگه قشنگ و مجلسر آراست / هر جا که زنج است فتنه کاتجاست (فتوحر)

2583. We seek water in the sea. **By all means, marry. If you get**
 2584. A good wife and health is **a good wife, you'll be happy;**
 a man's best wealth. **if you get a bad one, you'll**
 2585. Women are the devil's nets. **become a philosopher.**
 2586. A woman's sword is her tongue, and she doesn't let it rust.

۲۵۸۷. زن‌ها مقدسان (آدم پرهیزگار، حضرت) هستند در کلیسا، فرشته‌ها در

خیابان و شیطان‌ها در خانه. (وِیْمِن، سِیْنْت، چِرچ، اَنجِلز، دِولز)

زنخ صوغ ناقص عقل و دین‌اند / چرا مردان ره کنخ گزینند (نامر فسرو)

۲۵۸۸. زن‌ها شرهای (بدی‌های) ضروری هستند. (نِسیسِری؛ ایولز)

زن بلاست اما خدا هیچ خانه‌ای را بی‌بلا نکند. خانه بی‌زن مثل کشتی بی‌ناخداست.

زنخ بلا باشد به هر کس که ندر / بریلا هرگز مبارک خانه‌در (تمیل)

۲۵۸۹. این یک شراب قدیمی (کهنه) است در یک بطری نو (جدید).

خر همان خر است، فقط پالانش عوض شده است.

۲۵۹۰. شراب خوب به هیچ بوته‌ای نیاز ندارد^۱. (وآین، بوش)

مشک باید خود ببوید نه آنکه عطار گوید.

اگر هست مرد از هنر بهره‌ور / هنر خود بگوید نه صاحب هنر (سدر)

لاک مشک خالص‌تر از رنگ‌ور و رت هست خود فاش‌تر در زبور (سدر)

هنر بیار و زبان آخور رفیع سدر / چه حاجت است بگوید شکر که شیرینم (سدر)

چند گویر مملکت آبدار و آرزاد است هر دم اگر دوسه عطار گوید، مشک باید خود ببوید (تمیل)

۲۵۹۱. چقدر بهتر است تا خرد (عقل) بدست آورد تا طلا، بینش (بصیرت) بدست

آورد بجای نقره. (ویزدم، گلد، اینسایت، رذره، سیلور)

هنر کیاب باشد زر بسر هست / هنر چیز است کو با کم کسر هست (فردوس)

2587. Women are saints in church,
angels in the street and devils at home.

2588. Women are necessary evils.

2589. It is an old win in a new bottle.

2590. Good wine needs no bush.

2591. How much better to get wisdom
than gold, to get insight rather than silver.



^۱ در روزگار گذشته میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها برای تبلیغ و فروش شراب به مسافران، مقداری شاخ و برگ مو را جلوی درب خود آویزان می‌نمودند.

۲۵۹۲. انسان عاقل توهین‌ها را فراموش می‌کند همچنانکه قدرشناس‌ها مهربانی را فراموش می‌کنند. (وَأَيُّزُ، اَيْنَسَالَتُ، أَنْكِرِيْتُقُلُّ، كَأَيْنُدْنِسُ)

۲۵۹۳. انسان‌های عاقل دهانشان را در قلبشان دارند، احمق‌ها قلبشان را در دهانشان دارند. (مَوْتُ، هَارَتُ، فَوَلُّ)

دل بی‌خورد در دهان اوست و زبان خردمند در دل او (نهج‌البلاغه)

داناخ به سر زبان نهد / در قلب بود زبان عاقل (تمثیل)

۲۵۹۴. اگر آرزوها اسب بودند، گداه‌ها امکان داشت سواری کنند (سوار شوند).

اگر راه با مگر تزویج کردند / از کتبخ به امر شد کاشف نام (تمثیل)

۲۵۹۵. خواسته‌ها (آرزوها) ظرف‌ها را نمی‌شویند. (ویشیزُ، دیشیزُ)

از حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود. به پلو پلو گفتن شکم سیر نمی‌شود

ز اظهار درد درد مدوا نرسود / شیرین دهان به گفتح حلوا نرسود (میرزاده عشق)

۲۵۹۶. حرف‌های زیبا (منصفانه، نسبتاً خوب) شکم را پر نمی‌کنند. (فِر وِرْدُزُ، بَلِي)

نام تو گشته ورد زبانم و در چه سود / شیرین دهان به گفتح حلوا نرسود (عارف قزوینی)

۲۵۹۷. یک کلمه پیشتر (در حضور) می‌ارزد به دوتا دیرتر (پشت سر). (وِرْثُ)

عیب خود را فاش کردن خوب نیست / جنگ اول به ز صلح کافر است (تمثیل)

۲۵۹۸. یک کلمه برای عاقل کافی است. (وِرْدُ، وَايَزُ)

دل گفت مرا علم دندر هوسراست / تعلیم کن اگر تو را دسترسراست

گفتم ارف، گفتا دگر، گفتم هیچ / در خانه لاغر کسراست یک حرف برسراست (تمثیل)

2592. The wise man forgets insults as the ungrateful forget kindness.

2593. Wise men have their mouths in their hearts,
fools have their hearts in their mouths.

2594. If wishes were horses,
beggars might ride. (ویشیزُ، بگیزُ، رایدُ)

2595. Wishes won't wash the dishes.

2596. Fair words fill not the belly.

2597. A word before is worth two behind.

2598. A word is enough to the wise.



۲۵۹۹. تو پولت را پرداخت می کنی و تو انتخابت را انجام می دهی. (چُنِسْ)
- هر چقدر پول بدهی همان قدر آش می خوری.
۲۶۰۰. هیچ کس از وزن بار دیگری خبر ندارد. (وِیْتْ، پَرْدُنْ)
- کسی از دل کسی خبر ندارد.
۲۶۰۱. برندگان هیچگاه تقلب نمی کنند (کلک نمی زنند) و متقلبان هیچگاه برنده نمی شوند. (وینِرْزْ، چیتْ، چیتِرْزْ، وینْ)
۲۶۰۲. همه انواع (گونه‌ها) نیاز است برای ساختن یک جهان. (سُرْتْسْ، وِرْلْدْ)
- هر کس به صیخ مسلک و آبیخ دارد / راضی به خدای خود نیست در دین دارد
- من از همه راه‌ها در دین و رسم و ره و کیش / قریح کسر که چشم حق بیخ دارد (شیدار در فوس)
۲۶۰۳. روباه‌ها، وقتی آن‌ها نمی‌توانند به انگورها برسند، می‌گویند رسیده نیستند.
- گرچه دستش به گوشت نمی‌رسد می‌گوید بو می‌دهد. به کچل گفتند چرا زلف نمی‌گذاری، گفت من از این قرطی‌بازی‌ها خوشم نمی‌آید. پیره‌زن دستش به درخت آلو نمی‌رسید می‌گفت ترشی به مزاج ما سازگار نیست.
- که گفت پیره‌زن از میوه مرکنه پرهیز / دروغ گفت که دستش نرسد به درخت (سعدی)
۲۶۰۴. هنر در پول درآوردن نیست، در نگه‌داشتن آن است.
- بر اصول کسب‌باید گریست / که دخلش بود نوزده، خرچ بیست (تسلی)
۲۶۰۵. همه چیزهای خوب به پایان می‌رسند.
۲۶۰۶. همه چیزها سخت هستند قبل از اینکه آسان شوند. (دیفیکُلْتْ)



2599. You pay your money and you take your choice.

2600. No one knows the weight of another's burden.

2601. Winners never cheat and cheaters never win.

2602. It takes all sorts to make a world.

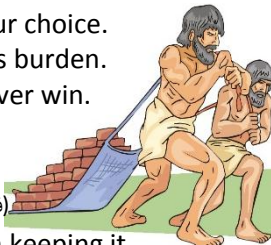
2603. Foxes, when they cannot reach the

grapes, say they are not ripe. (فَاکْسْ، مَژْوِیْبْ، رَآیْبْ)

2604. The art is not in making money, but in keeping it.

2605. All good things come to an end. **Carry Each Other's**

2606. All things are difficult before they are easy. **Burdens**



۲۶۰۷. هر زمانی به معنای هیچ وقت است. (مینیز)

۲۶۰۸. همه دنیا یک عاشق را دوست دارند. (ورژلد)

طفیل هستر عشقنده آردمر و پیررا لردتر بنما تا سعادت بربر

بکوش فواجم و از عشق بر نصیب مباشر که بنده را نفر د کسریه عیب بر هنر

بیا که وضع جهان را چنان که مع دیدم اگر امتناع بکنم فور و غم فور

هو مسته نظر نیست وصال بصورت که جام جم نکند سود، وقت بر بر سر (حافظ)

۲۶۰۹. چرخ جیر جیر کننده گریس بدست می آورد. (سکویکی، ویل، گریس)

اگر اعتراض نکنی و همینطور بشینی تغییری رخ نمی دهد و کسی به تو کمک نخواهد کرد.

۲۶۱۰. دوستان را نزدیک نگاه دار و دشمنان را نزدیک تر.

۲۶۱۱. هیچ جایی مانند خانه وجود ندارد. (پلیس)

۲۶۱۲. تو نمی توانی یک املت درست کنی بدون شکستن چند تخم مرغ. (املت)

۲۶۱۳. خنده بهترین دارو است. (لقتیر، مدین)



2607. Any time means no time.

2608. All the world loves a lover.

2609. The squeaky wheel gets the grease.

2610. Keep your friends close and your enemies closer.

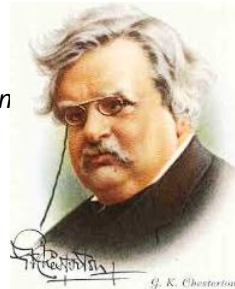
2611. There's no place like home.

2612. You can't make an omelet without breaking a few eggs.

2613. Laughter is the best medicine.

There is a great deal of difference between an eager man who wants to read a book and a tired man who wants a book to read.

"Gilbert K. Chesterton"





مرحوم زاله اصفهرانی:

هر کسی نغمه خود خواند و نغمه خود را
هر چند نغمه است! هر چند نغمه است!
زنگ صحنه بیتا
چرخ نغمه است
خرم نغمه است
زنگ نغمه است
زنگ نغمه است

زندگی صحنه‌ی یکتای هنرمندی ماست
هر کسی نغمه‌ی خود خواند و از صحنه رود
صحنه پیوسته به جاست.

خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد

خداوندا، چگونه شکر تو توانم کرد، وقتی شکرگذاری من از تو،
خود نیازمند شکرگذاری دیگری است؟

خداوند متعال را سپاسگذارم که با این کتاب فرصتی به بنده عطا نمود تا در خدمت شما عزیزان باشم. همانگونه که گذشت، در این کتاب سعی شد تا بجای دادن ماهی، هنر ماهیگیری آموزش داده شود، یا به عبارتی، بجای دادن لغت برای حفظ کردن، ساختن جمله تمرین گردد. همچنین سعی شد بصورت شسته و رفته و بدون حاشیه‌های بی‌مورد و خسته‌کننده، مطالبی که برای اسپیکینگ واقعی، موثر و پایدار (یعنی تولید مکالمات و نه حفظ و تکرار طوطی‌وار) لازم و ضروری است، ارائه گردند. در تالیف این کتاب، سعی مولف بر این بوده است که خود را جای مخاطب گذاشته و مطالب را از منظر او بگونه‌ای بیان نماید تا هدف اصلی کتاب، یعنی اسپیکینگ و باز شدن زبان، محقق گردد. امیدوارم با استفاده از آن به روشی که گفته شد، اکنون قادر باشید بجای حفظ مکالمات از پیش تعیین شده، خودتان جمله به جمله آن‌ها را ساخته و گسترش دهید و روش تولیدی را ادامه داده تا با استمرار آن و پس از ساختن چندین هزار جمله، ضمن بالا رفتن سرعت و دقت شما، الگوهای گفتاری صحیح در ذهن شما شکل گیرد. در اینصورت خواهید دید که پس از مدتی، ذهن بصورت خودبخود و ناخودآگاه با تفکیک و ترکیب مجدد ورودی‌های فعال خود، جملات جدیدی را باز تولید نموده و در نتیجه دایره توانایی و مهارت اسپیکینگ شما بطور معجزه‌آسایی گسترش می‌یابد. مجدداً خاطر نشان می‌شوم که روش تولید و تعمیم در مقایسه با روش حفظ و تکرار دارای مزیت‌های بیشماری بوده که عمده آن‌ها عبارتند از:

You know you've read a good book when you turn the last page
and feel a little as if you have lost a friend. "Paul Sweeney"

۱- از آنجا که در ساخت هر جمله، شخص می‌بایست اطلاعات ذخیره شده در حافظه خود را فراخوانی کند، لذا پس از مدتی، قدرت و سرعت بازیابی اطلاعات از حافظه بصورت نمایی بهبود یافته و در اثر گرفتن خروجی از مغز، حافظه از یک انباری یک‌طرفه لغت و گرامر به عنصری فعال و دوطرفه تبدیل می‌شود.

۲- سازوکار حافظه بگونه‌ای است که اطلاعاتی که به یکدیگر مربوط شده و زنجیره‌ای را تشکیل داده‌اند، راحت‌تر و طولانی‌تر در حافظه می‌مانند و فراموش نمی‌گردند. یادگیری زبان در غالب تولید جملات باعث ایجاد شبکه‌ای قوی و بهم‌پیوسته از کلمات و اطلاعات گرامری در ذهن می‌شود و بنابراین در مغز با تصویرسازی و ارتباطدهی آن‌ها مشکل فراموشی برطرف می‌گردد. لذا اکیداً توصیه می‌شود هیچگاه به حفظ لغات بصورت مجزا نپردازید زیرا علاوه بر بی‌کاربرد بودن، محکوم به فراموشی نیز می‌باشند.

۳- ممکن است در ابتدا جملاتی که شما ساخته‌اید، دارای اشتباهات کوچکی باشند، اما به مرور زمان و با شکل‌گیری الگوهای ذهنی، این اشتباهات برطرف شده و مهارت و سرعت شما در جمله سازی رشد می‌یابد. همچنین از آنجا که این جملات تولید خودتان می‌باشند، پس شما قادر خواهید بود در شرایط مختلف آن‌ها را تغییر داده و با دستکاری آن‌ها جملات جدید و در نتیجه هر مکالمه‌ای را بسازید. در حالیکه مکالمات حفظ شده از کتاب‌ها (بصورت طوطی‌وار) با اینکه بدون اشتباه هستند، ولی از آنجا که تولید شما نمی‌باشند، در شرایط واقعی قابل استفاده نبوده و لذا پس از مدتی عموماً فراموش می‌گردند.

۴- در روش تولیدی، فرآیند یادگیری از امری کسل‌کننده و بدون بازده، به فرآیندی با نشاط، پویا و زنده تبدیل می‌گردد و از آنجا که شخص مطالب یادگرفته شده را در جملات خود بکار می‌برد، از آن لذت برده و انگیزه و اعتماد به نفس او افزایش می‌یابد.

در پایان ضمن آرزوی موفقیت و سربلندی برای شما عزیزان، به خاطر اهمیت موضوع، مجدداً تاکید می‌کنم که به تلفظ صحیح کلمات توجه ویژه‌ای داشته باشید. زیرا ندانستن یک لغت بهتر از بیان آن بگونه‌ای است که کسی متوجه نشود. به عبارتی، یادگرفتن بهتر از یادگیری اشتباه است. در این کتاب سعی شد تلفظ صحیح کلمات جدید ارائه گردد، اما در صورت لزوم شما می‌توانید بدون نیاز به یادگیری فوتنیک (آواشناسی) از برنامه‌ها و یا دیکشنری‌های آنلاین موجود در اینترنت استفاده نمایید.

موفق و سربلند باشید.



**I wish you all the best,
good health, joy and happiness**

